

تألیف: شیخ علی حسن خلوم

ترجمه: عباس جلالی


بسم الله الرحمن الرحيم



تالیف: شیخ علی حسن غلوم

ترجمه: عباس جلالی

نام کتاب: **مسیح عیسی بن مریم**
نویسنده: **علی حسن غلوم**
ناشر: **متدبر**
چاپ: **اول**
تاریخ نشر: **۱٤۰۳ هـ. ۲۰۲۵م**
چاپخانه: **نوین**
تعداد چاپ: **۱۰۰۰ نسخه**
ردمک: **۹۷۸-٦۲۲-۹۱۱٦۳-۵-۷**

جهت سفارش: آدرس: ایران ـ قم ـ خیابان سمیه ـ کوچه ۴۰ پلاک ۳۰
انتشارات متدبر وابسته به مدرسه تدبر قرآن کریم
موبایل: ۹۸۹۹۰۶۷۷۸۸۹۰+ **تلفن:** ۰۲۵۳۷۷۳۳۱۵۹
شعبه کربلا: آدرس: کربلا ـ حی الحسین علیه السلام پشت پارک الشکرجی ـ روبروی مدرسه ابتدایی الوداد

فهرست مطالب

فهرست مطالب ۵
مقدمه: از استاد: عبد العزیز طاهر الخطیب ۱۱
مقدمهٔ مؤلف: ۱۵
۱ پیش در آمد ۲۳
۲ نام، لقب و نسب آن حضرت ۳۳
لقب حضرت عیسی: ۳۸
تبار حضرت مسیح: ۴۵
۳ جایگاه و ویژگی‌های اخلاقی حضرت مسیح ۶۵
محفوظ، از شر شیطان رانده شده: ۶۵
مقبولیت: ۷۱
نزدیکی به خدا: ۷۲
شایستگی: ۷۴
کلمهٔ الله: ۷۵
روح خدا: ۷۷
حکمت آن حضرت: ۸۰
آگاه به قرآن و تورات و انجیل: ۸۱
مبارک: ۸۴
نیکی در حق مادر: ۸۵
فروتنی و خوش رفتاری با مردم: ۸۸
پذیرفته شدن دعای حضرت: ۹۱
معجزات گوناگون ویژهٔ آن حضرت: ۹۲
پیامبر و رسالت: ۹۳
یاری شده با روح القُدُس: ۹۶

شخصیت نیرومند: ۱۰۰
خدایگانی مسیح: ۱۰۱
نخستین عامل: ۱۰۵
دومین عامل: ۱۱۷
سومین عامل: ۱۳۰
٤ ویژگی‌های بدنی حضرت عیسی ۱۳۹
تلاش‌هایی هنری: ۱۴۸
٥ والدهٔ حضرت مسیح ۱٦۹
نذر برای جدا سازی (آزاد کردن) مریم: ۱۷۶
مراقبت خداوندی: ۱۸۱
برتر بودن از سایر زنان: ۱۹۴
اخلاق نکوی حضرت مریم: ۱۹۵
ازدواج آن حضرت: ۱۹۶
٦ بارداری به او و تولد آن حضرت ۲۱۱
تعیین روز ولادت: ۲۱۹
تعیین مکان ولادت: ۲۲۶
سه تن زردشتی: ۲۴۰
ستارهٔ ولادت: ۲۴۴
ولادت در کاهدان: ۲۴۸
داستان ولادت در قرآن: ۲۴۹
داستان بارداری و تولد در روایات: ۲۸۶
۷ کودکی حضرت مسیح ۲۹۷
روایتی متفاوت، از لوقا: ۳۰۳
مسیح در معبد: ۳۰۸
روایت مُرقُس: ۳۰۹

فهرست مطالب

روایت یوحنّا: ۳۱۰
کودکی مسیح در انجیل توما: ۳۱۱
۸ افسانه‌ای بودن شخصیت مسیح ۳۲۹
گواهی یوسیفوس: ۳۳۵
گواهی تلمود: ۳۴۰
در میراث بت پرستی: ۳۴۴
۹ سیره و رفتار حضرت مسیح ۳۵۵
بزرگسالی حضرت مسیح: ۳۸۵
۱۰ معجزات حضرت مسیح ۳۹۱
بارداری به عیسی و تولد وی بدون پدر: ۳۹۷
سخن گفتن او در گهواره: ۳۹۸
دمیدن در گِل و تبدیل جماد به پرنده: ۳۹۹
شفا دادن نابینا و پیس: ۴۰۲
بیماری‌های گوناگون: ۴۱۲
زنده کردن مردگان: ۴۲۷
پیشگویی در بارهٔ برخی مسائل غیبی: ۴۴۳
فرود آمدن سفره به درخواست حواریان: ۴۴۹
معجزه‌هایی که در قرآن نیامده: ۴۶۵
چیرگی بر نیروهای طبیعی: ۴۶۶
تبدیل آب به شراب: ۴۶۸
زیاد کردن ماهی در آب: ۴۸۱
آرام کردن توفان: ۴۸۶
سیر کردن هزاران تن از مردم، با غذایی اندک: ۴۸۹
راه رفتن روی آب: ۴۹۵
ماهی مالیات: ۴۹۹

لعنت کردن درخت انجیر: ۵۰۱
۱۱ پند و اندرزهای مسیح علیه‌السلام ۵۱۵
پند کوه: ۵۱۵
پند به حواریان: ۵۲۷
پندی دیگر به حواریان: ۵۲۸
بیدار باش و هشدار و پند: ۵۲۹
مَثَل‌های مسیح: ۵۳۳
۱۲ مژدهٔ مسیح، به آمدن احمد ۵٤۷
۱۳ بازخوانی انجیل ها ٥٦۳
آشنایی با نویسندگان انجیل‌های چهار گانه: ۵۸۶
پیوست‌های انجیل‌های چهارگانه: ۵۸۹
رسمی شدن انجیل‌های چهارگانه: ۵۹۱
انجیل بَرنابا: ۵۹۶
۱٤ به صلیب کشیده شدنِ مسیح و بازگشت دوبارهٔ او: ٦۰۷
خیانت یهودا: ۶۰۹
گردهمایی پیرامون مائده: ۶۰۹
اجتماع، بر فراز کوه زیتون: ۶۱۱
اندوهِ مسیح: ۶۱۱
بیدار کردن حواریون برای نماز: ۶۱۲
هجوم خیانتکارانه: ۶۱۲
مسیح در رویارویی با قیافا: ۶۱۳
پُطرس و انکارآشنایی با مسیح: ۶۱۵
رویارویی مسیح با پیلاتس: ۶۱۶
شکستِ تلاش پیلاتس: ۶۱۶
ریشخند کردن مسیح: ۶۱۷

فهرست مطالب

به دار کشیده شدن مسیح: ۶۱۷
فرارسیدن تاریکی: ۶۱۸
جان سپردن مسیح: ۶۱۹
تحویل دادن پیکر و دفن آن: ۶۲۰
گماردن نگهبان بر قبر: ۶۲۰
بازگشت مسیح: ۶۲۰
رشوه به نگهبانان: ۶۲۱
دیدار دوباره با مسیح: ۶۲۱
روایت مُرقُس از رخداد ها: ۶۲۱
روایت لوقا از رخداد ها: ۶۲۲
باور نکردن حواریون: ۶۲۳
دیدار با مسیح: ۶۲۳
آشکار شدن دوبارهٔ مسیح: ۶۲۴
روایت یوحنا از رخداد ها: ۶۲۵
آشکار شدن مسیح برای مَجدلیه: ۶۲۶
نخستین دیدار با حواریان: ۶۲۷
دومین دیدار با حواریان: ۶۲۷
سومین دیدار با حواریان: ۶۲۸
وصیت مسیح به پُطرس: ۶۲۹
به صیلب کشیده شدن، در روایاتِ پوکریفا: ۶۳۰
گنوسیسم: ۶۳۱
به صلیب کشیده شد، ولی: ۶۳۷
تفسیرهای گوناگون: ۶۳۸
روایات اسلامی: ۶۴۷
دوم: فرود آمدن عیسی علیه‌السلام در آخر الزمان ۶۵۲

۱۵ حواریون ٦٥٩
سِمعان: ۶۶۱
اندراوس: ۶۶۵
یعقوب بزرگ: ۶۶۷
یوحنای انجیلی: ۶۶۹
فیلِّپس: ۶۷۰
برتولُماوس: ۶۷۰
متّی: ۶۷۲
توما: ۶۷۳
یعقوب بن حلفی: ۶۷۵
یهودا تدّاوس: ۶۷۵
سِمعان قانَوی: ۶۷۶
یهودای اسخریوطی: ۶۷۷
حواریون در قرآن: ۶۷۸

مقدمه: از

استاد: عبد العزیز طاهر الخطیب

سپاس،خداوند بلند مرتبه و توانمند و رحمان و رحیم را می‌سزد. خدایا! بر حضرت محمد مصطفی بهترین انسان‌ها و خاندان پاک و پیراسته اش درود فرست. هدف این نوشتار، جنبهٔ افقیِ فرهنگ، گسترش یابد که روزگار ما نیازمند آن است، زیرا دوران فرهنگ‌های عمودی سپری گشته است بدین گونه که در موضوعی معین و جدای از علوم دیگر، بحث می‌کند. این پروژهٔ خاص، مرا بر آن داشت تا تجربهٔ خودم را که با آن زیسته بودم و در دههٔ شصت قرن گذشته، آنگاه که در دانشگاه قاهره واقع در همین شهر، رشتهٔ حقوق را می‌خواندم، شاهد بودم که در آن برهه، گرایش‌ها و جریان‌های فرهنگیِ بسیار تندی وجود داشت. از جمله: اندیشه‌های قومی و ملی گرا و مارکسیستی و کمونیستی و مسلک اگزیستانسیا لیسم و گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی. و هر گروه از آن‌ها فرهنگ خود را با حصاری محکم از ادعای متمایز و برتر بودن، احاطه کرده بودند و هدفشان بگونه‌ای ویژهٔ، جوانان بودند. در چنین وضعیتی، فرد در این گستره، به عنوان پروژهٔ فرهنگی پراکنده‌ای سرگردان می‌مانَد تا به مسلک و شیوهٔ مناسب خویش راه یابد. آنچه سبب می‌شود فشار روحی و روانیِ فزون تری بر آن فرد وارد شود، دخالت دولت و سیاست در جلوگیری یا محدود کردن دسترسی به کتاب‌ها بود که یا به صورت قانونی و یا به صورت تصمیم‌هایی اداری می‌کوشیدند بر فرهنگ مردم چیره گردند و آن‌ها را طبق سیاست خود جهت دهند.

من نیز مانند همتایان خودم در جهت افزایش گسترهٔ فرهنگ عمومیِ اندک خود

می‌کوشیدم و برخی از کتاب‌ها و نگارش‌ها را می‌خریدم، بی‌آنکه موضوعات آن‌ها مشخص باشد، از جمله کتاب مقدس (انجیل) به زبان عربی را خریدم و برای نخستین بار به کتاب آسمانی دین دیگری غیر از قرآن کریم، دسترسی یافتم. من اعتقاد داشتم حتماً باید آن را بفهمم. یکی از دوستان به من گفت: از فردی روحانی در مورد صحت مطالعه ام از این کتاب مقدس بپرسم. پاسخ، نگران کننده بود، زیرا آن فرد روحانی مرا نصیحت کرد از خواندن این کتاب منصرف گردم، زیرا این کار ممکن است به عقیده ام صدمه وارد کند و تنها قرآن کریم را بخوانم. من با این که تا اندازه‌ای درنگ کردم؛ ولی به خواندن برخی از بخش‌ها و صفحات آن ادامه دادم و برایم روشن شد که مقررات حقوقیِ درسی در این دانشگاه، بخش زیادی از اطلاعات خود را دربارهٔ کتاب مقدس به ویژه در تاریخ حقوق و قوانین، ارائه می‌کند و می‌تواند عرصه‌های فرهنگی را در این زمینه به فرهنگ من بیفزاید بی‌آن که هیچ گونه آسیبی به عقیده ام وارد کند.

در اینجا مناسب است تجربهٔ شخصی خودم را بازگو کنم تا اهمیت و ضرورت تنوع و گسترش فرهنگ عمومی، به ویژه فرهنگ دینی و ارزش‌های معنوی را در بر گیرد و خود وسیله و ابزاری است که بیانگر اهمیت و ضرورت این گونه نگارش‌ها و کتاب‌هایی است که فرهنگ ما را از گوشه گیری و انزوا و احساس خود برتر بینی یا تحقیر و دست کم گرفتن فرهنگ‌های دیگر چه دینی و چه غیر دینی دور سازد، چنانکه معرفت و شناختی دینی در زمینهٔ فرهنگ دینی دیگران به ما می‌دهد که بر اساس و ارکان علمی و مرجعیت و تاریخ گرایی محقق و نیز ارزش‌های مقایسه‌ای آزادِ بی‌طرف، در پرتو دستاوردهای تاریخی و واقعیت زندگی بنا شده است که زیر آسمانِ مسلّمات اعتقادی قرار دارد و از هر گونه آسیب، جلوگیری می‌کند.

در این موقعیت، مطالعهٔ برخی از اجزای کتاب مقدس بخشی از رشد فرهنگ تلقی می‌شود، چنانکه پیوند برادری و پذیرش دیگران و احترام به فرهنگ‌های دیگر را در بر دارد، زیرا همه بهره مند از زندگی در همین سیارهٔ ما هستند و همه با هم ادامه و ساختن این زندگی را تشکّل می‌بخشند همانگونه که خدای «جَلّ وَ عَلا» این دستور را به همهٔ ادیان داده است.

این کتاب (المسیح عیسی ابن مریم) کتابی است که می‌توان گفت در طرح و موضوعات و شیوهٔ تدوین بی‌نظیر است و تردیدی نیست که کتابخانهٔ عربی، همواره از این نوع تالیفات که تولیدی علمی تلقی می‌شوند، دچار کمبود است. اینگونه کتاب‌ها به پژوهشگر کمک می‌کنند که رشته‌های معرفتی را حفظ کند و معارف خود را افزایش دهد و ذهن انسان را فعال می‌سازد تا تحلیل علمی داشته باشد و در مسائل فکری غور کند و وارد شود. از جمله آنکه نویسندهٔ این کتاب مطاللبی را تحت عنوان آیات مسیح آورده که اصطلاح قرآنی است و از انجام کارهای غیر معمولی که پیامبران علیهم السلام می‌آورند، یاد می‌کند و آن کلمه «آیه» است نه معجزه، بر خلاف آنچه میان ما رایج است که همواره کلمهٔ معجزه را به کار می‌بریم، با اینکه واژهٔ قرآنی در این زمینه، آیه است که دارای محتوایی ایمانی و شرعی و اخلاقی و حِکَمی است و نیازمند ژرف نگری و اثبات و درنگ در نزد آن است و استفاده از آن‌ها را بر ما لازم می‌سازد و واژهٔ «آیه» تنها به آیات قرآن کریم اختصاص ندارد.

پدید آوردن چنین نگارشی، تصادفی و اتفاقی نیست؛ بلکه ثمرهٔ مطالعات متنوع و پیوسته است که دستاورد پژوهشگری و کاوش گری در درون کتاب‌ها و مراجع علمی و حاکی از تلاش فوق العاده است و عادت نویسنده در پژوهش و پیگیری وی در هر فرصتی که برایش پیش آمده را نشان می‌دهد. این نگارش از جهت و

اندیشه و تولید با فرهنگ امروز سازگار است و موفقیتی در زمینهٔ رساندن مطالب علمی مناسب به خواننده را شامل می‌شود و نشان دهندهٔ توان قدرت علمی وی بوده که توانسته عقیدهٔ خود را حفظ کند بی‌آنکه در دفاع از عقاید خود یا تبلیغ آن، از بیطرفی و انسجام فاصله بگیرد و توانسته در این تالیف حقایقی رابیاورد که از نظر علمی، پشتیبانی شده و آن‌ها را به ذهن خواننده برساند و باعث شود از نظر فرهنگی آن‌ها را درک کند و در دریای ژرف فرهنگ‌های بسیار متضاد و متنوع، ساده نیست که بی‌طرفی خود را در هر مطالعه‌ای حفظ کنیم.

ممکن است نویسنده گاهی از حدود یک بحث و بررسی امانت دارانه و راستگویانه فراتر رفته باشد و توضیحات و توصیفات یا تدوین‌هایی داشته باشد؛ ولی قصد و فطرت و ذات او جز این نبوده است که امانت داری علمی را به نحو کامل رعایت کند، در نتیجه، این تولید فکری؛ خواننده را به بحث و بررسی بیشتر تشویق می‌کند.

ما در جهت ایمان داشتن به پیامبران الهی و رسالت‌های آن‌ها و آنچه که بر آنان نازل گشته، ملزم هستیم و حضرت مسیح علیه السلام خودش و دینش در قرآن کریم حضوری مکرر و گسترده دارند و این موضوع نیازمند است که فرهنگ ما در این زمینه گسترش یابد تا بتوانیم به سیرهٔ آن حضرت و حرکت الهی او به نحو کامل احاطه و اگاهی پیدا کنیم و آن را تجربه‌ای نَبَوی و گسترده تا امروز بدانیم. خدایا! پاداش مؤلف را در این زمینه، فزونی بخش و کتابش را به عنوان صدقه‌ای جاریه از او بپذیر.

نگارش: وکیل مدافع عبد العزیز

طاهر الخطیب کویت ٦ ژوئن ٢٠٢٢

مقدمهٔ مؤلف:

سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر خاتم پیامبران، حضرت محمد و بر خاندان پاک و پیراسته اش و بر تمام پیامبران و رسولان.

اگر سیرهٔ حضرت موسی علیه السلام و دشواری‌ها و درگیری‌هایی که آن حضرت طی رسالت خود داشته، در قرآن کریم به عنوان یک تجربهٔ پیامبری و رسالت بیش از دیگران ذکر شده و الگو و درس‌هایی برای تجربهٔ اسلامی در راه تبلیغ دین خداوند سبحان قرار داده شده است و این کار بدست پیامبر بزرگوار ما صلی الله علیه وسلم انجام پذیرفته است. مسیحیت و حضرت مسیح علیه السلام نیز در فضای فعالیتِ الهی پیامبر برای آن تجربه، حضوری چشمگیر و مکرر دارند. همچنین برخی اشارات به جنبه‌های معینی از سیرهٔ حضرت مسیح علیه السلام، کمکی به فهم معانی قرآن کریم می‌کند، از قبیل یکتایی خدا و نبوت حضرت مسیح و عقیدهٔ تثلیث و فداء و موضع گیری حواریان در برابر رسالت حضرت مسیح را می‌توان نام برد، به ویژه که رسالتی است از نظر عصر و زمان، به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نزدیک تر بوده و انتشار جغرافیایی گسترده‌ای در زمان رسول خدا در شام و عراق و مصر و بخش‌هایی از سرزمین فارس و آناتولی و حبشه و شمال آفریقا و اروپا، همچنین در یمن و سراسر جزیرة العرب نیز گسترش داشته است، از آن جمله، در سرزمین‌های اعراب نجد و حجاز و تهامه و یمامه و در ساحل غربی خلیج فارس تا عُمَان، این دین، گسترده بوده و من این مطالب را در دو کتاب خود، یعنی (الفتوحات الاسلامیه) و (حروب الردّه) آورده ام.

با همه آنچه بیان گشت، بسیاری از جنبه‌های سیره و زندگانی حضرت مسیح علیه السلام و آنچه که به امور تبلیغ رسالت او مربوط بوده و گسترهٔ جغرافیایی فراوان

آن، برای بسیاری از مسلمانان، همچنان به هم آمیخته و پیچیده باقی مانده است. گذشته از بخشی عناوین و تصورات اولیه‌ای که نمی‌تواند حتی به صورت اجمالی، سیمای کاملی از شخصیت و سیرهٔ یک پیامبر و رسول را که پیروانش امروزه، یک سوم ساکنان کرهٔ زمین را تشکیل می‌دهند، به دست دهد.

از همین رهگذر، در ماه مبارک رمضان امسال، سخنرانی‌هایی داشتم تا در ژرفای اطلاعات فراوان و شخصیت‌ها و اماکن و زمان‌ها و جزئیات رسالت آن حضرت غور و بررسی صورت گیرد و این کار، دقت فراوان و بحث‌های مقایسه‌ای در منابع مسیحی به ویژه هنگام ملاحظهٔ اختلافات موجود میان مذاهب خودِ مسیحیت را می‌طلبید که گاهی بسیار حاد و تند می‌شود به ویژه دربارهٔ بعضی از دستاوردها و تفسیرها که نیاز به برگرداندن آن‌ها به عربی یا برگرداندن به مفاهیم اسلامی وجود داشت و این اصطلاحات و مفاهیم باید به اذهان نزدیک می‌شد تا مقبولیت و فراگیری بیشتری داشته باشند.

شاید گره‌ای که در این زمینه، از همه کورتر بود، مقایسهٔ دستاوردهای تاریخی سنّتی دربارهٔ سیرهٔ حضرت مسیح با بعضی از تفسیرها و تحلیل‌های تاریخی و اجتماعی و دینی نوین به صورت نسبی و معاصر بود که بسیاری از مسلّمات سنتی را زیر سؤال می‌برد. از اصل وجود حضرت مسیح گرفته تا نَسَب او و شرایط بارداری مادرش و تولد او و نبوتش و رسالت وی و روابط او با شخصیت‌های معاصر خود مانند حضرت یحیی علیه‌السلام و فضای اجتماعی و سیاسی و دینی و فلسفی که در آن زمان حاکم بوده و تاثیرات آن بر پذیره‌های مسیحیت و حضرت مسیح و رسالت او و دامنهٔ حرکت تبشیری و تبلیغی او و نتایج آن و مخالف با آن، تصویر روشی از شخصیت آرام و مسالمت جوی او را نشان می‌دهد. افزون بر مقایسهٔ همهٔ آنچه در

قرآن کریم آمده به عنوان مرجع اصلی - نسبت بما مسلمانان – که خداوند آن را از هر گونه تحریفی مصون داشته، همهٔ این امور گذشته از تعارض‌هایی است که در متون خود انجیل‌ها وجود دارد و کلیسا آن را پذیرفته و توجیهاتی که از طرف کلیسا ارائه شده تا آن تعارض‌ها و اشکالات را حل کند، قانع کننده نیست. به هر حال این سَفَر تاریخی لذت بخشی است که برخی از مسائل فکری را مورد بررسی قرار می‌دهد و حل می‌کند– در جایی که لازم بوده این کار انجام شده - افزون بر برخوردهای عقلی داشتیم که از طریق آن‌ها کوشیده ام برخی از نظریات را بر بعضی دیگر برتری دهم یا خبری را بپذیریم و خبر دیگری را رد کنم، زیرا قرائت تاریخ بدون این کار، گاهی انسان را به وادی‌هایی می‌افکند که بیشتر به افسانه نزدیکتر است تا به حقیقت یا او را در تناقضات واضحی می‌اندازد که معمولاً نمی‌شود آن‌ها را توجیه کرد مگر اینکه نصی را تقدیس کنیم که خودش معصوم از خطا نیست و از تحریف و دست بُرد و تحریف و جعل، در امان نمانده است.

ساختار و شاکلهٔ اصلی این کتاب را همان سخنرانی‌هایی تشکیل می‌دهد که من در ماه مبارک رمضان سال ١٤٤٣ در مسجد سید هاشم بهبهانی در کویت انجام دادم؛ ولی بسیاری از مسائل دیگر را از جمله عناوین فرعی و جزئیات و استدلالات و شواهد و توضیحات را برای غنی سازی بحث، بعداً به آن‌ها افزودم که با طبیعت مطالعه در فضای زمانی باز و شرایط متنوع، سازگار باشد و زمانی این مطالب را با گوش دادن به یک سخنرانی در فرصتی محدود و شرایطی معین، مقایسه کنیم، بسیار تفاوت دارد. همچنین برخی از مطالبی را که قبلاً نوشته بودم برای پرهیز از طولانی شدن کتاب، حذف کردم تا بحث، طولانی نشود و خواننده خسته نگردد. یا در مسائل فرعی و جزئی وارد نشوند که مورد توجه خوانندهٔ مسلمان نیست یا چه بسا او

را در تصورات خود، دچار اضطراب و تشویش و گرفتاری می‌سازد.

از جمله اموری که باید خوانندهٔ محترم به آن توجه داشته باشد این است که حل کردن برخی از مسائل تاریخی مورد اختلاف، یا آنجا که روایت‌های مخالف یکدیگر وجود دارند، اگر دلیل روشن و معینی نداشته باشیم که برخی از آن‌ها را بر بعضی دیگر ترجیح دهیم، کاری بس دشوار خواهد بود. مثلاً این مورد که آیا حضرت مریم با یوسف نجار ازدواج کرده یا خیر؟ یا حضرت مریم، هنگام تبلیغ حضرت مسیح در قید حیات بوده یا خیر؟ آیا در این کار نقشی داشته است یا خیر؟ و چگونه یهودیان و رومیان در مورد حضرت مسیح و در توطئهٔ به صلیب کشیدن آن حضرت به اشتباه افتادند.اگر چه، کوشیدم در برخی از این موارد، به خاطر برخی از مرجحات مربوط به شرایط یا طرز تفکر یا مسائل دیگر، یک نظریه و یا یک روایت را بر دیگری ترجیح دهم، چنانکه در موارد ذیل یاد آوری می‌شود:

۱ - بین دو نوع کفالتی که در آیه‌های ۳۷ و ٤٤ قرآن دربارهٔ حضرت مریم بنت عمران آمده را از یکدیگر جدا کرده ایم. یکی از این دو کفالت، در آغاز ورود آن حضرت به مکان عبادت و خدمتگزاری و دیگری هنگامی است که از آن مکان بیرون رفته که تقریباً به سن بلوغ رسیده بوده است.

۲ – طبیعت آیهٔ فرو فرستادن مائده و پیاده ساختن آن بر آیهٔ غذا دادنِ معجزه آسایی که هزاران میهمانِ حضرت مسیح، پذیرایی شدند را روشن ساخته‌ایم و در انجیل‌ها آمده و نقش قرآن کریم در تصحیح این داستان انجیلی و بیان پیش زمینهٔ آن را بر شمرده ایم.

۳ - چگونگی عربی سازی کلمهٔ عِبری مسیح (یشوع / یسوع) که آن را در قرآن

کریم با واژۀ عیسی می‌یابیم. این ترکیب، نوعی عکس و برگردانِ کلمۀ عِبری است و در بسیاری از نظریات تفسیری، چگونگی پیش آمدن این تعریب بیان شده است و نظر من بر این بوده که عیسی، عربی شدۀ اسم یونانی یا لاتینی آن حضرت (ایسو / ایسوس) بوده است.

٤ - میان اسم عربی که در قرآن کریم برای پدر حضرت مریم آمده، یعنی عِمران و نام مشهورتری که از طرف کلیسا پذیرفته شده (یواقیم / یواکیم) تعارضی وجود ندارد.

در پایان فراموش نکنم که سپاس و ارج گذاری خود را نسبت به استاد محترم، وکیل مدافع، عبد الطاهر الخطیب بیان کنم که ایشان مقدمه‌ای بسیار گویا بر این کتاب نوشته‌اند و آن را بسیار تحسین کرده و ارج نهاده اند، افزون بر عبارت‌های بسیار زیبا و استواری که در این زمینه ارائه داده اند.

از خدای سبحان مسألت دارم این کتاب را افزایشی سودمند برای کتابخانۀ اسلامی علاقه مند به تاریخ پیامبران و مطالعات قرآنی و مطالعات ادیان تطبیقی قرار دهد و در آغاز و پایان، خداوند را سپاس و ستایش می‌کنم.

علی حسن غلوم علی

کویت ١٤٤٣ هجری / ٢٠٢٢ میلادی

۱
پیش درآمد

۱

پیش در آمد

پیامبر بزرگوار، حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام یکی از نشانه‌ها و معجزات خدای عزوجل است. چنانکه قرآن کریم آشکارا در این باره می‌فرماید ﴿وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾[1] (و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیّت و آب جاری بود جای دادیم).

وی بلحاظ نازل شدن وحی بر او و خبرهای غیبی که از این راه در اختیار داشت، یکی از پیامبران خدا محسوب می‌شد در قرآن کریم آمده است: ﴿قَالَ إِنِّى عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِىَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا﴾[2].

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!).

او به جهت بر انگیخته شدنش برای مردم و مأموریتش در تبلیغ رسالت الهی و حامل آن رسالت بودن، یکی از فرستادگان خدا بشمار می‌آید ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ﴾[3].

حضرت مسیح علیه السلام نزد خدای سبحان از جایگاه والایی برخوردار است و شیوهٔ

---

1. مومنون: ۵۰.

۲. مریم: ۳۰.

۳. آل عمران: ۴۹.

بارداری مادرش به او و تولد آن حضرت غیر از شیوهٔ معمول میان بشر بوده است، زیرا حضرت مریم بدون دخالت یک عنصر مذکّر، در تحقق این امر، به وی باردار شد و به تعبیر قرآن کریم: ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[1](مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این‌گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود).

برخی روایات تفسیری قرآن کریم می‌گوید: عیسی علیه‌السلام در بین پیامبران اولوالعزم است که آیهٔ زیر به آنان اشاره دارد: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ..﴾[2].

(پس صبر کن آن‌گونه که پیامبران «اُولو العزم» صبر کردند).

در بحار الانوار مجلسی متوفای (۱۱۱۱) از کتاب (محاسن) نوشتهٔ احمد بن محمد بن خالد برقی متوفای (۲۷٤) از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم معنای این سخن خداوند چیست که فرموده است: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ حضرت فرمود: مقصود، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند که صلوات و درود خدا بر آنان و بر تمام پیامبران و فرستادگان الهی باد[3].

---

۱. همان: ٤٧.

۲. احقاف: ۳۵.

۳. بحار الانوار: ج ۲، ص ۲۰.

پیش در آمد

در کافی کلینی متوفای (۳۲۹) به نقل عده‌ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خثعمی، از هشام بن ابو یعفور نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: «سروران پیامبران و مرسلین پنج تن‌اند و آنان همان فرستادگان اولوالعزم‌اند و آسیای نبوت بر محور وجود آنان می‌چرخد و عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که بر آنحضرت و بر همهٔ پیامبران الهی درود باد[۱].

گاهی نیز از قرآن بر این مطلب استدلال می‌شود، زیرا نام پنج تن از پیامبران هنگام سخن گفتن از گرفته شدن عهد و پیمان، از همهٔ آن‌ها جداگانه آمده است: خدای متعال فرموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَـٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَـٰقًا غَلِيظًا﴾[۲].

(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسؤولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند):

آنگاه که این پنج تن یک بار دیگر هنگام سخن گفتن دربارهٔ دین شریعت الهی، نامشان یاد می‌شود، خدای متعال می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ ۖ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ ٱللَّهُ يَجْتَبِىٓ إِلَيْهِ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ﴾[۳].

---

۱. مازندرانی شرح اصول کافی: ج ۵، ص ۱۱۳.

۲. احزاب: ۷

۳. شوری: ۱۳.

(آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند).

از آنجا که این دو آیه در پی بیان پیامبران اولو العزم نیست، از این رو، از نظر قرآن، یقین به این مسأله دشوار است، چنانکه گفته‌های اهل سنت در مورد مشخص کردن نام پیامبران اولو العزم، از باب روایت از پیامبرﷺ نیست؛ بلکه بنحو مستقیم از ابوهریره نقل شده است و این خبر بدین صورت است که (ابوبکر بزار از عمرو بن علی، از ابو احمد، از حمزۀ زیات، از علی بن ثابت، از ابو حازم، از ابو هریره نقل کرده که گفت: بهترین فرزندان حضرت آدم پنج تن اند- نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و برترین آنان محمدﷺ است و ابن کثیر بر این حدیث حاشیه‌ای زده و می‌گوید: این حدیث، موقوف است، یعنی کسی دربارۀ آن سخنی نگفته که از پیامبر روایت شده است و حمزه که در این سند وارد شده، فردی ضعیف است[1].

در خبر دیگری از ابن عباس چنین آمده است: ابن ابو حاتم و ابن مَردَوَیه با سند خود، از ابن عباس نقل می‌کنند که گفت: پیامبران اولو العزم، پیامبر ما و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند.[2].

در دائرۀ المعارف اعتقادی آمده است که: (نظریات دربارۀ تعیین و مشخص

---

۱. ابن کثیر: تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۳۳.
۲. سیوطی: در المنثور، ج ٦، ص ۱۸.

کردن پیامبران اولو العزم گوناگون است و می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد، نخستین دسته: نظریهٔ کسانی است که تعیین آنان را با صفت قرار داده‌اند نه با نام... و دومین دسته: کسانی‌اند که تعیین را با نام قرار داده اند. کسانی تعیین که با نام مشخص می‌کنند، خود چند دسته اند. گفته شده: پیامبران اولو العزم، هیجده نفرند که در سورهٔ انعام آیه‌های ۸۴-۸۶ از آنان یاد شده است، زیرا خدای سبحان در پی نام بردن از آنان می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًاۖ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰلَمِينَ﴾[1].

(آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی‌طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست! (این وظیفهٔ من است) و عبارتند از: ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نوح و داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط... و گفته شده که آنان شش نفرند: نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی علیهم السلام که این عده در همین سیاق و ساختار در دو سورهٔ اعراف و شعراء از آنان یاد شده است و غیر اینان نیز گفته شده است؛ ولی مشهورترین دیدگاه که در کتاب‌های علمی مطرح شده و متداول است، تعداد آن بزرگواران را پنج نفر دانسته‌اند که عبارتند از: محمد و نوح و ابراهیم و موسی «علیهم الصلاة و السلام»... و سخنی که آنان را همان پیامبران اولو العزم دانسته، از ابن عباس و دیگران از سلف صالح (رضوان الله علیهم» و از ابوهریره نقل شده است.

---

۱. انعام: ۹۰.

اما همانگونه پیشتر گفتم، این روایات، موقوف‌اند {روایات موقوف روایاتی هستند که تایید نشده اند} و از گفته‌های ابوهریره[1] و ابن عباس و قتاده و دیگران نقل شده اند). از این رو، کسی به آن‌ها اعتماد ندارد، زیرا سند آن‌ها به پیامبرﷺ نمی‌رسد و همچنان به عنوان نظریه‌ای اجتهادی باقی می‌مانند.

آری، اگر روایات صحیحه‌ای از اهل بیتعليهم‌السلام بدست بیاید می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد و مضمون دو آیهٔ سورهٔ احزاب و شوری نیز آن‌ها را مورد تائید قرار می‌دهند.

افزون بر آنچه که پیش تر یادآوری شد، جزئیات دیگری نیز آمده است که در آینده هنگام سخن گفتن از ویژگی‌ها و مقامات آن حضرت، در بیان آن‌ها درنگی خواهیم داشت. کسانی که رسماً بر آیین مسیحیت ثبت شده‌اند از مجموعهٔ ساکنان کرهٔ زمین در دهه‌های اخیر، درمقایسه با پیروان دیگر آیین‌های آسمانی و غیر آن ها، در درجهٔ نخست قرار دارند. زیرا شمار آن‌ها در سال۲۰۲۱ از اصل ۷/۸ میلیارد، نزدیک به ۲/۳ میلیارد نفر می‌رسند و اگر این آمار را نسبت به یهودیانی که همواره با حضرت مسیحعليه‌السلام در دوران خودِ آن حضرت می‌جنگیدند با پیروان حضرت مسیح و ایمان آورندگان به رسالت وی مقایسه کنیم در می‌یابیم که این آیه بر عکس شده و به شکل بسیار بالا و فزاینده‌ای غلبه از مسیحیان بر یهودیان بوده است، همان مسیحیانی که تحت جور و ستم و تعقیب بودند، این یهودیان، حتی بر شخص مسیح نیز گستاخی کردند و چیزی نمانده بود که وی را به قتل برسانند و این وعدهٔ الهی است که خدای سبحان فرمود: ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ

---

۱. مطلب نخست: تعیین اولو العزم. https: //dorar. net/aqadia/1935

وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۖ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴾[1] (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود، بالا می‌برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می‌سازم؛ و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرارمی‌دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می‌کنم).

۱. آل عمران: ۵۵.

۲

نام، لقب و نسب ایشان حضرت

۲

نام، لقب و نسب آن حضرت

قرآن کریم به صراحت فرموده که نام وی عیسی است و این نام در قرآن کریم ۲۵ بار در ۲۵ آیه تکرار شده و به نام دیگری از او یاد نشده است: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[۱] (مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیّت او نیست).

عیسی نامی عَلَم و (غیر عربی) است به همین دلیل غیر منصرف است (تنوین نمی‌گیرد و با کسره نیز جرّ داده نمی‌شود) هر چند الفِ مقصوره در آخر آن، مانع از ورود حرکات، در آخر این کلمه است. این کلمه، عربی شدهٔ از نام عِبریِ (یشوع) است که مختصر نام (یِهُوشُع)... صفحه۳۷ کتاب است که تلفظ آن yeh-ho-shoo-ah دو سیلاب دارد - (یَهو- یَهوَه) که نزد اهل کتاب دلالت بر خدا دارد و کلمهٔ (شُع) یعنی خالص می‌شود.[۲].

در معنای این نام عِبری مرکّب، اختلاف نظر وجود دارد، گفته شده[۳].

- یَهوَه: = رهایی بخش.
- یَهوَه: = خلاصی، رهایی.

---

۱. آل عمران: ۵۹.

۲ .https://sf-takla.org/full-free-coptic-books/freecopticbooks-۰۰۲-ho-ly-arabic-bible-dictionary/۲۸/e/e-۱۵۶.html

۳. رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۳، ص ۲۵۱.

- یَهوَه: = رهایی می‌بخشد.
- یَهوَه: حفظ می‌کند و نزدیک به معادل کلمهٔ (محفوظ بالله) است یعنی کسی که خدا او را نگاه داشته است و شاید این ترجمهٔ حرفی از زبان انگلیسی باشد، زیرا کلمهٔ SAVE = سَیو- به حفظ کردن، ترجمه شده است و بمعنای نجات بخش و رهایی بخش نیز می‌آید.

علامهٔ طباطبایی و دیگران معنای دیگری را نیز افزوده‌اند و گفته اند: (اصل عیسی، یشوع.... است و در بعضی اخبار، به یَعیش (یعنی زنده می‌ماند) تعبیر شده است و این معنا از جهت نامگذاری فرزند زکریا به یحیی، مناسب تر به نظر می‌رسد، زیرا علامه معتقد است شباهت کاملی میان این دو پیامبر وجود دارد.[۱].

بنظر من اعتقاد قطعی دربارهٔ معنای این اسم نیازمند مراجعه به کتاب‌های لغت عِبری است که این نام را چگونه ترجمه کرده اند، زیرا این کلمه، عِبری است، بویژه با مراجعهٔ به لغت نامه‌ها که هر گونه تغییر و تحولی را که دربارهٔ این کلمه و معنای آن پدیدار شده باشد، ذکر می‌کنند.

در پایگاه اینترنتی ancient hebrew research centerبه قلم ژف أبینر[۲]

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۹٤-۱۹۵.

۲ .https: //www. ancient-hebrew. org/names/goshua. htm

ژف بینر، پژوهشگر و مدرس بخش لغت عِبری توراتی است که بیش از او لزوم کتاب مربوط به تحقیقات ابجدی و لغت و فرهنگ کتاب مقدس دارد وی هزاران مثل را آموزشی دارد که کتاب مقدس را خودشان، چگونه به عِبری بخوانند و بیست کتاب در این خصوص تألیف کرده است از جمله: the ancient hebrew المعجم العبری القدم الکتاب المقدس: lexicon of the bible

اللغة العبرية القديمة و ابجديتها: ancient hebrew.

القاموس المصری القدیم. dictinary

geff a.benner همچنین بخش عِبری پایگاهbiblehub.com نیز مطلبی آمده که ترجمهٔ آن این است که اسم عِبری (....) (یَهوشُع) از دو بخش تشکیل شده، بخش نخست: (یِهُو) (....) که مختصر (یَهوَه) (....) است.

دوم: فعل (یِشَع) (y.sh.ah.)بمعنای کسی است که آمده تا رهایی بخشد و در نتیجه، معنای اسم (یِهُوشُع) یعنی یَهوه‌ای که رهایی می‌بخشد.

اما در مورد چگونگی عربی سازی اسم (یشوع) و تغییر و تحول آن به (عیسی) در اینجا چندین نظریه وجود دارد:

۱- این کار از طریق تغییر و جابجایی حروف، انجام پذیرفته یعنی نخست: عین را به اول کلمه آورده اند(یشوع - عیشو) سپس واو به الف مقصوره تبدیل گشته و «عیشو» تبدیل به «عیشی» و آنگاه شین، تبدیل به سین شده و «عیشی» تبدیل به «عیسی» شده است.

۲- این نامگذاری، قرآنی است[1] بنابراین، اسم (عیسی) از دیدگاه استاد محمود ابو سعده- پیشتر بین عرب‌ها بر مسیح اطلاق نمی‌شده است و این نامگذاری را نخست قرآن آورده و به هدف خاص و معینی عنوان کرده است. پژوهشگر پرسشی را مطرح کرده که مفاد آن این است: (مسیحیان عرب، این کلمه را «یسوع» می‌گویند. بنابراین چرا این کلمه را به عیسی تغییر داده اند؟) سپس خود پاسخی طولانی به این پرسش می‌دهد که من بعداً پاسخ او را ضمن نقاطی به چند نقطه تقسیم و به هدف بیان ساده و مختصر، عنوان خواهم کرد.

---

۱. ابو سعده: من اعجاز القرآن فی اعجمی القرآن، العلم الاعجمی فی القرآن مفسراً بـالقرآن: ج ۲، ص ۲٦۹ تا ۲۷۰.

الف- قرآن، آنگاه که عربی ساختن کلمه، به معنا آسیب می‌زند، عربی سازی آن را نمی‌پذیرد و رد می‌کند. یعنی زمانی که شکل اسم در تلفظ عربی آن با لفظ عربی که معنای آن با معنای اسم غیر عربی در لغت خودشان، مغایرت داشته باشد را نمی‌پذیرد. چه رسد که بخواهد کلمه‌ای را عربی سازد که معنایی ضد آن معنا را بدهد... زیرا کلمهٔ «یسوع» در عربی بمعنای کسی است که (تلاش می‌کند و تلاش وی تباه می‌گردد و نابود می‌شود) و از ریشهٔ ساع یسوع سوعاً است، یعنی تباه شد و نابود گشت و خداوند نخواسته حضرت مسیح را به این معنای ناپسند، بنامد در حالیکه وی پیامبری است که از ناحیهٔ خدا فرستاده شده به ویژه که قرآن هنگام مژدهٔ ولادت آن حضرت، از او یاد کرده است و اگر عموم مردم در ایام ولادت شان به هنگام مژده به تولد نوزاد، حاضر نیستند اسم ناپسندی را بر نوزاد اطلاق کنند، چگونه خدای متعال چنین کاری را دربارهٔ پیامبری از پیامبران خود، انجام می‌دهد:

ب- این گونه تعریب و عربی ساختن طوطی وار اصلاً صحیح نیست، زیرا معنای «یشوع» در زبان عربی درست بر عکس معنای کسی است که (تلاش می‌کند و تلاش او تباه می‌گردد). ابو سعده، به مطلبی اشاره می‌کند که ما پیش تر آن را یادآوری کردیم که «یشوع» به معنای خدای، رهایی بخش و نگاه دارنده و خلاصی دهنده است و این معنا درست بر عکس معنای تباه شونده و نابود شونده است.

ج- قرآن کریم هنگامی از برگرداندن نام به عربی خودداری می‌کند، در حقیقت از برگرداندن ترجمهٔ آن خودداری می‌کند؛ ولی با مراجعه به معنای ریشهٔ کلمهٔ عیسی که از (عاس/ یعوس/ یعیس) است هرگز توافق و سازگاری میان این معنا با یشوع وجود ندارد. در نتیجه، اسم «عیسی» در قرآن کریم به عنوان ترجمهٔ اسم «یشوع» نیامده است.

د- از آنچه پیش تر گذشت روشن می‌شود که قرآن کریم نام «عیسی» را که در عربی شبیه و مانندی ندارد می‌آورد که وارونه و بر عکس شدهٔ کلمهٔ «یسوع» است تا عکس آن معنا را برساند. یعنی زحمت و رنج او تباه شونده نیست و نابود نمی‌گردد؛ بلکه رهایی بخش و نجات دهنده است.

از آنجا که اصل این کلمهٔ بر عکس شدهٔ کامل، هنگام تلفظِ نام «یسوع» است بنا بر این «عوسَی» می‌شود و از اوزان عربی نیست. از این رو، قرآن آن را به «عیسی» برگردانده تا تنها به وارونه کردن نام، بسنده کند و از کلمهٔ یسوع به این دلیل که عین «یسوع» از آخر اسم، به ابتدای آن انتقال یافته، کلمهٔ «عیسی» همچنان کاملاً غیر عربی مانند اصل عِبری خود «یشوع» باقی می‌ماند.

۳- ولی از نگاه من، نام یشوع در گفتگوی عامیانهٔ مردم پس از دوران حضرت عیسی تغییر و تبدیل یافته و در زمان ورود یونانیان و سپس رومیان به منطقهٔ شام و اشغال آن منطقه، صورت گرفته است.

با رجوع به تحول این نام به لفظ انگلیسی gesusبه این مطلب دست می‌یابیم.(.....).

لفظ «ایسوس» = عبارت یونانی(.....) (آیسُس) لاتینی- gesus[1] انگلیسی است.

لفظ (ایسو/ ایسوس) یونانی است و بسیار نزدیک به لفظ عیسی است. بویژه با توجه با افزودن حرف بعدی (س) به آخر نام‌های یونانی مانند (لوقا= لوکاس)

---

۱ .mas. anthony g. (۱۹۱۳) origin of the name of gesus chrisf. ln herbetmann charles (ed.). catholic encyclopedia. new york: robert appleton company .

(متّی= ماتیوس). بر این اساس، عرب‌ها این تلفظ را بدین لحاظ گرفته‌اند که اسم اصلی رومانی را تغییر دهند و قبل از آن، از یونانی به عربی برگردانند و حرف واو را به الف مقصوره تبدیل نمایند و همین نام، اسم معمول و رایج در عربی شد به جای واژهٔ عِبری و آرامی (یشوع/ یسوع) که نام اختصاری از «یَهوُشُع» است، بکار رفت.

سخن بینربenner بر آنچه گفته شد تأکید دارد که می‌گوید: نام عِبری (یَهوَشُع) در ترجمهٔ سبعینی[۱] به شکل بعدی (.....) (ایسو)[۲] نیز آمده است و سبب آن این است که به الفبای یونانی باز گردد که حرف y را ندارد. از این رو، حرف iرا به جای آن بکار برده‌اند و حرف شین sh را ندارد. بنابراین حرف s را به جای آن بکار برده‌اند و چون ترجمهٔ صوتی یونانی گاهی نام‌های یاد شده را با حرف s در پایان خود دارد از این رو، هجی این نام بصورت ذیل (iesous) (.....) نیز آمده است و می‌افزاید: هر دو شکل را در نسخه‌های یونانی عهد جدید یافته است که هجی آن، در انجیل لوقا فصل سوم آیهٔ ۲۹ (iesou) (.....) و در نامهٔ پولُس فرستاده نزد عِبرانی‌ها ۸/٤ با هجی (iesous) (.....). آمده است.

لقب حضرت عیسی:

در قرآن کریم ۱۱ بار در ۹ آیه، از عیسای پیامبرعليه‌السلام به لقبِ مسیح یاد شده است، زیرا دو بار در دو آیه تکرار شده است و در خصوص نامگذاری آن حضرت، به مسیح، اختلاف نظر وجود دارد و بیشتر سخنانی که ذیلاً می‌آید به نقش منفی تأویل گران قرآن کریم بر می‌گردد که در روزگار نخستین اسلام این گونه تأویل

۱. یعنی ترجمهٔ یونانی عهد قدیم که تاریخ آن به دو هزار سال پیش باز می‌گردد.

۲ .https: //www. ancient-hebrew. org/names/goshua. htm

می‌کرده اند. علامهٔ طباطبایی[1] به بیان نظریاتی که تأویل کنندگان گذشته آورده‌اند می‌پردازد و من نیز - به نوبهٔ خود- آن نظریه‌ها را در ضمن چند نقطه ارائه خواهم داد:

۱- مسیح = ممسوح، عیسی به این اسم نامیده شده چون با میمنت و مبارکی مسح شده است و در مجمع البیان طبرسی این نظریه از حسن و قَتاده و سعید نقل شده است.[2].

۲- مسیح = ممسوح، عیسی از آن جهت مسیح نامیده شده که با تطهیر و پاکیزگی از گناهان، مسح شده است.

۳- مسیح = ممسوح، زیرا او با روغن متّبرک، مسح شده است و پیامبران نیز با این روغن مسح می‌شده اند. و این سخن در مجمع البیان طبرسی از جُبّائی نقل شده است.[3].

٤- مسیح = ممسوح، زیرا جبرئیل علیه السلام بهنگام ولادتش دو بال خویش را بر او کشیده تا از شر شیطان مصون بماند.

٥- مسیح = ماسح، زیرا او بر سر یتیمان دست نوازش می‌کشید.

٦- مسح = ماسح، او همواره با دست خود بر چشم نابینایان می‌کشید و آن‌ها بینا می‌گشتند. و در مجمع البیان طبرسی آمده که این سخن از کلبی نقل شده است[4].

۷- مسیح = ماسح، زیرا او دست خود را بر هر بیماری می‌کشید، بهبودی

---

۱. طباطبایی: ا لمیزان، ج ۳، ص ۱۹۳، ۱۹٤،
۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹٤.
۳. طبرسی: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۹٤
٤. همان.

می‌یافت و این مطلب، از ابن عباس نقل شده است.

۸- مسیح = پادشاه یا مبارک.

سپس علامه بر مطالب گفته شده، حاشیه‌ای می‌زند و می‌گوید: (آنچه را می‌توان بدان اعتماد کرد این است که این لفظ در ضمن مژده‌هایی واقع شده که جبرئیل، حضرت مریم علیهما السلام را بدان‌ها مژده داده است آنگونه که قرآن نیز با این فرموده، آن‌ها را بیان می‌کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ﴾[1]. (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است) و او برای نجات آنان می‌آید چنانکه از انجیل لوقا در مژدهٔ به مریم نیز استفاده می‌شود[2].

بنابراین، علامه به متن ذیل از کتاب مقدس استناد می‌کند که به عربی ترجمه شده، با الفاظی که در آن‌ها اندک تفاوتی وجود دارد.

«۲۸فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو،ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای. خداوند با توست.» ۲۹مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید که این چگونه سلامی است. ۳۰امّا فرشته وی را گفت: «ای مریم، مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است. ۳۱اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد. ۳۲او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوندْ خدا تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود. ۳۳او تا ابد بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را

---

۱. آل عمران: ٤٥.

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۹٤.

هرگز زوالی نخواهد بود»[1].

سپس علامهٔ طباطبایی می‌افزاید و می‌گوید: این لفظ عیناً لفظ عربی شدهٔ «مشیحا» است که در کتاب‌های عهد جدید و قدیم آمده است و از آن استفاده می‌شود که بنی اسرائیل عادت داشتند هرگاه پادشاهی از آنان می‌خواست بر تخت بنشیند، کاهنان، او را با روغن مقدس مسح و روغن مالی می‌کردند تا وی در حکومتش برکت یابد و او «مشیحا» نامیده می‌شد و معنای آن یا پادشاه است و یا مبارک و از کتاب‌های آنان چنین بر می‌آید که حضرت عیسی بدین جهت «مشیحا» نامیده شده که مژدهٔ به آمدن او، پادشاهی وی را به همراه می‌آورد و او میان بنی اسرائیل ظاهر می‌گردد و پادشاه آن‌ها و نجات بخش آنان خواهد بود.[2].

علامهٔ طباطبایی چنین برداشت می‌کند و می‌گوید: آنچه این گفته را تقویت می‌کند این است که: یهودیان، پیامبری او را نمی‌پذیرفتند، زیرا در مژده‌های قبلی آمده بود که پیامبری وی همراه با پادشاهی خواهد بود، چون او «مشیحا» است و این عنوان بر عیسی بن مریم علیه‌السلام تطبیق نمی‌شد، زیرا وی در زمان تبلیغ خود و دوران حیاتش به پادشاهی دست نیافته بود، علامه می‌افزاید و می‌گوید: (شاید به همین دلیل، مسیحیان آن را تأویل و توجیه کرده‌اند و برخی از مفسران مسلمان نیز از آن‌ها پیروی کرده‌اند که مقصود از پادشاهی او، پادشاهی معنوی است نه پادشاهی ظاهری)[3].

سپس علامه بعید ندانسته که کلمهٔ (مسیح= مشیحا) که در مژدهٔ به او وارد شده نیز معنای مبارک را در خود داشته باشد، زیرا روغن مالی کردن، از دیدگاه آنان برای

---

۱. کتاب مقدس: انجیل لوقا، ۱ ص ۲۸- ۳۳.
۲. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۹٤.
۳. طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص ۱۹٤.

برکت دادن بوده است و این فرمودهٔ خدا آن را تایید می‌کند: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است:

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ..﴾ مِنَ[1] (و مرا - هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!).

۹- مسیح = زمین را مسح می‌کند، بدین معنا که زمین را با پای خود می‌پیماید و به سفر می‌رود و مساحت انواع زمین ها، از همین ریشه گرفته شده است.[2].

۱۰ - مسیح = از بارسنگین گناه و نافرمانی پاک شده است.[3].

۱۱- مسیح = پاهای او صاف بوده، زیرا در کف پای او قوس و خمیدگی flat food وجود نداشته است.

۱۲- مسیح = بسیار راستگو[4].

۱۳ - طبری در تفسیر خود این کلمه را عربی می‌داند و معنایش این است که (بدن او از آلودگی‌ها و گناهان پاک شده است).وی می‌گوید: (برخی از مردم تصور می‌کنند اصل این کلمه، عبرانی یا سریانیِ مسیحا بوده، سپس به عربی برگردانده شده است و گفته شده: مسیح، همانگونه که سایر نام‌های دیگر پیامبرانی که در قرآن آمده اند، به عربی برگردانده شده و تغییراتی یافته است مانند: اسماعیل و اسحاق و

---

۱. مریم: ۳۰- ۳۱

۲. رازی: تفسیر الکبیر، ج ٤، ص ۲۰۸.

۳. همان.

٤. همان.

موسی و عیسی. ابوجعفر می‌گوید: آنچه دربارهٔ حضرت مسیح آمده نظیر و مانندی ندارد زیرا اسماعیل و اسحاق و امثال آن ها، نام هستند نه صفت؛ ولی مسیح صفت است و جایز نیست که عرب و غیر عرب از انواع آفریده ها، صفت چیزی را بیاورند مگر چیزی باشد که مخاطب آن را بفهمد و اگر مسیح در غیر کلام عرب بود؛ عرب نمی‌توانست معنای نامی را که مورد خطابش قرار گرفته بود بفهمد.[1].

ولی این سخن طبری دقیق نیست، زیرا برخی از کلمات، مشترک لفظی و معنوی اند، چون ریشهٔ همهٔ لغت‌ها یکی است یا می‌توان گفت: یک کلمه از یک زبان به زبان دیگر عاریه گرفته می‌شود چنانکه معروف و قابل مشاهده است و کلمهٔ (مشیح / مشیخ) و (مسیح) همان معنای لغوی را در عِبری و عربی و آرامی حفظ می‌کنند؛ ولی خصوصیت مسح را که در این لقب مورد توجه قرار گرفته، از میراث عِبری گرفته‌ایم و از دیدگاه بینر benner ریشهٔ این کلمهٔ یونانی و عِبری =meshiyach فعلی است کهmashach به معنای (مسح) یعنی دست کشیدن است.

در فرهنگ عِبری قدیم عادت بر این بوده، بر سر کسی که به او منصب و مقامی داده می‌شد، روغن می‌ریختند و این کار روغن مالی (مسح) نامیده می‌شد و این کلمه ۳۹ بار در تنخ بکار رفته است، در صورتی که معنای اصلی کلمه، مشیَخ اکنون بر شخصی که روغن مالیده شده، تطبیق می‌کند. بنا بر این، می‌تواند اشاره‌ای به پیروی کردن برای هر شخصی باشد که منصبی را در قدرت بدست می‌گیرد، خواه مسح (روغن مالی) شده باشد یا خیر. بر همین اساس، کوروش پادشاه سرزمین

---

۱. طبری: جامع البیان، ج ٦، ص ٤٧.

فارس (ایران) نیز در تنخ به عنوان مَشیَخ آمده است.[۱].

در کتاب «المحیط الجامع فی الکتاب المقدس و الشرق القدیم» آمده است که: مسیح در زبان عِبری و آرامی «م ش ی- ح» و در یونانی «مسّیا» و بمعنای کسی است که روغن مالی شده است و این معنا، دلالت بر کسی دارد که این لقب را به صورتی عالی و احترام آمیز داراست. شأن و منزلت پادشاهان بنی اسرائیل همان شأن و منزلت پادشاهان حثییان و بزرگان مصر و سوری‌های پیرو فرعون بوده است که کرامت و بزرگواری خود را در جشنی بدست می‌آورند که در آن جشن روغن مالی شوند... به همین دلیل پادشاه، مسیح یا ممسوح یهوَه یا مسیحیه «= مسیح پروردگار» نامیده می‌شد... و نسبت به کوروش نیز... پروردگار به سخن در می‌آید و می‌گوید: «تو مسیح من هستی» و این دست کشیدن و روغن مالیدن، رابطه‌ای خاص و ویژه میان فردی که روغن مالی شده و خدا برقرار می‌سازد، چنانکه در مناصب عبادی چنین است، کسی که مسح و روغن مالی شده، آن قدرت الهی را به صورت جامه‌ای بر تن می‌کند، از این رو، شخص او مصون و محفوظ است و به او آسیبی نمی‌رسد؛ به همین دلیل به بزرگ کاهنان مانند پادشاهان، روغن می‌مالیدند... به همین سبب، بزرگ کاهنان «الکاهن الممسوح» نامیده شد[۲].

شاید در تمام مطالبی که گذشت، بهتر باشد بگوییم: این کلمه، در زبان عربی به معنای کسی است که مسح شده و در اصطلاح عِبری به معنای کسی است که در یکی از آیین‌های عبادی مبارک از طرف شخص والامقامی روغن مالی شده است تا

---

۱ .https: //www. ancient-hebrew. org/definhiton/messiah. htm

۲. الفغالی: المحیط الجامع فی الکتاب المقدس و الشرق القدیم: ص ۱۱۹۵.

جایگاه والایی نظیر نبوّت یا پادشاهی یا کهانت یا مانند آن را اشغال کند. از این رو، روغن مالی کردن او دلیل بر برکت یافتن وی یا مبارک بودن اوست. چنانکه دلیل بر اشغال این منصب والا که پیش تر گفته شد، مانند پادشاهی است و در نهایت، برخی از معانی را که یادآوری شد، شامل می‌گردد.

تبار حضرت مسیح:

نام وی (عیسی) همواره در نسبت به مادرش حضرت مریم در ١٦ مورد از ٥ مورد موجود در قرآن یاد شده است. لقب او نیز (مسیح) ذکر شده، که منسوب به مادرش است و در ٥ مورد از ١١ موردی که این لقب در قرآن آمده، وارد شده است: ﴿إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۖ قَالَ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[1] (در آن هنگام که حواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در پاسخ) گفت: «از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!).

یا این آیهٔ شریفه: ﴿لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ﴾[2] (آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، بطور مسلّم کافر شدند؛ بگو: «اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟

---

١. مائده: ١١٢.

٢. همان، ١٧.

(آری،) حکومت آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ (حتّی انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛) و او، بر هر چیزی تواناست».

و نیز آنجا که در مورد است: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ﴾[1] (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است).

تا آنجا که ما می‌دانیم - حضرت عیسی علیه‌السلام تنها انسانی است که از مادری به دنیا آمده بی‌آنکه پدری داشته باشد. از این رو، نَسَب او همواره از ناحیهٔ مادرش حضرت مریم است و با رجوع به قرآن کریم درمی یابیم که از پدر و مادر حضرت مریم نیز نام برده شده و اسم پدرش به نام (عمران) آمده و قرآن بیش از این، دربارهٔ وی سخنی نمی‌گوید: ﴿وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ﴾[2] (و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!).

اما نام آن حضرت بر اساس برخی از منابع مسیحی (یواقیم) یا (بوناخیر) یا (صادوق) بن یوتام بن لعازر بن یود.. بن سلیمان بن داوود است و گفته شده: از جمله نام‌های او (هالی) یا (هیلی) است.

---

۱. آل عمران: ٤٥.

۲. تحریم: ۱۲.

هنگامی که به تَنَخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نسبت حضرت سلیمان پیامبر علیه السلام به صورت ذیل آمده است:

سلیمان، فرزند داود، فرزند نسّی، فرزند عوبید، فرزند بوعَز، فرزند سَلمون، فرزند نَحشون، فرزند عَمّنیاداب، فرزند رام، فرزند حَصرون، فرزند فارَص، فرزند یَهودا، فرزند یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم[1].

برخی بدین بهانه که قرآن بر پدر مریم نام عمران را اطلاق نموده، قرآن را مورد هجوم قرار داده و بر این باورند که بین مریم خواهر موسی و هارون و مریم مادر حضرت عیسی، به هم آمیخته، درصورتی که نام پدرش «یواقیم / یواکیم» یا «هالی/ هیلی» بوده است.

این اشکال در زمانی مطرح می‌شود که اشکال کنندگان، دلیل محکمی دربارهٔ نام پدر حضرت مریم در دست ندارند؛ بلکه پیش تر ملاحظه کردیم که در تعیین نام او نیز بین خودشان اختلاف نظر دارند.

آری، دائرهٔ المعارف کاتولیک که به زبان انگلیسی منتشر شده، بیان کرده است که تعارض در تعیین نام وی، تعارضی ظاهری است. بدین ترتیب، بین آنچه که در انجیل (لوقا) آمده که نام او (هالی/ هیلی)[2] است و بین آنچه در دیگر انجیل‌های

---

۱. کتاب مقدس: کتاب راعوث ٤، و کتاب آفرینش ٤٦.

۲. این انجیل به صراحت نمی‌گوید که هالی پدر حضرت مریم است؛ بلکه آن‌ها این نتیجه را از این متن گرفته اند. آنچه در انجیل لوقا آمده این است: یوسفی که مدعی هستند خواستگار حضرت مریم بوده، پسر هالی است.

«۲۳عیسی حدود سی سال داشت که خدمت خود را آغاز کرد. او به گمان مردم پسر یوسف بود، و یوسف، پسر هِلی» کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا /۱۳/۳ ولی ما نیز گام به گام دربارهٔ این مدعا پیش می‌رویم.

قدیم که کلیسا آن‌ها را نمی‌پذیرد، تناقض وجود دارد، مانند انجیل یعقوب که به پایان قرن دوم میلادی باز می‌گردد، نام وی را یواکیم می‌داند.

سپس دائرة المعارف کاتولیکی کوشیده این اشکال ظاهری را این گونه بر طرف کند که بگوید: نام (هیلی) در حقیقت، اختصار نام (یاکیم) است که از (ایلی/ الوهیم) و (کیم) تشکیل شده است و مشخص است که (ایلی/ الوهیم) جایگزین (یهوَه) است و همهٔ این اسامی به پروردگار[۱] اشاره دارد و در تلاش آن ها، اشکال وجود دارد.

اما حلمی قمص یعقوب، در کتاب خود به نام (النقد الکتابی: مدارس النقد و التشکیک و الرد علیها- العهد الجدید من کتاب المقدس» این اشکال را این گونه برطرف کرده، وی می‌گوید: (نام «یواقیم» در زبان عِبری همان نام «هالی» در زبان یونانی است.[۲].

از دیدگاه من، هیچ گونه تعارضی میان نام «یواقیم/ یواکیم» و میان عِمران وجود ندارد و این سخن را به نحو ذیل به اذهان خوانندگان نزدیک می‌کنم:

اصل نام «یواقیم/ یواکیم» در زبان عِبری (یهویاقیم) (.....) است که به زبان انگلیسی این گونه ترجمه شده است he whom yahweh has set up: یعنی کسی که (یهوَه = خدا) او را بپا داشته است یا بمعنای کسی است که خدا او را برتری داده، یا بالا برده است چنانکه برخی از متون کلیسایی نیز آن را همین گونه تفسیر کرده‌اند و این معنا بگونه‌ای ضمنی در عمران نیز وجود دارد به ترتیبی که ذیلاً بیان

---

۱ .https: //www. newadvent. org/cathsen/۱۵٤٦٤b. htm

۲ .https: //sf-takla. org/books/helmy-elkommos/biblical-critcism/new-tes-tament/۱۵۹. html

می‌شود:

أقامَ - أَسّس- شَیّد - عَمَّر- یعنی بپا داشتن، معانی این واژه‌ها به یکدیگر نزدیک است حتی اگر بخواهیم معنای (رفَعَ) یعنی بالا بردن را اصل قرار دهیم، رفع نیز بر عمارت و ساختمان سازی دلالت دارد. از این رو، ملاحظه می‌کنیم خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾[1] (و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، (و می‌گفتند:) «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی!).

بنابراین، معانی به یکدیگر نزدیک‌اند و عِمران لفظ عربی شدهٔ (یواقیم) است.

برای تاکید بیشتر بر این مطلب، متن کلیسایی ذیل که در سایت (بطریکة انطاکیه و سائر المشرق للروم الارتودکس) را مطالعه می‌کنیم. «آنجا آمده است: نام (یویاقیم عِبری است و از دو بخش تشکیل می‌شود: «یَهوَه» یعنی بوجود آورنده - «خدا» و فعل «قم» یعنی «خدا آن را بپا داشته است» یا بالا برده و یا بر پا داشته و یا پایه گذاری کرده است. چنانکه در عمران و آبادی و ساخت و ساز بکار رفته مانند: این جمله که ساخت و سازی را ایجاد کرد، یا خیمه اش را بر افراشت یعنی خیمه اش را نصب کرد.[2].

اما والدهٔ حضرت مریم، «در قرآن نامی از او نیامده است و با عنوان (همسر عمران) از وی یاد شده است: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَٰنَ رَبِّ إِنِّى نَذَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِى مُحَرَّرًا

---

۱. بقره: ۱۲۷.

۲ .https: //www. antiochpatriarchatse. org/ar/page/the-holy-righteous-ances-tors-of-god-goachim-and-anna. ۷٤٥/

فَتَقَبَّلْ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴾[1] (به یاد آورید) هنگامی را که همسرِ «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرَّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!).

بر اساس برخی منابع مسیحی نام وی «حنّه» بوده است که نامی عِبری و معنای آن محبت و مهربانی و رأفت و نعمت است و نام مادرش، مریم از نوادگان یهودا (یعنی فرزند حضرت یعقوب پیامبر) و نام پدرش «ماتان» فرزند لاوی، فرزند ملکی، از دودمان هارون پیامبر است.

در اینجا این آیهٔ شریفه به اذهان می‌آید: ﴿يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾[2] (ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!!).

۱- احتمال دارد قرآن به این دلیل به نام مریم از او یاد کرده که یهودیان، حضرت مریم را خواهر هارون دانسته اند، زیرا تبارش از ناحیهٔ مادر، به هارون می‌رسد. چنانکه به فردی که از قبیلهٔ تمیم باشد می‌گویند: (اخو تمیم) یا از قبیلهٔ مُضَر باشد می‌گویند «اخو مُضَر». بنابراین این تعبیر، لغوی و عاریه‌ای است.

۲- یا احتمال دارد دلیل اینکه نامش مریم دختر عمران بوده، حضرت هارون پیامبر خواهری داشته که نامش مریم بنت عمران بوده است. به همین جهت، نام او شبیه نام خواهر هارون در آمده است و به او گفته شده: (ای خواهر هارون).

۳- یا بدین جهت به او گفته شده: خواهر هارون؛ چون در جمع کاهنان پرورش

---

۱. آل عمران: ۳۵.

۲. مریم: ۲۸.

یافته بوده و آن کاهنان، از دودمان هارون بوده اند. بنابراین، به او به این چشم می‌نگریستند که وی یک تن از آن هاست. در این خصوص استاد عبد المتعال الصعیدی کتابی با عنوان (مریم اُمّ عیسی علیه السلام اخوّتها لهارون، بنوّتها لعمران): نگاشته است که در آن آمده است: (مادرش او را به بیت المقدس آورد و نزد کاهنان آنجا که از فرزندان هارون علیه السلام بودند، گذاشت و کهانت بنی اسرائیل به گونه‌ای ارثی میان آنان دست بدست می‌شد. آنان سرپرستی بیت المقدس را شبیه سیستمی که پرده داران کعبه انجام می‌دهند، بر عهده داشتند.... مریم در خانه‌ای از خانه‌های هارون، که از دودمان لاوی بودند رشد یافت و بالنده شد. بر این اساس، تبار و نسبت او به این بیت شمرده شد و نسبتش به دودمان یهود که خویشاوندان پدری وی بودند، گسسته شد که قبل از تولد او از دنیا رفته بودند، ظاهراً مادرش نیز هنگامیکه او در سن شیرخوارگی بوده دنیا را وداع گفته بود و او در حالی بالنده شد که پدری غیر از زکریا و مادری غیر از همسر او «الیصابات» برای خود نمی‌شناخت...

مریم میان کاهنانی که از فرزندان هارون بودند زیست نمود به نحوی که گویی یکی از آن‌ها بشمار می‌آمد و در وظایف دینی آنان، با آن‌ها مشارکت داشت و وقت خویش را به پرستش پروردگار خود می‌گذارند و خویشاوندانش به او نگاه دیگری جز اینکه وی راهبه‌ای از راهبه‌های خانهٔ آن هاست، نداشتند. با این ترفند کارهای وی را مقایسه می‌کردند و آن‌ها را می‌سنجیدند و او را همانند یکی از آن کاهنان، مورد خطاب قرار می‌دادند. بنابراین آنجا که به او گفتند: ای برادر هارون؛ چون او یکی از فرزندان هارون محسوب می‌شد و آنگاه که به مریم گفتند: ای خواهر هارون، زیرا وی به منزلهٔ یک تن از این خانواده درآمده بود. این عبارت همانگونه است که میان عرب رایج است و مثلاً به فرد تمیمی گفته می‌شود: ای (برادر تمیم) و

به یک زن تمیمی گفته می‌شود: (ای خواهر تمیم) و اگر شخصی در همسایگی و مجاورت فردی تمیمی زندگی کند و مدت طولانی با آنان زیست کند به او نیز، به حکم مجاورت گفته می‌شود: (ای برادر تمیم) و به همسر یا زنان دیگر نیز گفته می‌شود: (ای خواهر تمیم). و یهودیان، خود را در میان تبار خود تقسیم می‌کردند همانگونه که عرب‌ها خود را میان قبایل خویش تقسیم می‌کنند... و ترجیح می‌دهند افراد را به نام آن قبایل، مورد خطاب قرار دهند و به او نمی‌گفتند: ای مریم یا مانند آن: تا اشاره کنند کاری را که او انجام داده شایستهٔ یک زن راهبه مانند او نیست که زندگی خود را در جمع کاهنان سپری کرده و مانند یک تن از آنان شده و خواهر آنان شمرده شده است. بنا بر این، آنجا که گفته اند: ای خواهر هارون، درست مانند این است که بگویند: ای خواهر کاهنان و روحانیان... بر این اساس، مقصود از هارون در این آیه، با جزم و یقین، هارون برادر موسی است. کعب الأحبار به عایشه گفته بود: هارون در این آیه برادر موسی نیست. عایشه گفت: دروغ گفتی، کعب خطاب به او گفت: ای مادر مؤمنان! اگر پیامبر ﷺ این مطلب را فرموده باشد، داناتر و آگاه تر است وگرنه من چنین می‌بینم که بین مریم و بین هارون ۶۰۰ سال فاصله بوده است. عایشه ساکت شد با اینکه حق با او بود[۱].

برخی از منابع مسیحی آورده‌اند که حنّه (نازا بوده و همواره به خدا متوسل می‌شده که این عار و ننگ را از او بردارد. از این رو، خداوند دختری روزی او کرد که برای او و برای همهٔ بشریت برکت باشد و آن زن، مریم باکره، مادر شخصیتی است که رهایی بخش جهانیان است)[۲].

---

۱. مجلهٔ المنار: مجلد ۳۳، ج ۱۰، ص ۷۶۰.

۲ .https: //sf-takla. org/saints/coptic-orthodox-saints-biography/cop-tic-saints-stoy-۸۶۹. html

در قرآن تصریحی به عنوان نازا بودن حنّه نمی‌یابیم؛ ولی می‌توانیم به دلالت غیر مستقیم از خلال آیهٔ شریفه احتمال این موضوع را بدهیم: ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾[1] (ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت،) گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم -ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.).

مضمون گفتهٔ مادر مریم دلالت می‌کند در حد زیادی به این بارداری امید بسته بود که در برابر ما چند احتمال قرار می‌دهد: یکی از آن احتمالات این است که وی نازا بوده، احتمال دیگر این است که وی پیش تر پسرانی داشته و از دنیا رفته‌اند یا قبلاً جنینی را سقط کرده است و مسائلی از این دست.

اما دختر خواهر او بر اساس منابع مسیحی که نامش «الیصابات» بوده، مادر حضرت یحیی بن زکریاست. قرآن کریم تصریح می‌کند که وی نازا بوده است، زیرا قرآن کریم در فضایی از تعجب و شگفتی پدرانه و پیامبری، از زکریا علیه السلام نسبت به مریم یاد می‌کند و آن زمانی بود که مریم تحت کفالت و سرپرستی او قرار داشت و عنایت الهی را پیرامون او دید: ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ

---

۱. آل عمران: ۳۶.

﴿يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَقَدۡ بَلَغَنِيَ ٱلۡكِبَرُ وَٱمۡرَأَتِي عَاقِرٞۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ﴾[1] (در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می‌شنوی!).

(و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به» یحیی «بشارت می‌دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می‌کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است).

(او عرض کرد: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد.).

قرآن یک بار دیگر بر این مطلب تاکید می‌کند و می‌فرماید: ﴿ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ﴾.

(این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا...

﴿إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا﴾.

در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند...

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا﴾.

---

۱. همان: ۳۸-۴۰.

گفت: «پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده‌ام:

﴿ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴾.

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)! و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش...

﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴾.

که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده!».

﴿ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴾.

ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم:

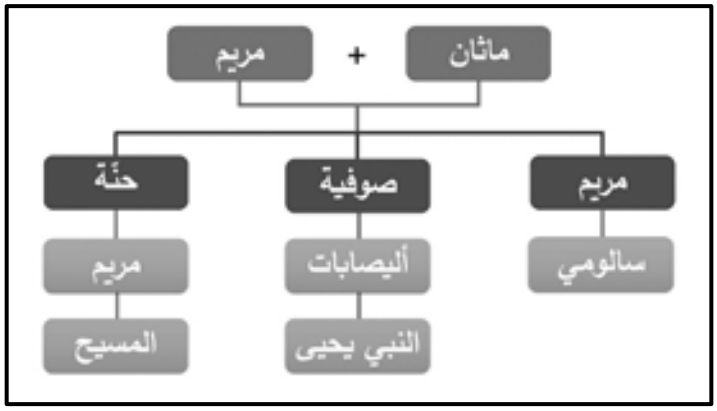
﴿ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴾ گفت: «پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسرم نازا و عقیم است، و من نیز از شدّت پیری افتاده شده‌ام!».

﴿ قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴾[1].

فرمود: «پروردگارت این گونه گفته (و اراده کرده)! این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی!».

---

۱. مریم: ۲-۹.



در میراث فرهنگی یهودیان آمده است که: مژده به بودن مسیح (نه در خصوص عیسی پسر مریم) از نسل داود علیه السلام است. این مژده یکی از آرمان و آرزوهای دیرینهٔ یهودیان بوده است که می‌خواستند از اوضاع دشواری که گاهی در آن می‌زیستند و یا ظلم و ستمی که هر از گاهی در حق آنان صورت می‌گرفت، رهایی یابند و این آرزو، به دعای روزانهٔ آن‌ها مانند دعای فرج برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام تبدیل شده بود. در سایت (بطریکیة انطاکیه و سائر المشرق للروم و الارتودکس) آمده است که: یهودیان، بر اساس پیشگویی‌های پیامبران که در عهد قدیم آمده، بر این باور بودند که مسیح، از نسل داود متولد خواهد شد... یهودیان هر روز در نمازهای ثابت خود از خداوند می‌خواستند که ملکوت خاندان داود را با برقراری تاج و تخت وی در اورشلیم قدس، بسرعت برقرار سازد و از نو بنیان نهد و نواده اش مسیح بن داود را بر انگیزد و به او قدرت بدهد تا شکوفا گردد، زیرا آمدن مسیح، موجب برقراری صلح می‌شود.[1].

در بین این متون، مطلبی که در کتاب ارمیا ۲۳: آمده چنین است:

«۵ خداوند می‌فرماید: «هان، روزهایی می‌آید که 'شاخه‌ای' عادل برای داوود بر پا می‌کنم؛ پادشاهی که به

---

۱ .https://www.antiohpatiarchate.org/ar/page/٦٦٨/

خردمندی سلطنت خواهد کرد، و عدل و انصاف را در این سرزمین به اجرا در خواهد آورد. ٦در ایام او یهودا نجات خواهد یافت، و اسرائیل در امنیت به سر خواهد برد؛ و نامی که بدان نامیده خواهد شد این است: 'یهوه عدالت ما». [1].

این مطلب همان موضوعی است که برخی از متون انجیل‌ها بر آن تاکید دارند که بازتاب دهندهٔ انتظار یهودیان برای آمدن مسیح از نسل داوود است. در این عبارت آمده است «۲۳پس آن جماعت همه در شگفت شدند و گفتند: «آیا این مرد همان پسر داوود نیست؟»[2].

ولی شگفت آور است که انجیل متّی در آغاز خود آنگاه که نسب حضرت عیسی علیه‌السلام را یادآور می‌شود و او را به داود علیه‌السلام می‌رساند؛ ولی از طریق کسی که ادعا شده، خواستگار حضرت مریم و سپس همسر او گشته که همان یوسف بن یعقوب نجار باشد،این سخن را گفته، با اینکه همین متن اشاره دارد که عیسی پسر مریم است نه فرزند یوسف «۱کتاب تاریخچهٔ عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم: ۲ابراهیم، اسحاق را آورد، اسحاق، یعقوب را، و یعقوب، یهودا و برادرانش را. ۳یهودا، فِرِص و زِراح را از تامار آورد. فِرِص، حِصْرون را آورد، و حِصْرون، رام را. ٤رام، عَمّیناداب را آورد، عَمّیناداب، نَحشون را، و نَحشون، سَلمون را. ٥سَلمون، بوعَز را از راحاب آورد، و بوعَز، عوبید را از روت. عوبید، یَسا را آورد، ٦و یَسا، داوود پادشاه را. داوود، سلیمان را از زن اوریا آورد. ۷سلیمان، رِحُبعام را آورد، رِحُبعام، اَبیّا را، و اَبیّا، آسا را. ۸آسا، یَهوشافاط را آورد، یَهوشافاط، یورام را، و یورام، عُزّیا را. ۹عُزّیا، یوتام را آورد، یوتام، آحاز را، و آحاز، حِزِقیا را. ۱۰حِزِقیا، مَنَسی را آورد، مَنَسی، آمون را، و آمون، یوشیا را. ۱۱یوشیا، یِکُنیا و برادرانش را آورد. در این زمان یهودیان به بابِل تبعید شدند. ۱۲پس از

---

۱. کتاب مقدس: کتاب ارمیا، ۲۳- ٥- ٦.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، ۱۲- ۲۳.

تبعید یهودیان به بابِل: یِکُنیا، شِئَلتیئیل را آورد، و شِئَلتیئیل، زروبابِل را. ۱۳زروبابِل، اَبیهود را آورد، اَبیهود، اِلیاقیم را، و اِلیاقیم، عازور را. ۱٤عازور، صادوق را آورد، صادوق، اَخیم را، و اَخیم، اِلیود را. ۱۵اِلیود، اِلعازار را آورد، اِلعازار، مَتّان را، و مَتّان، یعقوب را. ۱٦یعقوب، یوسف همسر مریم را آورد که عیسی ملقّب به مسیح از او زاده شد. ۱۷بدین قرار، از ابراهیم تا داوود بر روی هم چهارده نسل و از داوود تا زمان تبعید یهودیان به بابِل، چهارده نسل، و از زمان تبعید تا مسیح چهارده نسل بودند. ۱۸تولد عیسی مسیح این‌چنین روی داد: مریم، مادر عیسی، نامزد یوسف بود. امّا پیش از آنکه به هم بپیوندند، معلوم شد که مریم از روح‌القدس آبستن است. ۱۹از آنجا که شوهرش یوسف مردی پارسا بود و نمی‌خواست مریم را رسوا کند، بر آن شد که بی‌سر و صدا از او جدا شود. ۲۰امّا چون این تصمیم را گرفت، به ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب بر او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف، پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی قرار گرفته، از روح‌القدس است. ۲۱او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید.» ۲۲این همه رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که: ۲۳«باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عِمانوئیل خواهند نامید،» که به‌معنی 'خدا با ما' است. ۲٤چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشتهٔ خداوند به او فرمان داده بود، انجام داد و زن خود را گرفت. ۲۵امّا با او همبستر نشد تا او پسر خود را به دنیا آورد؛ و یوسف او را عیسی نامید»[1].

این ماجرا نگرانی‌هایی را میان روحانیان مسیحی ایجاد کرد و آنان از راه‌های گوناگونی به تأویل آن پرداختند، از جمله مطالبی که در سایت (بطریکیة انطاکیه و سائر المشرق للروم الارتودوکس) آمده عبارتش این است: «فرشته جبرئیل، به حضرت مریم باکره تأکید کرد که پروردگار، تاج و تخت پدرش داوود را به او عطا خواهد کرد. و دو شجرهٔ نامهٔ عیسی در متّی: ۱-۱۷ و در لوقا: ۳: ۲۳-۳۸ ذکر شده

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی ۱، ۱- ۱۲۵

اولین شجره نامه اشاره دارد که: نسب او از یوسف است بفرض اینکه وی پدر یسوع است. و این مطلب روشن می‌سارد که نسب وی را مستقیم تا نسل پادشاهی ملک داود به پیش می‌برد و از این جهت که مادرش، مریم باکره است و نسب وی که در لوقا ۳: ۲۳- ۳۸ ذکر شده مشخص می‌کند که نسب او مسقیماً به داود می‌رسد، بنا بر این، وی از ناحیهٔ نسب و شرع، پسر داوود است[۱].

در سایت دیگری می‌بینیم، میان پدر حقیقی او و پدر قانونی اش تفاوت قائل شده اند: (متی در فصل نخست، راهنمای تبار عیسی را از نظر بشری، از طریق یوسف به عنوان پدر قانونی وی، به داود می‌رساند)[۲] ولی این سخن بدان معنا نیست که او حقیقتاً به داوود منسوب باشد. بنا براین، چگونه می‌توان سلسلهٔ نسب یوسف نجار را به مسیح افزود؟ و چگونه با این کار، او از نسل داود می‌شود:

اما انجیل لوقا، در متن ذیل، تبار او را از ناحیهٔ مادر به داودعليه‌السلام می‌رساند:

«۲۳عیسی حدود سی سال داشت که خدمت خود را آغاز کرد. او به گمان مردم پسر یوسف بود، و یوسف، پسر هِلی) همانگونه که پیش تر گفتیم: هالی بر اساس برخی از تفسیرهای کلیسا، پدر حضرت مریم است.«۲٤پسر مَتّات، پسر لاوی، پسر مَلکی، پسر یَنّا، پسر یوسف، ۲۵پسر مَتّاتیا، پسر عاموص، پسر ناحوم، پسر حَسلی، پسر نَجّای، ۲٦پسر مَآت، پسر مَتّاتیا، پسر شِمعی، پسر یوسف، پسر یهودا، ۲۷پسر یوحَنا، پسر ریسا، پسر زَرُبّابِل، پسر شِألتیئیل، پسر نِیری، ۲۸پسر مَلکیِ، پسر اَدّی، پسر قُصَم، پسر مودام، پسر عِیر، ۲۹پسر یوسی، پسر یعازَر، پسر یوریم، پسر مَتّات، پسر لاوی، ۳۰پسر شَمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونام، پسر یاقیم، ۳۱پسر مَلَیا، پسر مینان، پسر مَتّاتا، پسر ناتان، پسر داوود، ۳۲پسر یَسّی، پسر عوبید، پسر بوعَز، پسر

۱ .https://www.antiochpatriarchate.org/ar/page/٦٦٨/

۲ .https://www.gotquesfions.org/arabic/arabic-gesus-son-david.html

سَلمون، پسر نَحشون، ۳۳پسر عَمّیناداب، پسر أرام، پسر حَصرون، پسر فارِص، پسر یهودا، ۳٤پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم»[۱].

ولی باید در نظر داشته باشیم که انتساب به داود علیه السلام در اینجا کاملاً با شجره نامهٔ ویژه یوسف، متفاوت است و این مطلب تاکید دارد که: مقصود، نسب او از ناحیهٔ مادرش به داود می‌رسد و این همان موضوعی است که متون تفسیری مسیحی نیز بر آن تأکید دارند.

اما مشکل دیگری در شجره نامهٔ عیسی باقی می‌ماند، نخستین شجره نامه، آنگاه که به (زَرُبابِل، پسر شألتیئیل) جدّ یوسف می‌رسد، از آنجا به سلیمان بن داود منتهی می‌گردد در صورتی که سلسله نسب حضرت مریم به ناتان بن داود می‌رسد.

تفاسیر مسیحی یک بار دیگر به این مطلب پرداخته اند. بدین گونه که نام یاد شده قبل از شألتیئیل (نیری) در نسب مریم، نام پدر واقعی اوست، یعنی (پدر همسر شألتیئیل). درصورتی که آنچه پیش تر در نسب یوسف از او یاد شده بود یعنی (یکُنیا)، پدر واقعی مریم است.

دکتر غالی در سایت خود می‌گوید: (پس از این بیان، در می‌یابیم که زر بابل پسر شألتائیل، از دودمان سلیمان است که از طریق (یکُنیا) پدر حقیقی او به وی می‌رسد که از نسل ناتان از حیث نسب، به نیری می‌رسد... ولی نام شألتیئیل، همان نسبی است که به نیری می‌رسد، زیرا وی با دختر نیری ازدواج کرد و به او منسوب گشت... بدین ترتیب، متّی انجیلی بیان نموده که پدر واقعی شألتئیل، همان یکُنیا است. و لوقا، نام پدر شرعی و قانونی وی را از طریق ازدواج، یادآور شده که همان

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، ۳-۲۳-۳٤.

نیری است[1].

ولی آیا این احتمال وجود ندارد- دور از همهٔ این تعبیر و تفسیرها- که برخی از راویان انجیل‌ها یا نسخه برداران و یا مترجمان آن‌ها به اشتباه رفته باشند که سبب شده کلیسا را به همهٔ این گرفتاری و نگرانی انداخته باشند و با این کار، بکوشند تعارض آشکار میان متون را برطرف سازند، بویژه که کلیسا هیچگاه نمی‌تواند از وجود چیزی از خطا یا سهو یا تأثیر اطلاعاتی آن زمان بر این متن جلوگیری کند، زیرا انجیل‌ها چهارگانه (روایات تاریخیِ) صاحبان آن ها، متی و لوقا و مُرقُس و یوحّنا هستند و آنگونه که مسلمانان عقیده دارند، کتاب آسمانی که از نزد خدای سبحان بر حضرت مسیح نازل شده باشند، بشمار نمی‌آیند و ما بزودی در این خصوص آنگاه که به خواست خدا دربارهٔ انجیل‌ها در این کتاب سخن می‌گوییم، به بیان این موضوع خواهیم پرداخت.

---

١ .https://www.drghaly.com/articles/display/١٠٤٢٠

۳

جایگاه و ویژگی‌های اخلاقی حضرت مسیح

۳

جایگاه و ویژگی‌های اخلاقی حضرت مسیح

قرآن کریم دربارهٔ جایگاه و مقام و منزلت و ویژگی‌های اخلاقی حضرت مسیح سخن گفته است و ما از خلال برخی نقاطی که ذیلاً می‌آید به بیان آنچه در این زمینه وارد شده همراه با برخی از حواشی خواهیم پرداخت:

محفوظ، از شر شیطان رانده شده:

خدای متعال فرموده است: ﴿ فَلَمَّا وَضَعَتۡهَا قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰۖ وَإِنِّي سَمَّيۡتُهَا مَرۡيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴾[1].

(ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت،) گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم -ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم).

به نظر می‌رسد دستی از دست‌های تأویل گران و تفسیر کنندگان به رأی، نسبت به مواردی که درآیهٔ پیشین وارد شده، فرصتی یافته‌اند تا روایتی را از زبان ابوهریره به

---

۱. آل عمران: ۳٦.

روایات اسلامی نفوذ بدهند و از همین رهگذر، آن‌ها را به پیامبر برسانند به تصور آنان در این روایت، مطالبی وجود دارد که برای حضرت عیسی پیامبر و مادرش مریم علیهما السلام فضیلتی محسوب می‌شود و تأویلی را در بر دارد که می‌رساند خداوند او را مصون داشته و اثر ویژه‌ای دارد که آیه را از دلالت خود منحرف می‌سازد.

در صحیح بخاری از ابوهریره نقل شده که گفت: (شنیدم رسول خدا «صلی الله علیه و{آله} و سلم» فرمود: هر نوزادی که از بنی آدم متولد می‌شود، شیطان او را لمس می‌کند و نوزاد، در اثر لمس شیطان گریه می‌کند، غیر از مریم و پسرش، سپس ابو هریره می‌گوید: قرآن نیز فرموده است: ﴿إِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾[1].

همین عبارت با عباراتی نزدیک به یکدیگر وارد شده و در برخی از آن‌ها اضافاتی وجود دارد مانند مطلبی که در روایت دیگری از بخاری وارد شده است که می‌گوید: «...غیر از عیسی بن مریم... شیطان رفت تا ضربه بزند که به آن حجاب ضربه زد)[2] گفته شده: (مقصود از حجاب پوسته‌ای است که جنین در آن قرار دارد و آن را مَشیمه یا زهدان نیز نامیده‌اند و نیز گفته شده: حجاب، همان لباسی است که نوزاد را در آن می‌پیچند و این کار به برکت دعای مادر مریم بوده است).

از آنجا که این سخن با یافته‌های علمی دربارهٔ گریهٔ نوزاد به هنگام خارج شدن از رحم مادرش، تعارض دارد،[3] گفته شده است که:

۱- (تفسیر گریهٔ کودک که نوزاد، با دست زدن شیطان یا ضربه زدن او با آنچه در

---

۱. صحیح بخاری: ح ۳٤۳۱.

۲. همان: ح ۳۲۸٦.

۳ .https: //www. dorar. net/haditih/sharh/٦۳۲۸۳

علوم، از نظر اسباب و علل طبیعی بیان می‌شود، تعارضی ندارد، مانند تأثیر پذیری نوزاد بر اثر ورود هوا به شُش و ریهٔ خود و توصیه‌های دیگری نیز کرده اند. بنا بر این، شاید گریهٔ نوزاد، بیشتر از یک علت داشته باشد و اگر مسأله اینگونه باشد، باید پیامبر به بیان مهمترین موارد آن می‌پرداخت).

۲- (این روایت از رسول خداﷺ موضوعی از امور غیبی است که عقل، قادر بر درک آن و آگاهی از ژرفای آن نیست و شخص مؤمن، تنها وظیفه دارد آن را تصدیق کند و تسلیم گردد).

حاشیهٔ من بر مطالبی که گذشت این است که اشکال، تنها در این جهت از روایت محدود نمی‌شود؛ بلکه در این جهت است که تنها مسیح و مادرش را از وسوسهٔ شیطان استثنا کرده است، در نتیجه، شامل پیامبرﷺ و حضرت ابراهیم خلیلعليه‌السلام نیز می‌شود که شیطان به آن‌ها آسیب می‌زند و معنایش این است که این موضوع تنها برای عیسی یک فضیلت محسوب می‌شود که در آفرینش، بر این دو پیامبر و سایر پیامبرانعليهم‌السلام نیز برتری می‌یابد.

محمود ابو ریه، با حاشیه بر روایت پیشینِ ابوهریره، محتوای آن را نمی‌پذیرد و آن را از جمله روایات نفوذی اهل کتاب می‌شمارد و می‌گوید: (اگر اینگونه باشد، هیچ کس از فرزندان آدم جز عیسی و مادرش از ضربه زدن شیطان در امان نمانده است حتی پیامبرانی مانند نوح و ابراهیم و موسی و دیگران و خاتم پیامبران حضرت محمد صلوات الله علیه و علی جمیع النبیین، نیز از این آسیب در امان نمانده اند. بنگرید و شگفت زده شوید)[1].

---

۱. ابوریه: اضواء علی السنهٔ المحمدیه، ص ۱۸۵-۱۵٦.

وی در حاشیهٔ سخن پیشین خود آورده است که: این روایت از ناحیهٔ برخی مسیحیان موجب طعن و تمسخر نسبت به اسلام و پیامبر شده است و بر این باورند که (همهٔ انسان‌ها به گناه افتاده‌اند و نافرمانی خدا را انجام داده اند، مگر عیسی بن مریم که از طبقهٔ بشر بالاتر رفته است و امتیاز دیگرش این است که عیسی بن مریم از آسمان می‌آید تا بین مردم داوری کند و آنان را پاداش دهد).

سپس برای درستی ادعای خود در این زمینه به آنچه در کتاب (المسیحیة فی الاسلام) نوشتهٔ قمص ابراهیم لوقا، آمده، استناد می‌کند، در آنجا آمده است:

۱ - بالاتر بودن مقام عیسی از همهٔ بشر به تنهایی سزاوار عظمت و مصون بودن از گناهان است.

۲- جمع میان دو آیهٔ ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾[۱] (و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می‌شوید؛ این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت!).

و ﴿إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾[۲] (و او و فرزندانش را از وسوسه‌های شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم).

به این معنا که خداوند، مریم باکره و مسیح را از گمراه سازی شیطان محفوظ نگاه داشته است.

۱- استناد به این دو آیه به روایت ابوهریره که پیش از این آمد به این صورت است که: ما پس از این حدیثی که این دو حقیقت را با هم در بر دارد، می‌خوانیم و

---

۱. مریم: ۷۱.

۲. آل عمران: ۳٦.

در آن آمده است که همهٔ بشر به گناه افتاده‌اند و تنها مسیح دارای عصمت است، چنانکه این سخن را بخاری آورده و می‌گوید: همهٔ آدمیزادگان هنگام ولادت از ناحیهٔ پهلو مورد آسیب و ضربهٔ دو انگشت شیطان قرار می‌گیرند. غیر از حضرت عیسی بن مریم که شیطان رفت تا به او ضربه بزند؛ ولی فقط توانست به زهدان و مشیمه ضربه بزند. بنا بر این، اسلام که می‌پذیرد همهٔ بشر گمراه و تباه شده‌اند و از عصمت بر خود دار نیستند و در موضع انجام گناه و معصیت قرار دارند و در کنار آن اعتراف دارد که تنها، عیسی دارای عصمت است و از ضربهٔ شیطان محفوظ مانده است و مسیح را از طبقهٔ بشر بالاتر می‌برد، در نتیجه، به خدایگانی و مقام والای عیسی اعتراف می‌کند)[1].

سپس ابوریه با حاشیه بر آنچه گفته شده می‌افزاید: و چنین است که راوی ما یعنی ابوهریره این حدیث را میان مردم منتشر ساخت و او کسی است که احادیث بسیاری را در بین مردم پخش کرد و سبب مشکلات زیادی در دین ما و بهانه‌هایی برای تأیید عقاید غیر ما شده است[2].

جار الله زمخشری معتزلی در خصوص پذیرش این روایت دچار تردید شده و آن را مورد مناقشه قرار داده و می‌گوید: (آن حدیثی که روایت شده) سپس روایت را ذکر می‌کند و آنگاه می‌گوید: (خدا به صحت این روایت داناتر است، اگر این روایت درست باشد معنایش این است که: شیطان در گمراهی هر نوزادی مورد طمع قرار می‌گیرد غیر از مریم و پسرش که این دو تن معصوم بوده اند. هر کس نیز دارای ویژگی‌های آندو باشد، معصوم است، خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ

۱. لوقاء: المسیحیة فی الاسلام، ص ۱۲۷.

۲. ابوریه: اضواء علمی السنهٔ المحمدیه، ص ۱۸٦.

مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴾[1] و در این خصوص که نوزاد در آغاز تولد با گریه به این دنیا می‌آید بخاطر طمع ورزی شیطان در اوست و گویی او را لمس می‌کند و با دستش به او ضربه می‌زند و می‌گوید: این نوزاد از جمله کسانی است که او را گمراه می‌سازم... اما حقیقت لمس کردن و دست زدن شیطان آنگونه که حشویان تصور کرده اند، هرگز چنین نیست.اگر ابلیس بر مردم مسلط شود و به آن‌ها دست بزند و آنان را لمس کند، در اثر این دست زدنِ شیطان، دنیا پر از داد و فریاد شده بود[2]».

بیماری اندیشهٔ اجمالی از این روایت به برخی از کتاب‌های شیعه نیز سرایت کرده؛ اما با اندک تفاوتی که مضمون آن را از حیث دلالت، بمراتب بسیار زشت تر جلوه گر می‌سازد. در تفسیر عیاشی روایتی نقل شده که راوی آن ناشناس و سندش مرسل است: (از ابومیثم بن ابو یحیی، از جعفر بن محمدعليه‌السلام روایت شده که فرموده است: «ما من مولود یولد إلا و إبلیس من الأبالسه بحضرته، فإن علم الله أنه من شیعتنا حجبه من ذلک الشیطان و إن لم یکن من شیعتنا... فعند ذلک یبکی الصبی بکاءً شدیداً إذا هو خرج من بطن أمه و الله بعد ذلک یمحو ما یشاء و یثبت و عنده أم الکتاب» (ابو میثم بن ابو یحیی، از امام صادقعليه‌السلام نقل کرده که حضرت فرمود ه است: «هر نوزادی که متولد شود، یکی از ابلیس‌ها نزدش حضور دارد، اگر در علم خدا گذشته باشد که او از پیروان ماست، وی را از شر آن شیطان مصون نگاه می‌دارد و اگر از پیروان ما نباشد... نوزاد هنگام متولد شدن از مادرش بشدت گریه می‌کند و خداوند پس از آن، هرچه را بخواهد محو می‌سازد و آنچه را بخواهد ثابت

---

۱. ص: ۸۲-۸۳.

۲. زمخشری: الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل، ج ۱، ص ٤٢٦.

نگاه می‌دارد[1]) بدین معنا که فرد، در بزرگسالی ولایت خود را تغییر و تبدیل می‌دهد، بنا بر این، یا کسی را دوست می‌دارد و یا دشمنی می‌ورزد و این رخداد، در آیندهٔ وی تاثیری نخواهد داشت.

مقبولیت:

﴿ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴾[2] (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است).

در لسان العرب آمده است: (رجل مُوَجّهٌ وَ وَجیهٌ یعنی شخصیتی دارای جاه و مقام... و قد وَجُه الرجلُ، با ضمه، یعنی کسی که وجاهت یافت و دارای جاه و منزلت گشت)[3] برخی این معنا را بدون دلیل برای وجاهت اختصاص داده اند، شوکانی در (فتح القدیر) گفته است: (والوجیه ذو الوجاهه: یعنی قدرت و توانمندی. و وجاهت او در دنیا، همان نبوت او و در آخرت، شفاعت و بلند مرتبگی است).

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: (وجاهت یعنی مقبولیت پیش مردم و آن حضرت در دنیا مورد پذیرش مردم بود و این ویژگی، مخفی و پوشیده نیست و در آخرت نیز به گفتهٔ صریح قرآن چنین خواهد بود)[4].

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ٤، ص ۱۲۱.
۲. آل عمران: ٤٥.
۳. ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۳، ص ٥٥٨.
٤. طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص ۱۹٥.

علامه فضل الله می‌گوید: «وجیهاً» یعنی از جنبهٔ موفقیت‌های رسالتی که دارد، دارای جایگاه و ارزش شرافت و منزلت در دنیاست و در آخرت به عنوان پاداشی برای تلاش و جهاد و بذل و بخشش خویش است. گاهی گفته می‌شود: که فرد، نزد مردم وجاهت دارد، یعنی دارای جایگاه والایی است. و کریم است یعنی انسانی است که اگر از او چیزی بخواهند به آنان می‌بخشد و بخاطر کرامت و بزرگواری خود کسی را رد نمی‌کند، بر خلاف کسی که از آبروی خود مایه می‌گذارد و در خواستی می‌کند و رد می‌شود. همچنین وَجه، بر صدر و آغاز چیزی اطلاق می‌شود و به چیزی گفته می‌شود که: به آن رو آورده می‌شود. بنابراین، وجاهت در دنیا از طریق جایگاه پیامبر اوست و مسائل و موضع گیری‌هایی که مطرح می‌کند و نیز از طریق ایمان مردم به پیامبری و اصالت وی و بزرگ شمردن و تقدیس او، وجاهت دارد و در آخرت نیز دارای وجاهت و آبرو می‌شود، زیرا خداوند به پاداش جهاد و فداکاری و تلاش‌های او و رنج‌ها و دردهای طاقت فرسایی که در راه خدا کشیده است،او را به مقام بالایی می‌رساند.[1].

نزدیکی به خدا:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴾[2] (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۳، ص ۱۵۵.

۲. آل عمران: ٤٥.

حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است).

علامهٔ طباطبایی به هنگام بیان معنای این آیه می‌گوید: فردِ مقرب عند الله، از حیث نزدیکی به خدا در زمرهٔ اولیاء و فرشتگان مقرب است. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ..﴾[1] هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد؛ و نه فرشتگان مقرّب او (از این ابا دارند).

و پیرامون تقریب و مقرب بودن در اینجا بخصوص می‌گوید: این تقرّب، همان نزدیک بودن به خدای سبحان است و حقیقت آن این است که انسان از پیمودن راه بازگشت به سوی خدا که شیوهٔ او بر هر انسان بلکه بر هر چیزی واجب است، از دیگر افراد نوع خود سبقت گیرد و آنگاه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَٰقِيهِ﴾[2] «ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد! و نیز فرموده است: ﴿أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلْأُمُورُ﴾ راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ آگاه باشید که همه کارها تنها بسوی خدا بازمی‌گردد:

و برای تأکید بر این معنا به این گفتهٔ خدای متعال ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ﴾ (هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) واقع شود) استناد جسته است. تا آنجا که فرموده است:

﴿وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً﴾.

---

۱. نساء: ۱۷۲.

۲. انشقاق: ٦.

و شما سه گروه خواهید بود:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ﴾.

و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند،.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ﴾[1].

آنها مقرّبانند:

علامه احتمال داده که میان این دو سبقت و پیشی گرفتن، تفاوتی وجود داشته باشد، بنابراین آن پیشی گرفتن برای انسان، با عمل، بوجود می‌آید و برای فرشتگان با بخشش الهی، تحقق می‌یابد. اگر با دقت توجه نمایید که مقرب بودن، ویژگی انسان‌ها و ویژگی فرشتگان است، پی خواهید برد که لازم نمی‌آید مقرب بودن، مقام و جایگاهی اکتسابی باشد، زیرا فرشتگان مقام‌هایی را که در پیشگاه خدای سبحان بدست می‌آورند اکتسابی نیست و شاید مقامی است که فرشتگان مقرب، با بخشش الهی بدان دست می‌یابند و مقربان از انسان، با عمل خود به آن رسیده اند.[2].

شایستگی:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[3] علامه فضل الله در این باره می‌گوید: و با مردم در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است.».

---

۱. واقعه: ۱- ۱۱.

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳. آل عمران: ٤٦.

علامه فضل الله در این باره می‌گوید: ﴿وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ یعنی زندگی پر تحرکی با مردم دارد و همواره به عنوان الگوی شایستگی در گام‌ها و کارهای خود باقی خواهد ماند چنانکه انسان‌های شایسته در زندگی این گونه زندگی می‌کنند[۱].

علامهٔ شعراوی می‌گوید: مقصود از ﴿وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ کارهای اوست یعنی رفتار و ارزش او شایسته است چرا؟ زیرا او به مبلّغ بودن بسنده نمی‌کند که معجزه‌ای همراه داشته باشد؛ بلکه باید به رفتار ایمانی بیانجامد.[۲].

کلمهٔ الله:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَانَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا﴾[۳] ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۳، ص ۱۵٦.

۲. شعراوی: تفسیر شعراوی، ج ۳، ص ٤٦٨.

۳. نساء: ۱۷۱.

است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است).

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: «کلمهٔ کُن= باش» که به مریم باکره القا شده، بدین جهت نبود که اسباب عادی مانند نکاح و پدر را فراهم آورد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[1] (و هر گاه چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود).

هر چیزی کلمهٔ خدای متعال است؛ ولی امور دیگری وجود دارد که با اسباب عادی آمیخته شده‌اند و آن موردی است که خداوند حضرت عیسی علیه‌السلام را به آن اختصاص داد و آن واقع شدن نام کلمه برای اوست، یعنی او فاقد برخی از اسباب و علل عادی در تولد خویش است[2].

سپس علامه حاشیهٔ خود را به موردی ارجاع می‌دهد که در آیه آمده است: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[3] مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیّت او نیست).

از جمله مطالبی که در آنجا می‌گوید این است: از این آیه بر می‌آید که آفرینش عیسی مانند آفرینش آدم آفرینشی طبیعی جهانی است هر چند از نظر نسل و فرزند آوری بر خلاف سنت جاری و طبیعی است، زیرا سنت طبیعی این است که فرزند

---

۱. آل عمران: ٦٧.

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۹۷.

۳. آل عمران: ۵۹.

معمولاً برای پیدایش خود به پدری نیاز دارد.[1].

از سوی دیگر، این مطلب بدان معناست که آفرینش عیسی علیه‌السلام در ضمن قانونی طبیعی صورت گرفته؛ ولی نه قانون معمولی و رایج که همراه با ازدواج میان فرد مذکر و مونث- یک مرد و زن و آنگاه تلقیح و باروری انجام می‌گیرد..تا آخر. بنابراین، این شیوه نیز قانونی الهی است؛ اما برای ما شناخته شده نیست، از دیگر سو، عبارت (کُن، فیکون) بیانگر طبیعت ارادهٔ الهی است، اراده‌ای که از هدف خود تخلف نمی‌کند، هر چند شرایط و اوضاع متفاوت و گوناگون باشد، زیرا خداوند به علل و اسباب نیاز ندارد که آن اسباب در تحقق ارادهٔ او یا سختی و آسانی یا دورتر یا زودتر شدن تحقق آن، دخالت داشته باشند.

از این رو، علامه می‌گوید: خدای متعال در آفرینشِ چیزی، علل و اسباب نیاز ندارد تا حالات اشیائی را که اراده فرموده بیافریند نسبت به او متفاوت باشد، زیرا جنبهٔ امکان و غیر ممکن بودن و یا آسانی و سختی و نزدیکی و دوری، با اختلاف حالات و علل و اسبابی که در وجود آن شیئی دخیل است، برای خداوند تفاوتی ندارد. آنچه را که خدا اراده کرده و به آن فرموده است: «کُن» بدون نیاز به علل و اسبابی که معمولاً در این مسائل دخالت دارند، تحقق پیدا می‌کند.[2].

روح خدا:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۳ ص ۲۱۲- ۲۱۳.

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۲۳۰.

وَرُوحٌ مِّنْهُ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌ ٱنتَهُواْ خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ سُبْحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٌ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا﴾[1] (ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنابر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویید: «(خداوند) سه‌گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است).

علامۀ طباطبایی بر این عقیده است که توصیف کردن عیسی به روح، به شکلی منطقی و طبق بیان زیر قابل ارائه است.

* نخستین مقدمه: روح، از عالم امر است و دلیل آن، این فرمودۀ خدای متعال است ﴿قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى..﴾[2] و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!».

*دومین مقدمه: عیسی کلمۀ «کُن» تکوینی است ﴿كُن فَيَكُونُ﴾.

*سومین مقدمه: کلمۀ «کُن» امر است و خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را

---

۱. نساء: ۱۷۱.

۲. اسراء: ۸۵.

اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود:

***نتیجه این است که عیسی علیه‌السلام، روح است.**

علامه فضل الله جنبهٔ دیگری را نیز که مربوط به تعبیر روح الله بودن عیسی است، طرح می‌کند و آن مطلب به این ادعا مربوط می‌شود که این آیه می‌خواهد به شکلی یا به صورت دیگری وجود درجه‌ای از خدایگانی را در مسیح علیه‌السلام بیان کند. مضمون سخن وی این است:

۱- کلمه، یا روح، در این آیه بیانگر جزء الهی یا حقیقت الهی نیست، زیرا طبیعت الهی بسیط و غیر قابل تجزیه است و کاملاً بدون جزء است و امکان ندارد از مکانی به مکانی دیگر منتقل گردد.

۲ - منظور از کلمه و روح، معنای مجازی آن دو است؛ چون جلوهٔ قدرت خدا و راز نو آفرینی او هستند که آن را به جسد و پیکر آدم که جسدی بی‌حرکت و جامد و خالی از روح بود، افاضه فرمود، چنانکه آن روح را به مریم نیز که خالی از اسباب و علل ولادت طبیعی (یعنی همسر بود) افاضه نمود. علامه در این سخنان به آیات زیر استناد کرده است ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾.

(و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گِل می‌آفرینم!).

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾[1] هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!».

---

۱. ص: ۷۱- ۷۲.

﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] (و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش [مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم!).

۳ - قرینهٔ مقامی بما اجازه می‌دهد که دست از معنای حقیقی برداریم و معنای کنایی را بگیریم، زیرا ادیب یا شاعر زمانی که دربارهٔ قصیده یا اثر هنری که از او صادر گردیده، اظهار می‌دارد: این کار، قطعه‌ای از روح او است یا روح خود را در آن بودیعه نهاده، این سخن، نشان دهندهٔ تلاش و کوشش هنری و صَرف انرژی است که برای انجام آن به کار رفته است.

٤ - آنچه که برخی از مفسران را به فهم اشتباه از این آیه افکنده این است که خواستهٔ این آیه را با کلمات قرآنی معمول و به دور از فضایی که بر این اندیشه حاکم است، بفهمند این آیه در فضای قدرت الهی به شکل غیر عادی اشاره دارد و ما را بر آن می‌دارد که معنای کنایی را بگیریم نه معنای حقیقی را که دلالت بر جزئی از ذات حقیقت الهی در وجود مسیح به هنگام پیدایش او دلالت دارد.

بدین ترتیب، نام بردن از روحی که خداوند آن را در بدن دمیده یا آن را آفریدهٔ خودش دانسته، کنایه از قدرت خداست، قدرتی که با آن هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر چه را بخواهد نو پدید می‌سازد.[2].

حکمت آن حضرت:

خدای متعال می‌فرماید ﴿وَلَمَّا جَآءَ عِيسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالَ قَدۡ جِئۡتُكُم بِٱلۡحِكۡمَةِ

---

۱. انبیاء: ۹۱.

۲. فضل الله: من وحی القرآن، ج ٤، ص ٤٦٠-٤٦١.

﴿وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾[1] (و هنگامی که عیسی دلایل روشن (برای آنها) آورد گفت: «من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید!).

حکمت، آن گونه که تعریف شده: یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن و در حدّ و مرز و اندازهٔ خود بکار بردن است. بهمین دلیل برخی آن را این گونه تفسیر کرده‌اند که: حکمت کاری است که شایسته است در زمانی که شایسته و سزاوار آن است، انجام داده شود و ما هنگامی که به بررسی نمونه‌هایی از سفارش‌ها و مثال‌هایی که او آورده می‌پردازیم، برخی شواهد را در مورد حکمتی که مسیح آن را آورده بیان خواهیم داشت.

آگاه به قرآن و تورات و انجیل:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ وَيُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ﴾[2] (مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این‌گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود.به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می‌آموزد).

---

۱. زخرف: آیه ٦٣.

۲. آل عمران: ٤٧- ٤٨.

و نیز فرموده است ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ﴾[1] (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم).

مقصود از کتاب در اینجا خصوص آن کتابی که از پیشگاه خدا نازل شده مانند: تورات و انجیل نیست، زیرا این کتاب‌ها بعداً در همین آیه ذکر می‌شوند؛ بلکه مقصود احکام الهی و به عبارتی دیگر اموری است که آنها را بر انسان واجب ساخته است و نظیر این موارد، در بارهٔ پیامبر ماﷺ آمده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴾[2] و (او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!).

و نمونه‌هایی از این دست را به همین تعبیر در قرآن کریم می‌یابیم مانند این آیهٔ شریفه:

* ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِي ٱلْقَتْلَى ۖ ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن

---

۱. مائده: ۱۱۰.

۲. جمعه: ۲.

رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[1] (ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد،) باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد.) و او [قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند.) این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت).

* ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ﴾[2] (بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند! این حقّی است بر پرهیزکاران!).

* ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾[3] (بر شما نوشته شده: «هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند! این حقّی است بر پرهیزکاران!).

* ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ

---

۱. بقره: ۱۷۸.

۲. بقره: ۱۸۰.

۳. همان: ۱۸۳.

وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۖ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾[1] (جهاد در راه خدا، بر شما مقرّر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرِ شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرِّ شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید).

مبارک:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيًّا﴾[2] (جهاد در راه خدا، بر شما مقرّر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرِ شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شرِّ شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید).

انسان مبارک کسی است که خیر او به کسانی که پیرامون او هستند و به آنچه اطراف اوست می‌رسد، این خیر از طریق پند و اندرزهای او و شخصیتش و انجام کار خیر و کمک به این موارد، انجام می‌پذیرد... تا آخر.

علامه فضل الله می‌گوید: «برکت، همان رشد نیکی و نیکویی در زندگی مردم است که سود آن به شهرها و کشورها و بندگان خدا می‌رسد. حضرت عیسی علیه السلام مبارک بود، زیرا با علم سودمند خود سطح فکر آن مردم را بالا می‌برد و با عمل شایستهٔ خود وجود آن‌ها را سرشار و پر بار می‌ساخت و حرکت و فعالیت آنان را رشد می‌داد و برای آن‌ها موقعیت‌ها و مراکز قدرت و قوت را فراهم می‌ساخت و آن

---

۱. همان: ۲۱۶.

۲. مریم: ۳۱.

موقعیت‌ها را به محیطی اخلاقی هدایت می‌کرد که آنان را از انحراف دور نگاه می‌داشت و در برابر دشمنی دیگران با آن ها، از آنان پشتیبانی می‌کرد.[1].

نیکی در حق مادر:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾[2] (و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است!).

شاید در بیان این ویژگی، تعریض و کنایه به عباراتی باشد که در انجیل یوحنا آمده و از آن فهمیده می‌شود که آن حضرت کلمات ناشایستی در حق مادر محترم خود بکار برده، فرض بر این است که در این متن، نخستین معجزه از معجزات وی ارائه شده که آب را به شراب ناب تبدیل می‌کند؟ در انجیل یوحنا آمده است:

«۱روز سوّم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی نیز در آنجا حضور داشت. ۲عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ۳چون شرابْ تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «شراب ندارند!» ٤عیسی به او گفت: «بانو، مرا با این امر چه کار است؟ ساعت من هنوز فرا نرسیده.» ٥مادرش خدمتکاران را گفت: «هر چه به شما گوید، بکنید.» ٦در آنجا شش خمرهٔ سنگی بود که برای آداب تطهیر یهودیان به کار می‌رفت، و هر کدام گنجایش دو یا سه کیل داشت. ۷عیسی خدمتکاران را گفت: «این خمره‌ها را از آب پر کنید.» پس آنها را لبالب پر کردند. ۸سپس به ایشان گفت: «حال اندکی از آن برگیرید و نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند. ۹رئیس مجلس آب را که شراب شده بود چشید. او نمی‌دانست آن را از کجا آورده‌اند، هرچند خدمتکارانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند. پس رئیس مجلس داماد را فرا خواند ۱۰و به او گفت: «همه نخست با شراب ناب پذیرایی می‌کنند و چون میهمانان مست شدند، شراب ارزانتر را می‌آورند؛ امّا تو شراب ناب را تا این دم نگاه

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۱۲، ص ٤۰.
۲. مریم: ۳۲.

داشته‌ای!» ۱۱بدین‌سان عیسی نخستین آیت خود را در قانای جلیل به ظهور آورد و جلال خویش را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند»[۱].

به این خشونت و رفتار کلمات بکار برده شده بنگرید که آیا این برخورد، با ادب حضرت مسیح و نیکی در حق مادرش، سازگار است:

این متن انجیل، نویسندهٔ معروف (فراس السواح) را واداشته در کتاب خود (الغاز الانجیل) بگوید: شاید در این حاشیه از طریق عیسی اشاره‌های نهانی به این باشد که هنوز خانواده اش به او ایمان نیاورده بودند و آنچه در انجیل مُرقُس آمده این مطلب را برای ما تأکید می‌کند که خانوادهٔ مسیح آمده بودند وی را دستگیر کنند، زیرا او را دارای رشد و آگاهی کافی نمی‌دانستند.

«۲۱چون خویشان عیسی این را شنیدند، روانه شدند تا او را برداشته با خود ببرند، زیرا می‌گفتند: «از خود بی‌خود شده است.» در انجیل مُرقُس ۳: ۲۱ و پس از چند عبارت در همین فصل آمده است که: مرقس بما می‌گوید: «۳۱آنگاه مادر و برادران عیسی آمدند. آنان بیرون ایستاده، کسی را فرستادند تا او را فرا خواند»... تا آخر این مطلب نشان می‌دهد که متّی، عبارت سابق را از مرقُس اقتباس کرده است: مرقس ۳/۳-۳۵ و ما در اینجا نمی‌توانیم کاری انجام دهیم مگر اینکه بین خبر اول با این خبر دوم ربطی ایجاد کنیم، زیرا خانوادهٔ مسیح در ابتدا آمده بودند وی را دستگیر کنند و آنگاه که جایگاه و منزلت او را دانستند، بیرون از خانه ایستادند و در پی او می‌گشتند و او را می‌طلبیدند. چنانکه جایی دیگر ملاحظه می‌کنیم روابط گرمی میان عیسی و خانواده اش وجود نداشته است. حاشیهٔ مشابهی با حاشیه‌ای که اینک یاد کردیم از عیسی صادر شده است.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید- انجیل یوحنا، فصل ۲، ۱-۱۱.

«۲۷هنگامی که عیسی این سخنان را می‌گفت، زنی از میان جمعیت به بانگ بلند گفت: «خوشا به حال زنی که تو را زایید و به تو شیر داد.» ۲۸امّا عیسی در پاسخ گفت: «خوشا به حال آنان که کلام خدا را می‌شنوند و آن را به جای می‌آورند.» لوقا ۲۸/۲۷/۱۱.

نویسنده، دربارهٔ موضعگیری حضرت مریم در مورد پسرش بیشتر تردید می‌کند، زیرا می‌گوید: بعد از (عروسی قانا) از نظر انجیل یوحنا، مریم در جایی ظاهر نمی‌شود مگر در صحنهٔ به صلیب کشده شدن: «۲۵نزدیک صلیب عیسی، مادر او و خواهرِ مادرش، و نیز مریم زن کْلوپاس و مریم مَجدَلیّه ایستاده بودند[۱]».

بنابر این، می‌پرسد: مریم در طول این مدت دو سالی که حضرت عیسی همهٔ آن‌ها را صرف تبلیغ خود کرد، در انجیل یوحنا چه پاسخی برای آن وجود دارد؟ و چرا مریم در میان زنانی که همراه عیسی از الجلیل رفتند و در سفر و حضر همراه او بودند. مریم میان آن‌ها نبود؟[۲].

این گونه نتیجه گیری‌هایی مربوط به رابطهٔ حضرت عیسی با مادرش حضرت مریم که برخاسته از دلالت برخی از متون انجیلی است با آیهٔ قرآنی پیشین که بر ارتباط با مادرش تأکید دارد، در تعارض است. آیه‌ای که نشان می‌دهد حضرت مسیح رابطهٔ بسیار خوبی با مادرش داشته است و قرآن آن را بَرّ و نیکوکاری و تواضع و فروتنی و اخلاق بسیار برجسته توصیف می‌کند،چنانکه معجزاتی که حضرت مریم اندکی پیش از ظاهر شدن آن فرشته و مژدهٔ به وجود حضرت مسیح و سپس تولد پسرش بدون پدر، همچنین سخن گفتن نوزاد در گهواره و معجزاتی که حضرت

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید انجیل یوحنا، فصل ۱۹-۲۵.

۲. السواح: الغاز الانجیل، ص ٤٢ -٤٣.

مسیح آورد مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و مانند آن‌ها نتیجه اش این است که حضرت مریم به پیامبری پسرش و رسالت او ایمان قطعی و بی‌بازگشت داشته است و همهٔ این امور بر فرض آن است که مریم هنگام برانگیخته شدن و مبعوث گشتن عیسی، در قید حیات بوده باشد و ما دلیلی قرآنی بر این مطلب نداریم، هر چند احتمال آن وجود دارد؛ بلکه این احتمال زمانی قوت می‌گیرد که به میراث مسیحی بسیار گسترده و متنوع در این زمینه مراجعه کنیم که بر آن تاکید دارد و نشان می‌دهد که حتی بعد از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن عیسی و بالا رفتن او به آسمان، حضرت مریم زنده بوده است.

فروتنی و خوش رفتاری با مردم:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا﴾[1] (و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است!) این گونه زورگویی را می‌توان به دو گونه تصور کرد:

۱- تکبر و خود برتر بینی روانی که ناشی از سرکشی اندیشه و درک و رفتاری است که از موضع احساسی و خودخواهانه بر می‌خیزد، بدین گونه که خود را دارای حق بر مردم می‌داند بی‌آنکه کسی را بر خود صاحب حق بشناسد.

۲- چیزی که نتیجهٔ بدبختی و بد فرجامی است، از مشکلات مردم در زندگی آن‌هاست و به آن‌ها فشار وارد می‌سازد تا بد رفتاری کنند.

با این توصیف، پاسخ بسیار رسایی به کسانی است که حضرت مسیح را

---

۱. مریم: ۳۲.

شخصی بسیار خود شیفته وصف می‌کنند که به خودش افتخار می‌کرده و بر جایگاه والایی که داشته تأکید می‌کرده است و هرگز تواضع و فروتنی حتی به دروغ از خود نشان نمی‌داده است که این گونه رفتار مخصوص فلاسفه و تظاهر کنندگان به فلسفه است که خود را به دامادی تشبیه می‌کنند که مرکز حادثه و رویداد و شخصیت اصلی در جشن است.

«۱۸زمانی که شاگردان یحیی و فَریسیان روزه‌دار بودند، عده‌ای نزد عیسی آمدند و گفتند: «چرا شاگردان یحیی و شاگردان فَریسیان روزه می‌گیرند، امّا شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟» ۱۹عیسی پاسخ داد: «آیا ممکن است میهمانان عروسی تا زمانی که داماد با ایشان است، روزه بگیرند؟ تا وقتی داماد با آنهاست نمی‌توانند روزه بگیرند»[۱].

خودشیفتگی او به جایی می‌رسد که همهٔ پیامبران پیشین در تاریخ یهود را دزد و راهزن می‌خواند، بیان چنین مطالبی را به معنای مجازی و نه معنای حرفی، استناد می‌دهند که در انجیل یوحنا آمده است[۲].

«۱آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر بالا رود، دزد و راهزن است. ۲امّا آن که از در به درون آید، شبان گوسفندان است. ۳دربان، در بر او می‌گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرا می‌دهند؛ او گوسفندان خویش را به نام می‌خواند، و آنها را بیرون می‌برد. ٤چون همهٔ گوسفندان خود را بیرون بَرَد، پیشاپیش آنها گام برمی‌دارد و گوسفندان از پی او می‌روند، زیرا صدایش را می‌شناسند. ٥امّا هرگز از پی بیگانه نمی‌روند، بلکه از او می‌گریزند، زیرا صدای بیگانگان را نمی‌شناسند.» ٦عیسی این تمثیل را برایشان بیان کرد، امّا آنان درنیافتند بدیشان چه می‌گوید. ۷پس بار دیگر

۱. کتاب مقدس: عهد جدید انجیل مرقس، فصل ۲/ ۱۸-۱۹.
۲. السواح: ص ۲۰۳ - ۲۰٤.

بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، من برای گوسفندان، 'در' هستم؛ ۸آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، امّا گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند. ۹من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. ۱۰دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند. ۱۱«من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. ۱۲مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آنِ او نیستند، هر گاه ببیند گرگ می‌آید، گوسفندان را واگذاشته می‌گریزد و گرگ بر آنها حمله می‌برد و آنها را می‌پراکَنَد. ۱۳مزدور می‌گریزد، چرا که مزدوری بیش نیست و به گوسفندان نمی‌اندیشد. ۱٤من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند[1]».

در صورتی که مسیح در اینجا، آن گونه که گمراهان ادعا کرده‌اند در مورد پیامبران سخن نگفته بود، زیرا بسیاری از کسانی که به مسیح ایمان آوردند، پیش از این نیز به پیامبران پیشین ایمان آورده بودند و آن‌ها را باور کرده بودند. کسانی که در اینجا سخن می‌گویند در حقیقت تیداس و یهودا و دیگر فتنه‌جویان اند.[2].

همچنین شاهد دیگری می‌آورد که از انجیل متی است، آنگاه که خود را با دو پیامبر، یعنی حضرت یونس و سلیمان مقایسه می‌کند و می‌گوید: «٤١مردم نینوا در روز داوری با این نسل بر خواهند خاست و محکومشان خواهند کرد، زیرا آنها در اثر موعظهٔ یونس توبه کردند، و حال آنکه کسی بزرگتر از یونس اینجاست. ٤٢ملکهٔ جنوب در روز داوری با این نسل بر خواهد خاست و محکومشان خواهد کرد، زیرا او از آن سوی دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و حال آنکه کسی بزرگتر از

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۰، ۱-۱٤.

۲. https: //sf-takla. org/pub-bible-lnteretations/holy-bible-taf-sir-۰۲-new-tesfament/father-tadros-yacoub-malaty/۰٤-enhgeel-you-hanna/tafseer-engeel-yohanna-۰۱-chapter-۱۰. gtml

سلیمان اینجاست[1]».

آنچه در این مورد می‌توان گفت این است: اگر واقعاً این جملات از مسیح صادر شده باشد - وی نمی‌خواسته خود را برتر از کسی بشناسد؛ بلکه در صدد بیان مقام و منزلت خویش به عنوان یکی از پیامبران اولو العزم بوده است و چنین بیانی نیازمند آن بود که بنی اسرائیل به سخنان او گوش فرا دهند و رسالت وی را پذیرا گردند همان گونه که سلیمان و یونس را احترام کرده بودند، در صورتی که حضرت عیسی از حیث مقام و جایگاه از آن دو بالاتر است.

موارد دیگری نیز وجود دارد که حاکی از فخر فروشی و عدم فروتنی او؛ بلکه دارای خشونت و از دوران کودکی دارای شخصیتی منفعل و خشمگین بوده است و ما این مطلب را هنگام سخن گفتن دربارهٔ دوران کودکی او و لعنت کردن برخی از همسن و سالان و استادانش خواهیم دید و چنین مطلبی با سخن صریح قرآن در این زمینه تعارض دارد که خلاف آن را تأکید می‌کند. من این موضوع را در آینده به هنگام ارائهٔ معجزات حضرت مسیح مطرح خواهم کرد که بنابه گفتهٔ برخی از انجیل‌ها ـ وی چگونه درخت انجیر بیچاره‌ای که آن را بدون میوه می‌بیند، لعنت می‌کند در صورتی که وی گرسنه بوده و نیاز به غذا داشته است.

پذیرفته شدن دعای حضرت:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدٗا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةٗ مِّنكَۖ وَٱرۡزُقۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ١١٤ قَالَ ٱللَّهُ

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید انجیل متی، فصل ۱۲، ۴۱-۴۲.

﴿إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1] ﴿قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾.

عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!».

﴿قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ (خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!).

ما این ماجرا را نیز در آینده به شکلی گسترده به یاری خدا هنگامی که دربارهٔ معجزات مسیح در قرآن سخن می‌گوییم، مطرح خواهیم کرد.

معجزات گوناگون ویژهٔ آن حضرت:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّيٓ أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ وَأُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[2] (و (او را به عنوان) رسول و

---

۱. مائده: ۱۱۴-۱۱۵.

۲. آل عمران: ۴۹.

فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!).

موضوع معجزات حضرت مسیح را نیز آنگاه که پیرامون معجزات آن حضرت در قرآن کریم سخن می‌گوئیم به شکل گسترده و مشروحی به یاری خدا خواهیم آورد.

پیامبر و رسالت:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾[1] (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و گفت من بندهٔ خدایم، او کتاب آسمانی بمن داده و مرا پیامبر قرار داده است).

و نیز فرموده است: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[2] (و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف

---

۱. مریم: ۳۰.

۲. آل عمران: ۴۹.

پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!).

(پیامبر) و (رسول) و (پیامبری) و (رسالت) از مترادفات نیستند؛ بلکه هر یک از آن‌ها دلالت‌های ویژهٔ خود را دارند که در این خصوص، باید آیهٔ ذیل را بررسی کنیم آنجا که می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ﴾ همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند..»[1].

ژرف‌اندیشی در آیات قرآنی ویژهٔ نبوت و رسالت، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که عنوان (رسول) زمانی می‌آید که آن فرد، پیامی دارد و باید آن را برساند؛ امّا عنوان (نبیّ) را زمانی می‌آورند که خداوند کسی را انتخاب کرده تا به او خبری بدهد و به او وحی نماید و امور غیبی ویژه‌ای را تنها به او و نه به دیگر مردم اعلان کند.

﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ..﴾[2] (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛

﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ٱلْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجْتَبِى مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾[3] (و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این بر

---

۱. اعراف: ۱۵۷-۱۵۸.

۲. آل عمران: ٤٤.

۳. همان: ۱۷۹.

خلاف سنت الهی است؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمیگزیند).

﴿تِلْكَ مِنْ أَنبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَآ إِلَيْكَ ۖ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا ۖ فَٱصْبِرْ ۖ إِنَّ ٱلْعَٰقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1] (اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!).

فرستادگانی را که خدای عزوجل آن‌ها را بر می‌گزیند، گاهی آنان را بر غیب آگاه می‌سازد و بدین لحاظ نبیّ نیز هست با علم به اینکه رسول در کاربرد قرآن، گاهی از جنس مردم نیست؛ امّا عنوان (نبیّ) فقط بر انسان اطلاق می‌گردد مانند: ﴿ٱللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ﴾[2].

(خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و همچنین از مردم؛ خداوند شنوا و بیناست!).

بلکه برخی از مفسران بر اساس آنچه در گفتهٔ خدای متعال آمده است، استدلال کرده‌اند که در بین جنیّان نیز پیامبرانی برای جن وجود داشته است: ﴿يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِى وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ۚ قَالُوا۟ شَهِدْنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَا ۖ وَغَرَّتْهُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَشَهِدُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَٰفِرِينَ﴾[3] (در آن روز به آنها می‌گوید:)ای گروه جنّ و انس! آیا رسولانی از

---

۱. هود: ۴۹.

۲. حج: ۷۵.

۳. انعام: ۱۳۰.

شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می‌کردند، و شما را از ملاقات چنین روزی بیم می‌دادند؟! آنها می‌گویند: «بر ضدّ خودمان گواهی می‌دهیم؛ (آری، ما بد کردیم.)» و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد؛ و به زیان خود گواهی می‌دهند که کافر بودند!).

برخی از مفسران این معنا را نپسندیده‌اند و گفته‌اند: مقصود آن است که رسولان از مجموع هر دو جنس هستند. بنابراین می‌تواند بر یکی از آن دو صدق کند که همان انسان است.

یاری شده با روح القُدُس:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَقَفَّيْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ بِٱلرُّسُلِ ۖ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ ۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ رَسُولٌۢ بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾[1] (ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!).

﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۘ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ ۖ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ ۚ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ﴾[2] (بعضی از آن رسولان را بر

---

۱. زخرف: ٦٢.

۲. بقره: ۲۵۳.

بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با «روح القُدُس» تأیید نمودیم).

﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ﴾[1] (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم).

علامهٔ طباطبایی در حاشیهٔ خود بر این معنا که روح القُدُس چگونه به نحو ویژه‌ای، عیسی بن مریم را تأیید و پشتیبانی کرده مطالبی بیان داشته است:

* تأیید کردن وی میان همهٔ پیامبران مشترک است.

* از این رو، در اینجا مقصود، وحی به واسطهٔ روح القُدُس نیست.

* بلکه پشتیبانی و تأیید ویژه‌ای است، بنابراین، همهٔ معجزات او مانند ولادتش بدون پدر، و زنده کردن مردگان و شفا دادن بیمارانِ پیس و نابینا، رابطهٔ ویژه‌ای با حیات و روح دارند.

* ظاهر این است که تأیید با روح القُدُس همان اسباب و وسیله‌ای است که او را مهیا می‌سازد تا در گهواره با مردم سخن بگوید و مردگان را زنده گرداند و با دمیدن در جسد پرندگان، آن‌ها را زنده کند و نابینا و پیس را شفا بدهد.

علامه می‌گوید: تأیید و حمایت به روح القُدُس میان همهٔ پیامبران مشترک است

---

۱. مائده: ۱۱۰.

و از اموری که اختصاص به برخی غیر از دیگری داشته باشد، نیست. خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾[1] (ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم» و نیز می‌فرماید: ﴿يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ﴾[2] فرشتگان را با روح (الهی) بفرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می‌کند؛ (و به آنها دستور می‌دهد) که مردم را انذار کنید».

ولی این دو ویژگی دربارۀ عیسی به نحو ویژه‌ای وجود دارند. تمام معجزات او مانند زنده کردن مردگان و آفریدن پرندگان با دمیدن در آن‌ها و شفا دادن نابینا و پیس و خبر دادن از مسائل غیبی، اموری بوده که بر روح متکی است روحی که از روح القُدُس سرچشمه می‌گیرد به همین دلیل آن‌ها را به عیسی علیه السلام نسبت داده و به نام او تصریح نموده است، زیرا اگر به گونه‌ای صریح و آشکار بیان نشده بود، دلالت نمی‌کرد که این امور فضیلتی ویژۀ اوست چنان که اگر گفته شود: «آتَیْناه بَعضهم البیّنات وَ أَیَّدْناهُ بِرُوح الْقُدُس» (به برخی از پیامبران معجزه دادیم و آنان را با روح القدس تأیید کردیم) زیرا این بینات و معجزه‌ها و روح القُدُس، چنان که پی بردید میان پیامبران مشترک و اختصاص به شخص خاصی ندارد و درست نیست آن را به بعضی از پیامبران نسبت داد مگر آنکه به نام آن پیامبر تصریح شده باشد تا دانسته شود آن ویژگی در این پیامبر بگونه‌ای ویژه و تقریباً غیر مشترک با دیگران است در صورتی که در نام حضرت عیسی ویژگی دیگر و نشانه‌ای آشکار است و عبارت از این است که وی پسر مریم است و پدری ندارد.

---

۱. حدید: ۲۵.

۲. نحل: ۲.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَٰهَا وَٱبْنَهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ﴾[1] (و او و فرزندش [مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم!).

بنابراین مجموع پسر و مادر، معجزه‌ی الهی و آشکار و فضیلتِ اختصاصی دیگری برای آندو است[2].

علامه در جای دیگری می‌گوید: ظاهر این است که تأیید و حمایت به روح القُدُس، همان وسیله و سببی بوده که او را مهیا ساخته تا در گهواره با مردم سخن بگوید. به همین دلیل خداوند، سخن خود را ﴿تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ﴾ را بی‌آنکه با حروف عطف به جملهٔ پیشین وصل کند، بیان کرده است و این مطلب گویای این است که حمایت خداوند و سخن گفتن او با هم، یک چیز است و از یک سبب و مسبّب تشکیل یافته است و در برخی از سخنان خود، به بیان یکی از این دو اکتفا کرده و دیگری را نیاورده است، مانند آیات سورهٔ آل عمران که اخیراً نقل شد. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ﴾[3] (و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم). در صورتی که اگر مقصود از تأیید و حمایت وی به وسیلهٔ روح القُدُس مسألهٔ وحی بواسطهٔ روح بود، این موضوع اختصاصی به عیسی بن مریم نداشت و دیگر پیامبران نیز با او شریک بودند؛ ولی منظور سیاق آیه چنین مطلبی نیست[4].

---

۱. انبیاء: ۹۱.

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص، ۳۲۱.

۳. بقره: ۸۷.

٤. همان: ج ٦، ص ۳۲۰.

شخصیت نیرومند:

افزون بر عناصر مهم پیشین، عیسی علیه السلام از شخصیت نیرومند و کاریزمایی تأثیر گذاری برخوردار بود و این ویژگی بر اساس دلالت داستان و متون انجیلی است و ویژگی است که می‌توان بدون تردید، آن را تأیید کرد چنانکه این ویژگی صفتی است که باید در حد زیادی در نبیّ و رسول وجود داشته باشد که مسئولیت مهم و بزرگی بر عهدهٔ وی نهاده شده و او را از پیامبران اولو العزم قرار داده است. در انجیل متی آمده است: «۲۸چون عیسی این سخنان را به پایان رسانید، مردم از تعلیم او در شگفت شده بودند، ۲۹زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه مانند علمای دین ایشان»[۱].

در انجیل مُرقُس آمده است: «۲۷مردم همه چنان شگفت‌زده شده بودند که از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چیست؟ تعلیمی جدید و با اقتدار! او حتی به ارواح پلید نیز فرمان می‌دهد و آنها اطاعتش می‌کنند.[۲]».

و در انجیل یوحنا آمده است: «۳۲امّا به گوش فَریسیان رسید که مردم دربارهٔ او چنین همهمه می‌کنند. پس سران کاهنان و فَریسیان، نگهبانان معبد را فرستادند تا او را گرفتار کنند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، و سپس نزد فرستندهٔ خود می‌روم... ٤۳پس دربارهٔ عیسی بین مردم اختلاف افتاد. ٤٤عده‌ای می‌خواستند او را گرفتار کنند، امّا هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد. ٤٥پس نگهبانانِ معبد نزد سران کاهنان و فَریسیان بازگشتند. ایشان از آنها پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟» ٤٦نگهبانان پاسخ دادند: «تا کنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است!»[۳].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۷، ص ۲۸-۲۹.
۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱، ص ۲۷.
۳. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۷، ص ۳۲-٤۲.

خدایگانی مسیح:

پس از سخن گفتن پیرامون مقام و جایگاه حضرت مسیح ناگزیریم در مورد عقیدهٔ رایج بین اکثریت مسیحیان به خدایگانی مسیح و فرزندی او برای پروردگار جهانیان، درنگی کنیم و دربارهٔ آن بحث نماییم خداوند بسیار برتر از آن است که اینان می‌گویند.

﴿وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ﴾.

و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری.

﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ (به آنها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آنها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی:

﴿إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾[1].

---

۱. مائده: ۱۱۶-۱۱۸.

(با این حال،) اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

﴿لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًاۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَاۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[1] (آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، بطور مسلّم کافر شدند؛ بگو: «اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟ (آری،) حکومت آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ (حتّی انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛) و او، بر هر چیزی تواناست).

﴿لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَۖ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾.

آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است»، بیقین کافر شدند، (با اینکه خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یاوری ندارند.

---

۱. همان: ۱۷-۷۲-۷۷.

﴿لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) بیقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می‌گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند،) خواهد رسید.

﴿أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى ٱللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُۥۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.

(آیا به سوی خدا بازنمی‌گردند، و از او طلب آمرزش نمی‌کنند؟ (در حالی که) خداوند آمرزنده مهربان است).

﴿مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٞ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۖ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٞۖ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْأٓيَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ﴾.

(مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می‌خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیّت مسیح و پرستش مریم را دارید؟!) بنگر چگونه نشانه را برای آنها آشکار می‌سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند!).

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّٗا وَلَا نَفْعٗاۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾.

(بگو: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست.).

﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُواْ فِي دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهْوَآءَ قَوْمٖ

قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴾[1].

(بگو: «ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده روی) نکنید! و غیر از حق نگویید! و از هوسهای جمعیّتی که پیشتر گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند، پیروی ننمایید!).

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾.

(یهود گفتند: «عزیر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟!).

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!).

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ اللَّهُ[2].

---

۱. مائده: ۷۲- ۷۷.

۲. توبه: ۳۰- ۳۲.

(آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!).

این متون و عبارات قرآنی بر بطلان مطالبی که به عنوان خدایگانی مسیح شناخته می‌شود تأکید دارد، هر اندازه که کلیساها و فرقه‌ها و مذاهب مسیحی در تفسیر طبیعت این الوهیت و خدایگانی و کیفیت تحقق آن و چگونگی ارتباط با بدن مادی و بشری حضرت مسیح و روابط پدر و فرزندی میان خدا و مسیح اختلاف نظر داشته باشند، خدای متعال از همهٔ این تصورات برتر و بالاتر است.

حقیقی که باید آن را باور داشت و بدان ایمان آورد این است که عیسی در ذات و حقیقت خود یک انسان است که تنها با انسان‌های دیگر از نظر ولادت به امر و ارادهٔ الهی تفاوت دارد، زیرا او از مادری بدون وجود پدر تولد یافته است و با این وجود، وی بشر باقی می‌ماند و خدا او را آفریده است و چیزی از ذات الهی در وجود او نیست و او فرزند خدا نبوده و پرستش وی جایز نیست و چنین ادعاهایی از ناحیهٔ برخی از افراد افراطی پس از آن حضرت، صورت گرفته و خود چنین ادعاهایی نکرده و عقیدهٔ ایمان آورندگان به او در دوران رسالتش نیز چنین نبوده است؛ بلکه این امور در نتیجهٔ برخی عوامل، بعداً به مسیحیت اصلی داخل شده است.

نخستین عامل:

ربوده شدن رسالت مسیحیت به وسیلهٔ پولُس (شاول طرسوسی) (شاول/ پولس) است که وی در شهر طرسوس سوریه متولد شد، پدر و مادرش از فریسیان بودند که فرقه‌ای یهودی و تندرو بودند و مشهور است. پولُس در دشمنی و

خصومت با مسیح و مسیحیان بسیار خشن بوده است. وی پس از رویداد به صلیب کشیده شدن، ناگهان به طور کامل تغییر موضع داد و ادعا کرد که مسیح در راه دمشق بر او ظاهر گشته و پولُس به مسیح ایمان آورده و به عنوان فرستاده‌ای از طرف مسیح به تبلیغ مأموریت‌های مسیح پرداخته است. در (کتاب اعمال فرستادگان) از زبان شخص پولُس نقل شده که گفته است:

«٦امّا چون در طی راه به دمشق نزدیک می‌شدم، حوالی ظهر، ناگاه نوری خیره کننده از آسمان گرد من تابید. ٧بر زمین افتادم و صدایی شنیدم که به من می‌گفت: "شائول! شائول! چرا مرا آزار می‌رسانی؟" ٨«پرسیدم: "خداوندا، تو کیستی؟" «پاسخ داد: "من آن عیسای ناصری هستم که تو بر او آزار روا می‌داری." ٩همراهانم نور را دیدند، امّا صدای آن کس را که با من سخن می‌گفت، نشنیدند. ١٠«گفتم: "خداوندا، چه کنم؟".

«خداوند گفت: "برخیز و به دمشق برو. در آنجا هرآنچه انجامش بر عهدهٔ توست، به تو گفته خواهد شد." ١١امّا من بر اثر درخشش آن نور، بینایی خود را از دست داده بودم. پس همراهان دستم را گرفتند و به دمشق بردند. ١٢«در دمشق، مردی دیندار و پایبند به شریعت می‌زیست، حَنانیا نام، که در میان همهٔ یهودیان، خوشنام بود. ١٣حَنانیا به دیدارم آمد و گفت: "برادر شائول! بینا شو!" همان دَم، بینایی خویش بازیافتم و او را دیدم. ١٤«او گفت: "خدای پدران ما تو را برگزیده تا ارادهٔ او را بدانی و آن پارسا را ببینی و سخنانی از دهانش بشنوی. ١٥زیرا تو در برابر همهٔ مردم، شاهد او خواهی بود و بر آنچه دیده و شنیده‌ای، شهادت خواهی داد. ١٦حال منتظر چه هستی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام او را خوانده، از گناهانت پاک شو!»[1].

ممکن است این تغییر موضع او ناشی از دشمنی شدید وی باشد، به گونه‌ای که می‌خواست مسیحیت را از درون متلاشی سازد. از این رو، لباس فرستادگان را پوشید و عقایدی را بدعت نهاد و احکامی را آورد که هیچ گونه ارتباطی با رسالت

١. کتاب مقدس: عهد جدید، کتاب اعمال فرستادگان، فصل ٢٢، ٦-١٦.

حضرت مسیح نداشت و در این زمینه بسیار تلاش کرد و بسیار گرم و جدی بود به نحوی که توانست در پایان کار، نظریات بدعت آمیز خود را بر دیگران بگونه‌ای تحمیل کند که محتوای حقیقی رسالت مسیح، تلقی گردند.

به ویژه که حکومت رومی به عنوان نمایندهٔ امپراتور، تقریباً پس از سه قرن از آغاز رسالت حضرت مسیح این نظریه‌ها و دیدگاه‌های پولُس را به عنوان عقاید مسیحیت پذیرفت و هر کس را که با آن‌ها مخالفت می‌کرد به شدت تحت فشار ظلم و ستم قرار داد و بدین گونه این مدل، به صورت نسخهٔ مقبول و پشتیبانی شدهٔ رسمی از عقاید مسیحیت درآمد در حالیکه دیگر گرایش‌هایی که مسیحیت پولُس را نمی‌پذیرفتند به تدریج ناپدید گشته و از بین رفتند.

چه بسا تغییر موضع او نتیجهٔ یک خوانش بسیار ژرف از آیندهٔ مسیحیت بود و می‌خواست به عنوان شخصی ظاهر شود که در جایگاه نخستین، به مهمترین جایگاه در سلسله مراتب فرستادگان قرار گیرد، یعنی کسانی که مسئولیت تبلیغ آیین مسیح و رهبران آن را داشتند. تا جایی که شهرت او بر شهرت خود حواریون نیز برتری یافت و آن‌ها را تحت الشعاع قرار داد؛ بلکه چه بسا توانست برخی از حواریان را با این حیله بفریبد که خود را توبه کننده و مایل دگرگونی و اصلاح رفتار خود نشان دهد؛ ولی دیری نپایید که چهرهٔ حقیقی خود را نشان داد و مدل تخفیف یافتهٔ در مسیحیت را که در آن، سازش و تنازل از اعتقادات تشریعات مسیحی بسیار بود، ارائه داد تا آنجا که بت پرستان را تشویق کرد طرح او را بپذیرند و یهودیانی را که می‌خواستند از سنگینی عبادت‌های یهودی رهایی یابند و خود را از آن‌ها آزاد کنند نیز به او گرایش یافتند؛ ولی در مقابل، حواریون به شریعت حضرت موسی و

رسالت مسیح مانند قبل، پای‌بند بودند و در نامهٔ پولُس به گلاتیان[1] این نکته آمده است که: وی دلبستگی و پای‌بندی به شریعت حضرت موسی ندارد و می‌گوید:

«۱۳مسیح به جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعنت شریعت بازخرید کرد». او التزام به شریعت را نوعی عذاب می‌دانست (چون لعنتی برای ما شده است) یعنی عیسی می‌پذیرد که لعنت شریعت به خاطر ایمان آورندگان بر او نازل شده است. زیرا نوشته شده که هر کس بر چوبهٔ دار آویخته شود ملعون است.[2] بنابراین چون مسیح به دار آویخته شده است، بر او واقع شده است. گویی مسیح هنگام به دار آویخته شدن، این لعنت را به طور کامل فرو برده و بلعیده است و او را از ایمان آورندگان به خود برداشته و آن‌ها را به طور کامل از مسئولیت شریعت، رها ساخته است.

در صورتی که در انجیل متّی، از زبان خود مسیح آمده است که:

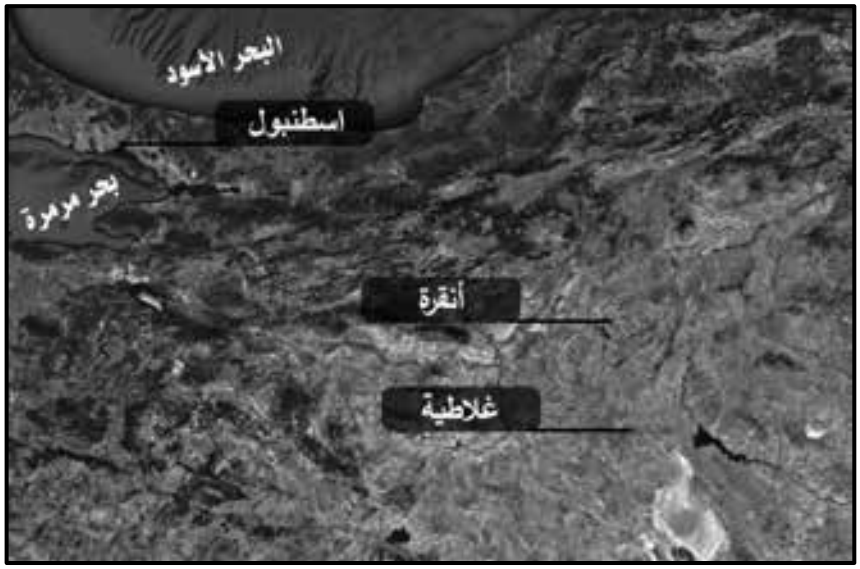
«۱۷گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم. ۱۸زیرا آمین، به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا اینکه همه به انجام رسد. ۱۹پس هر که یکی از کوچکترینِ این احکام را کم‌اهمیت شمارد و به دیگران نیز چنین بیاموزد، در پادشاهیِ آسمان، کوچکترین به شمار خواهد آمد. امّا هر که این احکام را اجرا کند و آنها را به دیگران بیاموزد، او در پادشاهیِ آسمان بزرگ خوانده خواهد شد[3]».

این مطلب بدین معنا نیست که نامهٔ پولُس از ناحیهٔ کسانی که رسالت اصلی مسیح را پذیرفته بودند، رد

---

۱. شهری تاریخی است که در نزدیکی مرزهای کنونی ترکیه قرار دارد.
۲. کتاب مقدس: عهد جدید نامهٔ پولس فرستاده، به مردم گلاتیه، فصل ۳، ۱۳.
۳. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، ص ۱۷ ـ ۱۹.

نشده؛ بلکه در نامهٔ دوم وی به تیموتاوس[1] که آن را در عهد جدید می‌یابیم آمده است: «۱از پولس، که به خواست خدا و به‌خاطر وعدهٔ حیاتی که در مسیحْ عیسی یافت می‌شود، رسول مسیحْ عیساست، ۲به فرزند عزیزم، تیموتائوس: فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیحْ عیسی بر تو باد.... ۱۵آگاهی که ساکنان ایالت آسیا، همه مرا ترک کرده‌اند»[2].



«۱از پولس، که به خواست خدا و به‌خاطر وعدهٔ حیاتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود، رسول مسیحْ عیساست، ۲به فرزند عزیزم، تیموتائوس: فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیحْ عیسی بر تو باد.... ۱۵آگاهی که ساکنان ایالت آسیا، همه مرا ترک کرده‌اند».

ولی از آن جا که وی خود را تنها سخنگوی از زبان مسیح مطرح کرد که نیازی

---

۱. نامی یونانی است به معنای پرستندهٔ خدا یا کسی ک از طرف خدا محترم شمرده شده و یا پیش خدا عزیز است و این شخص رفیق و همکار پولس بوده و پولس همواره او را به عنوان فرزندان عزیز و امین در پیشگاه پروردگار صدا می‌زده است.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، نامهٔ دوم پولس به تیموتاوس، فصل ۱- ۱- ۱۵.

به سرپرستی حواریان بر خود نمی‌یابد؛ چون قدرت او مستقیماً از آسمان آمده. از این رو، در بدعت‌گذاری و تغییر و تحول و تحریف، هر گونه که خواست مانور و جولان داد و عواملی که به برخی از آن‌ها اشاره کردیم نیز به کمک او آمدند تا بتواند خواستهٔ خود را هر چند بعد از مرگ خویش، تحقق بخشد.

پولُس با جرأت و بی‌باکی تمام در حضور حواریون، این سخن را مطرح کرد که مسیح فرزند خداست و خدا او را در شکل و هیئت بشری به زمین فرستاده تا فدیهٔ گناه آدم و گناهِ فرزندان آدم شود. بنابراین، هر کس به آیین و دین وی ایمان آوَرَد، از نجات و رهایی اخروی برخوردار خواهد شد هر چند گناهان بسیاری انجام داده باشد و به دار آویخته شدن مسیح و دردها و رنج‌های او سبب محو گناهان انسان‌ها می‌شود، این عقیده با وجود ایمان، هیچ معصیتی ضرر نمی‌رساند و با وجود کفر، هیچ اطاعتی سود نمی‌رساند و مسألهٔ ارجاء، در شام پدیدار گشت که موضوعی مهم و قابل درک است، زیرا شام، خاستگاه اعتقادات پولُس به شمار می‌آمد؛ چون بیزانس‌هایی بر آنجا فرمانروایی می‌کردند که این عقیده را پذیرفته بودند. پولُس می‌افزاید که: مسیح خود را با میل و اختیار و دلخواه خویش تقدیم یهودیان کرد تا او را به دار آویزند تا این فدیه تحقق یابد. این گونه تصوراتی که پولُس، مردم را به آن‌ها فراخواند نزد معاصران وی از بت‌پرستان و کسانی که تحت تأثیر عقاید و افسانه‌های آن‌ها بودند، گسترش یافت، زیرا اندیشهٔ نجات بخش و خدایانی که به صورت جسم در می‌آیند و رها شدن از پیامدهای گناهان به شیوه‌های بسیار پیچیده نزد ملت‌های گوناگون، گسترش یافته بود. از این رو، پذیرش و باور کردن آن‌ها از ناحیهٔ آنان دشوار نبود و خود، زمینهٔ مناسبی شد که این فراخوان و تبلیغ نادرست مسیحیت ادامه یابد. (ویل دورانت) در توضیح برخی از مضامین اعتقادی مسیحیت پولُسی

می‌گوید: (نهایت سخن این است که مسیحیت، آخرین ساخته و پرداختهٔ بزرگی بود که جهانِ بت‌پرست قدیم، آن را اختراع کرد).[1].

بر اساس آن چه گذشت، از جمله: ترویج و پیامدهای تبلیغ پولس و اندیشه‌های او این بود که در این برهه از تاریخ مسیحیت، دو گرایش آشکار گشت. یکی از آن دو گرایش، انجیل را چنین می‌دانست که شریعت حضرت موسی را الغاء نکرده و باید آن را حفظ کرد و معتقد بودند که باید اموری مانند حکم ختنه را حفظ کرد در حالی که گرایش دیگر بر این عقیده بود که نو مسیحیانِ بت‌پرستی که به مسیحیت گرایش می‌یابند لازم نیست به این قانون پای‌بند باشند.

پولُس در حقیقت، فرستادهٔ بت‌پرستان بود؛ چون وی رهبری حقیقی کلیسای جامع شمرده می‌شد و مخالف کسانی بود که از یهودیت به مسیحیت آمده بودند، زیرا آن‌ها طبق شریعت موسی ختنه نشده بودند و در نتیجه نمی‌توانستند به نجات و رهایی آخرتی برسند. او نظر خود را بر جمعیتی که در آن فرستادگان و شیوخ در اورشلیم دیدار کردند، تحمیل نمود؛ ولی کسانی که برای ایمان آوردن سینه چاک می‌کردند در انطاکیه و گلاتیه، مردم را تحریک می‌کردند و به نظر خود یاران اخیر و جدید یهودیت فریسی بودند. امت یهودی در سایهٔ مسیح پادشاه، آیندهٔ درخشانی را در نظر داشتند و این هماهنگ سازی میان یهودیت و مسیحیت بنایی از رنج‌های جدی بود که هرگز نمی‌توانستند در مقابل انگیزه‌های فراوان دیانت کاسموپولیتیِ[2]

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

۲. کاسموپولیتی، نوعی ایدئولوژی بود که معتقد بودند همهٔ انسان‌ها به یک جامعه تعلق دارند و اختلاف نیز میان همهٔ آن‌ها مشترک است.

جدید[1]، مقاومت کنند.

گرایش نخست نیز به نوبهٔ خود به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش اول آن دو به نام (نصرانیان / ناصرییان) شناخته می‌شدند که معتقد بودند باید آموزه‌های انجیل و آموزه‌های دیانت موسوی (شریعت یهودی) را با هم جمع کنند و هر دو را با هم عمل کنند. آنان اورشلیم (قدس) را مرکز خود ساخته بودند و نسخهٔ ویژه‌ای از انجیل را در اختیار داشتند و پیرو (یعقوب فرستاده) بودند که وی همچنان به عنوان یعقوب نیکوکار شناخته می‌شد و پسر یوسف نجار بود و طبق نظریهٔ بعضی، وی برادرِ مادری حضرت مسیح به شمار می‌آمد... بلکه حتی کسانی بودند که یعقوب، حواری بن حلفی با لقب یعقوب کوچک[2] را دقیقاً همان یعقوب نیکوکار می‌دانستند.

این مسأله، همزمان نگران کننده و شگفت انگیز است، زیرا شخصیت‌ها و نام و نسب‌های مربوط به شخصیت‌های روزگار نخست مسیحیت، با هم تداخل دارند و چه بسا مرجع این اختلافات، وجود اختلاف میان نسخه‌های انجیل‌های چهارگانه، به ویژه بین انجیل‌های سه گانهٔ نخست از یک سو و بین انجیل یوحنا از سوی دیگر باشد. همچنین، تشابه نام‌ها نیز دیده می‌شود، زیرا نام یعقوب و نام مریم برای چند شخصیت به کار رفته است. افزون بر آنچه گذشت، در نقل اخبار آن زمان، دقت وجود نداشته است و کشمکش گرایش‌های متنازع و مخالف با یکدیگر و کلیساهای مسیحی مختلف هر کدام می‌کوشیدند به یکی از این شخصیت‌های برجسته از

---

۱. ویتلر: الهرطفة فی المسیحیة، ص ٤٩.

۲. به همین کتاب بحث حواریان مراجعه کنید.

نسل اوّل مسیحی، منسوب باشند تا سر حد امکان جایگاه ویژه‌ای بیابند که از دیگران متمایز باشند و بسیاری از منابع اصلی نیز از بین رفته و نابود و تباه گشته بود. چنانکه بعداً هنگام بررسی انجیل‌ها و تاریخ آن‌ها و دیگر علل و اسباب آن‌ها، یادآوری خواهد شد.

برخی معتقدند متنی که در کتاب اعمال فرستادگان آمده در ضمن عهد جدید قرار دارد و سخن از ناصریان و از گرایش یولس[1] به آن‌ها سخن می‌گوید. این متن به گونه‌ای مشخص، این جماعت را در نظر دارد و نه همهٔ پیروان حضرت مسیح را، زیرا حضرت مسیح از شهر ناصره بود و به او (سیوع ناصری) اطلاق می‌شده است و متن این گونه است.

«۱پنج روز بعد، کاهن اعظم، حَنانیا، با چند تن از مشایخ و وکیلی تِرتولُس نام، شکایات خود را علیه پولس به حضور والی عرضه داشتند. ۲چون پولس را احضار کردند، تِرتولُس شکایت خود را در حضور فِلیکْس چنین آغاز کرد: «عالیجناب، چون دیرزمانی است که در سایهٔ شما از کمال صلح و آرامش برخورداریم و دوراندیشی شما موجب بهبود وضع این قوم شده است، ۳وظیفهٔ خود می‌دانیم در هر جا و هر زمان، مراتب قدردانی خود را معروض بداریم. ٤امّا برای آنکه بیش از حد مُصَدِّع اوقات شما نشویم، استدعا داریم مورد لطف خود قرارمان داده، عرایض مختصرمان را بشنوید. ٥«بر ما ثابت شده که این مرد، شخصی است فتنه‌انگیز که در میان یهودیانِ سراسر جهان شورش به پا می‌کند. همچنین از سرکردگان فرقهٔ ناصری است. ٦و حتی سعی بر آن داشته معبد را بی‌حرمت سازد؛ از این رو گرفتارش کردیم. [و خواستیم مطابق شریعت خود محاکمه‌اش کنیم»[2].

---

۱. هر چند این گرایش واقعی و درست نباشد.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، کتاب اعمال فرستادگان، فصل ۲٤، ص ۱-٦.

اما گرایش دوم به عنوان ابیونیین معروف‌اند. این واژه، کلمه‌ای است که از واژهٔ عِبری.... اشتقاق یافته است که به ابیونیم تلفظ می‌شود و معنای آن فقیر و تهیدست و یا فقر است.

این فرقهٔ مسیحی در دوران نخست مسیحیت پای‌بند به شریعت حضرت موسی بودند و خدایگانی حضرت مسیح و عقیدهٔ فدا و رهایی که امروزه نزد مسیحیان معروف است را انکار می‌کردند و پس از عیسی به ویژه یعقوب نیکوکار پسر یوسف نجّار را به عنوان رهبر و راهنمای این گرایش، بسیار تکریم و اکرام می‌کنند. منابعی که از آنان سخن می‌گویند، بیان می‌دارند که: آن‌ها معتقدند عیسی پسر حضرت مریم است؛ ولی در همان زمان پسر طبیعی و بیولوژیک یوسف نجّار به حساب می‌آید. یعنی عقیدهٔ آن‌ها از این همین جهت با عقیدهٔ مسلمانان در این خصوص که عیسی، بدون پدر و تنها از مادر متولد شده، متفاوت است و مسلمانان معتقدند که آن حضرت هیچ پدری نداشته، نه یوسف نجّار و نه دیگری.

نظر به پیروی و پای‌بندی آنان به شریعت حضرت موسی و تندروی و سخت‌گیری آنان در این زمینه، از ختنه شدن خودداری نکرده‌اند و بسیار به تطهیر با آب اهمیت می‌دادند و گاهی آن را «وضو» می‌دانستند و چه بسا به غسل نزدیک‌تر بوذ تا وضو و مانند این آداب را در صابئان عراق و نزد طایفه‌ای از اسینیان یهودی که بسیار ساده زیست و زاهدند می‌یابیم. آنان قائل‌اند که: حضرت یحیی مدتی در بین آن‌ها می‌زیسته است. چه بسا اینان ریشه‌های اصلی صابئیان باشند؛ بلکه منابعی که دربارهٔ صابئیان سخن می‌گویند، از احترام این طایفه به حضرت یحیی بن زکریا یاد می‌کنند به این اعتبار که وی مهم‌ترین فرد در سلسلهٔ پیامبرانی است که به آنان اعتقاد دارند و همهٔ این مطالب، این احتمال را تقویت می‌کند که صابنیان از بقایای

اسینیان و یا تیره‌ای از آنان باشند و یا پیروان حضرت یحیی هستند و در برخی از کارهای خود شباهت به اسینیان دارند.

به طور کلی پای‌بندی کامل آنان به شریعت حضرت موسی یا دست برداشتن از بعضی احکام آن شریعت یا همهٔ احکام آن، مسأله‌ای است که به شکل بسیار نیرومندی مطرح بوده و این موضوع نتیجهٔ روش و شیوه‌ای است که پولُس یا حواریانی که به او پیوستند به آن شیوه متکی شدند و غیر یهودیان (اممیان) را به مسیحیت فراخواندند و میان شیوه‌ای که گروه دیگری از حواریان به آن اعتماد کردند و بین کسانی که اصرار داشتند مسیح نیامده تا شریعت موسی را زیر پا بنهد و آن را نقض کند و باطل سازد.

متن زیر از کتاب اعمال فرستادگان، بخش دیگری از بحث و جدل ناشی از این مسأله را بازتاب می‌دهد. «۱و امّا جمعی از یهودیه به اَنطاکیه آمده به برادران تعلیم می‌دادند که: «اگر مطابق آیین موسی ختنه نشوید، نمی‌توانید نجات بیابید.» «۲پس چون پولس و برنابا که خود نیز یکی از فرستادگان هفتاد گانه‌ای بود که مسیح آن‌ها را مأمور تبلیغ در زمان خود کرده بود منازعه و بگو و مگو و مباحثه‌ای بین آنان در گرفت» به مخالفت و مباحثهٔ شدید با ایشان برخاستند، قرار بر این شد که آن دو به همراه چند تن دیگر از ایشان به اورشلیم بروند و این مسئله را با رسولان و مشایخ در میان نهند و قرار گذاشتند که یولس و برنابا و جمع دیگری از مردم نزد فرستادگان و بزرگان خود برای حل این مسأله با اورشلیم بروند». بدین ترتیب، قرار شد در اورشلیم «قدس» جلسه‌ای تشکیل شود و این مسأله در حضور شخصیت‌های بزرگ مسیحی در آن زمان حل شود، از جمله برخی از حواریون، در بین آن‌ها حضور داشتند.

«٤ چون به اورشلیم رسیدند، کلیسا و رسولان و مشایخ از ایشان استبال کردند. پولس و برنابا هر آچه خدا

به واسطهٔ آن‌ها انجام داده بود، بدیشان باز گفتند. ۵آنگاه برخی از فرقهٔ فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «این غیر یهودیان را باید ختنه کرد و حکم داد که شریعت موسی را نگاه دارند» ٦ پس رسولان و مشایخ گرد آمدند تا به این مساله رسیدگی کنند»..

بعد از بحث‌های فراوان، رئیس حواریان سِمعان پُطرس برخاست و این گونه سخن آغاز کرد:

«ای برادران، شما آگاهید که در روزهای نخست، خدا مرا از میان شما برگزید تا غیر یهودیان از زبان من پیام انجیل را بشنوند و ایمان آورند ۸ و خدایی که عارف القلوب است بر ایشان گواهی داد بدین که روح القدس را بدیشان عطا فرمود، چنانکه با ما نیز.۹ او در میان ما و ایشان هیچ فرقی نگذاشت بلکه محض ایمان داهایشان را طاهر ساخت۱۰ پس حال چرا خدا را می‌آزمایید و یوغی بر گردن شاگردان می‌نهید که نه ما قادر به حملش بودیم، نه پدران ما؟۱۱ زیرا ما ایمان داریم که به فیض خداوند عیسی است که نجات یافته ایم،چنانکه ایشان نیز».

یولُس و بَرنابا در این بین، در جهت صحت و درستی موضع خود به استدلال پرداختند که به خاطر موفقیت آشکار خود، این موفقیت را به دست آورده‌اند و اگر این سهل‌انگاری در یای‌بندی بشریت موسی انجام شود. از آن پس، بت‌پرستان به سختی حاضر می‌شوند آن را بپذیرند و به همهٔ آنچه در آن است یای‌بند گردند. همهٔ آن جمعیت ساکت شدند و به سخنان بَرنابا و یولُس گوش فرا دادند که می‌گفتند: خداوند تمام معجزات و شگفتی‌هایی را که در امت‌ها آفریده به واسطهٔ آن‌ها بوده است. سپس یعقوب نیکوکار نیز به سخن پرداخت و راه حل میانه‌ای پیشنهاد کرد و در بین سخنانش گفت: «-۱۹«پس رأی من بر این است که آنان را که از غیریهودیان به سوی خدا بازمی‌گردند، زحمت نرسانیم. ۲۰امّا باید در نامه‌ای از ایشان بخواهیم که از خوراک آلوده به بت‌پرستی، بی‌عفتی، گوشت حیوانات خفه شده و خون

بپرهیزند. ۲۱زیرا از دیرباز موسی در هر شهر کسانی را داشته است که بدو موعظه کنند، چنانکه هر شَبّات نوشته‌های او را در کنیسه‌ها تلاوت می‌کنند.[۱]».

و بر همین قضیه اتفاق نظر شد و خبر به انطاکیه فرستاده شد و به مردم مژده داده شد و پولُس و برنابا برای تمام کردن کار خود در این زمینه از آن جا رفتند؛ ولی دیری نپایید که دچار اختلاف و نزاع و تفرقه شدند. امروزه بسیاری از جماعات مسیحی در هند و سوریه و لبنان و فلسطین و ترکیه، برخی از احکام شریعت حضرت موسی، مانند ختنه و احکام مربوط به ازدواج و دفن را رعایت می‌کنند؛ ولی کلیسای سریانی ارتودوکسی و کلیسای انطاکیهٔ ارتودوکسی و کلیسای کاتولیکی ملکیان روم، از جمله کلیساهای معروف مسیحیت‌اند که در امور پذیرفته شده دربارهٔ گرایش عمومی مسیحیان نیز متفاوت‌اند و در برخی از مسائل که جنبه شرعی دارد با آن‌ها هماهنگ نیستند و این گونه اختلافات مربوط به ریشه‌های آن‌هاست که به دوران اول مسیحیت باز می‌گردد.

دومین عامل:

پذیرش مسیحیت از ناحیهٔ امپراتور کنستانتین که از سال ۳۰۶ تا ۳۳۷ بر روم حکومت می‌کرد یکی دیگر از این عوامل بود و می‌توان علل و اسبابی که او را وادار کرد مسیحیت را به جای سرکوب کردن بپذیرد، به این ترتیب بیان کرد:

۱ـ مسیحیت به شکل بسیار گسترده‌ای در سراسر نقاط امپراتوری انتشار یافته بود که سبب شد جبههٔ مردمی و نیروی فشاری به وجود آید، زیرا مسیحیان در

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، کتاب اعمال فرستادگان، فصل ۱۵،۱-۲۱.

نهایت، شهروندان امپراتوری به حساب می‌آمدند و پذیرش مسیحیت از ناحیهٔ برخی از فرماندهان نظامی مانند شهید جرجس[1] و برخی از فرزندانِ شخصیت‌های برجسته نیز مانند اصحاب کهف، مسیحیت را پذیرفته بودند؛ بلکه نزدیک‌ترین فرد به امپرتور، یعنی مادرش (هیلانه) نیز مسیحیت را پذیرا گشته بود.

۲ـ شکست سیاست جور و ستم طولانی و تلخی که امپراتور روم بت‌پرست، در حق مسیحیان در طول سه قرن پیاپی انجام داده بود نیز، عامل دوم به شمار می‌آمد.

۳ـ از هم پاشیدگی اکثریت بت‌پرستان و وقوع اختلاف بین آن‌ها و تقسیم آن‌ها به چند شاخهٔ دینی و سستی زاید الوصف بین خودشان، سبب شد که در واقع این بت‌پرستی نفس‌های آخر خود را بکشد.

از همین رهگذر، کنستانتین به این باور رسید که باید از نظر علمی با مسیحیت تعامل کند و همین باور او را وا داشت تا موضع خود را در برابر مسیحیت تغییر دهد و با آن‌ها به سازش رو آورد؛ بلکه به لباس آن‌ها درآمد و از همین جا، این موقعیت را برای مصلحت خود و امپراتوری خویش به کار گرفت.

بدین ترتیب، امپراتوری کنستانتین فرمان (میلانو) را در سال ۳۱۳ میلادی صادر کرد که بندهای آن به این شرح است:

۱ـ عبادت‌ها و شعائر مسیحیت، شرعی و قانونی هستند.

۲ـ همهٔ احکام و قضاوت‌ها بر ضد مسیحیان باید الغاء شود.

۳ـ همهٔ اموالی که از مسیحیان در دورهٔ تعقیب و آزار آن‌ها در زمان امپراتور

---

۱. درباره شخصیت این فرد به کتاب من به نام متولوژی خضر بنگرید.

دقیانوس (۲٤٤ـ۳۱۱) مصادر شده به آن‌ها باز گردانده شود.

٤ـ همهٔ اموال کلیساها که مصادره شده به آن‌ها بازگردانده شود.

٥ـ سپس در سال ۳۳۷ کیفر بدار کشیدن را به طور کلی در امپراتوری لغو کرد؛ چون نشان مقدس مسیح بود.

٦ـ در دوران حکومت خود، اموال فراوانی به جمعیت‌های دینی مسیحی که بدان نیاز داشتند، بخشید.

۷ـ تعدادی از کلیساها را در قسطنطنیه و اماکن دیگر به پا کرد و ساخت.

۸ـ بت‌پرستی را در پایتخت خود ممنوع دانست.

۹- دستور داد همهٔ معبدهای بت پرستی و انجمن‌های دینی آن‌ها نابود گردد.

۱۰ - او فرزندان خود را به شیوهٔ مسیحی تربیت کرد.

۱۱ـ اموال فراوانی را که مادرش در اختیار او قرار داده بود به مسیحیان بخشید تا جایی که مادر او در نظر کلیسا به یک قدیسه تبدیل شده بود.

۱۲ـ قانونی را گذراند که یهودیان را از تعقیب و آزار و شکنجهٔ نو مسیحیان باز می‌داشت.

۱۳ـ یهودیان را از ختنه کردن بردگان مسیحی خود باز می‌داشت.

این اعتراف و پذیرش رسمی مسیحیت به عنوان دین، افزون بر اظهارات فرمانروای یکی از قوی‌ترین دو امپراتوری در آن دوران[1] و به عنوان یار و یاور بزرگ

۱. امپراتوری رقیب دیگر، امپراتوری ایران بود.

کلیسا شناخته شد.[۱].

همهٔ این موارد، نقطهٔ تحولی در تاریخ مسیحیت بشمار می‌آمد. به همین دلیل، از این رویداد به عنوان پیروزی کلیسا یاد می‌شود.

همهٔ این قوانین و تصمیمات اجرایی، تقریباً در خلال دو دهه انجام پذیرفت و به منزلهٔ صفحه‌ای نوین در تاریخ مسیحیت با تمام معیارهای منفی و مثبت را ایجاد کرد.

ویل دورانت، در دائرة المعارف خود ـ تاریخ تمدن ـ می‌پرسد: آیا کنستانتین هنگامی که مسیحیت را پذیرفت در این کارِ خود با اخلاص و نیّت صادق عمل کرد؟ آیا این کارها را از روی عقیدهٔ دینی انجام داد یا این کارها حرکتی زیرکانه بود که حکمت سیاسی او به آن، فرمان می‌داد؟ و گمان ما این است که نظریهٔ دوم صحیح است.[۲].

ویل دورانت، دیدگاه خود را از طریق نامه‌های شخصی کنستانتین که به اسقف‌های مسیحی فرستاده، مورد تأکید قرار می‌دهد که در آنجا نشان می‌دهد وی اعتنایی به تفاوت‌های اعتقادی مسیحیان و اختلافات میان کلیساها و طوایف گوناگون ندارد که آن‌ها نیز به نوبهٔ خود نوعی اختلاف و دسته‌بندی و فرقه‌سازی در صف مسیحیان به شکل گروه‌های خشن و تکفیری، به وجود آوردند.

تصوری که باید آن را داشته باشیم با اینکه ما این دوره از تاریخ مسیحیت را

---

۱. تا جایی که بعداً او در کلیسای ارتودکس شرقی به قدیس و فرستاده لقب گرفت و الگو و نماد هر پادشاه مسیحی شناخته شد.

۲. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

می‌خوانیم این است که: اصول اعتقادی مسیحیت آن گونه که امروزه معروف است و در فرقه‌های مختلف وجود دارد، پیش از مجمع نیقیه[1] همچنان به گونه‌ای مه آلود وجود داشت. این عقاید هنوز ستاره‌های ثابتی نشده بودند که درخشش خود را در قرون آینده حفظ کنند. همه مربوط به تفسیر متون مقدس طبق خواستهٔ هر یک از کسانی انجام می‌گرفت که به این کار تمایل داشتند و میان این داد و فریادها موضوعی با عنوان کریستولوژی (مسیح شناسی) پدید آمد که اجمالی از نظریات مربوط به شخص مسیح و روابط او به خدا و انسان را مطرح می‌کرد و بحث و جدل‌های مربوط به آن دوره، همچنان از طرح مسألهٔ تثلیث، دوری می‌جستند که بعدها بحث و جدل‌های بسیار شدیدی را بر انگیختند.

چنانکه کنستانتین لقب حَبر أعظم یا کاهن أعظم (رئیس اسقف‌ها) را که نشان دهندهٔ ریاست دینی رومانی قدیم بوده برای خود حفظ کرد و اندکی پیش از درگذشت خویش، غسل تعمید انجام داد و به نحو رسمی مسیحی شد و این کار عادتی شد که مسیحیان به هنگام اعلان مسیحیت خود، آن کار را انجام می‌دهند.[2] کنستانتین اسقف‌های بزرگ مسیحی را به عنوان دستیاران سیاسی خود به کار گرفت و همواره آن‌ها را دعوت می‌کرد و خود ریاست مجالس آن‌ها را بر عهده می‌گرفت و متعهد می‌شد هر نظریاتی را که اغلب آن‌ها مشخص می‌کردند عملی و اجرایی کند. بنابراین، اگر کنستانتین حقیقتاً در مقام اول، فردی مسیحی و سپس فرمانروایی

---

۱. نیقیه شهر تاریخی است که در ترکیه امروزی واقع شده، من در صفحات بعدی دربارهٔ علت تشکیل این گردهمایی اسقف‌های گروه‌های مختلف مسیحی به دعوت کنستانتین و تصمیماتی که در آن گرفته شد سخن خواهم گفت.

۲. ویتلر، الهرطفة فی المسیحیه، ص ٤٧.

سیاسی در مقام دوم شناخته می‌شد، مسأله بر خلاف آن بود. از این رو، مسیحیت در نزد او یک ابزار بود نه یک هدف.

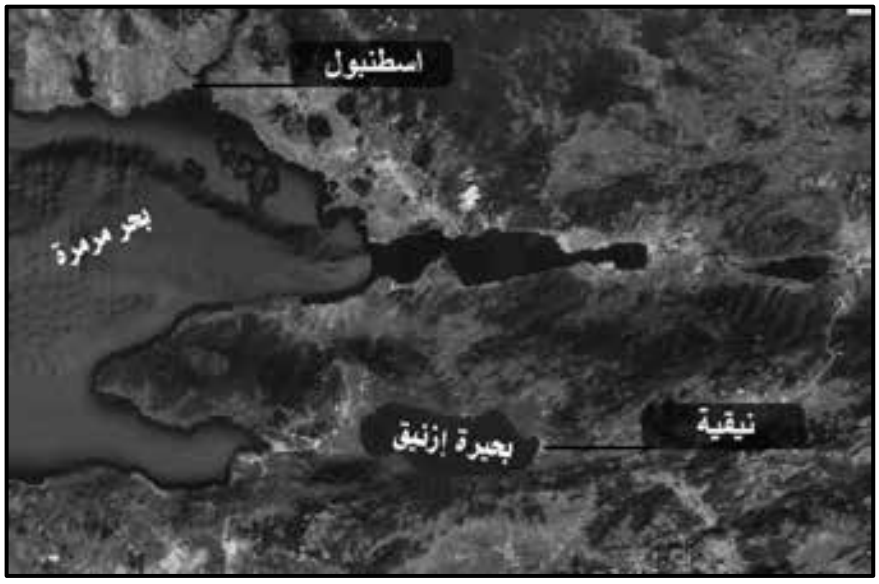
ولی واقعیت آن است که این نقطهٔ دگرگونی برای مسیحیت برحقی که حضرت مسیح آورده بود موجب دردسر و گرفتاری شد، زیرا کنستانتین برخی از دستاوردهای مسیح پولسی را پذیرفت و بدعت‌های بیشتری نیز بر آن‌ها وارد ساخت و این کار را از طریق به هم آمیختن تصورات و مفاهیم و قوانین مسیحیت و بت‌پرستی انجام داد و کسانی را که با این کار مخالفت می‌کردند به سختی و شدت تمام سرکوب می‌کرد.

زمانی که امپراتوری روم بیشتر مسیحیانی را که بت‌پرست محض بودند، گاهی زیر فشار وجور و ستم قرار می‌داد، اکنون نیز بنام مسیحیت و به نام کلیسا، آن‌ها را سرکوب می‌کرد، هدف امپراتوری روم که کلیسا و گروهی که آن را از بین همهٔ مکتب‌ها و طوایف دیگر انتخاب کرده بودند این بود که دیگر کلیساها از بطن جامعه، به حاشیه رانده شوند و پیروان آن‌ها یا کشته می‌شدند و یا زیر شکنجه یا تبعید یا از فعالیت‌های دینی، منع می‌شدند و یا کتاب‌های آن‌ها نابود می‌گشت.

این مسأله سبب شد که گرایش اصلی در مسیحیت، ضعیف شود. مسیحیت پولُسی به شکل گسترده‌ای تقویت گردد و کاملاً صحنه را در اختیار بگیرد و به تدریج بر کل مسیحیت مسلط شود. ضرب المثل است که: مردم پیرو آیین پادشاهان خود هستند.

در سال ۳۱۸ میلادی که هنوز پنج سال بیشتر از پذیرش مسیحیت به وسیلهٔ کنستانتین نگذشته بود، یکی از کشیشان اسکندریه با قدرت تمام، گرایش مبنی بر

بشریت عیسی مسیح و نفی خدایگانی او را پذیرفت. وی آریوس بود (۲۵٦ ـ ۳۳٦م) که او را چنین توصیف کرده‌اند. او فردی بلند بالا، لاغر اندام، از چهره‌ای برخوردار بود که آثار سختی زندگی در آن دیده می‌شد و معروف بود که وی از جمله زاهدان و ساده زیستان است و می‌شد این ویژگی را از لباس او نیز فهمید، که لباسی کوتاه و بدون آستین و آستر بود و آن را به عنوان عبا استفاده می‌کرد. شیوهٔ او در سخن گفتن، بسیار لطیف و نکته دان بود و سخنرانی‌های وی قانع کننده بود و دخترانی که خود را بر دین نذر می‌کردند و تعداد آن‌ها در اسکندریه نیز فراوان بود، او را بسیار می‌ستودند و احترام می‌کردند و میان روحانیان نیز شمار زیادی او را تأیید می‌کردند[1].



آریوس آشکارا می‌گفت: مسیح و آفریدگار یک چیز نیستند؛ بلکه او کلمهٔ

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۹۲.

خداست. پاپ اسکندریه در آن زمان (اسقف الکساندرس اول) نیز با این سخن به مخالفت پرداخت؛ ولی آریوس بر موضع خویش اصرار ورزید و این دو با یکدیگر وارد مناظرات اعتقادی متعددی شدند.

از آن جا که استدلال‌های آریوس نیرومند بود و دیدگاه‌های توحیدی وی که با چارچوب اصلی مسیحیت اصیل و فطرت سالم و منطق درست، هماهنگ بود، بویژه در بین خود روحانیان به سرعت گسترش یافت از این رو، الکساندرس خواستار برگزاری جلسه‌ای برای اسقف‌های مصری شد و آن‌ها را قانع ساخت که فرمان صادر کنند و در آن فرمان، آریوس و پیروانش را مجرم بشمارند. افراد حاضر به دو دسته تقسیم شدند و این دو دستگی به کشورهای آسیایی نیز گسترش یافت تا آن جا که کنستانتین از این قضیه اطلاع یافت و طی نامه‌ای به آریوس و الکساندرس، از هر دو خواست با یکدیگر به توافق برسند و به صورت مسالمت آمیز مشکل خود را حل کنند و این مسأله را به نزاعی بین مردم تبدیل نکنند و در نامه‌اش آورده بود که نیازی به انگیختن این قبیل مسائل در بین مردم نیست، زیرا این گونه مطالب، مسائلی‌اند که آن‌ها را کسانی بر می‌انگیزاند که عمل ندارند.[1] این سخن تأکید دارد که کنستانتین به مسیحیت واقعی اعتقادی نداشته و مسیحیت، برای او تنها وسیله‌ای برای برآوردن نیازهای سیاسی خود بوده است وگرنه حل مسألهٔ توحید، طبق بینش آریوس در مقابل عقیدهٔ تثلیث و پیروزی آن، مسأله‌ای فرعی و سطحی و ساده شمرده نمی‌شد؛ بلکه اساس ایمان مسیحی را تشکیل می‌داد که خود را با آن مشغول سازند و امید نمی‌رود این کار سبب تیزتر شدن خردهای مردم گردد.

---

۱. همان: ص ۳۹۳.

این امور کارهایی پست و بی‌ارزش‌اند که بیشتر، شایستهٔ کودکان بی‌تجربه هستند نه روحانیان یا عقلای مردم که به این قبیل کارها بپردازند.

از آنجا که تلاش‌های او برای پایان دادن به این دو دستگی نتیجه نداد؛ بلکه این دو دستگی هر روز در صحنه افزایش یافت و بحث و جدل دربارهٔ این مسأله گسترش یافت و آتش اختلاف در کشورهای شرقی یونان نیز برافروخته شد. کنستانتین تصمیم گرفت برای پایان دادن به این اختلافات، نخستین کنگرهٔ عمومی کلیسا را تشکیل دهد. از این رو، شورایی از اسقف‌ها را در سال ۳۲۵ در نیقیه تشکیل داد و اموال و هزینه‌های لازم برای این کار را فراهم آورد و در این کنگرهٔ بزرگ، نزدیک به ۳۱۸ نفر از آنان شرکت کردند و گروه بسیار زیادی نیز از روحانیان که درجات پایین‌تری داشتند آن‌ها را همراهی کردند و این اجتماع و گردهمایی در حیاط یکی از کاخ‌های امپراتوری که در اختیار کنستانتین بود تشکیل شد و او خود، گفتگوها را آغاز کرد و دعوت کوتاهی که به اسقف‌ها فرستاد از آن‌ها خواست، اعتمادِ کلیسا را به کلیسا بازگردانند.

موضع آریوس با منطق نیرومند و استدلال‌های قوی، برجستگی ویژه‌ای یافت و رئیس شمّاسان[1] با او مخالف کرد و اسقف الکساندر که نامش اتناسیوس athanasiua بود نیز به خاطر نیرومندی خود در گفتگو، به بحث و مجادله به او پیوست و کار به جایی رسید که در این گردهمایی تصمیم بر این شد که این شورا با موافقت امپراتور، چنین داوری کند: ما به خدای واحد ایمان داریم و او خدایی است

۱. کلمه‌ای سریانی به معنای خادم است و در عرف کلیسا به معاون کاهن یا کشیش اصلی گفته می‌شود.

که بر هر کاری تواناست و آفریدگار همه چیز است. چه آن‌ها که آشکارند و چه آن‌ها که پنهان‌اند و به یک سَروَر و سالار ایمان داریم که همان عیسی مسیح پسر خدا باشد که به دنیا آمده. وی از ذات جوهر پدر آفریده نشده است و به خاطر انسان‌ها و برای نجات ما به زمین آمده و به صورت جسمی درآمده و انسان شده است و رنج کشیده و دوباره در روز سوم به پاخاست و به آسمان بالا رفت و باز خواهد گشت تا زندگان و مردگان را مورد محاسبه قرار دهد[1].

همگی این توافق نامه را امضا کردند به جز پنج تن از اسقف‌ها که تعداد آن‌ها کاهش یافت و در پایان، به دو نفر رسید. این شورا برای این دو اسقف و برای آریوس که از عقیدهٔ خود دست برنداشته بود و یا از آن چه گفته بود توبه نکرده بودند، حکم به لعنت و محرومیت آن‌ها نمود و امپراتور، آن دو تن را از شهر تبعید کرد و فرمانی از امپراتور صادر شد که دستور داد همهٔ کتاب‌های آریوس را بسوزانند و برای پنهان کردن هر کتابی از کتاب‌های او نیز جریمه‌ای اعلان شد که مجازات آن اعدام بود.

به این ترتیب، در این گردهمایی، غلبه با کسانی شد که گرایشی بر خلاف توحید داشتند و با مفهوم درست و حقیقی آن مخالف بودند و عقیدهٔ فرزندی عیسی مسیح و الوهیت و خدایگانی او با تفسیری غیر منطقی تا امروز ادامه یافته است.

کنستانتین این دستاورد را جشن گرفت و از اسقف‌هایی که در مهمانی شاهانهٔ او شرکت کرده بودند درخواست کرد اتحاد خود را حفظ کنند؛ ولی آن چه بعداً اتفاق افتاد بر خلاف این خواسته بود، زیرا این اجتماع و گردهمایی، سنت زشت و نادرستی شد که برخی اسقف‌ها را بر آن داشت تا طمع کنند این سنت را مجدداً به

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

سود اعتقاداتشان بکار گیرند و آن را با زور بر دیگران تحمیل کنند و نزاع‌ها و درگیری‌های فراوانی میان آن‌ها روی داد و مجبور شدند جلسات بیشتری برگزار کنند که در هر مرحله به تصویب برخی عقاید و مفاهیم می‌انجامید و آن‌ها را بر کلیسا تحمیل می‌کردند و هر کس را با آن‌ها مخالفت می‌کرد و هواداران آن‌ها را به شدت سرکوب می‌کردند.

از سوی دیگر می‌بینیم که کنستانتین کوشید تا چهرهٔ زشتی از مسیحیت نشان دهد که برخی از جشن‌ها و نمودها و اعیاد و افسانه‌های بت‌پرستی را در خود دارد و از جمله شواهد آن این است که وی به بنای طاق نصرتی در سال ۳۱۵ اقدام کرد ـ یعنی دو سال پس از فرمان میلانو ـ این طاق نصرت را ساخت تا پیروزی خود را در نبرد (پل میلویو) جشن بگیرد؛ زیرا بر فراز این طاق نصرت، تصویری از الههٔ ویکتوریا و آپولو و ریانا و هراکلیوس ظاهر گشت تا مردم برای آن‌ها قربانی کنند در صورتی که در این طاق نصرت، هیچ نشانی از مسیحیت وجود نداشت.

کنستانتین در سال ۳۲۱ دستور داد روز یکشنبه را روز مقدس بشمارند و روز استراحت همهٔ شهروندان امپراتوری روم بشمار رود، در صورتی که روز شنبه، روز ویژهٔ عبادت و استراحت و روز کاری بر اساس شریعت حضرت موسی بود که حضرت مسیح نیز همان را ادامه می‌داد؛ ولی از آن‌جا که روز یکشنبه روز مخصوص خورشید به عنوان الههٔ سان وی Sanvey بود را به عنوان روز عبادت و استراحت از کار، به جای شنبه به کلیسا تحمیل کردند و این مسأله تا امروز ادامه دارد.

دکتر کشیش فهیم عزیز، رئیس پیشین دانشکدهٔ الهیات انجیلی در کتاب خود

(المدخل الی العهد الجدید) می‌نویسد: از بررسی نوشتهٔ پدران - ژیروم نامهٔ ۱۰۷ بر می‌آید کسی که به گروه (مترا/ میترا) پیوسته است[۱] نمی‌تواند یکباره آن را داخل در عبادات مسیحیان نماید؛ بلکه بر او لازم است در هفت مرحلهٔ پیاپی این کار را انجام دهد که همان هفت برج ستارگان‌اند و روح، در آن‌ها عبور می‌کند تا به پایان رؤیا و مجد و عظمت خویش برسد. این درجه‌ها به ترتیب عبارتند از: کلاغ، داماد، سرباز، شیر، سوار کار، محل پنهان شدن خورشید، آب و هرگاه مؤمن به درجهٔ معینی برسد باید لباس ویژه‌ای برای این کار بپوشد مثلاً هنگامی که به برج سرباز می‌رسد باید لباس سرباز بپوشد، سپس وارد غاری نظامی شود و شمشیری در دست گیرد و آن را بر سر خود بنهد، سپس آن را بالا ببرد و بر کتف خویش بگذارد تا آشکار شود که میترا همان تاج و عظمت اوست و هرگاه نیاز باشد، او سرباز و شهید میترا شود. آن گاه علامتی با چوبی داغ شده با آتش، روی پیشانی علامتی گذاشته می‌شود و پس از این کار، او خادم نامیده می‌شود و هنگامی که برج خورشید می‌رسد، شریک نامیده می‌شود و هرگاه به پایان می‌رسد، باید به عهد و پیمان پنهان کاری تمام وارد شود و در کنار این سفر دینی باید مراسم‌های دیگری انجام دهد که یکی از آن‌ها غسل تعمید با فرو رفتن در آب انجام می‌شود تا سنگینی گناهان از بین برود و از شرّ و بدی پاک گردد و پس از تعمید، انسان تولد دومی می‌یابد و سفره‌ای به نام سفرهٔ میترا وجود داشت که همان سفرهٔ مقدس بود و همراه با خدای میترا از آن‌ها می‌خورد تا در آگاهی و

۱. میترا نام خدای خورشید است که آن را از ایرانیان گرفته بودند.

تخصص این الهه و مرگ و قیامتش، مشارکت داشته باشد و زمانی که به برج شیر می‌رسید، نان و شراب مقدس تناول می‌کرد[1].



عید میترا روز ۲۵ دسامبر است که همان عید قیامت خورشید است، زیرا مردم در قدیم تصور می‌کردند خورشید در راه خود به سوی مرگ حرکت می‌کند تا جایی که به ضعیف‌ترین نقطه می‌رسد و آن روز ۲۱ دسامبر است. پس از آن شروع به زندگی می‌کند. این دیانت میترایی است، در این دیانت تشابه فراوانی بین آن و بین مسیحیت در مراسم‌های آنان می‌بینیم مانند تعمید و ولادت دوم و غذا خوردن با

۱. این مفهوم و این رفتار تا کنون در کلیسا وجود دارد و به عنوان راز (افخارستیا یا اوخارستیا) شناخته می‌شود که در آن، قطعهٔ کوچک و نازکی از نان با پاشیدن یا فرو بردن آن قطعهٔ نان در اندکی شراب، خورده می‌شود و من دربارهٔ این رسم کلیسایی در خلال بحث پیرامون معجزات حضرت مسیح سخن خواهم گفت.

خدا و آزمایش مرگ و قیامت همراه با خدا[۱].

طبیعتاً نویسندهٔ خطوط گذشته به عنوان ـ کشیش مسیحی ـ به این حدّ از بیان این تشابه [درد سرساز] اکتفا نمی‌کند؛ بلکه در مقام توجیه آن بر می‌آید که تفاوت بزرگی میان مسیحیت و میترائیسم وجود دارد، زیرا مسیحیت دیانتی است که بر حقیقتی تاریخی و ملموس استوار است و مرکزیت آن شخصی است که در تاریخ، زندگی کرده و مُرده و دوباره از قبر برخاسته.. او را شناخته‌اند و دیده‌اند و لمس کرده‌اند و زندگی خود را با او به سر برده‌اند، امّا دیانت میترایی و دیانت‌های دیگر، دیانت‌های موسمی هستند که بر افسانه‌ها استواراند و پایه و اساس تاریخی ندارند؛ بلکه برخاسته از تخیّلات انسان‌هایی است که می‌خواسته‌اند به خلاصی و رهایی برسند[۲].

ولی این اشکال باقی می‌ماند، ما باور نداریم که مسیحیت به شکل کنونی، صورت واقعی آن باشد. مسیحیت، پس از میترائیسم آمده. بنابراین چگونه میان این دو تشابه به وجود آمده است؟ اگر این موضوع را تفسیر نکنیم که کسی آمده و این دو را با هم یکسان و هماهنگ ساخته و میترائیسم بت‌پرستی را با مسیحیت توحیدی به هم آمیخته است و اموری را در مسیحیت وارد کرده که مورد پذیرش آن نبوده و اعتقادات و آداب و رسوم غیر اصیلی، بدان وارد شده است:

سومین عامل:

می‌توان گفت فلسفه‌هایی که بر اساس روزگار ظهور حضرت مسیح و چند دهه بعد از آن استوار بودند به ویژه فلسفهٔ یونانی (هلینیسم) یکی از عوامل مؤثر در

---

۱ .https://epcerar.com/۲۰۲۱/۰۳/

۲ .https://epcear.com/۲۰۲۱/۰۳/

پیدایش این تصویر از مسیحیت بوده و اعتقادات آن را به گونه‌ای که امروزه در کلیساهای گوناگون می‌بینیم درآورده است، زیرا فلسفهٔ یونانی به شکل بسیار نیرومند و مؤثری در جامعه‌هایی که هنگام ظهور مسیح می‌زیستند نفوذ داشت و از آن فضاها برخاسته بود و با تلاش‌هایی که انجام می‌داد مسیحیت را به شکلی سُبک و راحت برای بت‌پرستان در آورد و برخی از مفردات این فلسفه به درون عقیدهٔ فرهنگ مسیحیت راه یافت که این کار نتیجه آن بود که مسأله حل نشد و خط فاصله‌ای میان این دو مسأله نکشیدند. از این رو، یهودیان از قبل و با تمام نیروی خود کوشیدند از فلسفه و فرهنگ هلنیسم یونانی که زمان اسکندر مقدونی بر منطقه هجوم آورده بود تأثیر نپذیرند؛ ولی آن موج بسیار قوی‌تر از آن‌ها بود و این نبرد سخت، میان دو طرف سبب شد عده‌ای از عناصر بیگانه به ژرفای اندیشهٔ یهودی راه یابند، بنابراین آیا مسیحیت از برخورد آن‌ها سالم می‌ماند:

در این میان کسانی بودند که این مسأله را به کلی انکار می‌کردند در حالی که گروهی دیگر با زیاده روی ادعا کردند که در مسیحیت چیزی جز اندیشهٔ هلینستی وجود ندارد؛ ولی نوعی از هلنیسم است. بنابراین مسیحیتی که ما امروزه آن را می‌شناسیم طبق دیدگاه طرفداران نظریهٔ دوم، ساخته و پرداختهٔ پولُس فرستاده شده است که دیانتی جهانی است و عقاید آن از بت‌خانهٔ کافران به کلیسای مسیحی راه یافته است. بدین ترتیب، اندیشهٔ هلنیستی اساس و پایه‌ای است که مسیحیت کنونی به شکل عام بر آن استوار است. گرایشی میانه‌رو نیز وجود دارد که می‌گوید: نمی‌توان میان مسیحیت و یهودیت جدایی افکند همانگونه که نمی‌توانیم از تأثیر عظیم موج بزرگی که در آن روزگار همهٔ جهان را در بر گرفته بود و همان فرهنگ هلنیستی است چشم‌پوشی نماییم.

دکتر کشیش فهیم عزیز می‌گوید: «هیچ پژوهشگری نمی‌تواند رابطهٔ میان عهد جدید و میان موج فرهنگی هلنیستی را که در آن زمان حاکم بوده، انکار نماید و پذیرفتنی نیست کلیسای مسیحی که در بین آن موج نیرومندی رشد کرد، از این موج دور بماند و تحت تأثیر آن قرار نگیرد و کسی که عهد جدید را باز کند و برای نخستین بار آن را مطالعه نماید و محیط آن روزگار را نیز بشناسد، تأثیری را که آن محیط بر کتاب مقدس گذاشته بر او مخفی نخواهد ماند. اختلاف میان پژوهشگران این کتاب، تنها بر سر ارتباط میان عهد جدید و مسیحیت از یک سو و هلنیستی از جانب دیگر نیست، زیرا تقریباً غالب آن‌ها بر این نکته اتفاق نظر دارند؛ ولی اختلاف در مشخص کردن نوع آن تأثیر و دامنهٔ آن است.[۱].

به گفتهٔ شارل (ژینبر) در کتاب خود (المسیحیة نشأنها و تطورها) آورده و می‌گوید: در این خصوص که فلسفهٔ یونانی، خود را بر مسیحیت تحمیل کرده و به درون مسیحیت راه یافته، بحث و جدالی نیست، زیرا ملاحظه می‌کنیم که تأثیرات دینی هلنیستی با مسیحیت، دو جانبه و بر اساس مبانی بسیار روشن یهودیت با مفاهیم فلسفهٔ یونانی و غیر مستقیم به مردم رسیده بود. در آن جامعه، فلاسفهٔ حرفه‌ای وجود داشتند و به بحث دربارهٔ مسائل ایمانی، آمادگی فراوانی داشته‌اند، زیرا خود آن‌ها بعداً از پژوهشگران علوم الهیات بشمار آمده‌اند و هر کسی طبق مسلک خود در پی نشر این آموزه‌ها بود و مسیحیان نیز با آن‌ها دیدار می‌کردند و به بحث و مناقشه می‌پرداختند[۲].

شخص پولُسِ فرستاده، فردی یهودی و دارای فرهنگ هلنیستی بود و هر یک از اموری را که پذیرفته بود و دلخواهش بود با نسخهٔ سُبک و تخفیف یافتهٔ پولُسی خود

---

۱ .https://epcear.com/۲۰۲۱/۰۳/

۲. ژنیبیر: المسیحیة نشأنها و تطورها، ص ۱۵۲.

وارد مسیحیت کرد تا مسیحیت را در گسترده‌ترین حد، مورد قبول عموم مردم قرار دهد؛ ولی شهروندان امپراتوری روم که تحت تأثیر فرهنگ هلنیستی بودند به گفتهٔ براتراند راسل در کتاب خود (حکمت غرب) برای آن‌ها کافی نبود که گفته شود: مسیح (پسر) خدای یهودیان است. تا آن‌ها به دین جدید وارد شوند؛ بلکه ناگزیر باید مطالبی بیشتر از آن، گفته می‌شد و راه حل نزد برخی از گنوسی‌ها بود[1] که در آن زمان بهرهٔ فراوانی در مصر و بیرون از آن داشته و سخنان تلفیقی آن‌ها این گونه بود که: جهان مادی محسوس را یَهوه آفریده و سپس پسر خدای اعلی آمده است تا به صورت انسانی که خواهد مرد، زندگی کند تا آموزه‌های دروغین عهد قدیم را باطل سازد[2].

به این ترتیب، پیشینیان و طرفداران چهرهٔ جدید مسیحی از تأثیرات فلسفه به دور نماندند و آن را منکر نشدند؛ بلکه از آغاز اتصال خود به آن‌ها کوشیدند که احکام عقلی آن را در آنجا که ضرورت واجبات دینی اقتضا دارد، تحت فرمان خود درآورند و این موضوع بدان معناست که ایمان مسیحی ـ در لباس جدید خود ـ از فلسفهٔ هلنیستی دور نمانده؛ بلکه نوعی پشتیبانی عقلی و سند منطقی از آن برای عقاید خود و سازماندهی خویش یافته است.

اندیشه‌های فلسفی و سامانه‌های عقلی، بسیار مورد علاقهٔ آن‌ها بود و این اندیشه‌ها و سامانه‌ها را دوست داشتند: از جمله اینکه یک جهان محسوس وجود

---

۱. یعنی اینان، عارفانی پیرو تفسیرهای باطنی بودند و ما بعداً در بحث مربوط به صلیب کشیدن مسیح در مورد آن‌ها سخن خواهیم گفت.

۲ .https: //www. hindawi. org/books/۷۹۱۵۲۰۳۸/٤/

دارد و خدایی که خیر محض است و خورشید جهان معقول و آفریدگار جهان، محسوس است و نیکی‌ها و زیبایی‌ها و نفس انسانی از آن جهان هستند که از جهان بالا به پایین آمده‌اند و علاقه‌مندند دوباره به جهان بالا باز گردند و این جسم ارزشی ندارد و زهد و پاکی و میل به آخرت و جاودانگی و یکی شدن با خدا بسیار مهم و ارزنده است و مفاهیم دیگری که از دیدگاه آنان به بسیاری از مسائل و معانی مبهم که خارج از چارچوب‌های فلسفه‌ورزی و منطق سازگار با این مکتب، نمی‌توانند برای آن‌ها معنا و مفهومی بیابند، پاسخ می‌دهند.

بانوی پژوهشگر الجزایری (سعدیه بن دنیا) در کتاب خود (المسیحیة و الاشکالیات اللاهوت الفلسفی: جدل العقل و الایمان) می‌نویسد: با اینکه مواجه شدن مسیحیت با اندیشهٔ فلسفهٔ یونانی تنها در حد خوش آمدن و دوست داشتن نبود؛ بلکه فراتر رفت و به تعامل با این افکار و اندیشه‌ها رسید، زیرا مسیحیان همهٔ مفاهیمی را که می‌توانست بر مسیحیت نخستین از عمق و زیبایی افزوده شود، از آن گرفتند، چنان که از هیچ گونه تلاشی برای زیر فرمان درآوردن این افکار و اندیشه‌ها و در خدمت الهیات مسیحی فروگذار نکردند. به این ترتیب، منظومهٔ مسیحی، بسیاری از مفاهیم و اندیشه‌هایی را که به متون اصلی مسیحیت کشاندند، از فلسفهٔ گنوسی افلوطینی وام گرفت.[1].

---

۱. افلوطینی یا نو افلاطونی گری، نامی است که از قرن نوزدهم به مکتب تصوف فلسفی داده شده است که در قرن سوم و بر اساس آموزه‌های افلاطون و پیروان نخستین او پدید آمده. افلـوطین و اسـتادش آمونیوس سکاس، از کسانی بودند که در نسل اول، این فلسفه را پایه گذاری کردند و نو افلاطـونی، بیشتر به جوانب روحی و کیهانی اندیشهٔ افلاطونی می‌پردازد و آن‌ها را با ادیان مصری و یهـودی بـه هم می‌آمیزد.

زیرا در عقاید ایمانی خود الفاظی فلسفی را گنجاندند که از تفکر یونانی حاکم بر آن زمان گرفته بودند از قبیل این اصطلاحات (اقنوم، شخصی، طبیعت، جوهر) این الفاظ، تأثیر فراوانی در بحث و گفتگوهای الهیاتی پیچیدهٔ آن زمان داشت که دربارهٔ طبیعت حضرت مسیح انجام می‌شد که آیا این الفاظ الهی‌اند یا انسانی؟ یا هر دو را در بردارند؟ زیرا مفاهیم وام گرفته شده از فلسفه، این اصل را توضیح می‌داد که چگونه ممکن است این دو عنصر الهی و انسانی ـ در یک شخص که همان عیسی مسیح است با یکدیگر متحد شوند. این مسأله طبق عقیده‌ای که پس از شخص مسیح پدید آمده بود، گاهی نیاز به فلسفه به هدف دفاع از عقیدهٔ مسیحی نوین در مقابل دشمنان و مخالفان دفاع فزونی می‌یافت، زیرا پیروان اندیشه‌های مخالف، در سایهٔ هرج و مرج مکتب‌ها و ملت‌هایی که مسیحیت از روز نخست با آن روبرو بود، از ناحیهٔ شماری از پیروان وهواداران عقاید و دیانت‌های رقیب، بسیار تحت فشار بودند و آزار و اذیت و جور و ستم فروانی به آنان رسید. از همین رهگذر، مسیحیان تمام تلاش خود را برای دفاع عقیدهٔ خود و تصحیح چهرهٔ غیر مقبول مسیحیت نزد دیگران، انجام دادند و این کار به پیدایش جمعی از نویسندگان مدافع مسیحیت در نیمهٔ دوم قرن میلادی انجامید و نوشته‌های خود را به دفاع از این چهره از مسیحیت اختصاص دادند.

به این ترتیب، نیاز به فلسفه پدید آمد، زیرا مسیحیان ابزارهای منطقی و استدلال را عاریه گرفتند و آن‌ها را با برهان و ادله مسلح ساختند. بدین معنا که آن‌ها موفق شدند فلسفه را به علم دفاع از دین تبدیل کنند.

از آن جا که محیط مسیحیان در درجهٔ نخست محیطی یهودی و بت‌پرست بود، این مدافعان، دفاعیات خود را از یهودیان و بت‌پرستان انجام می‌دادند و بر آنان لازم بود

روشن سازند که مسیحیت طبق نگرش آنان ـ یک فلسفهٔ عقلانی‌تر است. از این رو، بحث و گفتگوهای فراوانی را به پا داشتند که از گفتگوهای افلاطونی و سیسرون به عنوان الگو استفاده می‌کردند.[1] و تنها از اندیشه‌های افلاطون و سیسرون پیروی می‌شد و مبنای فلسفی و منطقی فلسفه و اخلاق خود را بر اساس اندیشه‌های آن‌ها قرار داده بودند. در موارد بسیاری پیروی از مکتب پولسی افلاطونی‌گری را دوست داشتند و بیشترین تقدیر و ستایش خود را از آن ابراز می‌کرند، زیرا بسیاری از اندیشه‌ها و نظریات عقلی او با خاستگاه‌های اعتقادی و ایمانی آنان سازگاری داشت.

از این رو، در می‌یابیم که اندیشهٔ فلسفی عقلانی با مقتضیات دین مسیحی به صورتی که ما می‌شناسیم، با یکدیگر در تعارض و تناقض نیستند؛ بلکه هر دو در یک جهت حرکت می‌کنند و هر کدام به سود دیگری همدوش عمل می‌کنند[2].

---

۱. مارکوس تولیوس سیسرون (۱۰٦ ق م ـ ٤۳ م) فیلسوف و سرکنسول و وکیل و نویسنده و سخنران رومی بود.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر بنگرید به کتاب (المسیحیة و اشکالیات اللاهوت الفلسفی جدل العدل و الایمان) تألیف سعدیه بن دنیا، ص ۱۱٤ ـ ۱۱۷.

٤

ویژگی‌های بدنی حضرت عیسی

۴

ویژگی‌های بدنی حضرت عیسی

متون انجیل ویژگی‌های حضرت عیسی و شکل و تمثال و هیئت بدنی وی را بیان نکرده‌اند و قرآن کریم نیز در آیات شریفهٔ خود عموماً به این گونه مسائل توجهی نکرده است. هر چند دربارهٔ بارداری مادرش و تولد او سخن گفته و حوادث و رویدادهای پس از آن را بر شمرده است و گفتگوهایی که میان او و کاهنان و بزرگان بنی اسرائیل صورت گرفته را یادآوری کرده است. بدین جهت که این مسأله به اهداف قرآن ارتباط داشته است بر خلاف هیئت و شکل و شمایل ظاهری و ویژگی‌های سیمای شریف وی که مورد نظر و اهداف قرآن نبوده است.

ویل دورانت نیز به پیچیدگی این مسأله اشاره می‌کند و می‌گوید: (ما تصور چهرهٔ واحدی از آن حضرت نداریم و پیروانش، توصیف دقیقی از او ارائه نکرده‌اند. سپس می‌افزاید و می‌گوید: (آن چه که در آن تردیدی نیست، وی تا اندازه‌ای زیبا بوده است. چنانکه دارای روحی جذاب بوده و توانسته به خاطر این دو ویژگی، زنان بسیاری را پیرامون خود گرد آورَد. همچنین مردان بسیاری را جذب کند و ما می‌توانیم با استفاده از برخی از این عبارات پراکنده بگوییم که او مانند مردم زمان خودش لباس می‌پوشیده و عبایی بر روی پیراهن بلند داشته و دو کفش می‌پوشید و شاید پوششی نیز بر سر خود می‌نهاده تا روی دوش او پایین می‌آمده تا او را از گرمای خورشید حفظ کند.[1] یعنی چیزی شبیه چفیه و عقال.

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

در صحیح مسلم از ابوهریره از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند با عیسی ملاقات کردم و رسول خدا سیمای او را اینگونه توصیف کرده است: او فردی چهارشانه و سرخ رو بود، گویی از حمامی بیرون آمده بود.[۱].

علوی بن عبد القادر السقاف، حاشیه‌ای در روایت پیشین دارد و می‌گوید: انسان چهارشانه، یعنی نه قد بلند و نه قد کوتاه و او چنین توصیف می‌کند که رنگ چهرۀ او به سرخی می‌گرایید، عرب، زمانی که می‌گوید: سرخ، یعنی سفید و گویی از خانه یا تونل در زمین بیرون آمده و گفته شده: از حمام خارج شده است، مقصود از این عبارات، توصیف او به صافی و روشنی رنگ و شادابی بدن و فراوانی آب در چهره است و در صحیحین آمده است که گویی از سر او آب می‌چکد.[۲].

جایی دیگر از صحیح بخاری، از ابن عباس، از پیامبر نقل شده است که در خبر إسراء و معراج می‌فرماید: (من عیسی بن مریم و موسی و ابراهیم را دیدم، اما عیسی، سرخ رو و دارای موهای مجعّد بود یعنی موهای به هم پیچیده و سینه‌ای فراخ داشت)[۳].

همچنین در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر از پیامبرﷺ روایت شده است که حضرت فرمود: (...و خداوند امشب در نزد کعبه در خواب چیزهایی را به من نشان داد که ناگهان مردی را دیدم گندمگون و از بهترین سیمایی که از یک انسان گندمگون می‌شود دید، برخوردار بود و گیسوانش میان شانه‌هایش ریخته بود و

---

۱. صحیح مسلم: ص ۱٦۸.

۲ .https: //www. dorar. net/hadith/sharh/۱٤۹۹٦

۳. صحیح بخاری: ۳٤۳۸.

افشان بود. گویی از سرش آب می‌چکد و دست‌های خود را بر شانهٔ دو مرد قرار داده بود و بر گِرد خانهٔ کعبه طواف می‌کرد. من گفتم: این فرد کیست؟ گفتند: این شخص، مسیح، پسر مریم است).[1].

علوی عبد القادر السقاف می‌گوید: اینکه مردی آدَم، را دید یعنی فردی گندمگون را دید، بهترین چهره‌ای که می‌توان از یک انسان گندمگون توصیف کرد که گیسوانیش فراتر از لالهٔ گوش بود میان شانه‌هایش ریخته بود و منکب، یعنی سرشانه، میان کتف و گردن - رَجِل الشَعر، یعنی موهای خود را افشان کرده بود و کَأنَّ رأسُه یَقطُر ماءً... این وصف با وصفی که در روایت ابوهریره آمده، کاملاً متعارض است، سقاف می‌گوید: از پیامبر ﷺ روایت شده و چند تن از صحابه در صحیحین و غیر این دو کتاب روایت کرده‌اند که آن حضرت در وصف عیسی فرموده است: وی فردی سرخ رو بوده است و این مطلب دلالت دارد که ابن عمر در حفظ خود به خطا رفته است، سپس راوی جبران نموده و کوشیده، میان این دو روایت را با تأویل و توجیهی، جمع کند که پذیرفتنی نیست، زیرا می‌گوید: می‌توان کلمهٔ احمر= سرخ رو را به آدَم، یعنی گندمگون تأویل کرد و توجیه نمود و مقصود، حقیقت گندمگونی یا سرخ رویی نیست؛ بلکه چیزی نزدیک به آن است.[2].

اما دائرهٔ المعارف تفسیر موضوعی برای جمع بین این دو روایت، توجیه دیگری آورده و گفته است: (احمر = سرخ، نزد عرب‌ها کسی است که بسیار سفیدرو و مایل به سرخی باشد و آدَم، یعنی گندمگون و در خصوص جمع بین این دو صفت

---

۱. همان: ۳٤۳۹.

۲ .https: //dorar. net/hadih/sharh/٦٨٠٣

می‌توان گفت: رنگ سیمای وی به جهت خستگی، به سرخی گراییده بود و رنگ پوست، در اصل گندمگون بوده است) برای جمع میان این دو نظریه که آیا او دارای موهای مجعد و پیچیده بوده یا گیسوانی افشان داشته، می‌گوید: جعد = سبط الرأس، یعنی موی پیچیده و صفت پیچیده در اینجا مربوط به بدن است نه در مو، زیرا مو را با سبط وصف کرده و سبط، موی افشان و آویخته و برخلاف مجعّد است. مجعد در بدن است، یعنی تجمع فراوانی دارد.[1] ولی به نظر من این تفسیرها در جای خود انجام نشده است.

در صحیح مسلم، از ابوهریره، از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود: خود را در میان گروهی از پیامبران مشاهده کردم، ناگهان عیسی بن مریم را دیدم که ایستاده و نماز می‌خواند و شبیه‌ترین فرد به عروة بن مسعود ثقفی بود.[2].

این روایت چیزی به ما نمی‌آموزد، زیرا ما امروز بر فرض صحت این روایت و تشبیهی که در آن وارد شده نمی‌دانیم عروة ثقفی چگونه ظاهر می‌شده است.

در کتاب سِیَر أعلام النُبَلاء نوشتهٔ ذهبی، حدیثی از هشام بن عاص اموی روایت[3] شده که در آن می‌گوید: (من با یکی از مردان قریش نزد هراکلیوس

---

۱. موسوعة التفسیر الموضوعی: ج ۲۵، ص ۱۲.

۲. صحیح مسلم: ص ۱۷۲.

۳. هشام بن عاص بن وائل سهمی صحابی، پدرش عاص بن وائل سهمی است که برادر عمر و عاص و دایی ابو جهل است، وی در مکه و در آغاز اسلام، ایمان آورد و در هجرت دوم، به حبشه مهاجرت کرد، زمانی که متوجه شد پیامبر به مدینه مهاجرت کرده است به مکه بازگشت تا به رسول خدا بپیوندد؛ ولی پدر و خویشاوندانش او را زندانی کردند. او پس از غزوهٔ خندق به مدینه سفر کرد و در جنگ تبوک یعنی ۱۵ هجری ٦٣٦ میلادی به شهادت رسید و برخی گفته‌اند: در غیر این نبرد به شهادت رسیده است.

(امپراتور روم) اعزام شدیم تا او را به اسلام دعوت کنیم) و این رخداد در زمان ابوبکر اتفاق افتاد؛ ما به میهمانی نزد جبلّة بن ایهم غسانی رفتیم) وی پادشاه غسانیان بود (بر او وارد شدیم، وی بر تختی نشسته بود، فرستاده‌ای را نزد ما فرستاد تا با او سخن بگوییم. ما گفتیم به خدا سوگند! با هیچ فرستاده‌ای سخن نمی‌گوییم، ما فقط به نزد پادشاه فرستاده شده‌ایم، به ما اجازه داد و گفت: سخن بگویید. من با او سخن گفتم و وی را به اسلام دعوت کردم، ناگهان متوجه شدم لباسی سیاه پوشیده.گفتیم: این چه لباسی است؟ گفت: من این لباس را پوشیده‌ام و سوگند خورده‌ام تا شما را از شام بیرون نکنم آن را بیرون نیاورم. گفتیم: به خدا سوگند! این مجلست را از تو می‌گیریم و اگر خدا بخواهد قطعاً پادشاهی بزرگتر از تو را نیز خواهیم گرفت ـ یعنی قیصر روم ـ زیرا پیامبرمان این خبر را به ما داده است.او گفت: شما مردمی که این کار را انجام دهند نیستید؛ بلکه آن‌ها مردمی‌اند که روزها را روزه می‌گیرند، شما چگونه روزه می‌گیرید؟ به او خبر دادیم که چگونه روزه می‌گیریم. در این هنگام چهره اش کاملاً کبود شد و گفت: برخیزید. و فرستاده‌ای را همراه با ما نزد پادشاه، یعنی نزد قیصر روم فرستاد، بیرون آمدیم. هنگامی که به شهر نزدیک شدیم کسی که با ما همراه بود به ما گفت: شتران مرکب شما نمی‌توانند وارد شهر پادشاه شوند، اگر خواستید شما را با یابوها و قاطرها به آنجا می‌بریم؟ گفتیم: به خدا سوگند! جز با همین شتران وارد شهر نخواهیم شد. کسی را نزد پادشاه فرستادند و گفتند: این افراد حاضر نمی‌شوند مگر اینکه با مرکب‌های خویش وارد شهر شوند. بدین ترتیب، ما با همان مرکب‌ها و شمشیرهایی که حمایل داشتیم وارد شدیم و رفتیم تابه اتاق پادشاه رسیدیم، در آنجا شترهای خود را بستیم در حالی که او به ما می‌نگریست گفتیم: لا إله إلا الله و الله اکبر، خدا می‌داند آن اتاق چنان به لرزه

درآمد که گویی شاخهٔ خشک درخت خرما یا شاخهٔ درختی است که بادها آن را به این سو و آن سو بیندازند.

وی کسی را پیش ما فرستاد و گفت: شما حق ندارید در اینجا با صدای بلند و فریاد، دین و آیین خود را اعلان کنید. همچنین کسی را نزدمان فرستاد و گفت: اکنون وارد شوید، بر او وارد شدیم، وی در جایگاه خود نشسته بود و اسقف‌های عالی رتبه (بطارقهٔ) روم نیز نزدش حضور داشتند. بطارقة جمع بطرق یا بطریق و یا بطریک است و در زبان رومیان و اهل شام به معنای رهبر است و نشان دهندهٔ مرتبهٔ ویژه‌ای از روحانیان مسیحی است. در این مجلس او، همه چیز به رنگ سرخ بود و پیرامونش همه چیز رنگ سرخ داشت و خود نیز لباس سرخی پوشیده بود. آن‌ها نزدیک وی رفتند او خندید و گفت: اگر شما به من تبریک و تهنیت می‌گفتید، چه می‌شد ؟ در این هنگام مردی که به زبان عربی فصیح سخن می‌گفت و بسیار پر سخن بود نزد او حضور داشت. گفتیم: تحیّت ماهٔ بین خودمان بر تو روا نیست و تحیتی که تو به آن تبریک و سلام می‌گویی نیز برای ما روا نیست که ما تو را با آن سلام دهیم. گفت: شما بین خودتان چگونه به یکدیگر سلام می‌کنید؟ گفتیم: ما می‌گوییم: السلام علیکم. گفت: پادشاه خودتان را چگونه سلام می‌دهید؟ گفتیم: با همین کلمه. گفت: او چگونه به شما پاسخ می‌دهد؟ گفتیم: با همین جمله. گفت: عجب سخن بزرگی دارید. ما گفتیم: لا اله إله الله و الله اکبر. زمانی که ما این جمله را گفتیم، راوی گفت: خدا می‌داند آن اتاق لرزید به گونه‌ای که وی سرش را بلند کرد و رو به ما نمود و گفت: این جمله‌ای را که شما گفتید بگونه‌ای که این اتاق لرزید، هر زمان در خانه‌های خودتان نیز بگویید، خانه‌های شما به لرزه در می‌آید؟ گفتیم: خیر، ما هرگز ندیده‌ایم چنین اثری داشته باشد، مگر اینجا نزد تو. گفت:

دوست داشتم، هر زمان که آن را می‌گفتید، همه چیز سر شما آوار شود و من نیز نیمی از پادشاهی‌ام را بدهم. گفتیم: چرا؟ گفت: برای اینکه این جملهٔ بسیار آسانی است و شایسته تر از آن است که از جایگاه نبوت و پیامبری نباشد و از حیله‌های مردم باشد. سپس هر چه خواست از ما پرسیدو ما نیز به او خبر داریم. آنگاه گفت: نماز و روزهٔ شما چگونه است؟ به او خبر دادیم. گفت: برخیزید، ما برخاستیم، وی دستور داد منزل بسیار نیکویی را برای ما فراهم کردند و پذیرایی مفصلی انجام دادند و سه روز ماندیم. آنگاه شبانه کسی را نزد ما فرستاد که پیش او برویم و از ما خواست دوباره آن سخن را تکرار کنیم و سپس برخاست و چهار زانو نشست و دعایی خواند و نوعی صندوق (صندوقی بسیار بزرگ) و طلا کاری شده از اتاقک‌های کوچکی بیرون آورد که هر یک از آن‌ها دری داشت، پس از آن خانه‌ای را گشود و قفل را باز کرد و پارچهٔ حریر مشکی رنگی را بیرون آورد و پهن کرد، دیدیم نقاشی سرخ رنگی در آن است که تصویر مردی قوی هیکل و چشمانی درشت، در آن وجود دارد. همچنین دارای سُرینی بزرگ است،من گردنی به بلندی گردن او ندیده بودم و محاسن نداشت و دو گیسوی حلقه‌ای بسیار زیبا از نوع بهترین گیسوانی که خدا آفریده در دو طرف گوش او آویزان بود. گفت: آیا می‌دانید صاحب این عکس کیست؟ گفتیم: خیر. گفت: او حضرت آدم است. سپس درِ دیگری را گشود و دیگر بار پارچهٔ حریر سیاه رنگی را بیرون آورد و تصویر سفید رنگی در آن بود که موهایی پیچده و پرپشت داشت، چشمانی سرخ و سرش بزرگ بود و محاسن زیبایی داشت. گفت: می‌دانید این کیست؟ گفتیم: خیر، گفت: این عکس حضرت نوح است. سپس درِ دیگری را باز کرد و پارچهٔ حریر سیاه رنگی را بیرون آورد که تصویر مردی بسیار سفید رو، دارای چشمانی نیکو و پیشانی صاف و بلندی در آن به

چشم می‌خورد و پیشانی‌اش بسیار درخشان و نورانی و گسترده بود و گونه‌های بزرگی داشت و محاسن سفیدی در صورتش هویدا بود گویی لبخندی بر لب داشت. گفت: این فرد را می‌شناسید؟ گفتیم: خیر. گفت: این حضرت ابراهیم است. سپس درِ دیگری را گشود و پارچهٔ حریر مشکی بیرون آورد که در آن تصویر سفید رنگی وجود داشت. ناگهان دیدیم تصویر رسول خداست. گفت: آیا این شخص را می‌شناسید؟ گفتیم: آری، او محمد پیامبر خداست و گریه افتادیم. راوی می‌گوید: خدا می‌داند که او ایستاده بود و سپس نشست و گفت: به خدا او همان است: گفتیم: آری؛ به خدا سوگند او همان است. گویی اکنون به او می‌نگریم. آنگاه مدتی ساکت ماند و به آن می‌نگریست. سپس گفت: این آخرین خانه بود؛ ولی من آن را زودتر گشودم تا ببینم نظر شما چیست؟ و همواره این تصویرها و نقاشی‌ها را بیرون می‌آورد تا اینکه آخرین تصویر پیامبر خدا حضرت عیسی را بیرون آورد و سپس در دیگری را گشود و نقاشی دیگری بیرون آورد که جوانی سپیدرو دارای گیسوانی بسیار مشکی و پرپشت و دارای چشمانی زیبا و صورتی نیکو بود و گفت: این حضرت عیسی است. گفتیم: این تصویرها را از کجا آورده‌ای، زیرا ما می‌دانیم آنان به همان شکل و شمایلی بوده‌اند که در تصویر دیده می‌شوند، ما پیامبر خودمان را دیده‌ایم و چهرهٔ او مانند همین تصویر است. گفت: حضرت آدم از خدا خواست پیامبرانی را که از دودمانش پدید می‌آیند به او نشان دهد، خداوند تصاویر آن‌ها را به زمین فرستاد و این تصویرها در خزانهٔ حضرت آدم در مکان غروب خورشید قرار داشتند. آنگاه که ذو القرنین به مکان غروب خورشید رسید این تصاویر را بیرون آورد و به دانیال داد، یعنی دانیال آن‌ها را در دستمال‌هایی از حریر نقاشی کرد و این عکس‌ها همان تصاویر دانیال هستند. سپس گفت: به خدا سوگند دوست داشتم

می‌توانستم از این پادشاهی کناره‌گیری کنم و بردهٔ برترین فرد شما بشوم و همچنان در مِلک او فرمانش را ببرم تا بمیرم. سپس جایزه‌های بسیار نیکویی به ما داد و ما را مرخص کرد. هنگامی نزد ابوبکر باز گشتیم و داستان را برای او بازگو کردیم و بیان داشتیم که پادشاه به ما چه گفت. ابوبکر گریست و گفت: بیچاره. اگر خدا خیر او را می‌خواست همین کار را انجام می‌داد، سپس گفت: پیامبر خدا به ما خبر داد که آن‌ها و یهودیان، صفات و ویژگی‌های حضرت محمد ﷺ را نزد خود دارند.

سپس ذهبی بر این خبر حاشیه‌ای دارد و می‌گوید: (این قصه را زبیر بن بکار از عموی خود مصعب بن عبد الله، از پدرش و او از جدش و او از پدرش مصعب، از عُبادة بن صامت نقل کرده است که: ابوبکر مرا همراه با گروهی از یاران رسول خدا، نزد هراکلیوس پادشاه روم فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنیم، ما همچنان بر مرکب‌های خود سوار بودیم و می‌رفتیم تا به دمشق رسیدیم، سپس داستان را همان گونه که در بالا آمده ادامه می‌دهد. این داستان را به طور کامل علی بن حرب طائی نقل کرده و گفته است: دلهم بن یزید، از قاسم بن سُوید، از محمد بن ابوبکر انصاری، از ایوب بن موسی، از عُبادة بن صامت، نقل کرد و عین همین مطلب را می‌آورد).[1].

این خبر، چیزی بیش از داستانی از داستان سرایان نیست و مطالبی را در بر دارد که نمی‌توان آن‌ها را پذیرفت که چگونه این تصاویر از نزد خدای سبحان به زمین آمده و سپس به شکل نقاشی‌هایی روی پرده درآمده‌اند و نسل به نسل منتقل شده و

---

١ .https: //islamweb. net/ar/libray/index. php?page=bookcontents&id-from=٦٤١٧&bk-no=٦٠&ld=٦٢٤٤

سپس از محل غروب خورشید به دست ذو القرنین بیرون آمده و به قیصر روم رسیده است و قیصر روم هنگامی که ذکر خدا گفته می‌شود، به لرزه دراید و مسائلی از این دست. مضمون این خبر با حفظ در محتوای اصل، به تفسیر قمی منتقل می‌گردد و تنها در برخی از شخصیت‌ها و جزئیات، تغییراتی حاصل شده است.

*تلاش‌هایی هنری:

هنرمندان شرقی و غربی از قرن‌ها پیش کوشیده‌اند تابلوها و تمثال‌ها و سنگ تراشه‌هایی را دربارهٔ حضرت مسیح به دست آورند که هر یک از آن‌ها بر اساس تصورات و تخیّلات خود آن‌ها و تحت تأثیر محیط آن‌ها و گاهی نتیجهٔ تعصّب‌های نژادی آنان بوده است. بنابراین، تفاوت‌های بسیاری دارد و ما در اینجا نمونه‌هایی از خیال پردازی‌های آن‌ها را می‌آوریم:



تصویر تابلوی حضرت عیسی علیه‌السلام است که شخص فلجی را شفا می‌دهد. این تابلو بر دیوار کلیسا (دورا یوروبس) دیده شده و تاریخ آن به سال ۲۳۲ میلادی باز می‌گردد. این تابلو، قدیمی‌ترین تابلو دیواری کشف شده دربارهٔ مسیح تا امروز است.



این تابلو نوعی بازنمایی و توضیح تابلو پیشین است که در سوریه، بین سال‌های ۱۹۲۸ـ ۱۹۳۷ کشف شده و آن را به موزهٔ هنرها در دانشگاه (ییل) در (نیو هاون) ایالات متحده برده‌اند.



تابلویی از سقف زیرزمین‌های مربوط به مردگان در (سن کالیستو) واقع در شهر رُم فعلی است که اندیشهٔ رایج دربارهٔ هنر مسیحی اولیه را بازتاب می‌دهد. این تصویر، مسیح را در سن جوانی نشان می‌دهد که چیزی را بر دوش خود حمل می‌کند و در بردارندهٔ اندیشهٔ چوپان نیکوکار است که آمادهٔ فداکاری است و از دست دادن هر چیزی که دارد به خاطر یک خرافه است.

سپس می‌گوید در (سن کالیستو) بعد از سال ۱۵۰ میلادی زیر زمین‌های زیادی برای مردگان ایجاد کردند که به نام پاپ مسیحی (کالیکستوس) اول نامیده شد. (او مقام پاپی را در حوالی سال‌های ۲۱۸ ـ ۲۲۳ میلادی به دست گرفت؛ اما این تابلو به نیمهٔ قرن سوم باز می‌گردد که از قرن دوم میلادی آغاز شده و این تونل‌ها برای دفن مردگان به صورت بسیار گسترده حفر شده‌اند و بنام زیرزمین‌های مردگان معروف اند. زیرزمین‌های مردگان در صخره‌های آتشفشانی نرم، پیرامون شهر روم آن زمان حفر شده اند، زیرا طبق قانون روم، دفن مردگان در داخل شهر ممنوع بوده است.



تاریخ این تابلو که مسیح را در میان پطرس و پولُس ترسیم می‌کند به قرن چهارم میلادی باز می‌گردد. در زیرزمین مردگان در (مارسیلینوس) همچنین (پیتر) نقاشی

شده است. در قسمت پایین این تابلو تصویر چهار شهید معروف ـ ژرژینوس، پیتر، مارسلینوس و تیبورتیوس را می‌بینیم که در بین آن‌ها تصویری از آن گوسفند الهی است که بر روی کوه ایستاده است و این تابلو، از نخستین تابلوهایی است که مسیح را در سن و سالی بالاتر و دارای محاسن نشان می‌دهد و بسیاری از اوقات هنر مسیحی در اواخر قرن چهارم به این صورت عیسی را ترسیم کرده‌اند.



تابلویی دیواری از زیر زمین‌های دفن مردگان است که اکنون در یک پارک عمومی به نام (کومودیلا) parco di commodilla در شهر رُم واقع شده و این تابلو به اواخر قرن چهارم باز می‌گردد.



منظره‌ای از داخل زیر زمینی برای دفن مردگان در (کومودیلا) است



تابلویی از کاشی کاری قدیمی‌ترین کلیسای روم است. این تابلو به سال‌های بین ٤١٠ ـ ٤١٧ میلادی باز می‌گردد و عقیده بر این است که این کاشی در کلیسای (سنت بود ینز یانا) به کار رفته بوده که قدیمی‌ترین کاشی از نوع خود است. در این تابلو، مسیح را به عنوان یک شخصیت انسانی می‌بینیم که لباسی زرین پوشیده و این لباس دارای زیورهای ارغوانی رنگ است و بر تخت مرصع و جواهرنشانی نشسته و همهٔ این ویژگی‌ها بر گرفته و متأثر از پادشاهی امپراتوری روم بوده، سپس این کاشی را به شکل گسترده‌ای از قرن ششم، ترمیم و بازسازی کرده‌اند و اجزای آن را تغییر داده و یا از بین برده‌اند و این کار در زمان بازسازی انجام گرفته و تصویر دو نفر از فرستادگان را به اضافهٔ بخش پایینی کاشی به کلی محو کرده‌اند.



اخیراً تابلوهای دیواری دیگری پیدا شد که در زیر زمین مردگان در (سنت دومیتیلا) در شهر روم کنونی بود. این تابلو به وسیلهٔ تکنیک پاکسازی با لیزر، بازسازی شد و اشعهٔ لیزر را به کار بردند تا بعضی از طبقات متراکم بالای آن را پاک کنند. این تابلوی دیواری اکنون در زیر زمین‌های دفن مردگان وجود دارد و حضرت مسیح را بدون محاسن و با شکل و شمایل ظاهر رومی نشان می‌دهد که بر روی تختی میان دو دسته از فرستادگان نشسته است که آن‌ها دو شخص در گذشته را در مملکت آسمان می‌بوسند. این تابلو به اوایل قرن پنجم میلادی باز می‌گردد.



تابلوی کاشی کاری نمایش‌گر چوپان نیکوکار است که در ضریح (گالاپلاسیدیا) در روم کنونی یافت شده و به سال ٤٢٥ میلادی باز می‌گردد و یکی از زیباترین تابلوهایی را نشان می‌دهد که به گونه‌ای مناسب نگهداری شده است. در این تابلو، حضرت مسیح با لباس پادشاهی و حالتی بیشتر از تابلوهای چوپان نیکوکار که پیش از این آمده، نشان داده می‌شود. در اینجا او محاسن دارد و این تابلو با نقش رومی است که بیشتر هیئت‌ها و شکل و شمایل مسیح به این صورت آمده به جای آن که گوسفندی را بر دوش قرار دهند، او را بین دو گلهٔ گوسفندان نشان می‌دهد در حالی که عبایی زرّین و ارغوانی رنگ بر تن دارد.



این تابلو، مسیح را به عنوان امپراتوری نشان می‌دهد که در لباس نظامی است. او ماری را که رمز و نماد شیطان است زیر پای خود می‌نهد و کتابی در دست اوست و در آنجا نوشته است: (من راهم، من حقم، من زندگی هستم) ـ این عبارت در انجیل یوحنا ٦/١٤ آمده و تاریخ این تابلو به بعد از سال ٥٠٠ میلادی باز می‌گردد و در کلیسایی که اکنون تبدیل به موزه شده در شهر (راوینا) شمال شرق رُم وجود دارد. Archiepiscopal museum ravenna.



این تابلو به قرن ششم یا هفتم میلادی باز می‌گردد و در (دیر سنت کاترین) در صحرای سینای مصر است و در آن مسیح را به شکل بسیار نزدیک به این تصویر که ما اکنون از او ارائه دادیم و چهره‌ای که از او می‌شناسیم نشان می‌دهد. دو بخش از چهره و صورت او ناهماهنگ هستند و شاید به دو بُعد الهی و بشری وی در اثر عقیدهٔ رایج در بین مردم باشد.



هنگام بازتاب این تصویر در آیینه، از هر جهت بنگریم، تصویر به این صورت دیده می‌شود.



این تابلو به روزهای پایانی قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی باز می‌گردد و روشن است که نقش و نگار سیمای او با شکل رومی غربی متفاوت است.



مسیح در تابلوی کاشی کاری در (کلیسا / مسجد) ایاصوفیه استانبول است که به قرن یازدهم باز می‌گردد.



عیسی مسیح در تابلویی دیواری در (کلیسا / مسجد) ایاصوفیه در استانبول که تقریباً به سال ۱۲٦۱ میلادی باز می‌گردد.



مسیح در هیئت پادشاهی بدون محاسن است. این تابلو در کتابی از انگلستان که مربوط به قرن دوازده میلادی است برگرفته شده و ما در اینجا ملاحظه می‌کنیم که نقش و نگار چهرهٔ او کاملاً با آن چه که در استانبول وجود دارد، متفاوت است.



تابلویی مینیاتوری که تاجی مجارستانی بر سر دارد که معمولاً پادشاهان مجارستان می‌پوشند. این شمایل مسیح، به نشانه‌های شرقی نزدیک‌تر است.



این تابلوهای مینیاتوری به سال ۱۰۷۰ باز می‌گردد و در قسطنطنیه یا استانبول فعلی ساخته شده‌اند.



تصویری کاملاً متفاوت از حضرت مسیح که به سال ۱۱۲۳ در (بارسلون) اسپانیا باز می‌گردد.



این تابلو مربوط به سال ۱۳۱۰ در (فلورانس) ایتالیاست که مسیح را به صورت کودکی همراه با مادر خویش نشان می‌دهد و نشانه‌ها و شمایل او کاملاً نامناسب با تابلوهای پیشین ایتالیایی است.



تابلو نجات دهندهٔ جهان salvator mundi به قلم هنرمند ایتالیایی (لوناردو داونچی) است که وی در سال‌های بین ۱۴۹۰ـ ۱۵۰۰ میلادی می‌زیسته است.



این آخرین تابلویی است که هنرمند ایتالیایی (راوائیل) آن را ترسیم کرده و عنوان آن «تجلّی» است The Ttransfiguration.

و همواره روی آن کار می‌کرد تا آن که در سال ۱۵۲۰ مرگش فرا رسید. وی در اینجا مسیح را با نشانه‌های اروپایی می‌نمایاند.



دو تابلو از مسیح از هنرمند هلندی (رامبرانت فاین راین) است.

.Rembrandt van rign



که به نیمهٔ قرن هفدهم باز می‌گردد.



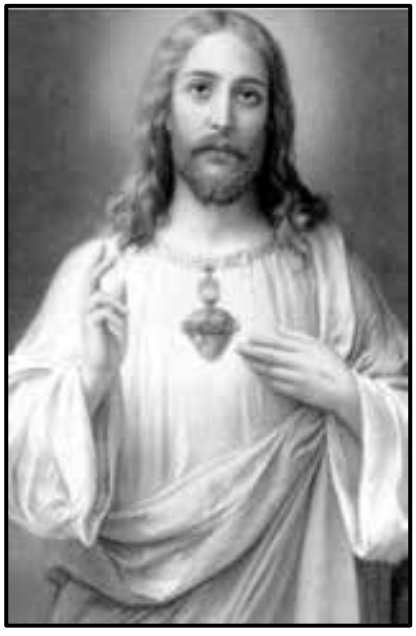
مسیح و مادرش در تصویر اتیوپیایی است که به قرن پانزدهم میلادی باز می‌گردد و کاملاً روشن است که در اینجا به مسیح چهره و شمایل اتیوپیایی داده‌اند که بازتابی از شخصیت‌های کشور خودشان است.



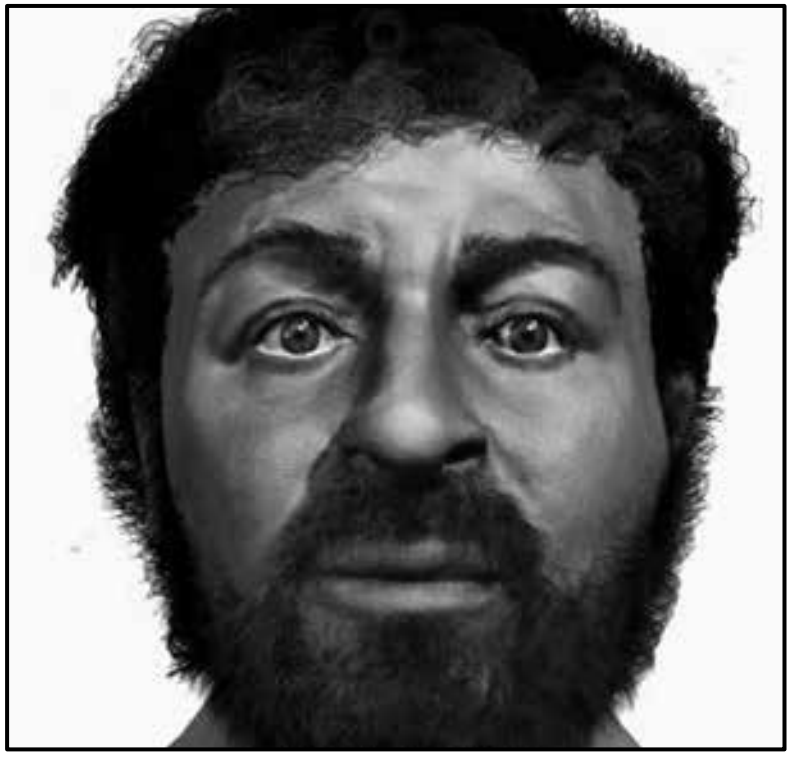
تصویری اتیوپیایی دیگر از مسیح که او را در سن و سالی بالاتر، همراه با مادرش نشان می‌دهد و این تصویر به قرن پانزدهم میلادی باز می‌گردد.



مسیح بر اساس تصویر اتیوپیایی آفریقایی است. این تابلو به اواخر قرن هفدهم میلادی باز می‌گردد.



تابلویی غربی معاصر که مسیح را با شمایل اروپایی آشکار، نشان می‌دهد.



در سال ۲۰۰۱ هنرمند طبی ریچارد نیو Richard Neaveهمراه با گروهی از دانشمندان انتروپولوژی (انسان شناسی) حقوقدان اسرائیلی و بریتانیایی و برنامه نویسان کامپیوتر، تصویری از مسیح را ایجاد کرده‌اند که بر اساس نشانه‌ها و شمایل، الگویی در دین یهود و مربوط به فلسطین در قرن اول بوده است. این تصویر را به صورتی که در بالا آمده می‌بینید و سازندگان آن و صاحبان این طرح مدعی هستند که این تصویر بیشترین تطابق را با توصیفات بدنی حضرت مسیح دارد؛ ولی آنان چگونه این صفات را شناخته‌اند؟ و آیا یهودیانِ کنونی فلسطین، چنین شمایل و چهره‌ای دارند:

خلاصهٔ مطالبی که گذشت این است که ما توصیفاتی را که بتوانیم بر آن‌ها اعتماد کنیم و نشانه‌هایی از سیما و چهره و ظاهر بدنی حضرت مسیح داشته باشد،

در دست نداریم. حتی روایات اسلامی نیز دلیلی بر درستی صدور آن‌ها از پیامبر نداریم و بر عکس، توصیفات فراوانی از شمایل پیامبر خود داریم که در برخی روایات اسلامی آمده و از طریق اهلبیت علیهم‌السلام و یاران او و از مردان و زنان روایت شده؛ اما آن‌ها از کشیدن تصویر او به جهت مسائل فقهی و ادبی خودداری می‌کرده‌اند. این موضوع اجازه می‌داد که آن‌ها، آن توصیفات را روی یک تابلو بیاورند که تقریباً به واقعیت نزدیک‌تر باشد. همین موضوع برای ترسیم تصویر مسیح نزد مسیحیان مانع نبوده؛ ولی آن‌ها در مقابل اوصاف، بیانی که بتوانند تصویری نقاشی شده و نزدیک به حقیقت را به دست بدهند، نداشته‌اند.

۵

والدۂ حضرت مسیح

۵

والدهٔ حضرت مسیح

در انجیل‌های چهارگانه در عهد جدید، هیچ گونه یادی از تولد حضرت مریم و رابطهٔ او با پیامبر خدا حضرت زکریا آن گونه که در قرآن آمده، وجود ندارد؛ ولی ما در کتاب انجیل یعقوب که کلیسا آن را برسمیت نمی‌شناسد، برخی از جزئیات و رویدادهای نزدیک به آنچه را که در قرآن تصویر شده می‌یابیم هر چند در برخی ویژگی‌ها تفاوت دارند، چنان که از سطرهای آینده خواهیم دید:

کتاب یعقوب در آغاز خود این مطلب را می‌آورد که پدر حضرت مریم فردی بسیار ثروتمند بود؛ ولی از داشتن فرزند محروم بود. هنگامی که او و همسرش به سن پیری رسیدند، او بر سیره و زندگی حضرت ابراهیم خلیل و همسر او آگاهی یافت که چگونه در سن پیری، خداوند به آن‌ها اسحاق را داده و از اسحاق دوازده سبط بنی اسرائیل پدید آمدند که نسل‌شان تا امروز امتداد دارد. این اندوه، وی را وادار کرد به صحرا برود و در آن جا خیمه‌ای به پا کند و چهل شبانه روز روزه بگیرد و با خود عهد ببندد که به خانه باز نگردد، تا خداوند دعایش را مستجاب کند و در طول این چهل روز فقط نماز و دعا، غذا و نوشیدنی او باشد.

در مقابل، مادر مریم از خانه اش بیرون آمد و در مجاورت غاری نشست و دعا خواند و نماز گزارد و از خدا خواست که: ای خدای پدران ما، به من برکت بده و دعای مرا بشنو چنانکه به رَحِم ساره برکت دادی و فرزندی بنام اسحاق برای او متولد شد.

در این هنگام، فرشته بر او ظاهر گشت و به او مژده داد و سپس دو فرشته برای شوهرش ظاهر گشتند و به او مژده دادند و از او خواستند به خانه باز گردد. وی به

خانه آمد قربانی‌هایی داد که از جملهٔ آن‌ها ده گوسفند بدون عیب بود و دوازده گوساله که ویژهٔ کاهنان و مشایخ و بزرگان بنی اسرائیل و تعداد صد بُز که آن‌ها را بین مردم تقسیم کرد.

پس از گذشت ۹ ماه، حنّه فرزندش را به دنیا آورد، با شگفتی دیدند نوزاد، دختر است و او را مریم نامید نوزاد شش ماهه که شد، مادرش نذر کرد او را به عنوان خادم بر معبد یهودیان وقف کند و در خانهٔ خود جای ویژه‌ای برای او مهیا ساخت و هر چیزی را که ممکن بود او را آلوده سازد از اطراف او دور کرد تا به سه سالگی رسیدگی. آنگاه او را به معبد برد تا به نذر خود وفا کند. در این هنگام دیدند این دختر بچه اصلاً به سوی پدر و مادر خود توجهی ندارد و پیوسته نزد آن مکانی که ویژهٔ اوست می‌رود و همین موضوع سبب شد پدر و مادرش بسیار شگفت زده شوند، زیرا آن‌ها انتظاری بر خلاف این روش داشتند که او نیز مانند دیگر کودکان رفتار کند و همواره به سوی پدر و مادر خود باز گردد؛ ولی مریم مانند - کبوتر معبد - عمل کرد و به گوشه و کناری می‌رفت و بسیار راحت و آسوده بود و غذای خود را از دست یکی از فرشتگان دریافت می‌کرد.

آن گاه که به سن دوازده سالگی رسید.[1] شورای کاهنان تشکیل شد و گفتند: اینک مریم به دوازده سالگی رسیده و در عبادتگاه خدا حضور دارد، ما چه کنیم که او معبد را نجس نکند و معبد خدا آلوده نگردد؟[2].

---

۱. این سنی است که انتظار می‌رود در این سن، دختر به بلوغ برسد.

۲. اشاره به اینکه در این سن، دختر، خون می‌بیند و به بلوغ رسیده است و دیگر اجازه ندارد در معبد با این حالت بماند و این وضعیت با احکام اسلامی نیز مطابقت دارد که حائض نمی‌تواند در مسجد اقامت کند.

فرشتهٔ الهی بر زکریا ظاهر شد و از او خواست در بین مردم ندا بدهد و آن‌ها را جمع کند تا رأی بدهند. هر کسی را که در خلال این رأی‌گیری نظر بر او قرار گرفت، مریم همسر او باشد. در این هنگام یوسف نجّار یکی از کسانی بود که چوب‌های رأی گیری را با خود همراه داشت و اتفاقاً چوب قرعه، به نام او درآمد و کبوتری بالای سر یوسف، به پرواز درآمد و این کار را همان نشانه‌ای دانستند که منتظر آن بودند و کاهن به او گفت: انتخاب بر تو قرار گرفت و قرعه به نام تو افتاد، تو باید این دختر باکرهٔ خدا را سرپرستی کنی؛ ولی یوسف نپذیرفت و اظهار داشت: من خود فرزندانی دارم و سالخورده هستم. این دخترِ خردسالی است که می‌ترسم مورد تمسخر بنی اسرائیل گردم. کاهن، او را منع کرد و از نافرمانی خدا برحذر داشت. یوسف بیمناک شد و مریم را تحت سرپرستی[1] خود درآورد.

ما باید مطالبی را که قبلاً گذشت، با آنچه که در قرآن کریم در مورد داستان باردار شدن مادر مریم و ولادت او آمده مقایسه کنیم و ببینیم پیامدهای آن و رویدادهای پس از آن، چه بوده است: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَٰنَ رَبِّ إِنِّى نَذَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِى مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّىٓ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که همسرِ «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرَّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی:

﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنثَىٰ ۖ وَإِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّىٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾.

---

١. https://www.newadvent.org/fathers/٠٨٤٧.htm

ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت،) گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم -ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.».

﴿ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقًا ۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴾.

خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد.».

﴿ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴾.

در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می‌شنوی!».

﴿ فَنَادَتۡهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلۡمِحۡرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدٗا وَحَصُورٗا وَنَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾.

و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا

زدند که: «خدا تو را به» یحیی «بشارت می‌دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می‌کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.».

«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلاَمٌ وَ قَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ».

او عرض کرد: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد.».

﴿ قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۚ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمۡزٗاۗ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ كَثِيرٗا وَسَبِّحۡ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ﴾.

(زکریا) عرض کرد: «پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده!» گفت: «نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و زبان تو، بدون هیچ علّت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می‌افتد.) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو:

﴿ وَإِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾.

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

﴿ يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ﴾.

ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا

آور! و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن:

﴿ ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ ﴾[1].

(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد.).

بدین ترتیب می‌بینیم در مطالب گذشته، مجموعه‌ای از مشترکات با داستانی که قرآن آورده وجود دارد که عبارتند از:

۱ـ مادر حضرت مریم برای باردار شدنِ به او، دعا کرد.

۲ـ نذر کرد که این فرزند را آزاد کند، هر چند جزئیات این مسأله از نظر زمان و مدت بارداری پس از ولادت، متفاوت است.

آیهٔ قرآن نیز تصریح دارد که نذر، در دورهٔ بارداری انجام پذیرفته، زیرا مادرش گفته است: ﴿ إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا ﴾ در حالی که کتاب یعقوب می‌گوید: این نذر، هنگام به دنیا آمدن این دختر و سپری شدن شش ماه از عمر او اتفاق افتاده است.

۳ـ مراقبت خدا از مریم در معبد و غذا رساندن به او، اگر چه قرآن، این موضوع

---

۱. آل عمران: ۳۵ ـ ٤٤.

را با صراحت و آشکار نمی‌آورد؛ بلکه می‌گوید: از طریق یکی از فرشتگان بوده و این مطلب بر خلاف مطلبی است که در کتاب یعقوب آمده که صریحاً می‌گوید: خدا این روزی را به او می‌داد. ما این نکته را بعداً مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

٤ـ رأی‌گیری و قرعه زدن برای کفالت و سرپرستی مریم، در اینجا نکته‌ای است که نیاز به توضیح دارد، زیرا این اندیشه در داستان قرآنی شایع است که می‌گوید: قرعه زدن برای تکفل حضرت مریم باعث شد که مریم در سهم زکریا قرار گیرد و آنچه که در آغاز ورود در معبد آنگونه که در آیۀ ۳۷ سورۀ آل عمران آمده منظور همان تکفل در آینده است که بعداً با قرعه انجام شد، چنانکه در آیۀ ٤٤ همان سوره آمده است. یعنی این آیۀ اخیر نشان می‌دهد که چگونه حضرت مریم، تحت کفالت حضرت زکریا قرار گرفته و نه دیگر کاهنان؛ ولی این تصور شایع، گاهی شاید درست نباشد، زیرا دو کفالت در میان است. یکی کفالت اولیۀ او هنگام کودکی که حضرت زکریا آن را انجام داد. سپس کفالت او پس از پایان مدت اقامت وی در معبد و نزدیک بلوغ طبیعی او که در این حالت، زن نمی‌تواند عادت ماهانۀ خود را با اقامت در معبد بگذراند؛ بلکه باید در خانۀ شوهرش باشد و مانند هر دختر دیگری که در آن سن وسال است این کار را انجام دهد و این کار بعداً از طریق قرعه با اقلام (یعنی چوب‌های قرعه) انجام گرفت. در اینجا بحسب کتاب یعقوب، قرعه به نام یوسف نجار در آمد که بعداً مریم، به همسری او درآمد با توجه به اینکه قرائن نشان می‌دهد در این مدت گذشته، پدر و مادر او از دنیا رفته بودند و او امکان بازگشتن به خانۀ آن‌ها را نداشت.

این تصوّری را که – کتاب یعقوب– آورده، فرضیه‌ای را تقویت می‌کند که میان کاهنان بر سر کفالت حضرت مریم و قرعه‌کشی اختلاف افتاد در حالی که او کودک

و خردسال بود و این نکته نامفهوم است.[1] بدین سان، جای دادن و ساکن شدن دختری کم سن و سال که بخواهد در معبد خدمت کند، امری بی‌سابقه بوده و بسیار شگفت آور به نظر می‌رسید، زیرا برخی امور منفی بر آن مترتب بود که پوشیده نیست. چون وی یک دختر بود و این موضوع نزد کاهنان مسأله‌ای بسیار حساس شمرده می‌شد؛ ولی به نظر می‌رسد آن‌ها مجبور بودند این نذر را بپذیرند و این کودک خردسال مریم را در معبد جای دهند تا نذری که مادرش پیش از این انجام داده، ادا شود و مخالفت با آن را حرام می‌دانستند.

اما رقابت بر سر مریم - به حسب تعبیر قرآن به درجهٔ دشمنی با یکدیگر انجامید - که چه کسی او را کفالت کند و چه کسی با او ازدواج نماید، در حالی که او بزرگ شده بود و شخصیت ایمانی او نیز آشکار گشته بود و به پاکی و عبادت و اخلاص و تقوا معروف شده بود و این امری قابل فهم و بسیار معقول است. اگر این تصوّر درست باشد به این معناست که می‌توان مسألهٔ ازدواج حضرت مریم با یوسف نجّار را صحیح و درست شمرد، چنان که در میراث مسیحی به طور کلی این مسأله وجود دارد و در هر چهار انجیل آمده است و در برخی از میراث اسلامی نیز به همین نکته اشاره شده، چنانکه بعد از این به یاری خدا خواهد آمد.

نذر برای جدا سازی (آزاد کردن) مریم:

تورات در مورد این نوع نذرها که به زبان عِبری آن را نزیر = نذیر na: zi: r می‌گویند، سخن می‌گوید که به معنای اختصاص دادن است و از فعل.. مشتق شده است. و nizarنزِرَ ـ نذِرَ خوانده می‌شود.

---

۱. هر چند برخی از روایات، این مسأله را توجیه می‌کنند که می‌گویند آنان آثـار شایسـتگی را در مـریم مشاهده کردند، به همین دلیل بر سر او به رقابت برخاستند.

طبق آموزه‌های یهودی، نذیر همان اختصاص دادن چیزی به پروردگار (یَهوه) یا چیزی را ویژهٔ او ساختن است. تا در خدمت او باشد به حسب روایاتی که در فصل ششم کتاب عدد تورات آمده است، نذیر باید این کارها را انجام دهد:

۱ـ خادم پروردگار باشد - و آنچه را در توان دارد در طول مدت نذر خود انجام دهد و همواره مشغول عبادت باشد.

۲ـ شراب یا هر مست کنندهٔ دیگری را ننوشد و هر چیزی را که با شراب ارتباط دارد، مانند: انگور و کشمش، از خود دور کند.

۳ـ باید موی سر خود را رها سازد و در مدتی که در نذر و خدمت خداست، نباید آن را بتراشد و به عنوان نوعی دنیاگریزی و پرهیز از امور دنیای و مشغول نشدن به زیبا سازی ظاهر خود از آرایش موی خویش یا کوتاه کردن آن خودداری کند؛ بلکه وقت خود را صرف عبادت و خدمت نماید و این کار چیزی شبیه به حرام بودن زدودن مو در حال احرام در عمره یا حج نزد مسلمانان است.

٤ـ به امور مخصوص دفن مردگان از نزدیکان خود مانند پدر و مادر و برادر و خواهر خود نپردازد و هدف از این کار این است که وی تمام وقت خود را وقف خدمت خداوند و نه خدمت به بندگان خدا سازد.[۱].

به نظر می‌رسد که نذر این جنین به صورت «محرّرًا» در حالی که هنوز در شکم مادرش است هزار سال قبل از میلاد مسیح، نزد یهودیان شناخته شده بوده است، شاید نخستین حالتی که در این گونه داستان پیش آمد در کتاب داوران

۱. بنگرید به کتاب مقدس: فصل ششم از کتاب عدد تورات.

(اسباط) دربارهٔ بارداری مادر شمشون، به اوست.[1] او یکی از اسباط بود که کوشیدند بنی اسرائیل را به توحید و یکتاپرستی بازگردانند و شرک را از آن‌ها بزدایند و در آن آمده است که: پادشاه، به مادری نازا سفارش کرد که نذر کند اگر باردار شد فرزندی که در شکم اوست نذیر یا اختصاص یافته، یا ویژهٔ عبادت و خدمت در خانهٔ خدا یعنی «محرراً» بنا به تعبیر قرآنی باشد.[2].

«۲مردی بود از صُرعَه به نام مانوَخ، از قبیلهٔ دان. زن او نازا بود و صاحب فرزند نمی‌شد. ۳فرشتهٔ خداوند بر آن زن ظاهر شد و به او گفت: «اینک تو نازایی و فرزندی نزاده‌ای، ولی آبستن خواهی شد و پسری خواهی زاد. ٤پس حال مراقب باش و هیچ شراب یا مُسکِری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ٥زیرا اینک آبستن شده، پسری خواهی زاد. موی سر او نباید هرگز تراشیده شود، زیرا آن پسر از رحِم مادر برای خدا نذیره خواهد بود، و به نجات اسرائیل از دست فلسطینیان آغاز خواهد کرد.».

این حالت همان است که برای مادر حضرت مریم حنّه دختر ماتان پیش آمد، زیرا آن جنین را نذر کرد و آزاد نمود. گویی می‌خواست پسر باشد، همان گونه که برای شمشول پیش آمد تا بتواند مسئولیت خدمت به خدا و دین را انجام دهد و بنی اسرائیل را به راه راست که بسیار از آن راه دور شده بودند، باز گرداند. چنانکه شمشون این نقش را بازی کرد. ﴿إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي

۱. برای شناخت بیشتر دربارهٔ داوران و شمشون به کتابِ من (فک لغز الاسباط) و کتاب دیگرم (عمق التاریخ) ج ۱، مراجعه کنید.

۲. کتاب مقدس: کتاب داوران، فصل ۱۳، ص ۲-۵.

مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّيٓ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴾[1].

(به یاد آورید) هنگامی را که همسرِ «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرَّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی:

این فرزند هر چند در آینده و هنگام تولد روشن شد که دختر است؛ ولی گویی این مادر بزرگوار به نذر خود وفا کرده و مقصود و هدف او به صورت غیر مستقیم حاصل شده است، زیرا خدای متعال دخترش مریم را به او عطا کرده و دخترش مریم، پسری خواهد آورد که خدا او را بر می‌گزیند و پیامبر و رسول و یکی پیامبران اولو العزم مقرر می‌دارد. و کتاب انجیل را به او می‌دهد و وی را در همه جا مبارک و صاحب برکت می‌سازد و آیه‌ها و نشانه‌های بسیاری را بر او نازل می‌کند. بنابراین، این فرزند، همان مسیحی است که چند نسل پیاپی از بنی اسرائیل در انتظار او بودند تا آن‌ها را رهایی بخشد و از آن رنجی که در زمینهٔ دین و اوضاع زندگی سخت به سبب اشغال رومی‌ها و ستمِ حاکمان و پادشاهان محلّی و کاهنان فاسد و بازرگانان رباخوار می‌بردند، آزاد سازد.

دیدگاه علامهٔ طباطبایی این است که مقصود از تحریر ـ آزاد سازی ـ در اینجا خلاصی و رها کردن از قید سرپرستی پدر و مادر بر فرزند است که به تربیت و به کارگیری او در اهداف و منظورهای خودشان می‌پردازند و لازم است که او از آن‌ها اطاعت کند و با تحریر و آزادسازی از تسلط و چیرگی پدر و مادر بر او در بکارگیری و به خدمت گرفتنش رهایی می‌یابد و اگر تحریر، نذر بر خدای سبحان شده باشد،

---

۱. آل عمران: ۳۵.

در ولایت خداوند وارد می‌شود که به عبادت و خدمت او می‌پردازد یعنی به خدمت بِیَع و کنیسه‌ها و اماکن ویژهٔ عبادت خداوند متعال می‌پردازد، در زمانی که اگر آزاد شدن مطرح نبود، تحت سرپرستی پدر و مادر قرار داشت.[1].

این تعبیر، برداشتی زیبا از مفهوم نوع نذرها و نتایج آن است؛ ولی لزوماً به معنای آن نیست و دائماً چنین معنایی نمی‌دهد، زیرا چه بسا فرد بزرگسالی که ولایتی برای چنین نذری به حسب شریعت حضرت موسی بر او نیست. بنابراین آن چه را علامهٔ طباطبایی فرموده، صحیح به نظر نمی‌رسد.

(ژمس طابور) در کتاب خود (سلالة یسوع) در حالی که دربارهٔ حضرت یحیی (یوحنای تعمید دهنده) سخن می‌گوید، هیچ گونه اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند که او ازدواج کرده یا مشغول حرفه و شغلی شده باشد، زیرا وی (ناذر) بود یعنی از جامعه کناره گرفته بود و موهای خود را رها ساخته و بلند گذاشته و محاسن خود را نیز رها ساخته تا طولانی شود و هیچگاه شراب ننوشیده و همواره لباس‌های زِبر و خشن و تهیه شده از کُرک شتر می‌پوشید و کمربندی از پوست داشته است. از این گذشته، این گونه زندگی بر اساس آموزه‌های تورات و مربوط به نسل خاصی است و نوعی تعهد به جدایی از جامعه در آن است. چنانکه در فصل ششم از کتاب عدد تورات آمده است[2] و این موضوع، همان مطلبی است که ما قبلاً به آن اشاره کردیم.

برخی احتمال داده‌اند که پرداختن مادر حضرت مریم به این نذر، بدون ذکر نظریه و موضع همسرش در این باره که سرپرست اصلی کودک بوده است، گویی

---

۱. علامهٔ طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. طابور: کتاب سلالة یسوع، ص ١٦٤.

اشاره به این است که آن شوهر در خلال این بارداری از دنیا رفته است و افزوده‌اند که: جنگ و نزاع کاهنان بر سر کفالت حضرت مریم آنگونه که در سورهٔ آل عمران آمده و در اختیار گرفتن او برای زکریا نیز مؤید همین احتمال است، زیرا اگر پدرش زنده بود این کفالت معنا نداشت؛ ولی این تفسیر نیز گاهی درست در نمی‌آید، زیرا چه بسا داستان قرآنی به صورت اختصار ذکر شده و نقش پدر را نیاورده باشد. چنانکه اگر حوادث را به صورت دیگری بخوانیم و طبق ترتیبی که پیش از این گذشت و این قصهٔ قرآنی را با قصهٔ ذکر شده در کتاب یعقوب مقایسه کنیم که در آن جا اشاره کردیم دو کفالت وجود داشته است یکی از آن‌ها مربوط به دوران کودکی و خردسالی مریم است که تحت سرپرستی حضرت زکریا قرار گرفت و کفالت دوم که با قرعه‌کشی همراه بود و این کار در دوران رسیدن او به سن دوازده سالگی رخ داده است، نیازی به این فرض نیست.

مراقبت خداوندی:

برای توجه بیشتر به این دختر، خداوند متعال حضرت مریم را از کودکی و در همان معبد تحت سرپرستی پیامبر آن زمان، حضرت زکریا علیه‌السلام قرار داد، نه تحت کفالت دیگر کاهنان و روحانیانی که بسیاری از آن‌ها اهل انحراف و حرص و زیاده‌خواهی و نفاق و مسائل دیگر بودند و این عبارت را خود حضرت زکریا نیز دارد و به آن اشاره کرده است: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا﴾[1].

---

۱. مریم: ۵.

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)! و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش..

این مطلب، اشاره دارد که آن احبار و رهبانان، صلاحیت پرداختن به مسئولیت‌های پیامبری را نداشته‌اند.

بر اساس آنچه در کتاب یعقوب آمده که او در سه سالگی به معبد وارد شده، بسیار قابل قبول و معقول است، زیرا تصور نمی‌شود مادر او هنگام شیرخوارگی، او را رها کرده و به معبد سپرده باشد، در حالی که کودک شیرخوار، نیازمند توجه و پرستاری ویژه در گهواره است و سه سالگی سنی است که می‌توان تصور کرد تا حدودی کودک استقلال می‌یابد و کفالت زکریا برای او بسنده است. اما اینکه در این شرایط اصلاً مادرش او را سرپرستی نکند لزوماً به معنای اشاره به مرگ مادر یا پدر نیست، زیرا این کار در داخل معبد غیر ممکن می‌باشد.

کفالت الهی برای حضرت مریم، در حدّی بود که خود زکریا نیز از آن شگفت زده شده بود. ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّاۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾[1] خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی

۱. آل عمران: ۳۷.

خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد».

این شگفت زدگی در برابر شخصیت حضرت مریم و پاکی و عبادت و رهبانیت او زکریا را وا داشت که از خداوند، فرزندی شایسته بخواهد و ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾[1] در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می‌شنوی!».

و در کنار این مسأله انگیزهٔ ایمانی و پیامبری نیز در کار بود که انسان نمی‌خواهد تنها اهداف شخصی را تحقق بخشد؛ بلکه انگیزهٔ اصلی در این کار، مصلحت رسالت و ادامه یافتن نبوت است تا بتواند مسئولیت الهی را در فرزندان حضرت یعقوب پیامبر ادامه دهد: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝٤﴾ گفت: «پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده‌ام: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا﴾.

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)! و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش..

---

۱. آل عمران: ۳۸.

﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ ۖ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾[1].

که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده!».

خداوند متعال، مادر حضرت مسیح را در چند جای قرآن کریم می‌ستاید و صفات گوناگونی را برای او می‌آورد.

۱ـ ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾[2] گاهی کسی هدیه‌ای به او داده می‌شود، آن را نمی‌پذیرد، زیرا می‌داند که نیّت هدیه دهنده نیّت بدی است یا هدیه از اصل و ریشه، نادرست است؛ ولی کسی که غرض شخصی دارد، هدیهٔ او نشانی از دوستی و قدردانی نیست و گاهی به کسی هدیه داده می‌شود با تلخی و ناراحتی و با ترس از نیّت هدیه دهنده آن را می‌پذیرد و این موضوع به دلیل آن است که انگیزهٔ حقیقی در پشت این هدیه دادن برای او پیچیده و مبهم است و گاهی نیز آن هدیه را می‌پذیرد؛ ولی به خوبی نمی‌پذیرد، زیرا کسی که او را دوست ندارد یا این هدیه بسیار کمتر از آن چیزی است که او توقع داشته در حد شأن و مقام او باشد یا در شرایطی داده شده که آن شرایط مناسب نبوده، مانند عذرخواهی.

امّا هدیه‌ای که مادر حضرت مریم داد، خدا آن را به نیکویی پذیرفت و انگیزه و ارزش هدیه و سایر خصوصیات آن را می‌دانست.

﴿وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾[3] او در درجهٔ نخست پروردگار مریم و خدایی است که امور را اداره می‌کند و به کارها می‌پردازد و حافظ و نگهبان امور اوست و نیازهای

---

۱. مریم: ٤-٦.
۲. آل عمران: ۳۷.
۳. آل عمران: ۳۷.

وی را برطرف می‌کند، بهمین جهت به پدر خانواده رب الأسره می‌گویند. این ربّ یا پروردگار، مانند هر پروردگار دیگری نیست، زیرا اینجا خدای متعال است و خالق و مالک هر چیزی است و بر هر کاری تواناست و او رحمان و رحیم و دانا و شنوا و پاسخ دهنده است. از این گذشته، او جواد و کریم و بخشنده است و کارهای نیک بندگان خود را چند برابر پاداش دنیوی و اخروی می‌دهد چنانکه می‌فرماید: ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ وَلَهُۥٓ أَجۡرٞ كَرِيمٞ﴾[1].

(کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند،) تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است (که روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به سوی او باز می‌گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت).

۳ـ ﴿وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾[2] (و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم).

این سخن هر چند از مادر حضرت مریم و به زبان دعا صادر شده؛ ولی پاسخ الهی پذیرش نیکوی این هدیه بوده و رشد دادن آن به صورتی بسیار نیک بوده و نشانهٔ آن است که خداوند متعال آن را تحقق بخشیده است و سپس حضرت مریم تحت مراقبت خداوند رشد کرده که او را از هر گونه آسیبی حفظ کرده است و هدایت نموده و تأثیرات وسوسه‌های شیطان رجیم را از او دور کرده است.

٤ـ ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾[3] خداوند او را به سرپرستی زکریا سپرد تا این سرپرستی و

---

۱. بقره: ۲٤٥.

۲. آل عمران: ۳٦.

۳. همان: ۳۷.

توجه یک پیامبر مربوط به زمان خود نوعی مدح و ستایش او باشد که در جاهای گوناگونی از قرآن کریم آمده است. یعنی بخشی از پذیرش دعای مادرش بوده، پذیرش نیکوی خداوند نشانه‌ای از پذیرش آن هدیه‌ای است که این مادر، تقدیم کرده است.

۵ـ ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خَيْرٍ﴾[1].

(خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد.».

این لطف، به بخش دیگری از عنایت و توجه خداوندی به آن دختر بوده است که در محراب خدا به عبادت او می‌پرداخت. هنگامی که وقت غذا می‌شد و او احساس گرسنگی می‌کرد و نمی‌خواست از محراب خود خارج شود تا به غذا خوردن بپردازد؛ چون نمی‌خواست از مناجات دوست داشتنی خود با خدای متعال دور شود، خداوند رزق و روزی او را که همان غذای او بود و عطر و بوی خوشی داشت برای او به محراب می‌فرستاد، چنانکه در بعضی روایات آمده است. یا غذایی بوده که مناسب با فصل نبوده است؛ بلکه مثلاً از میوه‌های تابستانی در زمستان و میوه‌های زمستانی در تابستان برای او می‌رسانده است زمانی که زکریا در برخی از

---

۱. همان.

این حالات به درون محراب می‌آمد شگفت‌زده و غافلگیر می‌شد و می‌پرسید این غذا از کجا آمده است با این که خود زکریا سرپرست او بود و چیزی از قبیل آن غذا برای او نیاورد.

او پاسخ می‌دهد این غذاها از پیش خداست، گاهی ملاحظاتی در این روایات وجود دارد و عبارت از این است که او میوۀ زمستان را در تابستان و به عکس به دست می‌آورد و این مخالف حکمت الهی است، زیرا میوه‌ها باید مناسب هر موسم و نیازهای هر زمانی باشند؛ چون زمانی که انسان به ویتامین سی(c) نیاز دارد، هنگام سرمای زمستان و گردش هواست که در آنجا اسیدها زیاد می‌شوند و مواردی مانند آن فراوان می‌گردند و باید به آن‌ها توجه شود و هنگامی که انسان به مایعات نیاز دارد، فصل تابستان است که میوه‌های آبداری مانند خربزه مناسب هستند.

در تأویل این آیه کافی است بگوییم که حضرت مریم همواره آن چه را که از خوراک نیاز داشت قبل از آنکه زکریا برای او بیاورد بدان دست می‌یافته است در صورتی که زکریا سرپرست او بود و این مسأله همواره ادامه داشت ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ﴾ بر این اساس، این مسأله نظیر کاری ناگهانی و غافلگیرانه بود و همزمان سبب شگفتی و تعجب و ارج و احترام این دختر می‌شد؛ امّا چه کسی این روزی‌ها را برای او می‌آورد، روشن نیست؟ زیرا آیه در این خصوص سخن نگفته است. معنای گفتۀ مریم که ﴿هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ﴾ حتماً این نیست که فرشتگان آن را می‌آوردند. گر چه این کار ممکن و مورد قبول است و با روایت کتاب یعقوب نیز که گذشت، مورد تأیید است؛ ولی آنگاه که خدا کسی را از بین مردم برای فراهم آوردن غذا برای مریم به خدمت بگیرد، این کار نیز از پیشگاه خداست.

زمانی که در فضای جنگ بدر کبری، فرمودۀ خدای متعال را می‌خوانیم

﴿...وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ﴾[1] آیا معنای آن این است که آن کار به صورت غیبی محض انجام شده یا به دست کسانی اتفاق افتاده که خدا آن‌ها را برانگیخته تا این پیروزی را محقق سازند، افزون بر عوامل غیبی مخفی که وجود داشته است. واضح است که مسأله به صورت نخست نبوده است.

ولی در این میان برخی گفته‌ها وجود دارندو سخن ازطبیعت غیبی می‌گویند که در رابطه با پدید آوردن آن روزی‌ها برای مریم به آن صورت وجود داشته که برخی از این موارد را که در این باب آمده، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

*در تفسیر طبری از حسن نقل شده که گفت: «وجد عندها رزقاً من السماء من الله لیس من عند الناس»[2] یعنی آنجا که می‌فرماید: نزد او روزی یافت، این روزی از آسمان و از ناحیهٔ خدا آمده بود نه از نزد مردم.

*در کتاب یعقوب متن دیگری نیز وجود دارد که این اندیشه را تقویت می‌کند، زیرا می‌بینیم حضرت مریم هنگامی که فرزند خود را در برابر کاهن آورد، کاهن به وی گفت: چرا چنین کردی؟ چرا خود را خوار ساختی و خدای پروردگار خویش را فراموش کردی؟ تو کسی هستی که در قدس الاقداس تربیت شده‌ای و از دست فرشتگان غذا می‌گرفتی.[3].

*برخی در این مسأله بسیار زیاده‌روی کرده‌اند، چنانکه در تفسیر طبری از ابن عباس آمده است که گفت: «وجد عندها ثمار الجنّة؛ نزد او میوه‌های بهشتی را

---

۱. انفال: ۱۰.

۲. طبری: جامع البیان، ج ۳، ص ۳۳٤.

۳ .https: //www. newadvent. org/fathers/۰۸٤۷. htm

یافت».[1].

*برخی دیگر نیز مبالغه کردند و بدون دلیل گفته‌اند: «گفته می‌شود که او هرگز شیر داده نشده است؛ بلکه رزق او از بهشت می‌آمده».[2].

*محمد بن اسحاق نیز در این باره زیاده‌روی می‌کند و می‌گوید: «او را به خانهٔ خالهٔ خود، مادر یحیی ملحق ساخت و نزد او برد تا هنگامی که رشد یافت و به نوجوانی و به مرز زنانگی رسید. در این هنگام محرابی برای او در مسجد ساخت و درِ ورودی این محراب را در وسط قرار داد، مانند درِ خانهٔ کعبه که رفتن به آن، جز با نردبان امکان نداشت و غیر از زکریا کسی از نردبان بالا نمی‌رفت و همواره زکریا غذا و نوشیدنی و روغن او را هر روز نزد او می‌برد».[3].

برخی مبالغهٔ دیگری نیز افزوده‌اند، در تفسیر طبری از ربیع نقل شده است که: زکریا برای محل اقامت مریم، هفت در قرار داد و خود، از این درها به نزد مریم می‌آمد و می‌دید میوهٔ زمستان در تابستان و میوهٔ تابستان در زمستان نزد اوست[4].

٦ـ ﴿وَإِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[5].

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و

---

١. همان.
٢. طبرسی: مجمع البیان، ج ٢، ص ٢٨٤.
٣. مجلسی: بحار الأنوار، ج ١٤، ص ١٩٦.
٤. طبری: جامع البیان، ج ٣، ص ٣٣٤.
٥. آل عمران: ٤٢.

پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ﴾ نوعی خبر دادن در مورد اوست در این خصوص که وی در پیشگاه خدا چه جایگاه و چه کرامت و منزلتی را داراست، بنابراین برگزیدن او، پذیرفتن عباداتی است که او برای خدا انجام داده و پاکسازی او این است که او را به قدرت الهی معصوم ساخته است. از این رو، او برگزیده و معصوم است و در جملهٔ ﴿وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ این برگزیدگی، با لفظ عَلی متعدی شده که معنای برتری دارد. بنابراین، برگزیده شدن او بر زنان جهانیان، نوعی برتری و پیشی گرفتن او بر آن زنان است.[1].

سپس علامه چنین برداشت می‌کند که بارداری به او و تولد وی با آن وضعیت شگفت‌آور در قرآن کریم، یکی از جهات برگزیدگی او و برتری وی بر زنان جهان است و به این سخن خدای سبحان، استدلال می‌کند که فرموده است: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است.

﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[2].

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۱۸۸.

۲. آل عمران: ٤٥- ٤٦.

و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است.».

۲ـ ﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾[1].

و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگاه داست و ما از روح خود در آن دمیدیم و او و فرزندش = مسیح را نشانهٔ بزرگی برای جهانیان قرار دادیم.

۳ـ ﴿وَمَرۡيَمَ ٱبۡنَتَ عِمۡرَانَ ٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتۡ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتۡ مِنَ ٱلۡقَٰنِتِينَ﴾[2].

(و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!).

علامهٔ فضل الله احتمال می‌دهد دو بار ذکر شدن اصطفاء= برگزیدن، در این آیه دلیل بر این است که او از بین زنان برگزیده شد تا مأموریت استثنایی را انجام دهد و چیزی را دریافت کند که علامهٔ طباطبایی این گونه آن را تعبیر می‌کند: (فرشتگان به او خبر دادند که خدا او را برگزیده است تا کرامت و احترام ویژه‌ای به او قائل شود و او را از هر گونه آلودگی پاک سازد. این کار را انجام داد تا او احساس پاکی کند و هیچ گونه توهّم و اندیشه‌ای برای دلیلی که انتظار آن را می‌کشید که موضع نامناسبی در برابر او گرفته شود، به خود راه ندهد، زیرا همین کار، معنای عمل برگزیدگی

---

۱. انبیاء: ۹۱.

۲. تحریم: ۱۲.

است که از خلال آن، برجستگی و پیشی گرفتن خود را بر دیگران بشناسد و بداند و چه بسا تکرار کلمهٔ اصطفاء تأکید بر این اندیشه است و می‌رساند حالتی که برای زنان جهان روی می‌دهد برای مریم رخ نداده است، زیرا آن‌ها جز با وسایل طبیعی باردار نمی‌شوند؛ اما او با وسیلهٔ جدیدی از وسایل قدرت الهی در زمینهٔ متولد ساختن انسان، باردار شده است که در نحوهٔ آفرینش و رشد عقلی و روحی، برجسته و معجزه است و چه بسا این پیام در خود مریم احساسی از تحیّر و سرگشتگی در برابر این راز بزرگ پدید آورد که پیچیده در ابهام و عدم روشنی است. او خود می‌دانست این مسأله رازی بزرگ است؛ ولی کاهنان ژرفای آن راز را نمی‌دانستند. مریم می‌خواهد بداند در این شرایط چه کاری بر او لازم و واجب است انجام دهد و چگونه سپاسگزاری نماید و این کرامت مخفی را قدرشناسی نماید؟ فرشتگان به او گفتند: در محل عبادت خود بماند تا آن فضای روحی که از مرزهای ماده به دور است، برای او برقرار بماند و همچنان به خضوع و خشوع در برابر خدا بپردازد و به قنوت و رکوع و سجود خود ادامه دهد و این رکوع و سجود او از احساس به فنای ذاتی در برابر عظمت خدا سرچشمه بگیرد و این کار همان چیزی است که او را از همهٔ موارد احساس ضعف و سرکوب و ستم در برابر دیگران حفظ کند و به او کمک می‌کند که در این پیچیدگی و ابهام تاریک همچنان منتظر لطف الهی بماند).[1] و این همان موضوعی است که خداوند در آیهٔ بعد به آن اشاره می‌کند ﴿ يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ﴾[2].

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ٤، ص ١٦٥.

۲. آل عمران: ٤٣.

۷ـ ﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] (و به یاد آور زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و فرزندش [مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم).

﴿وَجَعَلۡنَا ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةٗ وَءَاوَيۡنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبۡوَةٖ ذَاتِ قَرَارٖ وَمَعِينٖ﴾[2].

و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیّت و آب جاری بود جای دادیم.

خدای متعال او و فرزندش را با این بارداری به صورت غیر عادی و غیبی، معجزه‌ای برای جهانیان قرار داد.

۱ـ نشانه‌ای باشد برای اینکه خدای سبحان و متعال بر هر کاری تواناست.

۲ـ نشانه‌ای باشد بر اینکه همان گونه که عیسی را به این صورت آفریده می‌تواند مردم را در روز قیامت به زندگی بازگرداند بعد از آن که استخوان‌های آن‌ها خاک شده باشد تا از آن‌ها حساب بکشد و پاداش و کیفر دهد و این معنا نزدیک به معنای این آیه از قرآن است که خدای متعال دربارۀ مسیح بن مریم می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوۡمُكَ مِنۡهُ يَصِدُّونَ﴾

(و هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو بخاطر آن داد و فریاد راه انداختند).

---

۱. انبیاء: ۹۱.

۲. مؤمنون: ۵۰.

﴿وَإِنَّهُۥ لَعِلۡمٞ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمۡتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ﴾[1].

(و او [مسیح] سبب آگاهی بر روز قیامت است. (زیرا نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است)؛ هرگز در آن تردید نکنید؛ و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است!).

بدین ترتیب، معنای اینکه این علم به قیامت است یعنی نشانه و دلیل و حجتی است که از طریق آن امکان‌پذیری زنده شدن دوبارهٔ مردگان به دست می‌آید و روشن می‌گردد. در احادیث نیز مطالبی آمده که عظمت و بزرگی مقام حضرت مریم و برخی از صفات او را نزد خدا می‌رساند، چنان که خواهد آمد:

* برتر بودن از سایر زنان:

از ابوالحسن اوّل امام موسی کاظم علیه‌السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «إن الله عزوجل إختار من النساء أربعاً: مریم، و آسیة، و خدیجة و فاطمة» (خدای عزوجل از میان زنان چهار تن را برگزیده است. مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه علیهن‌السلام[2].

*از انس بن مالک نقل شده که گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه {و آله} و آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون» (کافی است بدانی از بین تمام زنان جهانیان این چهار تن برگزیده شده‌اند. مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد،

---

۱. زخرف: ۵۷- ۶۱.

۲. مجلسی: بحار الأنوار، ج ۱٤، ص ۲۰۱.

فاطمه دختر محمدﷺ و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون)[1].

* عبد الله بن احمد بن حنبل می‌گوید: من در کتاب و نوشتۀ پدرم به دست خط خودش دیدم که از عروه نقل کرده است که: عایشه، به فاطمه دختر رسول خداﷺ گفت: آیا به تو مژده ندهم که از پیامبر شنیدم می‌فرمود: «سیدات نساء الجنة أربع: مریم بنت عمران و فاطمة بنت رسول الله و خدیجة بنت خویلد و آسیة» (سرور زنان اهل بهشت چهار تن هستند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد رسول خداﷺ و خدیجه دختر خویلد و آسیه)[2].

اخلاق نکوی حضرت مریم:

در روضۀ کافی (از عبد الأعلی آزاد کردۀ آل سام نقل شده که گفت: از امام صادقؑ شنیدم می‌فرمود: «تؤتی بالمرأة الحسناء یوم القیامة التی قد افتتنت فی حسنها، فتقول: یا رب، حسّنتَ خَلقی حتی لقیتُ ما لقیت فیجاء بمریمؑ فیقال: انتِ أحسن‌ام هذه؟ قد حسّناها فلم تفتتن» (زن زیبا را در روز قیامت می‌آورند در حالی که فریفتۀ زیبایی خویش است. می‌گوید: خدایا تو مرا زیبا آفریدی تا این همه مشکلات بر سر من آمد. در این هنگام مریم را می‌آورند و می‌گویند: تو زیباتری یا این زن؟ ما این زن را بسیار زیبا آفریدیم؛ ولی او فریفته نشد».[3] طبعاً نمی‌توانیم معنای حرفی این روایت را بپذیریم، هر چند صدور آن از ناحیۀ امامؑ صحیح باشد، زیرا این روایت بدان معناست که حضرت مریم را به گونه‌ای در معرض قرار

---

۱. همان: ج ۴۳، ص ۵۱.

۲. حاکم نیشابوری: المستدرک علی الصحیحین، ح ۴۹۰۵.

۳. کلینی: الروضة من الکافی، ص ۲۲۸.

می‌دهد تا در برابر هر زن زیبایی که فریفتهٔ زیبایی خویش است، وی را حاضر کنند در صورتی که این گونه زنان فراوانند و شما می‌توانید این صحنه را تصور کنید. این کار بی‌تردید اهانت به حضرت مریم است. از همین رهگذر، اگر این روایت صحیح نیز باشد معنایش این است که سیمای او در برابر آنان ظاهر می‌شود و یا چیزی از این قبیل، نه اینکه هر از گاهی او را بیاورند و با آن زنان روبرو سازند.

ازدواج آن حضرت:

در اینجا مسأله‌ای است که نیاز به درنگ دارد و آن مسألهٔ ازدواج حضرت مریم است. آیا او در دوران زندگی خود هیچگاه ازدواج کرده است یا همچنان بدون ازدواج و مجرد مانده تا خدا او را از دنیا برده است؟ در حالی که ما نمی‌دانیم او دقیقاً چه زمانی از دنیا رفته است. آیا بعد از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن نیز، زنده بوده است یا خیر؟ پیش از نبوت و پیامبری حضرت مسیح از دنیا رفته یا بعد از آن؟ قرآن کریم دربارهٔ زندگی او پس از به دنیا آمدن فرزندش و سخن گفتن او در گهواره، مطلبی نمی‌گوید و آن چه در روایات و کتب تفسیر وجود دارد روایاتی ظنّی هستند که نمی‌توانیم محتوای آن‌ها را با جزم و یقین بپذیریم حتی اگر سند آن‌ها صحیح باشد. در عهد جدید، سخن از حضور او در حادثهٔ به دار آویختن است و پس از رفتن فرزندش مسیح به آسمان نیز زنده بوده و این خبر نیز خبری ظنّی باقی می‌ماند.

قرآن نیز از هر گونه سخن گفتن دربارهٔ ازدواج او در طول مدت زندگی‌اش خالی است، هر چند قرآن بیان می‌کند هنگامی که جبرئیل نزد او آمد تا به او خبر دهد که کودکی به دنیا خواهد آورد، دست هیچ مردی به او نرسیده بوده است ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا﴾.

(گفت: من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!).

﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا صَبِيًّا﴾[1].

(گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!).

سپس به طور ضمنی اشاره می‌کند که این مسأله تا هنگام ولادت حضرت مسیح و آوردن او در برابر مردم نیز ادامه یافته است ﴿فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ ۖ قَالُوا۟ يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا﴾.

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!).

﴿يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾[2].

(ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!!).

ولی ما احتمال می‌دهیم این سخن دربارهٔ کفالت دوم است که از طریق قرعه با اقلام و چوب‌ها انجام شده است و مربوط به زمان خروج او از معبد است که در این هنگام به سن دوازده سالگی رسیده بود و مدت اقامتش در معبد تمام شده بود و سپس احتمال ازدواج او در آینده مانند هر دختر جوان دیگری در این سن و سال و وضعیتی که داشت، در ذات خود احتمالی معقول است و با قطع نظر از ادلهٔ تاریخی و نصی در این باره، آن را می‌توان پذیرفت.

---

۱. مریم: ۱۹ ـ ۲۰.

۲. همان: ۲۷ ـ ۲۸.

اما اخبار و روایات اسلامی و سخنان مفسران نیز در آن‌ها مطالبی دیده می‌شود که یوسف نجار در زندگی حضرت مریم وجود داشته است، با این اختلاف که آیا با مریم ازدواج کرده یا خیر؟ در اینجا نمونه‌هایی از این روایات و گفته‌ها را در این باره، یاد آور می‌شویم:

* در تفسیر طبری با سند، از عبد الصمد بن معقِل نقل شده که او از وهب بن مُنبّه شنیده است ـ نظر به سند حدیث، این روایت از اسرائیلیات است ـ که می‌گوید: آنگاه که مریم باردار شد یکی از خویشاوندان او همراه وی بود که او را یوسف نجّار می‌نامیدند، آن دو به مسجدی در کوه صهیون می‌رفتند و آن مسجد امروز یکی از بزرگترین مساجد آن‌هاست. مریم و یوسف در این مسجد خدمت می‌کردند. در آن زمان خدمت به مسجد، فضیلت بزرگی به شمار می‌آمد و آن‌ها علاقه‌مند شدند این فضیلت را کسب کنند. مسئولیت خدمت آن مسجد را خودشان به عهده گرفتند و این خدمت عبارت بود از آراسته کردن و جاروب کشیدن و پاکسازی و نظافت آن مسجد و هر کار دیگری که در آن وجود داشت و هیچ کس در آن زمان کوشاتر از آن دو تن برای این خدمتگزاری وجود نداشت و نخستین کسی که بارداری مریم را مورد پرسش و سرزنش قرار داد، همان همکار وی یوسف بود و چون دید این بارداری پیش آمده است آن را مسأله‌ای بسیار زشت و بزرگ شمرد و نکوهش کرد و ندانست چگونه این مسأله را حل کند. یوسف هر زمان می‌خواست او را متهم کند، به یاد پاکی و شایستگی او می‌افتاد و اینکه هیچ ساعتی از او دور نبوده است و هرگاه می‌خواست او را تبرئه کند و پاک بداند، این حالت بارداری را می‌دید، نمی‌توانست در این باره سخنی بگوید و نخستین سخنی که خطاب به مریم گفت: این بود: من در ذهن خودم چیزی را برایم پیش آمده که ترسیدم و چه بسا

آرزو کردم آن را بمیرانم و در جان خودم پنهان سازم و این مسأله همواره بر من چیره شده است. بنابراین دیدم دربارهٔ آن سخن بگویم دلم آرامش خواهد یافت، مریم گفت: بنابراین سخن نیکی بگو. یوسف گفت: من در این باره چه بگویم، تو سخن بگو، آیا هیچ کشتزاری بدون بذر رشد می‌کند؟ مریم گفت: آری، یوسف گفت: آیا هیچ درختی بی‌آنکه باران به آن برسد رشد می‌کند؟ مریم گفت: آری، وی گفت: آیا هیچ فرزندی بدون پدر یا فرد مذکر، به وجود می‌آید؟ مریم گفت: آری. آیا ندانسته‌ای خدای متعال، نخستین روزی که کشت و زرع را آفرید، بدون بذر آن را آفرید و آنگاه که بذر را آفرید، بدون زراعت آن را آفرید و آیا نمی‌دانی خدای متعال با قدرت خویش درخت را بدون باران و آبیاری، رشد می‌دهد و با آن قدرت و توانایی، زندگی درخت بعد از آفرینش هر یک از آن‌ها جداگانه ادامه می‌یابد؟ یا می‌گویی که خدا نمی‌تواند درخت را بیافریند مگر آن که از آب کمک بگیرد. اگر کمک نباشد خدا نمی‌تواند آن را رشد دهد؟ یوسف به او گفت: من چنین نمی‌گویم؛ ولی می‌دانم خدای متعال، با قدرت خویش هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه بخواهد بگوید: باش، می‌شود. مریم گفت: آیا نمی‌دانی که خدای متعال حضرت آدم و همسرش را بدون یک زن و مرد آفرید؟ گفت: چرا؟ آری درست است. هنگامی که این را گفت، خدای متعال در دل او مطلبی افکند که پرسش دیگری نکند و آنگاه که دید مریم این مسأله را پنهان می‌کند، ساکت شد. سپس یوسف به خدمتگزاری مسجد پرداخت و این کار را به جای مریم نیز انجام می‌داد و هنگامی که دید بدن او ضعیف و نحیف و رنگ او به زردی گراییده و چهره‌اش خستگی را نشان می‌دهد و شکمش بالا آمده و نیروی او کاهش یافته است و نگاه‌هایش نشان از خستگی دارد، با اینکه مریم پیش از این این گونه نبود.از این رو، نفاس او نزدیک

شد خدای متعال به او وحی کرد که از سرزمین مردم خود بیرون برو، زیرا اگر آنان به تو دست یابند تو را نکوهش می‌کنند و فرزندت را به قتل می‌رسانند. مریم این مسأله را پیش خواهرش برد و خواهرش نیز در این هنگام باردار بود و به او مژده داده بودند که یحیی را به دنیا می‌آورد. هنگامی این دو خواهر به یکدیگر رسیدند، مادر یحیی دانست در شکمش چیست. از این رو، برای خدا به سجده افتاد و به وجود عیسی نیز اعتراف کرد. سپس یوسف، مریم را در حالی که بر الاغی سوار کرده بود و میان مریم و گلیمی که بر پشت الاغ قرار داشت چیزی فاصله نبود، وی را به سرزمین مصر برد، یوسف او را برد تا آنجا که به مرزهای سرزمین مصر رسید که از سرزمین قوم خودشان بیرون بودند در این هنگام مریم دچار نفاس شد. این نفاس، او را وادار کرد به کاهدان و تنهٔ درخت خرمایی پناه ببرد و آن زمانی بود که نمی‌دانم هوا سرد بوده یا گرم- تردید سرد و گرم بودن هوا از ابو جعفر طبری است- در این زمان درد زایمان مریم فزونی یافت و هنگامی که چنین دید به آن درخت خرما پناه برد و آن را در آغوش گرفت. فرشتگان نیز صف کشیدند و حلقه‌وار او را در میان گرفتند[1]. و خبر وهب بن منبّه در سبک و سیاق کلی شبیه روایات انجیلی است.

ابن کثیر از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که گفت: (آنگاه که مریم به عیسی باردار شد و زمان بارداری‌اش کامل گردید، خونریزی کرد و آن اموری که برای یک زن باردار پیش می‌آید از درد و ترحّم و تغییر رنگ چهره، برای او نیز پیش آمد تا جایی که زبانش نیز شکاف برداشت. در این هنگام هیچ مصیبتی مانند مصیبتی که برای خاندان زکریا رخ داد، وجود نداشت، زیرا در وضعیت بسیار دشواری به سر

۱. طبری: جامع البیان، ج ۵، ص ۴۹۵ـ۴۹۷.

می‌بردند و بین بنی اسرائیل این سخن شایع شد که همکارش یوسف، او را باردار کرده است؛ چون در کلیسا هیچ کس غیر از او همراه مریم نبوده است به همین دلیل، مریم از مردم مخفی شد و خود را از آن‌ها پوشیده می‌داشت بگونه‌ای که کسی او را نبیند و او نیز کسی را ملاقات نکند.[۱].

* در بحار الأنوار از امالی صدوق با سند، از صالح بن علقمه، از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید: «ألم ینسبوا مریم بنت عمران إلی أنها حملت بعیسی من رجل نجار اسمه یوسف» (آیا به مریم دختران عمران این نسبت را ندادند که او بارداری به عیسی را از مردی به نام یوسف نجار، برداشته است؟)[۲].

طبعاً کتاب عهد جدید تأکید می‌کند که مریم ازدواج کرده بوده و نام شوهر و نسب او را می‌آورد و این موضوع را در بسیاری از رویدادهای مربوط به حضرت مسیح می‌بینیم، به ویژه در دوران بارداری مادرش و ولادت و دوران کودکی آن حضرت؛ بلکه متون مسیحی تأکید می‌کند که مسیح از طرف مادر برادرانی نیز داشته و نام‌های آن‌ها را یاد آور می‌شود و در تبلیغ دین مسیح، نقش‌هایی در آینده به آن‌ها می‌دهد، هر چند برخی متون دیگر نیز وجود دارد که کلیسا آن‌ها را نمی‌پذیرد. آن متون ذکر می‌کنند که آن فرزندان، از تبار همسر حضرت مریم، از ازدواج‌های سابق او بوده اند. بر این اساس، واقعیت موضوع چیست:

در یکی از دائرة المعارف‌های کاتولیک تحت عنوان (قدیس یوسف) مطالبی

---

۱. ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۹۷.
۲. مجلسی: بحار الأنوار، ج ۱٤، ص ۲۱۹.

آمده که ترجمه‌اش این است: احتمال می‌رود که آن شخص، از حضرت مریم خواستگاری کرده و سپس با او در شهر ناصره ازدواج کرده باشد؛ ولی بسیار دشوار است که قطع و یقین پیدا کنیم این ازدواج چه زمانی انجام گرفته و آیا این ازدواج قبل از تجسّد[1] حضرت مسیح در این دنیا بوده یا بعد از آن اتفاق افتاده است.

هر یک از مفسران در طول تاریخ در این مسأله اختلاف نظر دارند. برخی از مفسرانِ محدّث - به پیروی از سخن قدیس توما - می‌گویند: حضرت مریم تنها از ناحیهٔ یوسف نجار خواستگاری شد و این برنامه هنگامی بود که مژدهٔ بارداری برای او رسید و این نظریه با متون انجیل‌ها بیشتر سازگار است.

همان دائرة المعارف کاتولیکی می‌افزاید: در ضمن امور جزئی فراوانی که در اناجیل و کتب جعلی آمده است، یعنی کتبی که کلیسا به آن‌ها اعتماد ندارد و آن‌ها را نمی‌پذیرد و نمی‌توان بر آن‌ها اعتماد کرد، می‌گویند: یوسف هنگامی که به سن چهل سالگی رسید با زنی به نام (مِلکا) یا (إسکا) یا (سالومی) بنا به گفته‌های مختلف، ازدواج کرد و آندو مدت چهل و نه سال با یکدیگر زندگی کردند و شش فرزند، دو دختر و چهار پسر، برای آنان متولد شد که یعقوب، کوچک‌ترین آن‌ها بوده است.

پس از یک سال از وفات همسرش و همزمان با اعلان کاهنان در شهر یهودیه - یعنی وسط جنوب فلسطین- قصد دارند در سبط یهودا ـ یعنی از نسل یهودا پسر حضرت یعقوب که پادشاهی دارند ـ فرد محترمی را برای همسری مریم بیابند.در آن هنگام سن حضرت مریم میان دوازده تا چهارده سال بوده است.

---

۱. منظور از تجسّد در اینجا ظهور حضرت مسیح به صورت جنین بشری و بارداری مادرش به اوست.

در این زمان که یوسف به اورشلیم آمده بود - در سن نود سالگی بود - و خودش را به عنوان یکی از نامزدهای ازدواج با مریم کاندید کرد و این کار به صورت معجزه آسایی انجام گرفت، زیرا خداوند یوسف را انتخاب کرد تا همسر مریم شود و دو سال پس از ازدواج، مژدهٔ این نوزاد یعنی (مسیح) به آن‌ها رسید.

این جزئیات که - بر اساس دائرة المعارف کاتولیکی نقل شده- تا حدودی نیز پایگاه مردمی یافته و در دوره‌های گوناگون تاریخ از سوی مردم پذیرفته شده؛ ولی غیر قانونی است، زیرا کلیسا آن را نمی‌پذیرد؛ اما وجود نام‌هایی برای برادران مسیح در انجیل مطلبی است که میان مردم گسترش یافته و حتی در تابلوهای هنری نیز از تصویرهای شخصیت یوسف، دیده می‌شوند، چنانکه برخی از نویسندگان کلیسایی به سختی توانسته‌اند ازدواج حضرت مریم را با یوسف که مردی سالخورده بوده بپذیرند.

همین دائرة المعارف که در مورد حوادث پس از حضور یوسف در ضمن سرگذشت تولد عیسی و فرار آن‌ها به مصر و سپس بازگشت به سرزمین خود، سخن بمیان آورده و سپس می‌گوید: مسیح پس از زیارتی که از خانوادهٔ خود انجام داد، ناپدید گشت، زیرا مسیح در سن دوازده سالگی از عمر خود به سر می‌برد. سپس می‌افزاید: این موضوع آخرین مطلبی است که دربارهٔ قدیس یوسف در نگارش‌های مقدس می‌یابیم و گاهی می‌توان فرض کرد که یوسف، پدر عیسی بوده و از طریق پدرخواندگی و قبل از شروع زندگی مسیح به عنوان فردی رهایی بخش از دنیا رفته، یعنی پیش از آغاز بعثتِ حضرت مسیح، دنیا را وداع گفته است و می‌افزاید که: انجیل‌ها دربارهٔ مادر حضرت مسیح و برادران او در مرحلهٔ بعدی سخن می‌گویند، یعنی مراحل پس از بعثت وی و این مطلب در چندین جا وارد شده است.مثلاً در

انجیل متّی آمده است: «٤٦در همان حال که عیسی با مردم سخن می‌گفت، مادر و برادرانش بیرون ایستاده بودند و می‌خواستند با وی گفتگو کنند[١]».

و در انجیل مُرقُس وارد شده که: «٣١آنگاه مادر و برادران عیسی آمدند. آنان بیرون ایستاده، کسی را فرستادند تا او را فرا خواند»[٢].

و در انجیل لوقا آمده است: «مادر و برادرانش نزد او آمدند؛ ولی به د لیل ازدحام جمعیت نتوانستند به او برسند»[٣].

و در انجیل یوحَنّا وارد شده که: «٣برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که می‌کنی ببینند»[٤].

و در انجیل متّی آمده است: «آیا این فرد همان پسر نجار نیست؟ آیا همان کسی نیست که مادرش مریم نامیده می‌شد و برادرانش یعقوب و یوسی و سمعان و یهودا بودند؟»[٥].

ولی پس از حادثهٔ گم شدن عیسی در دوران کودکی، سخنی از یوسف نمی‌یابیم همهٔ مطالبی که در این موضوع وجود دارد این است که: در انجیل‌ها اشاره می‌شده که مسیح پسر یوسف است.

در انجیل یوحنّا آمده است: «٤٥او نَتَنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!»[٦].

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید متی، فصل ١٢، ١٤.
٢. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٣ ـ ٣١.
٣. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٨- ١٩.
٤. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٧- ٣.
٥. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٧، ٣.
٦. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ١ ـ ٤٥.

در همین انجیل نیز آمده است: «٤٢می‌گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، از آسمان نازل شده‌ام"؟»[١].

در انجیل لوقا آمده است: «٢٢ همه از او نیکو می‌گفتند و از کلام فیض آمیزش در شگفت بودند و می‌گفتند: «آیا این پسر یوسف نیست ؟»[٢].

در انجیل متی وارد شده که: «٥٥ می‌گفتند: «مگر او پسر آن نجار نیست ؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ و برادرش یعقوب و یوسف و شمعون نیستند»[٣].

آنچه بر حسب دائرة المعارف کاتولیکی بر یقین ما دربارهٔ وفات یوسف پیش از این رخدادها می‌افزاید این است که: عیسی مسیح در آن هنگام که به دار کشیده شد و نزدیک به مرگ بود، مادرش را به یوحنا سپرد و اگر یوسف زنده بود، این موضوع معنا نداشت.

اما به حسب کتاب داستان یوسف نجار، که از کتاب‌های جعلی گرفته شده، یوسف زمانی که در ژوئیهٔ سال ١٨ یا ١٩ از دنیا رفت، سن او ١١١ سال بوده است و در حقیقت نمی‌دانیم یوسف قدیس چه هنگامی از دنیا رفته است و احتمال دارد از دنیا رفته و در ناصره دفن شده باشد.[٤].

در مقابل، کلیسای ارتودوکس قبطی در کتاب «قاموس الکتاب المقدس دائرة المعارف الکتابة المسیحیة» هنگامی که دربارهٔ شخصیت یوسف سخن می‌گوید

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ـ ٤٢.
٢. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٤ ـ ٢٢.
٣. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ١٢ ـ ٥٥.
٤ .https: //www. newadvent. org/cathen/٠٨٥٠٤a. htm

می‌آورد که وی نامزد مریم باکره بود و از خاندان داود و از اهالی شهر بیت لحم است و به شهر ناصره مهاجرت کرد و در آنجا به حرفهٔ نجّاری پرداخت و کلیسا به عنوان یک عقیده، پذیرفته که مریم حتی بعد از به دنیا آمدن عیسی، باکره بوده است، یعنی یوسف به عنوان یک شوهر با او نزدیکی نکرده و او تا هنگام درگذشت خویش باکره مانده است. همچنین هنگامی که حالت مریم را متوجه شد به این اندیشه فرو رفت که نامزدی خود را لغو کند بی‌آنکه او را رسوا سازد و بی‌آنکه کوچکترین آزار و اذیتی به او برساند؛ ولی زمانی که حقیقت را دریافت، مریم را با خود به بیت لحم برد تا ازدواج خود را به ثبت برساند، یعنی رسمی کنند تا او را از سر زبان مردم و پر گویی همسایگان محفوظ بدارد.

این قاموس کتاب مقدس می‌افزاید: چون ما چیزی دربارهٔ کردار مریم بعد از پیدایش عیسی مسیح برای خدمت آشکار میان مردم نشنیده‌ایم، گمان می‌کنیم که یوسف قبل از اینکه عیسی علناً به تبلیغ بپردازد، از دنیا رفته است و عیسی به شاگرد خود یوحنّا وصیت کرد که از مریم نگهداری کند در حالی که خود بالای صلیب بود.[1].

بنابراین اگر یوسف در این حالت زنده بود معنا نداشت چنین وصیتی انجام بگیرد.[2] دربارهٔ وجود برادرانی از طرف مادر برای حضرت مسیح علیه السلام کلیسای ارتودوکس قبطی به نقل از کتاب «سنوات من اسئلة الناس: اسئلة لاهوتیه و عقائدیة

---

۱. در مباحث آینده، هنگام سخن گفتن دربارهٔ حواریون در این مورد که چه بسا وی پسر خالـهٔ عیسـی و مریم خالهٔ باشد، سخنان خواهیم گفت.

۲ .https: //sf-takla. org/full-free-coptic-books/freecopticbooks-۰۰۲-ho-ly-arabic-bible-dictionay/۲۸-e/e۳۰٤-۱. html

لقداسة البابا شنودة الثالث» می‌آورد که: مریم باکره غیر از مسیح، فرزندی به دنیا نیاورد و در طول زندگی خود باکره ماند و کسانی که می‌گویند مسیح برادرانی داشته است، آنان فرزندان مریم نبوده‌اند؛ بلکه فرزندان خواهر او بوده‌اند. بنابراین، یعقوب که او را یعقوب کوچک می‌نامند از حواری یعقوب بن زَبدی همچنین یوسی و سالومه پسران خالهٔ مریم، همسر کلوبا بوده‌اند که او را حلفی نیز می‌نامند. این افراد از جنبهٔ نَسَبی برادران مسیح نیستند؛ بلکه مانند برادران او بوده‌اند؛ چون پسر خاله‌های او هستند و به حسب عادات یهود، گاهی فرزندان خاله را از شدت نزدیکی، هنگام سخن گفتن از خویشاوندی، برادر می‌خوانند.[۱].

مطلبی که این اندیشه را تقویت می‌کند سخنان اسقف قیصریه[۲] یوسابیوس یا (اوزیب) قیصریeusebius of caesarea(۲۶۵ ـ ۳۱۳۹) است که او را پدر تاریخ کلیسا می‌نامند، زیر او از آغاز کار خود فعالیت فراوانی در زمینهٔ ثبت تاریخ کلیسای مسیحی داشته، به ویژه وقایع تاریخی کلیسا را به خوبی ثبت می‌کرده است.

قیصری می‌گوید: یعقوب کوچک با اینکه در شکم مادرش بوده، نذر پروردگار شده بود.[۳] و به این مسأله پایبند شده بود که در زندگی خود بر حسب آموزه‌های تعالیم یهودی از نوشیدن شراب و تراشیدن موی سر و به کار بردن عطر، خودداری کرده و پس از درگذشت او، برخی از شخصیت‌های بزرگ مسیحی گرد آمدند و او را

---

۱. https: //sf- takla. org/faq-quesfions-vs-answes/۰۱-quesfions-relat-ed-to-the-holy-bible-al-ketab-al-mokaddas/۰۴۲-brothers-ofgesus-sons-of-which-mary. html

۲. اکنون یکی از شهرهای ترکیه است.

۳. معنای نذیر و حکم آن را در شریعت یهودی در این باب، زیر عنوان (نذر الفرز التحریر) بیان کردیم، مراجعه کنید.

پسر دیگر کلوبا، برادر یوسف نامیدند که سِمعان نامیده می‌شد تا جای یعقوب را بگیرد. سِمعان، سال‌های طولانی زندگی کرد و رومیان در زمان امپراتور تراجان[1] او را نیز محکوم به صلیب کردند و شاهد ما این است که یعقوب پسر کلوبا، شوهر خالهٔ مسیح بوده است. بنابراین، یعقوب پسر خالهٔ وی بوده، نه به معنای واقعی، برادر او به حساب می‌آمده است.

اما پروتستانت‌ها می‌گویند: به اعتقاد آن‌ها هنگامی که مریم به عیسی باردار شد، باکره بوده است؛ ولی پس از به دنیا آوردن مسیح، چند فرزند دیگر از یوسف، به دنیا آورده و یسوع نخستین فرزند او بوده است. یسوع، برادرِ بزرگِ دست کم شش پسر بوده که عبارت بودند از: یعقوب، یوسی، سیمون و یهودا افزون بر دست کم دو دختر که نام‌های آن‌ها در عهد جدید نیامده است.

به هر حال دشوار است که مسألهٔ ازدواج آن حضرت را چه از جنبهٔ منفی و چه از جنبهٔ مثبت، قطعی مطرح کنیم و علم و آگاهی آن را به خدای متعال می‌سپاریم و به این نکته توجه می‌دهیم که تأکید بر این مسأله در میراث مسیحی بر وجود شخصیتی در زندگی حضرت مریم و حضرت مسیح موضوعی است که به دشواری می‌توان از آن گذشت.

---

۱. Hugh schonfield the passover plot element pp. ۲۷۹. ۲٤۱

٦

بارداری به او و تولد این حضرت

۶

بارداری به او و تولد آن حضرت

روایات انجیل (متی) و (لوقا) دربارهٔ مشخص کردن سال تولد حضرت مسیح علیه‌السلام اختلاف نظر دارند. همچنین شرایط گوناگونی را برای آن ذکر می‌کنند. برخی جزئیات دیگر نیز دربارهٔ این مسأله وجود دارد، هر چند هر دو کتاب اتفاق نظر دارند که تولد آن حضرت در زمان پادشاه هیرودس رخ داده است.

دو انجیل (یوحنا) و (مُرقُس) نیز تولد آن حضرت را یاد آور نشده‌اند و این موضوع، از اشکالاتی است که متوجه انجیل‌هاست هر چند برخی از آن‌ها - دست کم - نماد انجیل اصلی نیستند وگرنه شایسته بود این تفاوت و لغزش را در زمینهٔ اطلاعات یا تفاوت‌های دیگر در آن‌ها نبینیم و مثال‌های گوناگون دیگری نیز در این باره وجود دارد.

پیرامون انجیل‌ها به این بحث خواهیم پرداخت که کلیسا انجیل‌ها را وحی از جانب خدا به حضرت مسیح نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را روایت‌هایی‌اند که سیره و زندگینامهٔ حضرت مسیح را بیان می‌کنند و دوستان و پیروان وی آن‌ها را گردآوری کرده‌اند که عبارت از این چهار تن‌اند: مرقُس، متّی، لوقا و یوحنّا که به نوعی مورد تأیید وحی و الهام الهی نیز بوده‌اند و عناصر شخصیتی و روانی و تاریخی و اطلاعاتی که نزد صاحبان این کتاب‌ها بوده نیز در شکل دادن و پردازش آن‌ها به این صورت معروف، دخالت داشته‌اند.

در انجیل متی متن ذیل را می‌بینیم که زمان ولادت حضرت مسیح را در دوران حاکمیت هیرودس تعیین می‌کند: «۱چون عیسی در دوران هیرودیسِ پادشاه، در بِیت‌لِحِمِ یهودیه به

دنیا آمد، هان چند مُغ از مشرق‌زمین به اورشلیم آمدند[1]».

در انجیل لوقا این متن را می‌یابیم که زمان ولادت آن حضرت را نیز مانند انجیل پیشین، دوران فرمانروایی هیرودوس می‌داند:

«۵در زمان هیرودیس، پادشاه یهودیه..» که حاکم وسط و جنوب فلسطین بوده است.«و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداقی پیچید و در آخوری خوابانید..» [2].

از نظر تاریخی چندین نفر لقب هیردوس را داشته‌اند که در زمان ولادت حضرت مسیح علیه‌السلام و یا در زمان نزدیک به آن می‌زیسته اند، به این ترتیب:

۱ـ هیردوس اوّل/ بزرگ (۷٤/۷۳ قبل از میلاد ـ ٤ قبل از میلاد) که پدرش[3] ادومی تبار و مادرش عرب قبطی بوده است به عنوان فرمانروا بر الجلیل شمال فلسطین حاکمیت یافت سپس پادشاه یهودا (یهودیه) شد. او هم پیمان رومیان بود و چهار تن از فرزندان او نیز همین لقب را داشتند و پس از درگذشت وی، مملکتش میان سه تن از فرزندانش تقسیم شد که عبارت بودند از:

۲ـ هیردوس ارخیلاوس (۲۳ قبل از میلاد ـ ۱۸ قبل از میلاد) وی پسر بزرگ هیردویس اوّل است که رومیان او را به عنوان فرمانروا بر یهودیه و سامره گماردند.او سه هزار یهودی از شورشیان را در روزهای نخست پادشاهی خود به قتل رساند.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱/۲.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۵/۱ و فصل ۷/۲.

۳. إدوم کشور قدیمی در جنوب بحر المیت بوده و بیشتر زمین‌های آن در اردن و فلسطین اشغالی هستند وبتراء بخشی از آن به شمار می‌آید، این کشور در قرن دوم پیش از میلاد برپا بود و در قرن هشتم و هفتم سقوط کرد.

امپراتور اُگستس او را برکنار کرد، زیرا نمی‌توانست فرمانروایی را به خوبی را اداره کند و پادشاهی در یهودیه و سامره، به فرمانروایان رومی انتقال یافت.



۳ـ هیردوس انتیباس (۲۲ ق م ـ ۲۹ میلادی) وی پسر هیردویس اوّل است، امپراتور اگستس او را به عنوان فرمانروای الجلیل و بیرایا در (شرق اردن) منصوب کرد و از سال ٤ قبل از میلاد تا ۳۹ میلادی) فرمانروایی کرد او همان فرمانروایی است که دستور قتل حضرت یحیای پیامبر را صادر کرد.

٤ـ فیلپس، یا هیردوس فیلپس دوم (٤۳ قبل از میلاد ـ تا ۳٤ میلادی) وی سومین پسر هیردویس اول بود که بر مناطق جنوبی سوریه فرمانروایی می‌کرد و

حکومت وی شامل بقاع لبنان و جولان سوریه و مناطق دیگر می‌شد. او در دوره‌ای بین ٤ قبل از میلاد تا ٣٤ میلادی فرمانروایی کرده است.

به نظر می‌رسد (هیردویس) یک لقب بوده، یا رفته رفته به صورت لقب درآمده است و پس از پدر که همان هیردویس اول/ بزرگ باشد، برخی از فرمانروایان این خاندان ادومی، این لقب را با خود داشته‌اند، چنانکه لقب فرعون و قیصر و کسری (خسرو) همین گونه بوده که بر فرمانروایان بسیاری گسترش یافت. این نام در اصل یونانی بوده و هیردویس بزرگ بر آیین یهود بود گر چه از بنی اسرائیل به شمار نمی‌رفت و هنگامی که این لقب، بدون هیچ قید و شرطی گفته شود، چنانکه در متن انجیل آمده، بر پدر او اطلاق می‌شود.

برکات امحیمید، در پژوهش خود پیرامون پادشاهی هیردویس بزرگ می‌گوید: هیردویس، عملاً حکومت خود را بر اورشلیم بویژه بر فلسطین به طور کلی در سال ٣٧ قبل از میلاد آغاز کرد و تا سال ٤ قبل از میلاد ادامه یافت که همین سال، سال وفات اوست.[1] و برخی منابع بیگانه و عربی نیز بر همین منوال سخن گفته‌اند. از این رو، این مسألهٔ مطرح شده که سال تولد حضرت مسیح در تاریخ میلادی آن گونه که تا به حال شناخته شده به عنوان اشکال مطرح است، زیرا متن انجیلی می‌گوید: ولادت حضرت مسیح در عهد او بوده است.

ویل دورانت این اشکال را بدین گونه مطرح می‌کند و می‌گوید: (متّی و لوقا، میلاد مسیح را در روزگاری می‌دانند که هیردویس پادشاه سرزمین یهود بوده است،

---

١. امحیمید: حکم هیردوس الکبیر علی فلسطین ٤- ٤ ق، ص ٢٨.

یعنی پیش از سال سوم قبل از میلاد).[1].

برخی از پژوهشگران مسئولیت این اشتباه را به عهدهٔ راهب دنیسیوس کوچک (٤٧٥ ـ ٢٥٤٤) می‌دانند که او سبب شده این اشتباه در سال تولد حضرت مسیح پدید آید، زیرا وی نخستین کسی است که به این اندیشه افتاد تا تاریخ را به دو دورهٔ پیش از میلاد و پس از آن تقسیم کند.وی نخستین تقویم را در این زمینه طراحی کرد که بر همین اساس استوار بود و چنین در نظر گرفت که سال میلاد حضرت مسیح برابر است با سال درگذشت پادشاه هیردویس اول (پدر) ولی او در حساب تاریخ وفات هیرودیس اشتباه کرده و آن را چهار سال به جلو کشیده است.

آنگاه که در دوره‌های بعدی پژوهش‌هایی برای تصحیح تاریخ وفات هیردویس انجام گرفت، آن را سال چهارم قبل از میلاد دانستند و تقویم به همین حالت باقی ماند.[2].

برخی از منابع مسیحی، این اشکال را رد کرده‌اند و ادعا می‌کنند که فرمانروایی هیردویس بزرگ تا سال دوم میلادی ادامه یافته است. بنابراین، تعارضی بین آن اطلاعات تاریخی و بین متن کتاب مقدس وجود ندارد.

از سوی دیگر، ویل دورانت، متن جدیدی از انجیل را می‌افزاید که ثابت می‌کند در تعیین تاریخ سال ولادت حضرت مسیح اشکال وجود دارد، زیرا لوقا می‌گوید: یوحنا، مسیح را در حوالی سی سالگی اش تعمید داده است و آن سال، سال پانزدهم فرمانروایی امپراتور روم تیبیریوس/ طیباریوس) بوده است و متن بدین گونه است:

---

١. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ١١، ص ٢١٢.

٢. السواح: الغاز الانجیل، ص ١٦٩.

«۱در پانزدهمین سالِ فرمانروایی تیبریوسِ قیصر ۲ کلام خدا در بیابان بر یحیی، پسر زکریا، نازل شد. ۳پس یحیی به سرتاسر نواحی اردن می‌رفت و به مردم موعظه می‌کرد که برای آمرزش گناهان خود توبه کنند و تعمید گیرند.. ۲۱هنگامی که مردم همه تعمید می‌گرفتند و عیسی نیز تعمید گرفته بود و دعا می‌کرد، آسمان گشوده شد ۲۲و روح‌القدس به شکل جسمانی، همچون کبوتری بر او فرود آمد، و ندایی از آسمان در رسید که «تو پسر محبوب من هستی، و من از تو خشنودم.» ۲۳عیسی حدود سی سال داشت که خدمت خود را آغاز کرد»[۱].

از آن جا که تیبیریوس منصب خود را به عنوان امپراتور در سال ۱۸ سپتامبر ١٤ میلادی تحویل گرفت و ما پانزده سال را نیز به آن می‌افزاییم، مجموع آن ۲۹ سال می‌شود در حالی که لوقا می‌گوید: سن حضرت مسیح در آن هنگام، حدود سی سال بوده است و این مطلب سبب می‌شود که سال واقعی میلاد مسیح در سال اول یا دوم قبل از میلاد باشد؛ ولی این اشکال قوی نیست، زیرا گفته می‌شود: لوقا عمر تقریبی حضرت مسیح را بیان کرده آنجا که گفته دقیقاً ۲۹ سال و چند ماه داشته باشد، با سخن وی سازگار است.

سپس ویل دورانت دربارهٔ متن سومی سخن می‌گوید که با آنچه ذکر شد در تناقض است او می‌گوید: لوقا این مطلب را نیز به سخن خود افزوده که در آن ایام فرمانی از ناحیهٔ قیصر أگستس صادر شد که حکم می‌کرد باید بر همهٔ جهان مالیاتی وضع شود و عمومی کردن این مالیات نیازمند انجام سرشماری بود و آن هنگامی بود که کویرنیوس فرمانروای سوریه بود و معروف است که کویرنیوس بین سال‌های ٦ تا ١١ میلادی فرمانروای سوریه بوده است[۲].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۳، ص ۱-۳۳.
۲. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

«۱در آن روزها، آگوستوسِ قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند. ۲این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می‌شد. ۳پس، هر کس روانهٔ شهر خود شد تا نام‌نویسی شود. ٤یوسف نیز از شهر ناصرهٔ جلیل رهسپار بِیت‌لِحِمِ یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود. ٥او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند. ٦هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید ۷و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود. ۸در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گلهٔ خود پاسداری می‌کردند. ۹ناگاه فرشتهٔ خداوند بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردشان تابید. شبانان سخت وحشت کردند، ۱۰امّا فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است: ۱۱امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوندْ مسیح است. ۱۲نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنداقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.» [1].

سپس ویل دورانت منابع تاریخی را بر می‌شمارد که دربارهٔ این آمارگیری و سرشماری که در آن زمان انجام شده، سخن می‌گویند و بدین ترتیب، یوسفوس ذکر کرده که این سرشماری در کشور یهودا انجام شد؛ ولی می‌گوید: در سال‌های ٦ تا ۷ میلادی صورت گرفته است؛ اما ما سخنی از آمارگیری نمی‌یابیم که به سرپرستی کویرنیوس انجام گرفته باشد (جز این اشاره) و این مطلب به این معناست که تولد حضرت مسیح تقریباً شش سال پس از آن سالی است که در تاریخ میلادی آمده است. آری، قبلاً نیز این سرشماری ویژهٔ یهودیان انجام شده؛ ولی قبل از میلاد بوده است.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۲، ۱-۱۲.

ترتلیان می‌گوید: این آمارگیری برای کشور یهود بود و به دست استرنینس فرمانروای سوریه در سال ۷ و ۸ قبل از میلاد انجام پذیرفت. بدین ترتیب، اگر این همان آمارگیری باشد که لوقا به آن اشاره می‌کند باید میلاد مسیح قبل از سال مذکور در تاریخ، یعنی ٦ سال قبل از میلاد باشد. و این گفته بدان معناست که تولد حضرت مسیح عملاً در زمان هیردوس بزرگ بوده؛ ولی پیش از آن سالی است که در تاریخ آمده و تقریباً هفت سال قبل از آن به حساب می‌آید.

خلاصهٔ سخن این که دشوار است یقین حاصل کنیم که آنچه معروف است، سال میلاد حضرت مسیح است، درست باشد؛ ولی با این فرض که شش سال قبل از آن سالی که به عنوان سال میلاد شمرده شده انجام شده باشد، با وصف قرآن کریم بیشتر سازگار است که می‌فرماید: «او به سن کهولت رسیده بود[1] ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ و آن سن و سالی است که طبق عقیدهٔ برخی از مفسران به کسی گفته می‌شود که وارد سن چهل سالگی شده باشد.

شاید بتوان گفت این فرض را نگاه داشت تا به پرسش برخی از مفسران دربارهٔ علت سخن گفتن حضرت مسیح با مردم در سن کهولت پاسخ داده شود با اینکه قضیه‌ای طبیعی و بر خلاف سخن گفتن وی در گهواره است. بر این اساس، گویی آیه، به خطا و اشتباه تاریخی که در تعیین سال ولادت مسیح صورت گرفته و سالی که او مکلف به ادای رسالت شده و حوادث پیرامون اشاره می‌کند که به توطئه و قتل و به دار کشیده شدن وی منتهی گشت. فرض بر آن است که ما در زمینهٔ تاریخ ولادت آن حضرت باید چند سال به عقب بازگردیم و این مسأله را در فصلی ویژه در خصوص گفتگو

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

پیرامون سیره و رفتار حضرت مسیح، مورد بحث و مناقشه قرار دهیم.

تعیین روز ولادت:

همان گونه که در متون انجیلی و مقایسهٔ آن‌ها با متون تاریخی در زمینهٔ سال ولادت حضرت مسیح ما را دچار تردید و تحیّر و نگرانی کرد، همین اشکال دربارهٔ روز ولادت او نیز وجود دارد که دچار نوعی آشفتگی و بی‌ثباتی است و چنانکه نزد برخی معروف است، می‌گویند: او در ۲۵ دسامبر متولد شده در صورتی که گروه دیگری آن را ششم ژانویه می‌دانند که این گفته نیز از دلیلی قوی برخوردار نیست.

ویل دورانت به این مسأله نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: امروز ما نمی‌دانیم که حضرت مسیح دقیقاً در چه روزی متولد شده است و سخن (کلمنت اسکندری) را برای ما نقل می‌کند که او در سال ۱۰۰ میلادی می‌زیسته و در ترجمهٔ عربی، این گونه آمده است؛ اما به اشتباه ذکر شده و با مراجعهٔ به متن انگلیسی کتاب ملاحظه کردم شمارهٔ ۲۰۰ به جای شمارهٔ ۱۰۰ آمده که جملهٔ درست همین است، چون اکلیمندس/ اکلیمندس اسکندریclemensیکی از برجسته‌ترین معلمان مکتب الهیاتی اسکندریه بوده که تقریباً در سال ۱۵۰ متولد شده و بین سال‌های ۲۱۱-۲۱۵ میلادی در گذشته است. وی می‌گوید: نظریات، در مورد این موضوع حتی در زمان خود آن حضرت نیز گوناگون و شایع بوده است.[1].

سپس ویل دورانت این نظریات و نقل قول‌ها را به این صورت می‌آورد:

۱ـ نوزدهم آوریل.

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۲ـ دهم ماه مه.

۳ـ هفدهم نوامبر سال سوم قبل از میلاد.

آنگاه می‌گوید: اکلیمندس نظریهٔ سوم را پذیرفت در حالی که مسیحیان شرقی در روز ششم ماه ژانویه، میلاد مسیح را برگزار می‌کنند و این مسأله نزد آنان از قرن دوم پس از میلاد، رایج است و در سال ۳۵٤ برخی از کلیساهای غربی از جمله کلیسای روم، سالگرد میلاد حضرت مسیح را در روز ۲۵ دسامبر جشن می‌گرفتند[۱]. این تاریخ به اشتباه روز انقلاب زمستانی شمرده شد که بعد از آن، روزها بلند می‌شوند.

اصل جشن گرفتن در روز ۲۵ دسامبر به ایرانیان باز می‌گردد که به خدای میترا اعتقاد داشتند و اشاره به خورشیدی است که هیچ گاه شکست نخورده و مغلوب واقع نمی‌شود و معتقدند که حضرت مسیح در این روز متولد شده است و به عید ویژهٔ او (شَبِ یَلدا) می‌گویند یعنی شب ولادت، این جمله از دو بخش تشکیل شده (شب = لیلة) و «یلدا = ولادت) این کلمه در اصل سریانی است و به کلمهٔ عربی (یَلدِ = ولادت) بسیار نزدیک است.می‌دانیم که ایرانیان تا امروز همین شب را با همین نام قدیمی جشن می‌گیرند و در آن شب غذاهای ویژه‌ای تناول می‌کنند و به تغییر فصل ارتباط دارد که از آن جمله، هندوانه و انار را می‌توان نام برد.

---

۱. در متن ترجمه شده، این گونه آمده است: تاریخ درستِ آن دسامبر است که انقلاب زمستانی در آن انجام می‌گیرد (عیدی است در میان زمستان) و پدیده‌ای هر ساله است که بین ۲۱ تا ۲۲ دسامبر واقع می‌شود و در آن، کوتاه‌ترین روز و طولانی‌ترین شب وجود دارد و پیشینیان این گونه محاسبه می‌کردند که روز ۲۵ دسامبر، همان روز است.

ایرانیان در اثر تماس و ارتباط با یونانیان و سپس رومیان، رفته رفته به حسب جنگ‌های طولانی طی قرن‌های زیاد از جمله دوران اشغال ایران و تأثیر و تأثرات دو جانبه، باعث شد که بسیاری از رومیان، عبادت و پرستش میترا را بپذیرند که نزد آن‌ها اسم مقدس را داراست و به این ترتیب، جشن میلاد این الهه در ۲۵ دسامبر هر سال به رومیان منتقل گردید.

آنگاه که امپراتور کنستانتین در قرن چهارم، آیین مسیحیت را پذیرفت تمایل یافت ـ چنان که پیش از این گفتیم ـ آمیزه‌ای میان بت‌پرستی که رومیان با آن آشنا بودند با مسیحیت به عنوان دین وارداتی جدید نسبت به آن‌ها پدید آورَد تا آن را به ملت خود ارائه کند. وی امیدوار بود با این کار، وحدت دینی پدید خواهد آورد و بدین گونه موفق شد به وحدتی سیاسی برسد و هر گام شتابان بلندی در جهت مسیحیت، این آرمان او را به خطر می‌افکند یا آنکه دچار مشکل و چالش بزرگی در زمینهٔ تبدیل شهروندان امپراتور خود از بت‌پرستی به مسیحی می‌شد. بنابراین او می‌خواست دین ملی خود را به مسیری ببرد که نوعی دقت و احتیاط، در آن باشد و بسیاری از شهروندان بت‌پرست مسیحی او به نحو یکسان منتظر این تغییر بودند چه بسا علت نیز این بود که شخص کنستانتین از نظر فکری دچار تردید و بی‌ثباتی بود و برای او آسان نبود به کلی از اعتقادات و فرهنگ پیش از مسیحی شدن خود بویژه خورشید پرستی دست بردارد.

علت هر چه باشد، این گرایش به توفیق و وحدت ایجاد کردن میان این دو آیین که تمثال‌ها و مجسمه‌ها و نقش‌های برجسته‌ای که کنستانتین آن‌ها را نصب کرده، نیز آن را نشان می‌دهد. یکی از آن‌ها پیکره‌ای بود که او دستور داد آن را بر ستون (بور فری) در پایتخت جدید قسطنطنیه نصب کنند که امپراتوری را به صورت الههٔ

خورشید یعنی (هیلیوس) نشان دهد در حالی که کرهٔ جهان را در دست گرفته بود و صلیب، بر فراز آن قرار داشت و بر روی این ستون نقشی حاکی از آن بود که این کنستانتین است که مانند خورشید بر جهان می‌درخشد. نگاه این پیکره به سوی بالا و به سمت خورشید تابان است ومدال‌های طلایی و زرینی که امپراتور و خدای خورشید، مانند دو قلو بر روی آن نصب بودند، بچشم می‌خوردند. کنستانتین، در سال ۳۲٤ سکه‌های فلزی خود را رایج ساخت، که تصویر خودش نیز بر آن بود در حالی که دست‌های خویش را به سوی خورشید بلند کرده و یا تصویر الههٔ خورشید روی آن وجود داشت و بر قیصر سایه افکنده بود که او پرچم صلیب را در دست داشت یا تصویر خورشید که به تنهایی شعاع‌های خود را به هر سو می‌فرستاد. همچنین می‌بینیم بر فراز طاق نصرتی که او برپا کرد، خدای خورشید در کنار خدای ویکتوریا، یعنی خدای پیروزی دیده می‌شود و قیصر نیز در برابر آن‌ها ایستاده است.[۱].

آنچه که با همهٔ این امور هماهنگ شد، باعث گشت که کنستانتین جشن روز ۲۵ دسامبر را به عنوان روز عید بپذیرد و برقرار بدارد و روز ولادت میتراس یعنی خدای خورشید مطرح شد که بعداً همان روز ولادت حضرت مسیح شد که به عقیدهٔ او فرزند خدا بود، همچنین روز (یکشنبه Sunday = روز خورشید) را به عنوان روز تعطیلی دینی هفتگی برای مسیحیان قرار داد.

آن چه که وی را در این کار کمک کرد این بود که مقامات کلیسای رسمی، خدایگانی مسیح را در گردهمایی نیقیه در سال ۳۲۵ پذیرفتند و شخصیت‌های

---

۱. السواح: الغاز الانجیل، ص ۸۲.

بزرگ و رجال دینی مسیحی که در آنجا گرد آمده بودند، عیسی مسیح را به عنوان لگُس یا کلمهٔ صادر از خداوند، مقرر داشتند.

برای اینکه هدف آنان را از این سخن بدانیم ناگزیر باید محتوای دو فلسفه‌ای که انکار آن‌ها را تشکیل می‌داد و در آن زمان وجود داشت و سبب شد تصویر معروف = تثلیث = پدر ـ پسر ـ و روح القُدُس در دین مسیحیان منتشر شود را دریابیم و درک کنیم.

۱ـ نو افلاطونی را که (افلوطین اسکندری) متوفای ۲۷۰ میلادی تأسیس کرد، چنین می‌پندارد که همهٔ موجودات به تدریج از سرچشمهٔ نخست = یکتای نیکوکار یا خَیّر بوجود آمده‌اند که کمال مطلق است سپس موجود دوم از او پدید آمده که عقل است و مانند جدا شدن نور از خورشید و آب از سرچشمه است. بنابراین سرچشمهٔ نخست، وحدت اصلی خود را از طریق آن می‌بیند و اگر موجود دوم (عقل) از آن صادر شود اینگونه توصیف می‌شود که (سرچشمهٔ نخست یکتا، ذات خود را از طریق آن) و از طریق (عقل) می‌بیند و نفس از عقل صادر می‌شود که دارای طبیعتی دو گانه است. آنگاه در جنبهٔ داخلی خود توجه به بالا دارد، زیرا عقل است و در منظر خارجی خود توجه به پایین دارد که عالم حس و ماده است و این نفس، همزمان آفریدگار جهان مادی پایین است که ما در آن زندگی می‌کنیم و بدینگونه، تثلیث افلوطینی (یعنی سرچشمهٔ نخست) (عقل) (نفس) پدید می‌آید.

۲ـ فلسفهٔ رواقی متاخر که برخی از پیروان آن خدای اعلی و حاکم بر جهان را همان عقل می‌دانند که به این خلاء جهان راه می‌یابد و آن چیزی جز فلک ستارگان ثابت که همه چیز را در بر دارند و در زیر آن هفت فلک وجود دارد که متحرک‌اند و در جهت معکوس حرکت می‌کنند، مقولهٔ دیگری نیست. در وسط این فلک‌ها، خورشید به عنوان بانوی همهٔ انوار و روشنایی‌ها زندگی می‌کند که به همان عقل و

مبدأ حاکم بر جهان است و ما در اینجا خود را در برابر خدایگانی و الوهیت اصلی می‌بینیم، الوهیت عقل که در (فلک نجوم ثابت) نمایان گشته و الوهیت خورشید که بر جهان حاکم است و این دو الوهیت از نظر جوهر یکی هستند. یکی از آن‌ها یعنی (خورشید) از دیگری، یعنی (فلک نجوم ثابت) صادر شده و خورشید به صورت دیده شدهٔ آن در جهان است و قدرت مؤثر و فعال آن در هستی به شمار می‌آید.

این دو فلسفه با مسیحیت آمیخته می‌شوند و آنگاه متوجه می‌شویم که تثلیث مسیحی از کجا آمده و چگونه با ایمان به خدایی خورشید و ایمان به خدایی مسیح آمیخته شده است و ایمان مسیحی که ضمن تصور ذیل، بر اساس ایمان به توحید است:

۱ـ (پدر) که موازی (سرچشمهٔ نخست و واحد خیّر و نیکوکار) در فلسفهٔ افلوطینی و (فلک نجوم ثابت) در رواقی پسین است.

۲ـ (پسر = مسیح) یعنی پسری که موازی با (عقل) به حسب فلسفهٔ افلوطینی و خورشید به حسب فلسفهٔ رواقی پسین است و او (همان صورت دیده شده) برای خدا و قدرت فعال او در وجود است.

۳ـ (روح القُدُس) که موازی با (نفس) دارای طبیعت دو گانه و متوجه به بالا به عنوان عقل. و متوجه به پایین به عنوان عالم و جهان مادی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. از همین رهگذر، روز یکشنبه، روز جشن هفتگی قرار داده شده و در اصل برای عبادت و پرستش خورشید بوده است و سپس بعد از تغییر و تحول به مسیحیت، روز عبادت در دین جدید، موضوعی پذیرفته شده و توافقی است. و اعلان روز ۲۵ دسامبر به عنوان روز تولد مسیح نیز رفته رفته مورد توافق قرار می‌گیرد که در اصل، روز ولادت خورشید بوده که در حقیقت روز انقلاب زمستانی است که در آن،

کوتاه‌ترین روز و طولانی‌ترین شب به حسب تصور آنان در آن زمان وجود داشته است.

از این رو، کلیساهای شرقی با مسأله تثلیث هماهنگ شدند؛ ولی کلیساهای غربی را به بت‌پرستی و پرستش خورشید متهم ساختند، زیرا آنان روز ۲۵ دسامبر را روز ولادت مسیح دانسته بودند و روز ششم ژانویه را نیز روز میلاد مسیح علیه‌السلام دانسته‌اند و تا امروز به این مسأله پایبند هستند. گذشته از اشکال چگونگی که در آن روز ۲۵ دسامبر به عنوان روز میلاد مسیح تعیین شده، دو اشکال دیگر نیز وجود دارد که تعیین میلاد را در ماه ژانویه نشان می‌دهد و آن دو اشکال عبارت‌اند از:

۱_ در انجیل لوقا مطلبی آمده که متن آن چنین است: او، یعنی حضرت مریم پسر نخست خود یعنی مسیح را به دنیا آورد «و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود. ۸ در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گلهٔ خود پاسداری می‌کردند»[۱].

اشکال طرح شده در این‌جا این است که این صفت جز در یک شب از ماه دسامبر نیست و دربارهٔ ژانویه وجود ندارد، زیرا شبان‌ها در ماه‌های سرد زمستان بایست گله‌های خود را در مکانی گرم و حفاظت شده و سرپوشیده نگاه دارند وگرنه نابود می‌شوند و از بین می‌روند.

۲_ در همین انجیل آمده است که: [۲].

«در آن روزها، آگوستوسِ قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند. ۲این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می‌شد. ۳پس، هر کس روانهٔ شهر خود

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل لوقا، فصل ۲، ص ۷-۸.
۲. همان: ص ۱-٦.

شد تا نام‌نویسی شود. ٤یوسف نیز از شهر ناصرهٔ جلیل رهسپار بِیت‌لِحِمِ یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود. ٥او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند. ٦هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید[1]».

اشکال مطرح شده این است که آنچه در تاریخ رومانی کهن آمده است ذکر می‌کند که این آمارگیری هنگام اعتدال هوا انجام شده است نه در فصل بهار و نه در فصل زمستان به گونه‌ای که بیشتر اوقات درجات حرارت پایین و حتی زیر صفر باشد و راه‌ها در حالت غیرمناسبی باشند که براثر باران و شاید بخشی بر اثر برف، قابل عبور نیستند و این سخنی منطقی است. بنابراین، میلاد حضرت مسیح در دسامبر یا ژانویه موضوعی دور از انتظار است.

افزون بر دو اشکال گذشته، وجود رطب تازه آنگونه که در وصف قرآنی برای حوادث ولادت مسیح آمده- در فصل زمستانِ سرد، موضوعی غیرعادی و عجیب است مگر آنکه بگوییم همهٔ این قضیه مساله‌ای اعجاز آمیز بوده‌است.

* تعیین مکان ولادت:

انجیل متی و لوقا هر دو بر سر تعیین مکان ولادت حضرت مسیح اتفاق نظر دارند و آن را شهر بیت لحم می‌دانند که ۹ کیلومتر از مسجد الاقصی دور است، زیرا - چنانکه پیش از این گذشت - وطن اصلی خاندان یوسف نجار شوهر حضرت مریم طبق ادعای آنان بوده که آن دو برای ثبت‌نام و آمارگیری و سرشماری به آن شهر رفتند.

---

۱. همان: ۳-۷.



در انجیل لوقا آمده است: «۳پس، هر کس روانهٔ شهر خود شد تا نام‌نویسی شود. ٤یوسف نیز از شهر ناصرهٔ جلیل رهسپار بِیت‌لِحِمِ یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود. ٥ او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند. ٦هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید ۷و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد».

اما متی در روایت خود از انجیل نه دربارهٔ آمارگیری مطلبی می‌آورد و نه علت حضور حضرت مریم را در بیت لحم بیان می‌کند و عبارت او چنین است: «۱چون عیسی در دوران هیرودیسِ پادشاه، در بِیت‌لِحِمِ یهودیه به دنیا آمد..» [1].

انجیل متی می‌افزاید که: مژدهٔ پیرامون ولادت حضرت مسیح پیش از این نیز بر زبان برخی پیامبران علیهم‌السلام آمده بود که بیان می‌کند حضرت مسیح در بیت لحم متولد خواهد شد و این مطلب همان موضوعی است که عملاً اتفاق افتاده است.

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل ۲، ۱.

از آن‌جا که منابع مسیحی و بیشتر منابع حدیثی و تاریخی اسلام نیز اتفاق نظر دارند که مکان ولادت حضرت مسیح در سرزمین فلسطین بوده؛ ولی تنها یک نکته را دارند که در میراث شیعه امامیه نیز برخی موافقت‌ها با این سخن انجام شده و بعضی جاها با آن مخالفت شده است.

اما روایت‌هایی که آن نقل تاریخی را تأیید می‌کنند، از قبیل روایاتی است که علامهٔ مجلسی در بحار از تفسیر قمی آورده است: علی بن ابراهیم می‌گوید: پدرم، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق‌علیه‌السلام در حدیثی طولانی در صفت معراج نقل می‌کند که در ضمن سخن خود گفت: سپس جبرئیل به من گفت: فرود بیا و نماز بخوان؛ من فرود آمدم و نماز خواندم. گفت: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: خیر. گفت: در طور سینا نماز خواندی جایی که خدا با موسی سخن گفت. سپس سوار شدم و تا آن‌جا که خدا می‌خواست رفتیم. سپس به من گفت: پیاده شو و نماز بخوان. من پیاده شدم و نماز خواندم. گفت: می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: خیر. گفت: در بیت لحم نماز خواندی و بیت لحم جایی در بیت المقدس است که عیسی بن مریم در آن جا متولد شده است.[1].

اما روایات مخالف آنگونه که در بحار آمده است: ولادت حضرت عیسی در نجف و در عراق بوده است. از قصص الانبیاء راوندی نقل شده است: صدوق، از ابن ولید، از صفار، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از یحیی بن عبد الله نقل کرده که گفت: ما در شهرحیره بودیم؛ سپس من همراه با امام صادق‌علیه‌السلام سوار بر مرکب شدم تا به روستایی در بالا دست ماصر

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ١٤، ص ٢٠٨.

رسیدیم. حضرت فرمود: اینجا همان مکان است و آنگاه که به شط نزدیک شد و بر لب ساحل فرات قرار گرفت پیاده شد و دو رکعت نماز گزارد و فرمود: می‌دانی عیسی کجا متولد شده؟ عرض کردم: خیر. فرمود: در همین‌جا که من نشسته‌ام. سپس فرمود: می‌دانی آن درخت خرما کجا بود؟ عرض کردم خیر. حضرت دست خود را به پشت سرش دراز کرد و فرمود: در اینجا بود. سپس فرمود: آیا می‌دانی آن قرار و ماء معین که در آیه آمده، کجاست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: آن همین فرات است. آنگاه فرمود: آیا می‌دانی آن رَبوه (یعنی تپه و بلندی) کجاست؟ عرض کردم: خیر. امام با دست خود به سمت راست خویش اشاره کرد و فرمود: همان کوه است که در نجف قرار دارد و فرمود: مریم هنگامی‌که علامت‌های بارداری بر او ظاهر شد در دره‌ای قرار داشت که پانصد دختر باکره در آن عبادت می‌کردند و فرمود: ۹ ساعت باردار بود و سپس درد زایمان او فرا رسید. وی از محراب، به خانهٔ عبادتی که داشت رفت و آن جا درد زایمان او را وادار کرد به تنهٔ درخت خرمایی پناه ببرد و درآن جا وضع حمل کرد و فرزندش را به دنیا آورد و او را بر دوش گرفت و به سوی قوم و قبیلهٔ خود بازگشت. هنگامی‌که اورا دیدند شگفت زده شدند و بنی اسرائیل دربارهٔ او به اختلاف پرداختند. برخی گفتند: این کودک پسر خداست و بعضی گفتند: بندهٔ خدا و پیامبر اوست و یهودیان گفتند: این زن، دختر حنّه است. و گفته می‌شود: درخت خرمایی که حضرت مریم در نزد آن فرود آمد خرمای عَجوه بوده است. مجلسی در بیان برخی از کلمات روایت می‌گوید: مآصر به مَدّ، جمع ماصر، مانند مجلس است یعنی محبَس ـ محل حبس ـ و شاید مقصود محابس الماء یعنی آبگیرها است و ماصر بدون مدّ، مانع و فاصلهٔ میان دو چیز و مرز میان دو زمین است و ابن الهنّه کنایه از زنا زاده است و مقصود از هنّه، شر و زشتی است؛ چنانکه

در موارد زیادی بر آن اطلاق گفته می‌شود و گاهی نیز هرچیزی را به آن کنایه می‌زنند. بنابراین، معنا، پسر مرد است).[1].

برای شناخت ارزش کتاب قصص الانبیاء راوندی آنچه را که محقق شیخ محمد آصف محسنی در کتاب خود «بحوث فی علم الرجال» آورده را تحت عنوان (حول اسناد قصص الانبیاء) می‌آوریم: [2] شیخ قطب الدین هبة الله راوندی کتاب‌هایی نوشت و چه بسا بعضی آن‌ها را تا ٥٦ کتاب رسانده‌اند از جملهٔ آن‌ها قصص الانبیاء است و بیشتر به امور نقلی از شیخ صدوق می‌پردازد؛ ولی تفصیل اسناد خود به صدوق را در هر روایت نمی‌آورد. همچنین در اول کتاب خود نیز سندی کلی برای همهٔ آنچه از صدوق نقل کرده، نیاورده است تا روشن شود این روایات از نظر سندی از ناحیهٔ صدوق معتبراند یا خیر؟ و آیا معتبرند یا ضعیف؟ و بعد از صدوق چگونه هستند؟ بلکه در بعضی روایات سند تفصیلی دارد و در برخی، سند اجمالی و در بیشتر آن‌ها می‌گوید: از ابن بابویه و یا از ابن بابویه با افزودن واو عاطفه و چه بسا می‌گوید: با اسناد خود از فلان و ضمیر مجرور در کل آن یا در اکثر آن‌ها به صدوق برمی‌گردد و چه بسا چیز دیگری می‌گوید و این کتاب

---

١. همان، ص ٢١٦.

٢. این کتاب در سال ١٣٩٩ق. در شهر مشهد در ایران به نام (الفوائد الرجالیه) چاپ شده سپس در سال ١٤٠٢ق. در قم با تصحیح و تکمیل با نام فعلی به چاپ رسیده و مجدداً در اسلام آباد پاکستان همراه با کتاب «عدالة الصحابه» در سال ١٤١٧ق. بعد از افزودنی‌ها و تصحیحاتی که از جانب مؤلف صورت گرفته چاپ شده است. این کتاب دارای ٤٦ بحث در علم رجال است که قواعد کلی و معیارهای احراز وثاقت و صدق راوی و ضابطه‌های تصدیق و امارات توثیق و جرح و مواردی دیگر را بیان می‌کند.

ظاهراً هنوز چاپ نشده و تا ده ماه پیش، هنوز نسخهٔ خطی باقی مانده که برخی از فضلاء که خدا به آنان پاداش خیر عنایت کند در ماه رجب ۱۴۰۹ آن را چاپ کردند.

محسنی پس از آن که راویان مذکور را توثیق می‌کند و نام‌های آن‌ها را در کتاب می‌آورد. نظر خود را دربارهٔ روایات مرسل چنین بیان می‌کند و می‌گوید: در این جا بحث عمیق‌تر و باسابقه‌تری وجود دارد و آن این است که آیا اصل این کتاب اعتبار دارد و آیا اتصال آن به مؤلف با سند متصل معتبر ثابت شده یا خیر:

سپس به بحث دربارهٔ این موضوع می‌پردازد و در فصل دیگری نیز در این باره می‌گوید: شیخ منتجب الدین در فهرست خود می‌گوید: [۱] شیخ امام قطب الدین ابو الحسین سعد – گفته شده - سعید - بن هبة الله بن الحسن الراوندی، فقیهی برجسته و شایسته و مورد اعتماد است که کتاب‌های زیادی دارد و سپس کتاب‌های او را برمی‌شمارد؛ و ابن شهرآشوب[۲] در معالم العلماء در حق او می‌گوید: شیخ و استاد من ابو الحسن سعد بن هبة الله کتاب‌هایی دارد و دو کتاب او را می‌آورد و این دو شخص فاضل، کتاب قصص الانبیاء را از کتب او نمی‌دانند. حُرّ عامِلی[۳] در تذکره المتبحرین در شرح حال وی می‌گوید: من کتاب قصص الانبیاء را نیز از او

۱. او شیخ ابوالحسن علی بن عبید الله بن حسن قمی معروف به منتجب الدین است که بین سال‌های ۵۰۴ و ۵۸۵ می‌زیسته وی عالم و محدث بزرگی بود و یکی از تالیفات او فهرست اسامی علمای شیعه و مصنفات آن‌هاست.

۲. ابن شهرآشوب سَرَوی مازندرانی بین سال‌های ۴۸۸ تا ۵۸۸ می‌زیسته، وی فقیه و محدث است و تألیفات زیادی دارد از جمله مناقب آل ابوطالب و معالم العلماء.

۳. محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین معروف به حُرّ عامِلی (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴) محدث و فقیه شیعه است. از جمله کتاب‌های او (تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه) معروف به کتاب وسائل الشیعه که منبع احادیثی است که در استنباط فقهی بر آن تکیه می‌شود.

دیدم..و مجلسی، قصص الانبیاء مذکور را نخست به او نسبت می‌دهد که از ظاهر اسانید کتاب بر می‌آید و مشهو نیز چنین است. سپس می‌گوید: و بعید نیست که این کتاب تالیف فضل الله بن علی بن عبید الله حسنی راوندی[1] باشد. چنانکه از برخی اسانید سید بن طاووس برمی‌آید که او گفته است: آن جناب رساله‌ای در نجوم و کتاب فلاح السائل را داشته و این مساله ساده است، زیرا تنها به داستان‌ها و اخبار مربوط می‌شود که بیشتر آن‌ها از کتاب‌های صدوق گرفته شده است.

محسنی، پژوهشگر، سخن مجلسی را نمی‌پسندد که این مساله ساده است و می‌گوید: به نظر من مسأله ساده نیست، زیرا حرام است چیزی را به ائمه علیهم‌السلام و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دهیم در حالیکه صحت آن با علم وجدانی یا تعبدی ثابت نشده است هرچند آن مطلب منسوب، یکی از ساده‌ترین مطالب باشد.

سپس می‌افزاید: صاحب وسائل ذکر کرده است که این کتاب در ضمن منابع وسایل او در فایدهٔ چهارم در پایان کتاب آمده و بر آن اعتماد کرده است؛ ولی ظاهراً این کتاب با سند متصل، به دست او و مجلسی نرسیده است و ناگزیر باید شهرت این کتاب در فاصلهٔ زمانی دوری بین مؤلف آن و این دو بزرگوار، میان علما اثبات شود.

سپس محسنی با طرح اشکال دیگری که به این کتاب مربوط می‌شود، دیدگاه خود را به این صورت پایان می‌دهد و می‌گوید: آنچه مسلّم است بیشتر اخبار

---

۱. سید ضیاء الدین ابو الرضا، فضل بن علی الحسنی الراوندی متوفای ۵۵۱ق. فقیه و ادیب است و از جمله تالیفات وی (ضوء الشهاب فی شرح الشهاب) (مقاربة الطیبة الی مقاربة النیه) و همچنین کتاب (الاربعین فی الاحادیث) و نیز (نظم العروض فی قلب المروض) و نیز (الکافی فی التفسیر) است.

قصص، از صدوق (ره) روایت شده؛ اما این که از کتاب‌های او گرفته شده باشد نیازمند شاهد یا تتبع است و ثمرهٔ بین دو قول بسیار بزرگ است، زیرا بنا بر قول دوم، نظر به اعتبار روایات، حکم، نیازمند احراز وثاقت وسایط میان مؤلف قصص و صدوق نیست؛ اما بنابر قول اول، نیازمند است، زیرا جهالت آنان، به اعتبار روایات آسیب می‌زند؛ اما بحث دربارهٔ اسانید مؤلف قصص، به صدوق، پیش از این نیز در برخی مباحث گذشته آمد و چیز دیگری در میان است و آن اینکه آن روایات بطور کامل، در کتب صدوق وجود ندارند و این موضوعی شگفت آور است.[1].

در روایت دیگری آمده است که ولادت حضرت مسیح در کربلای عراق واقع شده است. مجلسی در بحار الانوار به نقل از تهذیب شیخ طوسی می‌گوید: ابوحمزهٔ ثمالی، از علی بن الحسین علیه السلام دربارهٔ سخن خداوند که فرموده است: ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا﴾[2] فرمود: حضرت مریم از دمشق بیرون آمد تا به کربلا رسید و فرزندش را در محل قبر امام حسین علیه السلام متولد ساخت و سپس همان شب بازگشت.[3].

در روایت چهارمی آمده است که: ولادت، در نواحی بغداد جایی که مسجد براثای کنونی واقع شده، انجام گرفت. در بحار الانوار، از امالی طوسی، مفید، از علی بن بلال، از اسماعیل بن علی بن عبد الرحمن، از پدرش، از عیسی بن حمید طایی، از پدرش حمید بن قیس، از علی بن الحسین علیه السلام نقل شده که امیر مؤمنان

---

۱. محسنی: بحوث فی علم الرجال، ص. ٤٣٦ - ٤٣٧.

۲. مریم: ۲۲.

۳. مجلسی: بحار الانوار، ج۸، ص ١١٦.

هنگامی که از جنگ خوارج باز می‌گشت از منطقهٔ زوراء گذشت و به مردم فرمود: این منطقه، زوراء است. حرکت کنید و از آن دوری نمایید، زیرا سرعت فرو رفتن زمین، در آن بسیار سریع تر از فرورفتن میخ در نخاله است. هنگامی که به سمت راست آن منطقهٔ سرسبز رسید ناگهان راهبی را در صومعه‌ای دید. راهب به آن حضرت گفت: با سپاه خود در این سرزمین فرود نیا. حضرت فرمود: چرا: وی گفت: برای این‌که این جا جز پیامبر یا وصی پیامبری که در راه خدا جنگیده باشد، فرود نمی‌آید. ما در کتب خود چنین دیده‌ایم. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: من وصیِ سرورِ پیامبران و سرور اوصیاء هستم. راهب به او گفت: بنابراین تو همان مرد پیشانی بلند قریش و وصی محمد هستی؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری من همان فرد هستم. راهب از مرکب خود پیاده شد و نزد حضرت رفت و گفت: شرایع اسلام را برای ما بازگو نما، زیرا من وصف تو را در انجیل یافته‌ام. تویی که در سرزمین براثا و خانهٔ مریم و سرزمین عیسی فرود می‌آیی. امیر مؤمنان علیه السلام به نقطه‌ای رسید و پای خود را به آن کوبید چشمه‌ای از آن جوشید و صدای آب به راه افتاد. حضرت فرمود: این همان چشمهٔ مریم است که برای او جوشیده است. سپس فرمود: از این جا هفده ذراع به پیش بروید و زمین را بکاوید و رفتند و زمین را حفر کردند؛ سنگ سفیدی پدیدار شد. علی علیه السلام فرمود: مریم، حضرت عیسی را بر روی این صخره بدنیا آورد و در همین جا نماز گزارد. سپس فرمود: سرزمین براثا خانهٔ مریم علیها السلام است[1].

چیزی که در این جا می‌توان گفت این است که: این گونه روایات در مقابل

---

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج. ١٤، ٢١ - ٢١١.

اطلاعات و متون گوناگونی که بسیار فراوان هستند، نمی‌توانند بایستند. برخی از آن‌ها دینی و برخی تاریخی و برخی غیر اسلامی هستند و تأکید می‌کنند که این حوادث در سرزمین فلسطین رخ داده، نه در عراق انجام شده است. شاید به طور مشخص در بیت لحم، نه در نجف و نه کربلا و نه بغداد و نه دیگر مناطق عراق انجام پذیرفته باشد. شاید بعضی برای دلالت بر مطالب گذشته، به این مسأله متمسک شوند که ولادت مسیح در بیت لحم در نزدیکی قدس اتفاق افتاده که سخنی قطعی نیست، زیرا بعداً کشف شده که اقوال دیگری ترجیح می‌دهد بیت لحم مورد اشاره در متون مسیحی، شهری نزدیک الجلیل شمال فلسطین بوده نه بیت لحم کنونی که نزدیک قدس است و انجیل مُرقُس و یوحنا بیت لحم را به عنوان زادگاه مسیح یاد نکرده اند؛ بلکه معتقدند وطن او ناصره در الجلیل بوده و همهٔ این اطلاعات گویاست که: هماهنگ سازی میان این دو نظریه، این گونه می‌شود که عیسی در بیت لحم متولد شده؛ ولی آن بیت لحم در نزدیکی الجلیل است، نه در نزدیکی قدس.

چه بسا نیز به سخن «جان مایر» پژوهشگر تاریخ مسیح استدلال می‌کنند که می‌گوید: ولادت عیسی در بیت لحم نباید به عنوان حقیقتی تاریخی تلقی شود؛ بلکه نوعی تایید الهی است که به شکل قصهٔ تاریخی درآمده و ظاهر مسأله چنین است.[1].

چنانکه برخی از پژوهشگران تصریح کرده اند: اعتقاد به این موضوع که یسوع از دودمان داود پادشاه است، موضوعی است که به تغییر و تحول سرگذشت ولادت یسوع در بیت لحم انجامیده، زیرا بیت لحم، وطن پیامبر/ داود پادشاه بوده است و این ادعا، ساخته و پرداختهٔ متی و لوقا است که خواسته‌اند تاکید کنند یسوع، از تبار

---

۱. میلاد یسوع https/daqaeq. net/

داود و منسوب به اوست. .

ولی چیزی که طرفداران این نظریات باید به آن توجه کنند این است که آن‌ها برای تعیین مکان ولادت حضرت مسیح، از سرزمین فلسطین بیرون نرفته‌اند و هیچ یک از آن‌ها ادعا نکرده‌اند که تولد مسیح مثلاً در عراق یا در دمشق انجام شده باشد تا بتوانیم آن روایات را از طریق آن‌ها تصحیح کنیم؛ خواه تولد مسیح در بیت لحم صورت گرفته باشد یا ناصره و یا هرجای دیگری از الجلیل، مهم آن است که ولادت او در درون مرزهای فلسطین انجام پذیرفته نه عراق آنگونه که درآن روایات آمده است.

بنابراین برخی در صحت اینکه ولادت حضرت مسیح در سرزمین فلسطین رخ داده باشد، تردید می‌کنند، زیرا قرآن کریم دربارهٔ درخت خرما و رطب تازه سخن می‌گوید و شناخته شده نیست که در سرزمین فلسطین خرما وجود داشته باشد، به همین دلیل، عراق سرزمینی است که نامزد مهد مسیح و ولادت او می‌باشد به ویژه تعبیری که در قرآن کریم آمده و حاکی است که حضرت مریم به مکان شرقی و دور رفته است ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا﴾.

(و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت).

﴿فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابٗا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا﴾.

(و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!).

﴿قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا﴾.

(او (سخت ترسید و) گفت: «من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری!).

﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا﴾.

(گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!).

﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾.

(گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!).

﴿قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

(گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می‌آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!).

﴿فَحَمَلَتْهُ فَٱنتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا﴾.

(سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطه دور دستی برد (و خلوت گزید).

﴿فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾.

(درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آنقدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و بکلّی فراموش می‌شدم!).

﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾.

(ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است!).

﴿وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا﴾[1].

و این تنهٔ نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای برای تو فرو می‌ریزد).

این سخن از نظر موقعیت، نسبت به سرزمین فلسطین که سکونتگاه اصلی وی بوده، مطابق با سرزمین عراق است.

ولی این اشکال نیز صحیح بنظر نمی‌رسد، زیرا در سخن آینده خواهیم دید که (مرکز اطلاع رسانی فلسطین – وفا -) دربارهٔ کشت و کار درخت خرما در فلسطین سخن می‌گوید: در آن جا آمده است که از هزاران سال پیش خرما در فلسطین کشت می‌شده و مورد توجه کشاورزان فلسطینی بوده است، زیرا خرما درختی است که دارای ارزش اقتصادی بالایی است و همچنین جایگاه دینی والایی دارد و صدها سال نیز باقی می‌ماند و می‌تواند شرایط آب و هوایی گوناگونی را تحمل کند و درخاک‌های شوره زار نیز رشد می‌کند. بنابراین کاشت و نگهداری خرما در سرزمین فلسطین در مناطقی مانند اریحا و اغوار و باریکهٔ غزه، وجود دارد، به ویژه در دو شهر دیر بلح و خان یونس. و معروف است که شهر اریحا از نظر تاریخی شهر خرما شمرده می‌شده، زیرا نخلستان‌های بزرگی در آن وجود داشته است و مسافت میان اریحا و بیت لحم تنها ٤٧ کیلومتر است.

این مرکز سپس می‌افزاید: منطقهٔ خرماها در فلسطین یکی از گنج‌های اقتصادی کشاورزی است وطبق آمارهای وزرات کشاورزی، در سپتامبر سال ۲۰۲۱ تعداد

---

۱. مریم: ۱۵- ۱٦.

نخلستان‌های فلسطین ۵۷۱ نخلستان بوده که ۳۱۳۰۰۰ اصله درخت خرما را در خود جای داده است و حدود ۵۰۰۰ کارگر در آن‌ها کار می‌کنند و ارزش صادرات آن سالانه ۳۵ تا ٤۰ میلیون دلار است و تولید خرما در هر موسم مثلاً در سال ۲۰۲۱ سیزده هزار و پانصد تن بوده است.[۱] همچنین کمیتهٔ ملی تربیت و فرهنگ و علوم فلسطین، خرما را یکی از میراث‌های فرهنگی غیرمادی می‌داند که سازمان ملل متحد و سازمان‌های تربیتی و علمی و فرهنگی یونسکو آن را در دسامبر ۲۰۱۹ ثبت کرده‌اند.[۲].



همچنین می‌بینیم سکه‌ای که در زمان شورش یهودیان به فرماندهی «بارکوخبا» بر ضد سلطهٔ رومیان در سرزمین فلسطین بین سال‌های ۱۳۲ - ۱۳٦ ضرب شده، در یکی از دو روی خود تصویر درخت خرما دارد و در روی دیگر تصویر خوشه‌ای از انگور موجود است. به این صورت نشان می‌دهد که این دو میوه، فراوان وجود داشته

---

۱ .https: //info. wafa. ps/ar-page. asx?id=۸۷۰۱۸--cf-chl-f-tk=z۳zmv. azmlrsd٥pzkkdz. rfh۲ebdm. ۸na۲fsbd۸u-la-١٦٤٢٢٥٩٧٧٤-٠-ganycgznbqu

۲ .کمیتهٔ ملی تربیتی و فرهنگ علوم فلسطین، خرما را یکی از میراث‌های فرهنگی غیر مادی می‌داند که در سازمان یونسکو به ثبت رسیده است. https: //safa. ps/post/۲۷۲۹۸۹/

و در آن سرزمین‌ها تولید می‌شده است.

افزون بر مطالبی که گذشت، فاصله‌ای که صاحبان این ادعا میان فلسطین و عراق مطرح می‌کنند صدها کیلومتر است، خواه آن را با خط مستقیم طی کرده باشد یا از کنار رود فرات عبور نموده و این کار نیازمند آن است که حدود یک ماه راه برود و شما می‌توانید تصور کنید یک دختر جوان تنها بتواند این راه را طی کند؟ و چه انگیزه‌ای باید داشته باشد؟ و براساس کدام منطق می‌توان آن را پذیرفت؟ چگونه او این راه را رفته است؟ با چه کسی همراه بوده؟ سپس تمام این مسافت را چگونه مجدداً تا وطنش فلسطین، بازگشته و کسانی که باید او را ببینند، دیده‌اند و با او سخن گفته‌اند و قرآن آن را نقل کرده است؟ آری، بعضی می‌گویند این ماجرا به صورت خارق العاده و معجزه آسا انجام شده و برای او طی الارض شده و یا وسیله‌ای در اختیار او قرارداده شده که به سرعت او را جا به جا کند.. ولی این پرسش دوباره باز می‌گردد: که چه انگیزه‌ای برای این کار وجود داشته است؟ و آیا آیات (معجزه‌ها) بدون دلیل روی می‌دهند؟ و همین بارداری و تولد مسیح معجزه‌ای از معجزات خداست و بدان معنا نیست که جای تولد او نیز در فضایی معجزه‌گونه روی داده باشد، زیرا این امر از هدفی برخوردار نیست و برخلاف اصل بارداری و تولد است و باید به این نکته توجه شود که معجزات، حالتی استثنایی هستند و دراین ماجرا یک اصل نیستند که بتوانیم هر زمان خواستیم، امور را طبق آن‌ها تفسیر کنیم.

سه تن زردشتی:

روایت متّی دربارهٔ ولادت می‌گوید: سه تن از زرتشتیان که از ناحیهٔ شرق آمده بودند حضور آن‌ها در نزدیکی شهر قدس با ولادت مسیح همزمان شد و آن‌ها از پیش می‌دانستند که ولادت (پادشاه یهود) همزمان با پدیدار شدن ستاره‌ای

مخصوص در آسمان، رخ خواهد داد و این ماجرا همان چیزی بود که عملاً در آن شب اتفاق افتاد. از این رو، این افراد به درون شهر اورشلیم/ قدس آمدند و دربارهٔ این نوزاد که قبلاً مژده به وجود او داده شده بود، به جستجو پرداختند.[1].

«چون عیسی در دوران هیرودیسِ پادشاه، در بِیت‌لِحِمِ یهودیه به دنیا آمد، هان چند مُغ از مشرق‌زمین به اورشلیم آمدند ۲و پرسیدند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.» ۳چون این خبر به گوش هیرودیسِ پادشاه رسید، او و تمامی اورشلیم با وی مضطرب شدند. ٤پس او همهٔ سران کاهنان و علمای دینِ قوم را فرا خواند و از آنها پرسید: «مسیح کجا باید زاده شود؟» ٥پاسخ دادند: «در بِیت‌لِحِمِ یهودیه، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است: ٦«"ای بِیت‌لِحِم که در سرزمین یهودایی، تو در میان فرمانروایان یهودا به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل، را شبانی خواهد نمود.»».

روایت می‌افزاید که هیرودیس پس از آنکه آن سه تن زرتشتی را خواست و به سخنان آن‌ها و روایت آن‌ها گوش داد، از آنان خواست تا به بیت لحم بروند و دربارهٔ این مساله تحقیق کنند و نتیجه را نیز به او خبر دهند.[2].

«سپس آنان را به بِیت‌لِحِم روانه کرده، بدیشان گفت: «بروید و دربارهٔ آن کودک به‌دقّت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سَجده‌اش کنم.» ۹ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. و هان ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا سرانجام بر فراز مکانی که کودک بود، بازایستاد. ۱۰ایشان با دیدن ستاره بی‌نهایت شاد شدند. ۱۱چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه‌های خود را گشودند و هدیه‌هایی از

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲، ۱-٦.
۲. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲، ۸ - ۱۲.

طلا و کُندُر و مُر به وی پیشکش کردند. ۱۲و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیرودیس بازنگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند».

هنگامی‌که هیرودیس دانست آن سه تن زرتشتی به وعدهٔ خود پایبند نیستند.[۱] «چون هیرودیس دید که مُغان فریبش داده‌اند، سخت برآشفت و فرستاده، همهٔ پسران دو ساله و کمتر را که در بِیت‌لِحِم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مُغان تحقیق کرده بود، بکشت».

در مقابل هنگامی‌که یوسف نجار در خواب دید فرشته‌ای از او می‌خواهد از بیت لحم بیرون برود[۲].

«۱۳پس از رفتن مُغان، فرشتهٔ خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد.» ۱٤پس او شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد، ۱۵و تا مرگ هیرودیس در آنجا ماند. این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که «پسر خود را از مصر فرا خواندم.».

همچنین، انجیل متی می‌افزاید که: رفتن مسیح به مصر و بازگشتن از آن‌جا به سرزمین فلسطین، امری الهی تقدیر شده و سرنوشت بوده است، زیرا این مژده نیز بر زبان یکی از پیامبران گذشته داده شده بوده که وی نزد آنان به مصر می‌آید و این چنین نیز شد.[۳]

«۱۵و تا مرگ هیرودیس در آنجا ماند. این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲، ۱٦۰.
۲. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲، ۱۳-۱۵.
۳. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲- ۱۵.

«پسر خود را از مصر فرا خواندم.».

بدینگونه حضرت مسیح طبق این داستان انجیلی از تصفیهٔ جسدی (یعنی کشته شدن به دست هیرودیس دیکتاتور) نجات یافت و در آینده نیز هنگام سخن گفتن دربارهٔ کودکی مسیح، روایت هجرت او به مصر را یاد آور خواهیم شد که با این روایت لوقا در انجیل خودش، تطابق ندارد، زیرا از آن برمی‌آید که با بودن آن سه تن، مریم و یوسف و مسیح در فلسطین هشت روز ماندند و پس از آن به بیت لحم رفتند و سرانجام به الجلیل همان جا که یوسف ساکن بود رهسپار گشتند.

پژوهشگران دربارهٔ ملیت آن سه تن زرتشتی و کشور آنان اختلاف نظر دارند. بعضی مدعی شده‌اند که از عراق کنونی آمده بودند و برخی گفته‌اند: از ایران کنونی آمده‌اند و بعضی اظهار داشته اند: که آن‌ها از شبه جزیرهٔ عربستان آمده‌اند و یا از سابئیان بوده اند، حتی گفته شده از اردن آمده بودند.

برخی نیز معتقدند که کلمهٔ «مجوسی» یا زرتشتی، همچنین کلمهٔ «کلدانی» در آن زمان به ستاره شناسان و ستاره پرستان گفته می‌شده که صرف نظر از دین و قومیت آنان بوده است. در این زمینه «موفق نیسکو» پژوهشگر و تاریخ نگار سریانی می‌گوید: کلمهٔ کلدانی مقابل لقب مجوس (ماجو) به معنی کاهن و غیب‌گو و پیشگو است، همچنین به معنای ستاره‌شناس و حکیم و مفسر است و کلمهٔ مجوس در دوران کلدانیان بسیار شایع بود و از زمان پیدایش دین زرتشتی تقریباً در نیمهٔ قرن هفتم قبل از میلاد بود که این دین قدرت گرفته، زیرا وظایف دینی و مراسم مجوسی، رابطه‌ای با ستاره شناسی و سحر و جادو دارد، بنابراین، مصطلح (ماجیا - مجوس) یونانی - عِبری و نشان‌دهندهٔ ستاره شناسی و سحر است.

از متخصص و استاد در ادیان و زبان فارسی، تاریخ نگار و رئیس جمعیت ایتالیایی در مسائل ادیان شرقی «کونلی ژراردو» در کتابش «زردشت در تاریخ»: حقیقت ربط به کار بردن عبارت مجوس و کلدان در ادبیات یونان این است که تلاش‌ها و فعالیت‌های کاهنان بابِلی و مجوسیان - یعنی زرتشتیان - با یکدیگر شباهت داشته است و در برخی جهات مانند یکدیگر بوده است و برخی ادله نیز در دست است که نشان می‌دهد مجوسیان یا زرتشتیان در زمان افلاطون نیز در آتن حضور داشته‌اند.[۱].

در عهد قدیم از کتاب مقدس کلمهٔ کلدانی همیشه همراه با مجوس و ستاره شناسان و ساحران و جادوگران است، چنانکه در عهدجدید می‌یابیم که بیشتر آن کتاب به یونانی نوشته شده، واژهٔ مجوسی یا زرتشتی با قیافه شناسی و سحر و جادو و نیرنگ و دیانت ملت دشمن شکست خورده، در ارتباط است. از این رو، در زبان یونانی به جادوگران سیمون و (باریشوع) اطلاق شد که همان عنوان مجوسی است.[۲].

ستارهٔ ولادت:

عنصر دیگری که ما را در روایت انجیل دربارهٔ تولد مسیح به درنگ وا می‌دارد، پیدایش ستاره و استدلال به آن بر ولادت مسیح است. چنانکه پیش از این نیز اشاره شد و گفته شد که گویی به حسب تفسیر مسیحی (بلعم باعور) چنین پیش‌گویی

---

۱ .gherardo gnoliv zoroaster in history new york ۲۰۰۰ p۵۷

۲. http: //aramean- dem. org/arabic. tarikh-skafe/mowafak-nisko/۳/ar. htm

کرده است.[1] این فرد، معاصر با حضرت موسی بوده، آنگاه که دربارهٔ پیدایش (ستاره‌ای از یعقوب) سخن گفته، بیش از دوازده قرن قبل از آن رویداد، پیشگویی کرده است.

این همان متنی است که ادعا شده مژده‌ای است که بر زبان بلعم باعور پیش از انحرافش و قبل از آنکه از دنیا برود، آمده و نوعی افتخار از بالا بر بنی اسرائیل است که همراه او پادشاه بالاق است و او را تحت فشار قرار می‌دهد تا حضرت موسی و همراهان او را لعنت کند.[2].

«آنگاه بَلعام خطابهٔ خود را آغاز کرده، گفت: «وحی بَلعام پسر بِعور،وحی مردی که چشمانش باز می‌شود،١٦وحی آن که سخنان خدا را می‌شنود،و معرفت آن متعال را درک می‌کند؛که رؤیای قادر مطلق را می‌بیند،و فرو می‌افتد و چشمانش گشوده می‌شود: ١٧او را می‌بینم، اما نه اکنون؛بر او می‌نگرم، اما نه نزدیک.ستاره‌ای از یعقوب ظهور خواهد کرد،و عصایی از اسرائیل بر خواهد خاست؛او شقیقهٔ موآب را خرد خواهد کرد،و پسران شِیث را جملگی سرنگون خواهد نمود.١٨اَدوم به تصرف در خواهد آمد،و سِعیر را دشمنانش تسخیر خواهند کرد؛اما اسرائیل همچنان مظفر خواهد شد.١٩حاکمی از یعقوب بر خواهد خاست و باقیماندگان شهر را هلاک خواهد کرد.».

بنابراین، ستارهٔ مذکور در متن پیشین، اشاره به همان ستاره‌ای دارد که آن سه تن مجوسی آن را دیدند و آنان را به محل تولد مسیح راهنمایی کرد.

ولی انصاف آن است که دلالت آشکاری در این مسأله وجود ندارد؛ بلکه چه

---

١. این شخصیت در بخش دوم کتابم (فی عمق التاریخ) ذکر شده و اهمیت آن را در میراث یهودی و مسیحی یادآور شده‌ام به آن جا مراجعه نمایید.

٢. کتاب مقدس: کتاب عدد، فصل ٢٤، ١٥-١٩.

بسا بتوان گفت سخن گفتن دربارهٔ نابودی (موآب) و دیگر شهرها متناسب با سیرهٔ حضرت مسیح نیست و به عنوان مثال: می‌توان آن را بر داوود و سلیمان تطبیق کرد که سیرهٔ آن‌ها چنین بوده و بیشتر با واقعیت تناسب دارد تا اینکه بر حضرت مسیح منطبق گردد.

برخی از کسانی که به این مژده ایمان داشته‌اند، کوشیده‌اند میان این متن وحادثهٔ آسمانی که در آن دوره واقع شده، هماهنگی ایجاد کنند و چه بسا آن دو را به هم ربط دهند که ماجرای مخصوص به ستاره و علامت میان حوادث اختر شناسی، غیرعادی است که در تاریخی نزدیک به رویداد اتفاق افتاده مانند همراه شدن ستارهٔ مشتری با زُحَل؛ ولی در اینجا مطلبی وجود ندارد که بتوانیم به آن اطمینان حاصل کنیم و این موضوع گذشته از شک و تردید در اصل داستان است که چه بسا از ساخته و پرداخته‌های یکی از نویسندگان انجیل باشد یا بعداً به آن افزوده شده باشد.

دو دانشمند آکادمیک فرانسوی (چارلز فرانسوا دوبوی) (۱۷٤۲ - ۱۸۰۹م.) و (کنستانتین فرانسوا چاسیپوف دی فولن) (۱۷۵۷ - ۱۸۲۰م.) که در خلال انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م. و شورش بر ضد کلیسای کاتولیک هم پیمان پادشاه بود؛ ادعاهایی (تحریک کننده) مطرح کردند و این ادعاها دربارهٔ این داستان و شباهت آن با داستان الههٔ میترا یا میتراس است. ادعایشان این بود که این داستان در افسانهٔ ایرانی وجود داشته و به یونان و سپس به روم منتقل شده که ولادت میترا بسیار شبیه به روایت مّتی دربارهٔ میلاد حضرت مسیح است.

آن افسانه به ادعای آن دو، می‌گوید: صدها سال پیش از ظهور حضرت مسیح و هنگام ولادت میتراس سه تن از حکما با این نوزاد دیدار کردند و هدایایی نیز با خود آورده بودند و بعضی از زیورهای زرین نیز در این هدایا وجود داشت، آن‌ها را

به مادر این نوزاد دادند که آمدن او را به این دنیا تبریک بگویند و روز تولد میتراس روز ۲۵ ماه دسامبر اتفاق افتاده - چنانچه پیش از این گفتیم - و طبق گفتهٔ تاریخ نگارانِ دیانتِ میترایی، میتراس بر روی صلیب کشته شد و چند روز پیش از مردنش با فرزندان دوازده گانه اش بر سر میز شام گرد آمدند، آن‌ها نیز آن شام را شام آخر می‌نامند و پس از مدت کوتاهی همه به دار کشیده شدند و میترا به خورشید تبدیل می‌شود و فرزندانش به برج‌های دوازده‌گانه‌ای که در منظومهٔ شمسی هستند تبدیل می‌گردند و پس از مرگ میتراس بر روی صلیب، جسد او در تابوتی سنگی نهاده می‌شود و در فصل بهار و پس از به دار کشیدن او، میتراس در روزی که تقریباً شب و روز آن یکسان است به آسمان می‌رود و این همان تاریخ عید فصح (عید قیامت = قیامت مسیح) است.

آیا این ادعایی را که دو دانشمند دانشگاهی فرانسوی بیان کرده اند، مؤیدی دارد؟ این‌جا محل اثبات و نفی است، برخی آن را پذیرفته‌اند و برخی رد کرده‌اند و بعضی از معاصرانِ آن‌ها آن رویداد را پذیرفته‌اند و با توان و قدرت از آن دفاع می‌کنند که پولُسِ فرستاده، این سرگذشت را برای جلب نظر بت پرستان در تبلیغ خود گنجانده است، زیرا عناصری از اسطوره‌ها و افسانه‌های میترایی را در طرح ویژهٔ خود برای مسیحیتی که باید به غیر یهود معرفی شود، آورده است.

در انجیل لوقا آمده است: تعدادی از چوپانان نیز حادثهٔ تولد حضرت مسیح را اندکی پس از آن رویداد شاهد بوده‌اند. آن‌ها نیز به واسطهٔ فرشته‌ای که بر آن‌ها ظاهر گشته، به محل ولادت او راهنمایی شده‌اند.

«در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گلهٔ خود پاسداری می‌کردند.
۹ ناگاه فرشتهٔ خداوند بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردشان تابید. شبانان سخت وحشت کردند،

۱۰امّا فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است: ۱۱امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوندْ مسیح است. ۱۲نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنداقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.» ۱۳ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می‌گفتند: ١٤«جلال بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند!»..

و به مجرد اینکه فرشتگان رفتند، چوپانان راهی سمت بیت لحم شدند.

«و مریم و یوسف و نوزادِ خفته در آخور را یافتند. ۱۷چون نوزاد را دیدند، سخنی را که دربارهٔ او به ایشان گفته شده بود، پخش کردند. ۱۸و هر که می‌شنید، از سخن شبانان در شگفت می‌شد. ۱۹امّا مریم، این همه را به خاطر می‌سپرد و در دل خود به آنها می‌اندیشید. ۲۰پس شبانان خدا را حمد و ثنا گویان بازگشتند، به سبب هرآنچه دیده و شنیده بودند، چنانکه بدیشان گفته شده بود»[1].

ولادت در کاهدان:

متون انجیلی بیان کرده‌اند که عیسی مسیح در یک کاهدان متولد شده است. (جایی که برای چارپایان علف می‌ریزند) ولی ما می‌بینیم «ژوستِن شهید» به عنوان یک فیلسوف که در قرن دوم می‌زیسته و از خانواده‌ای بت پرست بوده که به مسیحیت ایمان آورده و از آن دفاع کرده و به همین دلیل کشته شده است؛ چنین می‌گوید: عیسی مسیح در غاری بیرون از شهر به دنیا آمده است و چنین ادعایی را نیز در کتاب یعقوب / جیمس می‌یابیم که از انجیل‌های غیر رسمی و غیر قابل قبول

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل لوقا، فصل ۲، ۸ - ۲۰.

از طرف کلیسا است.[1] زیرا در آن کتاب آمده است که: تولد آن حضرت در غاری نزدیک انجام گرفت و کلیسای مهد اکنون داخل شهر و جای همان غاری قرار دارد که به آن اشاره شد.

می‌توان میان آنچه در داستان انجیلی آمده که ولادت، در کاهدانی صورت گرفته و میان آنچه که محل ولادت را غاری می‌داند، اینگونه سازگاری ایجاد کرد که معمولاً غارها را در آن زمان گاهی به عنوان آغل استفاده می‌کردند.

ما دربارهٔ این مسأله جزئی نیز در آینده مفصل‌تر هنگامی که داستان قرآنی را بررسی می‌کنیم، سخن خواهیم گفت که از آن بر می‌آید، تولد آن حضرت در شرایطی کاملاً متفاوت با آنچه در روایات است که می‌گوید در کاهدان به دنیا آمده، وارد شده است.

داستان ولادت در قرآن:

در برابر همهٔ آنچه که گذشت، قرآن کریم دربارهٔ ولادت مبارک آن حضرت به صورتی کاملاً متفاوت از جهات گوناگون سخن می‌گوید و برخی از جزئیات آن نیز در متن ولادت در روایت انجیلی نیامده است. ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ

---

۱. در سال ۳۷۹م. در مجمع کارتاژ، تصویب بخش‌هایی که کتاب مقدس را نزد مسیحیان تشکیل می‌دهند،انجام پذیرفت و غیر از آن مورد تایید قرار نگرفت و بقیهٔ کتابها را به عنوان اسفار جعلی یا اپوکریفا می‌نامند. انجیل‌هایی که خواهد آمد به عنوان مثال، هیچ یک از مذاهب مسیحی معاصر آن‌ها را نمی‌پذیرند مانند: انجیل پطرس - انجیل توما - انجیل فیلپس و انجیل مریم مَجدلیه و ده‌ها انجیل دیگر. مذهب پروتستانت معتقد است که بعضی از بخش‌های همین عهد جدید فعلی نیز اپوکریفا است در حالی که کلیسای کاتولیک آن‌ها را به عنوان بخشی از کتاب مقدس می‌پذیرد و ما در این باره در فصل ویژهٔ اناجیل سخن خواهیم گفت.

أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا صَبِيًّا و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت؛.

﴿فَٱتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾.

و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد:

﴿قَالَتْ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا﴾.

او (سخت ترسید و) گفت: «من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری:

﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا﴾.

گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!».

﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾.

گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!».

﴿قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می‌آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد)!».

﴿فَحَمَلَتْهُ فَٱنتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا﴾.

سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطه دور دستی برد (و خلوت گزید).

﴿فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾.

درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند؛ (آنقدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و بکلّی فراموش می‌شدم!».

﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾.

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است:

﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾.

و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد:

﴿فَكُلِى وَٱشْرَبِى وَقَرِّى عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِىٓ إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْيَوْمَ إِنسِيًّا﴾.

(از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی‌گویم! (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد!)».

﴿فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ ۖ قَالُوا۟ يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا﴾.

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی:

﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا﴾.

ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!!».

﴿فَأَشَارَتۡ إِلَيۡهِۖ قَالُواْ كَيۡفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلۡمَهۡدِ صَبِيّٗا﴾.

(مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!».

﴿قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا﴾.

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است:

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا﴾.

و مرا -هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است:

﴿وَبَرّٗا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا﴾.

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است:

﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا﴾.

و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولّد شدم، و در آن روز که می‌میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!».

﴿ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۚ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ﴾[1].

(این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقّی که در آن تردید می‌کنند!).

ما می‌توانیم این ملاحظات را در آنچه که در نص قرآنی آمده است گردآوریم:

اولاً: در این آیه هیچ سخنی دربارهٔ جایگاه تولد نیست جز اینکه مریم: ﴿ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا﴾ یعنی از خانه‌اش دور شد و به تنهایی به مکانی رفت که در مشرقِ محل سکونت خانه‌اش بود و در این هنگام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و وضع حمل انجام گرفت و پس از آن که در آن جا قرار گرفت ﴿فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا﴾ اما این مکان دور از محل بارداری، کجاست؟ چه اندازه دور است؟ و مدت این بارداری تا تولد چقدر طول کشید؟ و آیا پس از باردار شدن و پیش از تولد که آثار بارداری بر او ظاهر شده بود، نزد قومش بازگشت یا بدون آشکار شدن علائم بارداری:

در آیات قرآن هیچ دلالت مطمئن کننده‌ای دربارهٔ هیچ یک از این پرسش‌ها وجود ندارد، تنها چیزی که آیات، ما را بدان راهنمایی می‌کنند این است که او، خود را به درخت خرمایی رساند ﴿فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ﴾ سپس تولد انجام گرفت؛ ولی چرا او از خاندان خود دور شد؟ چرا به سمت مشرق رفت؟ چرا قرآن ویژگی رفتن به سمت مشرق را بیان می‌کند؟ فخر رازی، نظریات گوناگون مفسران را دربارهٔ علت دور شدن او و تنها شدن وی چنین می‌آورد:

الف) هنگامی که حیض دید از مکان عادی خود که برای عبادت در آن جا بود

---

۱. مریم: ١٦ - ٣٤.

دور شد تا منتظر پاک شدن گردد و غسل کند و باز گردد و آنگاه که پاک شد جبرئیل نزد او آمد.

ب) او در جستجوی جای خلوتی بود تا از عبادت خود باز نماند.

ج) در مَشرَقه‌ای نشست (مکانی که خورشید به آن طلوع می‌کند) تا غسل خود را از حیض انجام دهد و چیزی بر خود بپوشاند که او را پوشیده بدارد.

د) وی در خانه شوهرِخواهرش، زکریا، محراب جداگانه‌ای داشت که در آن ساکن بود و زکریا هنگامی که بیرون می‌آمد در را به روی او می‌بست. او از خدا خواست تا مکان خلوتی در یک کوه بیابد تا بتواند سرش را بپوشاند، ناگهان سقف گشوده شد و او به بیابان و به مَشرَقه‌ای پشت کوهی رفت و آن‌جا فرشته نزد او آمد.

هـ) او تشنه شد به بیابان و زمین باز رفت تا آب بنوشد.

سپس رازی می‌افزاید: بدان، همهٔ این موارد محتمل است و در لفظ قرآن نکته‌ای نیست که دلالت بر ترجیح یکی از آن‌ها داشته باشد[1].

در واقع همهٔ این نظریات، تأویلات مفسران است و از مستندی برخوردار نیستند و شاید از قبیل تفسیر به رأی به حساب بیاید، که در برخی روایات آمده، این کاری است که از آن نهی شده است.

از سوی دیگر علامه فضل الله می‌گوید: (بیرون) آمدن مریم درست مانند بیرون آمدن هر دختر جوان دیگری بوده تا با خود خلوت کند و از آن جا به تفکر یا عبادت یا هرگونه فعالیت ویژه و خاص خود بپردازد که کسی متوجه آن نشود،

---

۱. رازی: تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۹۷.

چنانکه فضای آیه، چنین نشان می‌دهد.[1] اما اینکه چرا سمت مشرق را انتخاب کرده، در تفسیر طبری آمده است: بدون آن که گویندهٔ آن را بیان کند، می‌گوید: گفته شده: که مریم به جایی در سمت مشرق رفت، زیرا در نزد آنان، مشرق خورشید بهتر از مغرب آن بود؛ عرب‌ها نیز چنین عقیده‌ای داشتند.[2] همچنین از ابن عباس دلیل دیگری را روایت می‌کند که نشان دهندهٔ توجه وی ـ مریم ـ در انتخاب این مکان بوده، زیرا اشعهٔ نیرومند خورشید عامل اضافی است که می‌تواند او را از چشم مردم دور کند. گذشته از این، پرده‌ای وجود داشت که او آن را برای خود انتخاب کرد، چنانکه در آیه آمده است: ﴿فَٱتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا﴾ از ابن عباس نقل شده که وی دربارهٔ سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿ٱنتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ می‌گوید: مکان و جایی بوده که خورشید برآن می‌تابیده و نمی‌گذاشته کسی او را ببیند.[3] اگر این مطلب درست باشد، علت اینکه قرآن به این مسأله توجه کرده و جهت مشرق را آورده، تأکید بر این بوده که حضرت مریم بسیار می‌کوشیده تا خود را از چشم مردان بیگانه بپوشاند. و چنانکه گفته شده در آن زمان، فصل زمستان بوده و او نیاز به گرما داشت و می‌خواست با اشعهٔ خورشید خود را گرم کند.

در این میان توجیه دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد، قرآن چرا به این جهتِ خاص توجه دارد. از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: من از همهٔ مردم دربارهٔ همهٔ چیزهایی که نصارا، مشرق را قبلهٔ خود ساختند داناترم، یعنی من از همهٔ مردم بهتر می‌دانم چرا مسیحیان مشرق را قبلهٔ خود ساخته‌اند. زیرا خداوند متعال

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹.
۲. طبری: جامع البیان، ج ۸، ص ۳۱۹.
۳. طبری: جامع البیان، ج ۸، ص ۳۱۹.

می‌فرماید: ﴿ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا﴾ نصارا محل تولد و جهت تولد حضرت عیسی را قبلهٔ خود قرار داده‌اند[1]. یعنی قرآن بر حسب گفتهٔ علامه ابن عاشور می‌خواسته توجه بدهد که چرا مسیحیان، مشرق را قبلهٔ خود ساخته‌اند و نمازهای خود را به آن سو می‌خوانند، زیرا بارداری مریم به عیسی در مکانی از سمت مشرق خورشید بوده است. ابن عاشور می‌گوید: یعنی آن استقبالی که نصارا اکنون نسبت به آن انجام می‌دهند و در نماز خود رو به آن سمت می‌کنند به دستور خداوند نیست. بنابراین، یادآوری این که آن مکان شرقی بوده، نکتهٔ قابل جالب توجهی در تاریخ شرایع و ادیان است[2].

آیا واقعاً قبله مسیحیان به سمت مشرق است؟ ما این پرسش را متوجه رهبری روحانیان بابِل کلدانی می‌دانیم که چه چیزی باعث شده درهای کلیساها همه به سمت مشرق باز می‌شود؟ در ضمن پاسخ، آمده است که (ژوزف راسنجر) در کتاب مشهور خود روح اللیتورجیه (روح عبادات) اشاره می‌کند که توجه به نماز در سمت مشرق بدین جهت است که با همهٔ تغییرات، تنها یک چیز در اندیشهٔ همهٔ مسیحیت همچنان روشن است و عبارت از این است که: نماز باید به سمت مشرق باشد و یکی از سنت‌هایی است که از آغاز مسیحیت جاری بوده و نشانگر یکی از مشخصه‌های مسیحیت است که هستی را با تاریخ گذشته و جهان کهنه، در جشنی که برای راز نجات، برگزار می‌کند، به هم آمیخته است. و در نماز خود به سمت مشرق، از بخشش خداوندی که در آن، حضرت مسیح به جسد مادی در آمد و

---

۱. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج ١٦، ص ٣٠.

۲. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج ١٦، ص ٣٠.

مسیر ما را به سمت بازگشتِ دوباره باز کرد، سخن می‌گوییم.[1] (کتاب روح اللتیوجیه) ترجمۀ کاهن پیر ابونا) همچنین اکتشافات باستان شناسی کهن بر این نکته دلالت دارند که بیشتر کلیساهایی که از قرن دوم میلادی ساخته شده در مشرق زمین، همگی به شکل دقیقی این مفهوم الهیاتی (اسکاتولوجی) (آخرت شناسی) را برای بازگشت دوباره مسیح رعایت کرده‌اند و هر مذبحی در کلیساهای ما به سمت نقطۀ مرکزی هستی توجه دارد که ما از آن برخاسته‌ایم و به سمت آن نیز توجه می‌کنیم و روح لیتورجی (عبادت) در همۀ این اسرار، از ما می‌خواهد، بدن خود را در نماز به سمتی توجه دهیم که مذبح و اسرارش در آن وجود دارد و دلالت بر حضور خداوند بخاطر ما دارد.[2].

سایت اینترنتی معروف www.christian-dogma.com به عنوان (الحق و الضلال) مربوط به امور قبطی‌های مصری است که ذیل مقاله‌ای تحت عنوان عللی که مسیحیان را وادار می‌کند در نماز به سمت مشرق رو کنند، می‌آورد، تردیدی در این نیست که نماز در هرجا جایز است و خدای متعال همۀ هستی را پر کرده است. بنابراین ما به هر سمتی رو کنیم، او وجود دارد؛ ولی آن علت‌ها به این ترتیب اند:

۱.کلیساهای رسولی، همگی بر این نقطه اتفاق نظر دارند که در نماز، باید به سمت مشرق رو کنند.

۲.قدیس (اتناسیوس رسولی) می‌گوید: مسیح در حالی به دار آویخته شد که روی او به سمت مغرب بود بنابراین، ما باید به جهت مشرق رو کنیم تا چهرۀ او را

---

۱. کتاب روح اللیتورجیه: ترجمۀ پدر پیرابونا، ص ٦٥، عنکاوا- ۲۰۱٦.

۲ . https: //saint- adday. com/?p=۲۱۳۲٥

ببینیم و به آن بهشت گمشدهٔ خود که به سبب گناهان از دست ما رفته توجه کنیم و آرزوی بازگشت به آن را داشته باشیم.

۳. خدای متعال بهشت عَدن را در سمت مشرق کاشت.

۴. مسیح در آمدن دوبارهٔ خود از سمت مشرق می‌آید و ما همچنان به آمدن او چشم دوخته‌ایم و رو به مشرق منتظر آمدنش هستیم، چنانکه برق از مشرق می‌رود و از مغرب پدیدار می‌گردد.

۵. در عهد قدیم چندین آیه بر اهمیت نماز خواندن به سمت مشرق تاکید دارد از جمله: در مشرق زمین بزرگی خدا را بجویید و باید از همین حالا تا ابد به اسم خداوند از مشرق شمس تا مغرب آن، به اسم پروردگار مسیح مبارک باشد و همچنین پروردگار سرور ما گفته: درِ درونی خانه، به سمت مشرق باشد و این در، شش روز ایام کار کردن برای آفرینش بسته بود و هنگامی که خدای متعال آمد به اسرائیل مجد و عظمت دهد، از مشرق آمد.ای اورشلیم در اطراف خود به سمت مشرق توجه کن و به آن شادی که از سمت پروردگار می‌آید توجه نما.ای پرهیزکاران، شما نام مرا مشرق خورشید و شفا را در بال‌های آن بیابید.

۶. ستارهٔ حضرت مسیح از جهت مشرق ظهور کرد و زرتشتیان گفتند: ما ستاره‌ای را در مشرق دیده‌ایم و آمده‌ایم تا بر آن سجده کنیم.

۷. هنگامی که ما به سمت فردوس یعنی (مشرق) توجه می‌کنیم که از آن خارج شده‌ایم در این هنگام ناگزیر باید جهت ما با جهتی که نماز را به سوی آن می‌خوانند یکی باشد تا توجه به مشرق، همراه با توجه به سمت بهشتی باشد که ما از آن آمده‌ایم. گویی ما در این جایگاه خود، از خدای متعال با اشتیاق می‌خواهیم ما را به

رتبهٔ نخستین خود بازگرداند و در همین زمینه (مارا فرام) راهب سریانی متوفای ۳۷۳ می‌گوید: یهودیان در نماز خود در اورشلیم، به اورشلیم رو می‌کردند، زیرا شهرمقدس آنان بود و مکان مقدس ما فردوس است که مسکن قدیم ماست و در سمت مشرق بوده‌است و ما ماموریم در نماز، آن را قبلهٔ خود قرار دهیم.

۸.حضرت مسیح پس از قیامت خود، شاگردان خویش را در کوه زیتون گرد آورد که در جهت مشرق در برابر اورشلیم است. زکریای پیامبر می‌گوید: وی در آن روز، روی دو پای خود ایستاده بود و بر روی کوه زیتون در برابر اورشلیم در جهت شرق قرار داشت[1] «در آن روز، پاهای او بر کوه زیتون که مقابل اورشلیم به جانب شرق است خواهد ایستاد».

۹. ما در نماز متوجه شرق می‌شویم تا از یهودیانی که به سمت غرب نماز می‌خوانند متمایز گردیم.

۱۰. در کتاب «السنن» که مجموعه‌ای از قوانینی است که پیامبران آن را وضع کرده‌اند آمده است که: آنان قبل از رفتن به تبلیغ در «علیه» گرد آمده بودند. عین عبارت آن کتاب چنین است: (نماز آنان به سمت مشرق و برابر آن است و در این مساله، به آنچه که پروردگار فرموده استشهاد می‌کنند). مقصود در اینجا خصوص حضرت مسیح است (هنگامی که در آخر الزمان از آسمان مانند برقی می‌آید که در جهت مشرق ظاهر می‌شود و در مغرب دیده می‌شود).

۱۱. تاریخ کاهنان کلیسا تایید می‌کند که توجه به مشرق در نماز، لازم است. کاهن «ارسانیوس» می‌گوید: وی در شب یکشنبه، بیرون از صومعه‌اش می‌ایستد و

---

۱. کتاب مقدس: کتاب زکریا، فصل ١٤، ص ٤.

خورشید پشت سر اوست و دست‌های خود را برای نماز باز می‌کند تا جهت مشرق در برابر او ظاهر گردد.[1].

دوم: آیات شریفهٔ قرآن می‌فرمایند: خداوند، پیامبری به سوی او ـ یعنی مریم ـ فرستاده که از او به عنوان روح یاد می‌شود و او را به ذات مقدس خود نسبت داده که فرموده است: «رُوحَنا» تا شرافت و عظمت او را نشان دهد و اشاره‌ای به آن داشته باشد که این فرستاده، از جنس بشر نبود؛ولی: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾[2] یعنی به صورت یک انسان میان قامت و معتدل ظاهر شد.

بیشتر مفسران بر آنند که روح، در اینجا خصوص جبرئیل علیه السلام است و قرآن کریم در موارد دیگری نیز با همین عنوان به او اشاره کرده است. مثلاً دربارهٔ نزول قرآن بر پیامبر ما می‌فرماید: ﴿ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴾[3].

(بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحقّ نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت‌قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!).

و در بارهٔ قران کریم نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾.

(مسلّماً این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است!).

﴿ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴾.

(روح الامین آن را نازل کرده است)..

---

۱. https://www.chrstan-dogma.com/t۱۲۵۲۱۸۵/--index.html

۲. مریم: ۱۷.

۳. نحل: ۱۰۲

﴿عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ إِنَّمَآ﴾.

(بر قلب (پاک) تو، تا از انذار کنندگان باشی!).

﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾[1].

(آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد).

اگر آیات پیشین، به نام جبرائیل تصریح نکرده اند، آیهٔ بعدی نام وی را آشکارا بیان می‌کند: ﴿قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[2].

(آنها می‌گویند: «چون فرشته‌ای که وحی را بر تو نازل می‌کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی‌آوریم!») بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند؛ و هدایت و بشارت است برای مؤمنان.).

ولی این مطلب لزوماً به این معنا نیست که روح، در داستان حضرت مریم به ویژه، جبرائیل باشد، زیرا چه بسا عنوانی باشد که شامل دسته‌ای از فرشتگان یا گروهی از آفریده‌های آسمانی دیگر باشد مثلاً در این آیه امده است: ﴿يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾[3].

(روزی که «روح» و «فرشتگان» در یک صف می‌ایستند و هیچ یک، جز به اذن

---

۱. شعراء: ۱۹۲ - ۱۹۵.

۲. بقره: ۹۷

۳. نبأ: ۳۸

خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند!).

رازی از ابو مسلم که یکی از مفسران نخستین است نقل می‌کند: که منظور از روح، مخصوصاً در اینجا روحی است که در برابر حضرت مریم به صورت انسان ظاهر شد. یعنی روحی که در شکم حضرت مریم بوده به صورت بشر درآمده است، بدین معنا روحی که با او سخن گفته، همان روحی است که به صورت حضرت مسیح ظاهر شده است. این مطلب، بر خلاف سخنی است که روح گفته: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا﴾[1].

(گفت: من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!).

نه اینکه روح همان جنین و مولود آینده باشد، چنانکه روح تا لحظات تولد نیز با آن حضرت بوده است. ﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾.

(ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است!).

﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾.

(و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد!).

﴿فَكُلِى وَٱشْرَبِى وَقَرِّى عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِىٓ إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْيَوْمَ إِنسِيًّا﴾[2] (از این غذای لذیذ بخور، و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود جدید روشن دار و هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی با اشاره

---

۱. مریم: ۱۹

۲. مریم: ۲۴ - ۲۶

بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، بنا بر این، امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم و بدان که این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد).

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: از آن جا که او از جنس بشر نبود و از جن نیز به شمار نمی‌آمد. بنابراین، فرشته بود. یعنی آفریدهٔ سومی است که خداوند متعال در کتاب خود او را توصیف کرده و او را مَلَک (فرشته) نامیده و همچنین خداوند متعال فرشتهٔ وحی را در کلام خود یاد می‌کند و او را جبرئیل می‌خواند و می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ﴾[1] همچنین او را روح نامیده. در این آیه می‌فرماید: ﴿قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ﴾[2] و می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ﴾[3] او گاهی وی را رسول می‌خواند و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ﴾[4] سپس همهٔ این موارد تایید می‌کند روحی که خدا به سوی او فرستاده بود، همان جبرئیل است.[5].

اگر این آیات و نشانه‌ها از روح سخن می‌گویند، قرآن کریم در آیهٔ دیگری نیز از همین مطلب به صورت دیگری سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٖ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ وَجِيهٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ﴾[6].

---

١. بقره: ٩٧.
٢. نحل: ١٠٢
٣. شوری: ١٩٣ - ١٩٤.
٤. الحاقه: ٤٠.
٥. طباطبایی: المیزان، ج١٤، ص ٣٥.
٦. آل عمران: ٤٥.

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است).

بنابراین، سخن در اینجا دربارهٔ گروهی از فرشتگان است و از یک سو تاکید برآن است که این مخلوق یعنی روح که ذکر آن در آیات سورهٔ مریم آمده است، از فرشتگان است، از سوی دیگر نیز می‌توان گفت: طبق گفتهٔ علامهٔ طباطبائی می‌توان سخن روح را به فرشتگان نسبت داد، مانند اینکه سخن یکی از مردم را به همهٔ آنان نسبت دهیم، زیرا آن‌ها در آفرینش یا سنت یا عادات، با او مشترک هستند، در قرآن نیز این نمونه‌ها بسیار است مثلاً ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ﴾[1] در صورتی که گویندهٔ سخن یعنی عبد الله بن ابو سلول، یک نفر بیشتر نیست.

و تاکید می‌کند فرشته‌ای که سخن گفته تنها یکی بوده و آن - همان روح- است که بعداً به صیغهٔ مفرد آمده است. ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[2].

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این‌گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر

---

۱. منافقون: ۸.

۲. آل عمران: ٤٧.

کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود).

شاید روح، همراه با مجموعه‌ای از فرشتگان نازل شده و به تنهایی به صورت بشر درآمده است و به منزلهٔ سخنگوی آن‌ها بوده و از زبان آن‌ها سخن می‌گفته، درحالی‌که دیگر فرشتگان به هیئت حقیقی خودشان باقی مانده‌اند و دیده نشده‌اند، زیرا هنگامی که مریم او را دید ترسید و از او تنها به خدا پناه برد. آیات در مورد ترس او از آفریده‌های عجیب و غریب، سخن نگفته‌اند وگرنه بیشتر ترسناک بود. ﴿فَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ (و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!).

﴿قَالَتْ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا﴾[1].

(او (سخت ترسید و) گفت: «من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری!).

اما ویژگی عنوان کردن او به روح در داستان قرآنی شاید از این جهت باشد که زندگی از طریق روح، تحقق می‌یابد. بنابراین، در اینجا مناسب بوده که آن عنوان را به فرشته‌ای بدهد که فرستاده شده، زیرا برای ماموریتی آمده و عبارت از این است که به حضرت مریم نوزادی صاحب روح عطا کند.

مفسران در اینکه چگونه روح به صورت یک انسان معتدل نمایان می‌شود، اختلاف نظر دارند. از جمله سخنان آنان عبارت است از:

---

۱. مریم: ۱۷ - ۱۸.

۱)به صورت مردی جوان، بدون محاسن و زیبا رو و دارای قامتی معتدل بر او ظاهر گشت.

۲) به صورت انسانی هم سن و سالش، بر او ظاهر شد و نام او یوسف بود و یکی از خادمان بیت المقدس به شمار می‌آمد.

ولی در واقع دلیلی بر آنچه گفته‌اند یافت نمی‌شود و به نظر می‌رسد توصیف او به اینکه یک جوان بدون محاسن بوده با ذهنیت صاحب این ادعا سازگار است. او تصور کرده که معیار زیبایی در مردان این است. او به صورت انسان بر مریم ظاهر شد تا با سخن او انس بگیرد و از او فراری و متنفر نشود. بنابراین، اگر به صورت فرشته بر او ظاهر می‌شد چه بسا مریم دچار ترس و وحشت می‌شد و از او فراری می‌گشت و نمی‌توانست بماند تا به سخن او گوش دهد.

سوم: از آیات قرآن برمی‌آید که در لحظهٔ بارداری و لحظهٔ تولد هیچکس از انسان‌ها با او نبوده‌اند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾ فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾[1].

(از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی‌گویم! (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد!).

---

۱. مریم: ۲۰.

این مطلب مخالف داستان انجیل لوقاست که گذشت و می‌گوید: تولد، در حضور یوسف که ادعا می‌شود شوهر او بوده روی داده است.

چهارم: در سخن آن حضرت آمده که: ﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾[1].

(گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!).

مقابلهٔ میان نفی دست زدن یک انسان و میان زناکار است و دلالت دارد که او نکاح شرعی را نفی کرده همانگونه که زنای غیر شرعی را رد کرده است. و تعبیری که به صیغهٔ ماضی نموده و فرموده است: ﴿وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ برای بیان این مطلب است که من در گذشته زناکار نبوده‌ام و آیا بناست در آینده زناکار محسوب شوم؟ چنانکه استعمال لفظ ماضی برای بیان یک مساله در زمانی است که می‌خواهند آن را به منزلهٔ یک امر انجام شده و پایان پذیرفته، بحساب آورند.

علامه ابن عاشور می‌گوید: نفی نکاح شرعی از این جهت بوده که او تنها خواستگاری شده و نامزد یوسف نجار بوده؛ ولی یوسف نجار با او ارتباط همسری و همبستری نگرفته بوده و مانند همسران، به همسرخود نزدیک نشده بوده است. (هنگامی که به فرزندی باردار شد؛ نامزد او و خانواده‌اش او را به زنا متهم کردند)[2].

پنجم: از مضمون و سبک و سیاق آیات برمی‌آید که تولد آن حضرت، دورهٔ

---

۱. همان.

۲. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج۱۱، ص ۱۰۰.

کوتاهی پس از دیدار او با روح و گفتگویی بوده که بین آن دو روی داده است. همین که وی آن مکان شرقی را ترک کرد و به سمت جای دوری رفت، بی‌درنگ درد زایمانش رسید و فرزندش را به دنیا آورد و این مطلب، مناسب‌ترین تصور برای طبیعت پیدایش بارداری به شکم است، زیرا اگر این امر مدتی طول می‌کشید، چنانکه در میان زنان معمول و معروف است؛ سبب می‌شد پرسش‌های بسیاری برای اطرافیان او پدیداید که چرا این دگرگونی ناگهانی در بدن وی روی داده است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و عبارت از این است که او از قوم و قبیلهٔ خود دور شد و یک ماه از آنان فاصله گرفت و کسی او را ندید و سپس با فرزند بازگشت؛ ولی اگر مساله چنین باشد باید این موضوع در سخن آنان ظاهر شده باشد که چرا این مدت، ناپدید شده؛ ولی چنین گفتگویی را نمی‌بینیم که میان آنان و مریم درگرفته باشد با اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ قَالُوا۟ يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا﴾.

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!).

﴿يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾.

(ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!!).

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ﴾[1].

(مریم به او اشاره کرد).

---

۱. مریم: ۲۷ - ۲۹.

اگر او چندماه از آن‌ها دور بود، چه بسا استدلال او در این زمینه که بارداری به امر خدا بوده و به صورت غیبی انجام گرفته، تضعیف می‌شد، زیرا چنین به نظر می‌آمد که او هنگامی که بارداری‌اش آشکار شده فرار کرده و چند ماه بعد با فرزندی بازگشته است، چنانکه برای زنان دیگر روی می‌دهد. بنابراین، من مدت کوتاه بارداری را ترجیح می‌دهم که این مطلب نیز بخشی از کامل شدن آن معجزهٔ الهی باشد.

در بعضی روایات آمده است که مدت بارداری او شش ماه بوده است از جملهٔ این روایات:

۱) در کافی به نقل یکی از یاران ما که از امام صادق علیه السلام روایت کرده حضرت فرمود: «هیچکس جز عیسی بن مریم و حسین بن علی شش ماهه به دنیا نیامده است.»[۱].

در این روایت، گذشته از ضعف سند و مجهول بودن راوی، مشکل دیگری نیز وجود دارد و آن عبارت از این است که با واقعیت تطبیق ندارد، زیرا کسانی که شش ماهه به دنیا می‌آیند فراوانند و امیرمؤمنان علیه السلام برای آن زنی که متهم به زنا شده بود و پس از شش ماه از ازدواج، فرزند آورده بود، به قرآن کریم تمسک جست و آن زن را از مجازات زنا رهانید.

در مصنف عبد الرزاق با سند از ابو حرب بن اسود دیلی، از پدرش نقل شده است که گفت: زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه فرزند آورده بود، عمر خواست او را سنگسار کند، خواهرش نزد امیرمؤمنان آمد و عرض کرد: عمر می‌خواهد

۱. کلینی: کافی، ج۱، ص ٤٦٥.

خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر عذری برای او می‌دانی به من بگو. علی علیه‌السلام فرمود: او عذری دارد، آن زن چنان تکبیر بلندی گفت که عمر از دور صدای او را شنید، آنگاه نزد عمر آمد و گفت: علی علیه‌السلام می‌فرماید: خواهرم عذری دارد، عمر کسی را نزد علی علیه‌السلام فرستاد و پرسید: عذر چیست؟ حضرت فرمود: «خدای عزوجل در قرآن می‌فرماید: ﴿وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ و نیز فرمود: ﴿وَحَمْلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهْرًا﴾ بنابراین، اگر مدت شیردادن را کسر کنیم، زمان بارداری شش ماه و زمان بازگرفتن از شیر ۲۴ ماه می‌شود. عمر آن زن را رها کرد. سپس آن زن شش ماهه وضع حمل کرد.[1].

در روایت علل الشرایع از صدوق با سند آمده است که: از عبد الرحمان بن مثنی الهاشمی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «...فرزندی که شش ماهه به دنیا بیاید هیچگاه زنده نمی‌ماند، جز حسین بن علی و عیسی بن مریم»[2] عبارت (زنده نمی‌ماند) چیزی از اشتباه مشخصی که در روایت صورت گرفته را تغییر و کاهش نمی‌دهد.

در قرآن کریم، آن مکان دور دست، به این صورت توصیف شده است ﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾.

(ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است!).

﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾.

---

۱. صنعانی: المصنف، ح۱۳۴۴۴.

۲. صدوق: علل الشرایع، ج۱. ص ۲۰۶.

(و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد!).

﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا﴾[1].

(از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی‌گویم! (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد!).

۱ - (سَریّ) یعنی نهر آب و جوی باریک و شاید در اینجا توصیف آب به اینکه (سرّی) است بی‌آنکه صفت دیگری برای آن بیاورند، اشاره ضمنی به این باشد که این آب بر همین مکان اثر گذاشته است. اصمعی می‌گوید: «السَّرُ من الارض... اکرمها» یعنی سَّرِ از زمین، گرامی‌ترین جای آن است[2].

۲ - این آب، بسیار نزدیک او بوده است.«تَحتکِ» بنابراین، برای دست یابی به آب، نیاز نداشت تلاش زیادی انجام دهد.

۳ - درخت خرمایی که رطب تازهٔ قابل چیدن داشت، رطبی نبود که زمان بر آن گذشته و خشک شده باشد و چه بسا برخی از خواص و فواید خود را از دست داده باشد.

٤ - توصیف این مکان دور دست در فرمودهٔ خدای متعال چنین آمده است:

---

۱. مریم: ۲٤ - ۲٦.

۲. ابن منظور: لسان العرب، ج،۷ ص، ۱٦۷.

﴿وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾[1].

(و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیّت و آب جاری بود جای دادیم).

مکان وضع حمل، جای بلند و مرتفعی بوده و این تپه قابلیت آن را داشته است که حضرت مریم برای مدتی طولانی روی آن بتواند ماند، زیرا مسطح و گسترده بوده است ﴿ذَاتِ قَرَارٍ﴾ یعنی در آن جا، انسان می‌توانسته با آرامش بماند و چه بسا این کلمه اشاره به معنای دیگری دارد که به طور ضمنی از آن برداشت می‌شود که در این تپه‌ها میوه‌هایی نیز وجود داشته، از جمله همان رطبی که قابل چیدن بوده و در سورهٔ مریم ذکر شده است. از این گذشته، «مَعین» یعنی آب جاری و «سّریّ» در آن جا وجود داشته و چه بسا متناسب با توصیف آن این است که جای قرار و آرام بوده است یعنی می‌شده مدتی انسان در آن مکان بماند، در زمین صاف و گسترده اگر آب و غذا وجود نداشته باشد چه ارزشی دارد:

ششم: مفسران مجدداً دراین باره اختلاف نظر دارند که چرا خویشاوندان او به آن حضرت گفتند: ﴿يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ﴾ من این مساله را به نحو مختصر هنگام سخن گفتن دربارهٔ نسبت حضرت مسیح و مادرش یاد آور شدم، برای توضیحات بیشتر بخشی از سخنان آن‌ها را می‌آورم.

۱) زیرا او از نسل هارون بود. ابن عاشور می‌گوید: أخت، مؤنث أخ است و به کسی گفته می‌شود که از فرزندان صاحب اسمی باشد که به آن اضافه می‌شود و اگر

---

۱. مومنون، ۵۰.

اسم قبیله‌ای باشد نیز همینگونه است. مثلاً می‌گویند: یا أخ العرب[1]. قبلاً گذشت که مادر او حنّه، دختر ماتان و از نسل حضرت هارون پیامبر برادر موسی بوده است. بنابراین او از نوادگان هارون بوده است.

۲) وی، برادری به نام هارون داشته و بین مردم خود، انسانی شایسته و پرهیزگار بوده و آنگاه که خواستند او را صدا بزنند، وی را به برادرش نسبت دادند تا توبیخ و گوشمالی بیشتری برای او باشد. یعنی کسی که خواهر چنین فردی باشد چنین کاری را انجام نمی‌دهد.[2] دلیلی بر این مطلب نداریم؛ بلکه چه بسا گفته شده قرائتی وجود دارد که نشان می‌دهد، وی تنها فرزند پدر و مادر خود بوده و من نیز در آنجا که دربارهٔ نسب حضرت مسیح سخن می‌گفتم، به این نکته اشاره کردم. برخی کوشیده‌اند از این اشکال رهایی یابند و این کار را با این ادعا انجام دهند که او برادری از طرف پدر داشته و تنها از طرف پدر با او مشترک بود و این گفته نیز تأویلی بدون دلیل است.

۳) هارونی که وی به او نسبت داده شده، مردی شایسته و پرهیزکار از بنی اسرائیل بوده و هر انسان شایسته و نیکوکاری به او نسبت داده می‌شد. فخر رازی می‌گوید: مقصود آن است که تو در زهد و پارسایی مانند هارون بودی، چرا این گونه شدی؟ این سخن، همان گفتهٔ قتاده و کعب بن زید و مغیرة بن شعبه است که گفتند: هارونِ شایسته و نیکوکار چنان فردی بود که چهل هزار نفر در تشییع جنازه اش حاضر شدند و همهٔ آنها برای تبرک جستن به او و نام وی، خود را هارون نامیدند و

---

۱. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج۱۷، ص ۹۵.
۲. همان.

این مطلب نیز تاویلی بدون دلیل است.[1].

٤) برعکس تاویل سوم، صاحبان قول چهارم - نیز بدون دلیل - چنین می‌اندیشند که هارون فردی بوده که آشکارا به فسق و فجور می‌پرداخته. بنابراین، مریم را به او نسبت داده‌اند و او را تشبیه به وی کرده‌اند نه اینکه بخواهند از نظر نَسَبی به او برگردانند.

٥) این سخنان را به مریم گفتند، زیرا او به سان یکی از احبار در آمده بود؛ چون از کودکی بین آنان زندگی می‌کرد و خواستند با این کار اشاره کنند، کاری که تو کردی، شایستهٔ یک زن راهبه مانند تو نیست که تمام زندگی خود را بین کاهنان گذرانده باشد به گونه‌ای که یکی از آن‌ها به حساب می‌آید و خواهر آن‌ها شمرده می‌شود و ما هنگام سخن گفتن در مورد نسب حضرت مسیح به این گفته نیز اشاره کردیم.

٦) من نیز به نوبهٔ خود یک احتمال به آن می‌افزایم و آن این است که چون نامش مریم دختر عمران بوده و حضرت هارون نیز خواهری به نام مریم داشته است که او نیز بنت عمران بوده، بنابراین، نام او با نام مریم خواهر هارون مشترک بوده به همین دلیل به او گفته‌اند: ﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ﴾.

٧) عیسی در کودکی در گهواره سخن گفت و مضمون کلام او مضمونی ایمانی گسترده و مفصل بود و خود معجزه‌ای از معجزات خدایی به حساب می‌آید که در آن هیچگونه تردیدی وجود نداشت و همین نشانه، کافی بود که مردم و خاندان مریم به راستی او و درستی مضمون سخن وی ایمان بیاورند که نشانه‌ای از نبوت حضرت

---

١. رازی: تفسیر کبیر، ج١١ ، ص ٢١٤.

عیسی است و کلام او این مضامین را در بر داشت:

۱.اعلان بندگی او برای خدا، بنابراین سخن گفتن او از نوعی سحر و جادو و یا چیزی مانند آن نیست، وگرنه چنین اعلان نمی‌کرد، زیرا اگر می‌خواست چنین کند راه را برای غلوّ در حق خود می‌بست و هرگونه ادعایی را که چیزی از نسبت خدایگانی مانند پسر خدا بودن، به او می‌دادند، نفی می‌کرد. بنابراین، خدا او را به سخن در آورد تا سخن غالیان و افرادی را که دربارهٔ او زیاده روی می‌کردند، باطل سازد و حجت را بر آن‌ها تمام کند.

۲. خداوند، به او کتاب داده بود. بنابراین، او نوزادی عادی نبود؛ بلکه صاحب یک طرح و برنامه و یک رسالت بود.

۳. خداوند او را پیامبر قرارداده بود.

٤. خدا او را انسانی با برکت ساخته بود که هر کجا فروداید خیر و برکت از او پدید می‌آید و این خیر ممکن است خیر دنیایی باشد، چنانکه در بیان برخی از معجزات او که مردگان را زنده می‌کرد و بیماران را بهبودی می‌بخشید خواهد آمد و حکمت‌ها و سفارش‌ها و نصایحی به آن‌ها می‌گوید که برای دنیای آنان مفید است و یا این خیر و برکت، مربوط به آخرت باشد، زیرا او مردم را هدایت می‌کرد و پس از آن که دل‌های آنان سخت شده و دین خود را تغییر داده بودند، آن‌ها را به جایی می‌رساند که رحمتی برای بنی اسرائیل باشد؛ چون خدا او را فرستاده بود تا بعضی از اشیائی را که بر بنی اسرائیل حرام شده بود، حلال کند، اگرچه او به طور کلی، شریعت موسی را پذیرفت و آن را تغییر نداد که ما این نکته را در آینده بحث خواهیم کرد.

۵. او سفارش‌هایی را از طرف خداوند دریافته بود که نماز بخواند و زکات بدهد و این کار باعث می‌شد که در آینده به این مسائل پایبند باشد.

٦ - در حق مادرش نیکوکار بود.

۷ - انسانی متواضع و فروتن بود و پیشتر، هنگام سخن گفتن پیرامون ویژگی‌های اخلاقی وی، در بارهٔ این عناوین گفتگو کردیم.

پرسشی که در این مطرح است این است که: آیا وی با اینکه در گهواره بود، به پیامبری رسید:

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: (ظاهر سخن این است که به او کتاب و پیامبری و نبوت داده شده بود، نه اینکه از آنچه بعدها اتفاق می‌افتاد خبر داده شود و تعدادی از مفسران و متکلمین بر همین عقیده اند..

ولی در مقابل، جمعی قائل‌اند که خداوند اراده فرموده این قضیه در آینده و زمانی که بزرگ شد، رخ دهد، از جمله علامه ابن عاشور که می‌گوید: تعبیر به اینکه خدا به او کتاب و نبوت را داده و با فعل ماضی آن را آورده، مقصود آن است که خدا تقدیر نموده آن مقام را به او بدهد، یعنی خداوند مقدر ساخته کتاب را به من بدهد ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾[1] سخن اینجا نیز مانند جملهٔ قبل ﴿ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ﴾[2] با تعبیر ماضی آمده است.

طبری می‌گوید: ممکن است گوینده‌ای بگوید که: یا کتاب و وحی را به او داده

---

۱. مریم: ۳۰.

۲. ابن عاشور: التحریر و التنور، ج ١٦، ص ۹۸.

پیش از آن که آفریده شود و در شکم مادرش قرار بگیرد. بنابراین، معنای این مطلب برخلاف آن چیزی است که گمان می‌رود و تنها معنایش این است که قضا و قدر خداوند بر این قرار گرفته که به من کتاب بدهد.[1].

فخر رازی سخن کسانی را که گفته‌اند پیامبر و کتاب در کودکی به حضرت عیسی داده شده، تایید می‌کند و مناقشه‌ای کلامی را مطرح می‌کند که بین متکلمان و مخالفان مطرح است و به آن پاسخ می‌دهد که:

۱.پیامبر نمی‌تواند پیامبر باشد، مگر آنکه انسانی کامل شده باشد و انسان خردسال، ناقص الخلقه است به گونه‌ای که نوعی ایجاد چالش در وجود کودکی خردسال است و موجب نفرت مردم می‌شود؛ بلکه این نفرت فراتر از آن است که پیامبر، یک زن باشد.

به این اشکال پاسخ داده شده که: ناقص بودن کودک به خاطر ذات او نیست؛ بلکه مساله‌ای است که به کوچکی بدن و جسم او و اندک بودن فهم و درک وی باز می‌گردد. بر این اساس، اگر خدای متعال این عیب‌ها را برطرف کند، نفرتی در کار نخواهد بود؛ بلکه تمایل به شنیدن سخن او با این ویژگی‌ها بیشتر و کامل‌تر خواهد بود.

۲. اگر وی در این کودکی پیامبر بود کمال عقل او پیش از ادعای نبوتش انجام می‌گرفت، زیرا پیامبر ناگزیر باید دارای عقل کامل باشد؛ ولی عقل کامل او در آن زمان نیز موضوعی خارق العاده و معجزه‌ای است که پیش از ایجاد چالش یا رقابت طلبی، باید انجام شود و این کار نیز جایز نیست.

---

۱. طبری: جامع البیان، ج۱۵، ص ۵۲۹.

به این پرسش پاسخ داده شده که مانعی ندارد کسی معتقد شود، در همان کودکی و در گهواره، عقل او کامل شده باشد و این موضوع نیز یک معجزه است که برای زکریا روی داده که در چالش قرار داشت. و به او می‌گفتند: این معجزه نیست؛ بلکه نوعی پیش درآمد نبوت برای عیسی، یا کرامتی برای مریم است و بیان این مطلب قبل از این چالش نیز امکان دارد.

۳. اگر وی در آن زمان پیامبر بود باید به بیان احکام می‌پرداخت و شرایع را بیان می‌کرد و اگر چنین می‌کرد مشهور می‌گشت و این سخن از او نقل می‌شد و از آنجا که چنین چیزی روی نداده، پی می‌بریم که او در آن زمان پیامبر نبوده است.

به این شکال نیز پاسخ داده شده که: مانعی ندارد بگوییم او این شرایع را آموخته بود؛ ولی آن را اعلام و ابلاغ نکرد مگر زمانی که به بزرگسالی رسید. از این گذشته، ظاهر آیه دلالت دارد که او در آن زمان پیامبر بوده ؛ به این تربیت باید لفظ را بر ظاهر آن حمل کنیم.

ولی به نظر من می‌توانیم بگوییم که نبوت اگر به معنای خبر دادن از غیب و از طریق وحی باشد، بنابراین، این موضوع برای حضرت مسیح علیه‌السلام تحقق پیدا کرده و او در همان کودکی و در گهواره به خبر دادن از غیب پرداخته است؛ اما اینکه چگونه این مسأله روی داده، بر ما مخفی است و جنبهٔ غیبی دارد؛ ولی رسالت، به معنای پذیرفتن مسئولیت رساندن رسالت الهی و امر به معروف و نهی از منکر، جز تا زمانی که او بالنده شود و به سن بلوغ برسد و به انجام آن مسؤلیت بپردازد، تحقق نخواهد یافت.

در اینجا مساله‌ای دیگر نیز وجود دارد، زیرا در آنچه که قرآن کریم عرضه

می‌کند و جزئیات بارداری به مسیح و تولد او را برمی شمارد به ویژه آن جا که به سخن گفتن او در گهواره می‌پردازد، پرسش بسیار مهمی را برمی انگیزد و در این باره است که چرا این داستان در هیچ یک از انجیل‌های چهارگانه هرچند به صورت اشاره یا کنایه نیامده است که موضوعی عجیب و شگفت آور است؛ چون فرض بر آن است که این مساله، نخستین معجزه و نشانه‌ای است که دلالت بر راستگویی مسیح دارد، موضوعی که می‌تواند موضع مسیحیان را در برابر یهودیان تقویت کند و قرآن نیز سه بار به بیان این مساله پرداخته است، از جمله: ﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[1].

(و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است) جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾[2] (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی).

همچنین می‌فرماید: ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا۟ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا﴾[3].

(مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!).

---

۱. آل عمران: ۲٦

۲. مائده: ۱۱۰.

۳. مریم: ۲۹.

ولی واقعیت این است که در این بین انجیلی قدیمی وجود دارد که کلیسا آن را به رسمیت نشناخته است، این انجیل مسالهٔ سخن گفتن مسیح را در کودکی و در گهواره آورده است هرچند متنی که ترجمه شده کلماتی دربر دارد که با عقاید اسلامی در مورد حضرت مسیح سازگار نیست.

در آنچه که به عنوان (انجیل کودکی اول، به زبان عربی) شناخته می‌شود، اینگونه آمده است: (یوسف در زمان یسوع مسیح، رئیس کاهنان بود که - بعضی او را قیافا - می‌نامیدند، می‌گوید: عیسی هنگامی که او را در کاهدان یا آغل نهاده بودند، سخن گفت و به مادرش حضرت مریم فرمود: من کسی هستم که تو او را به دنیا آورده‌ای. من عیسی هستم من پسر خدا هستم، من کلمه هستم؛ همانگونه که فرشته جبرئیل برای تو بیان کرد و پدرم مرا فرستاده تا جهان را رهایی بخشم[1].

در مباحث آینده خواهد آمد که هنگام بررسی تفاوت میان نظریهٔ قرآنی دربارهٔ انجیل و نگاه کلیسا، قرآن انجیل را کلام خدا می‌داند که به مسیح وحی شده است. بنابراین، لازم نیست حتماً داستان ولادتش را نیز در بر داشته باشد، چنانکه می‌بینیم مطلبی دربارهٔ ولادت حضرت محمدﷺ نیز در قرآن نیامده است، در حالیکه کلیسا معتقد است انجیل‌های چهارگانه روایاتی هستند که صاحبان آن‌ها دربارهٔ سیرهٔ حضرت مسیح آورده‌اند، به همین دلیل هریک از آن‌ها روایت را طبق دانش و شناخت و اطلاعات خود با تایید الهی نوشته است، از این رو، روایات آن‌ها

---

۱ .http: //www. orthodox. cn/partistcs/apostolicfathers/infancy۱. htm https: //st-takla. org/full-free-coptic-books/freecoptibooks-۰۱۲-fath er-abdel-messih-basiet-abo-el-kherir/o۱۰-anageel-al-tofoola/new-testament-apocrypha-l-٥٤-childhood-gospel. html

گوناگون شده و همهٔ حوادث را پوشش نمی‌دهد بویژه دوران کودکی حضرت مسیح را که به نظر ما پیچیده و مبهم بوده و این موضوع طبق گفتهٔ میراث کلیسا، مساله‌ای پیچیده است، هرچند انجیل کودکی اول/ عربی و همچنین انجیل کودکی توما، آن را ذکر کرده‌اند.

آنچه که در انجیل کودکی اول به زبان عربی آمده است؛ راه را برای احتمال قوی می‌گشاید که مسألهٔ سخن گفتن در گهواره خود به خود معروف و مشهور بوده است. اگر از جزئیات آن بگذریم این مساله شهرت گسترده‌ای داشته؛ ولی به تدریج از شهرت آن کاسته شده است، زیرا کلیسا بسیاری از کتاب‌هایی را که در آن زمان صادر شده، نمی‌پذیرفته و دستور می‌داده آن‌ها را بسوزانند و آن‌ها را کتاب‌های بدعت و گمراهی می‌دانسته است، چون عقاید و جزئیاتی داشته که با آنچه کلیسا پذیرفته سازگار نبوده و داستانی را که عهدجدید آورده بین مسیحیان باقی مانده و سپس قرآن آمده و آن داستان را از نو زنده کرده است.

۸. مسأله دیگری که مهم به نظر می‌رسد دربارهٔ نظر کلیسا و در مورد چگونگی رهایی حضرت مریم از کیفر اتهام به زناست، زیرا او کودکی را باردار شده پیش از آنکه با یوسف نجار ازدواج کند و عقاید مسیحیان بر این است؛ ولی قرآن‌کریم تاکید می‌کند که یهودیان او را به این کار متهم ساختند: ﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا﴾[1].

(و (نیز) بخاطر کفرشان، و تهمت بزرگی که بر مریم زدند).

علامهٔ طباطبایی می‌گوید: (این بهتان عظیم اتهام حضرت مریم به این بود که

۱. نساء: ۱۵۶.

عیسی را از راه زنا به دنیا آورده است)[1] اما قران کریم اشکال را به این صورت حل می‌کند و بیان می‌فرماید که: مسیح در گهواره هنگامی که نوزادی بیش نبود سخن گفت و با آنچه در کلام خود بیان کرد راه را در برابر عالمان یهود بست که آن‌ها با بی‌پروایی و گستاخی می‌خواستند حضرت مریم را به کیفر برسانند و مجازات کنند، زیرا تهمت دروغی را به او زده بودند درحالیکه عهدجدید در انجیل‌ها و پیوست‌های این انجیل‌ها اصلاً در جهت حل این مساله، مطلبی بیان نکرده‌اند.

اگر مسیحیان با آنچه در انجیل کودکی آمده، سخن گفتن مسیح را می‌پذیرفتند، این مطلب با متن قرآن موافق است و مشکل را حل می‌کرد و دربارهٔ این حادثه، مساله روشن می‌گشت. در این میان متن دیگری وجود دارد که راه حل دیگری پیشنهاد می‌کند و در کتاب انجیل یعقوب، از همان انجیل‌هایی که کلیسا آن‌ها را نپذیرفته، در ترجمهٔ آن‌ها چنین می‌یابیم که او - یعنی مریم را - با یوسف نزد قاضیان آوردند. کاهن گفت: ای مریم چرا این کار را انجام دادی؟ و چرا خودت را خوار کردی و پروردگارت و خدای خود را فراموش کردی؟ تو کسی هستی که در قدس الاقداس تربیت شده بودی و از دست فرشتگان غذا می‌گرفتی و صدای آن‌ها را می‌شنیدی و فرشتگانی را که در برابر خدا می‌رقصیدند می‌دیدی. چرا چنین کردی؟ ولی مریم با تلخی گریست و گفت: خداوند، پروردگار من زنده است و من دربرابر او پاک هستم و هیچ مردی را ندیده‌ام و نشناخته‌ام. کاهن خطاب به یوسف گفت: چرا این کار را کردی؟ یوسف گفت: پروردگار و خدای من زنده است من از این کار مبرا و پاک هستم. کاهن گفت: شهادت دروغ نده؛ بلکه حقیقت را بگو. تو او را

---

۱. طباطبائی: المیزان، ج. ۵، ص ۱۳۲.

پنهانی به ازدواج خود درآورده‌ای و به بنی اسرائیل خبر نداده‌ای و سرخود را در برابر دست نیرومند خم نکرده‌ای - شاید مقصودش شخص کاهن بود که در برابر خودش یعنی در برابر بزرگ کاهنان، تسلیم نشده، زیرا ازدواج رسمی به دست او انجام نگرفته بود - این کار را نکردی تا خداوند، نسل تو را مبارک گرداند یوسف ساکت شد و کاهن گفت: آن باکره‌ای را که از معبد خدا گرفتی پس بده. یوسف به شدت گریست.[1] سپس این متن را ذکر می‌کند که کاهن در صدد برآمد آنچه را که در کتاب عهد تورات آمده درباره زنی که متهم به زناست، اجرا کند و عبارت از این است که: در ضمن مراسم معینی او را آزمایش کنند و در آن‌جا بعضی از لعنت‌ها را بخوانند و چیزهایی را بنویسند و در آب حل کنند و سپس به آن زن متهم بدهند تا بخورد و کاهن نتیجه را ببیند و تفصیل و جزئیات این قانون به این صورت است:

«و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «۱۲بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر زنِ کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، ۱۳و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش مخفی بماند و نجاستش آشکار نگردد، و نیز اگر شاهدی بر ضد او نباشد و در حین عمل گرفتار نشود، ١٤و اگر روح غیرت بر شوهراید و بر زنش که خود را نجس ساخته، غیرت ورزد و یا اگر روح غیرت بر شوهراید و با اینکه زنش خود را نجس نساخته، بر او غیرت ورزد، ١٥آنگاه آن مرد زن خود را نزد کاهن بَرَد و به جهت او یک‌دهم ایفَه آردِ جو بیاورد. و روغن بر آن نریزد و کُندُر بر آن نگذارد زیرا که هدیهٔ آردی به جهت غیرت است، یعنی هدیهٔ آردیِ یادآوری، که یادآور تقصیر است. ١٦«آنگاه کاهن آن زن را نزدیک آورده، در حضور خداوند بر پا دارد. ۱۷و کاهن آب مقدّس را در ظرفی سفالین بردارد و قدری از غبار کف مسکن را برگرفته، بر آب بگذارد. ۱۸و کاهن زن را در حضور خداوند بر پا داشته، موی سر زن را باز کند و هدیهٔ یادآوری را که هدیهٔ آردی به

---

۱. http://www.gnosis.org/library/gosgames.htm

جهت غیرت است، در دستان او قرار دهد. و در دست کاهن، آب تلخ لعنت باشد. ۱۹سپس کاهن زن را وادارد تا سوگند خورَد، و به زن بگوید: "اگر مردی با تو همبستر نشده است، و اگر در مدتی که زیر اقتدار شوهرت بوده‌ای، از او به نجاست برنگشته‌ای، از این آب تلخِ لعنت، مصون باش. ۲۰اما اگر در مدتی که زیر اقتدار شوهرت بوده‌ای، از او برگشته و خود را نجس کرده باشی، و مردی غیر از شوهرت، با تو همبستر شده باشد" ۲۱- در اینجا کاهن زن را وادارد تا سوگندِ لعنت بخورد و به زن بگوید: - "خداوند با نحیف کردن ران و متورم ساختن رَحِمَت تو را در میان قومت به لعنت و ناسزا بدل سازد. ۲۲و این آبِ لعنت به شکم تو داخل شده، رَحِمت را متورم و رانت را نحیف سازد." و آن زن بگوید: "آمین، آمین." ۲۳«سپس کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد و آنها را در آبِ تلخ حل کند، ۲٤و آب تلخِ لعنت را به زن بنوشاند. و آب لعنت، در او داخل شده، سبب تلخی خواهد شد. ۲۵و کاهن هدیهٔ آردی غیرت را از دست زن بگیرد و هدیهٔ آردی را به حضور خداوند تکان داده، نزد مذبح بیاورَد. ۲٦سپس کاهن مشتی از هدیهٔ آردی را به عنوان قسمت یادگاری آن برگیرد و بر مذبح بسوزاند، و آنگاه آب را به زن بنوشاند. ۲۷و چون آب را به او نوشانید، اگر زن خود را نجس ساخته و به شوهر خویش خیانت ورزیده باشد، آبِ لعنت در او داخل شده، سبب تلخی خواهد شد، و رَحِم او متورم و رانش نحیف خواهد گشت، و آن زن در میان قوم خود به لعنت بَدَل خواهد گردید. ۲۸اما اگر زن خود را نجس نساخته و طاهر باشد، آنگاه مصون بوده، فرزندان خواهد زایید[1]».

با این همه، آموزه‌های یهودی اشاره می‌کند که: اگر زنی پاک و مبرای از تهمت شود، زیبایی او افزایش می‌یابد و خداوند به زندگی او برکت می‌دهد و نام او را در برابر ملتش سربلند می‌گرداند و بارداری او به کمال می‌رسد و او با دیدن فرزندش خوشحال می‌شود. در قرآن کریم ملاحظه می‌کنیم مطلبی نزدیک به همین تشریع وجود دارد، زیرا می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ

۱. کتاب مقدس: کتاب عدد، فصل ۵، ۱۱ - ۲۸.

أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ ۙ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾.

(و کسانی که همسران خود را (به عمل منافی عفّت) متهمّ می‌کنند، و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است).

﴿وَٱلْخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴾.

(و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد).

﴿ وَيَدْرَؤُا۟ عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ ۙ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴾.

(آن زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است).

﴿ وَٱلْخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾[1].

(و بار پنجم بگوید: که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد).

به داستان حضرت مریم و آنچه بر او گذشت باز می‌گردیم. در ترجمهٔ این متن آمده است که: (کاهن گفت: من از (آب قضاوت پروردگار= آب محکوم کردن) به تو می‌دهم. بدین ترتیب، گناهانت مقابل چشمانت نمایان می‌شوند. کاهن آب را گرفت و به یوسف دستور داد تا آن را بیاشامد سپس او را به کوه فرستاد و او سالم بازگشت، کاهن به مریم گفت: او نیز از آن آب بنوشد. سپس او را نیز به کوه فرستاد و او نیز سالم بازگشت. همهٔ مردم تعجب کردند، زیرا آثار گناه در آنان نمایان نشد.

---

۱. نور: ٦ - ۹.

کاهن گفت: اگر پروردگار نخواسته گناه تو را آشکار کند من نیز تو را محکوم نمی‌کنم و به آن‌ها اجازه داد بروند و یوسف مریم را برداشت و خوشحال و در حالیکه خدای اسرائیل را حمد و ستایش می‌کرد به خانه بازگشت.[1].

داستان بارداری و تولد در روایات:

برخی از روایات اسلامی دارای جزئیاتی هستند که زشت و ناپسند و غیرقابل قبول‌اند و نمی‌دانیم سرچشمه‌ی واقعی آن‌ها کجاست و چه بسا دست‌های اسرائیلی یا انسان‌های بی‌دین و مادی‌گرا در این کار نقش داشته‌اند و خواسته‌اند میراث اسلامی را آلوده و زشت‌نما سازند یا خود داستان سرایان و قصاصان برای سودجویی و توجه بیشتر مردم به جزئیات عجیب و غریب غلو آمیز،این موارد را اختراع کرده باشند و هرچه دلشان خواسته به جزئیات این داستان‌ها افزوده‌اند.

*در بحار الانوار به نقل از قصص الانبیاء راوندی با سند، از شیخ صدوق، از پدرش، از سعد آمده که آن حدیث را مرفوعاً به امام صادق علیه السلام رسانده که حضرت درمورد سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾[2] فرمود: او (مریم) دامان خود را پاک نگاه داشت، یعنی پیش از آن که عیسی متولد شود، پانصد سال این دامن‌ها پاک بوده است و نخستین کسی که برای سرپرستی او قرعه زدند، مریم دختر عمران بود و مادرش او را هنگامی که به صورت جنینی در شکم داشت، وقف بر کلیسا نمود، زمانی که متولد شد، دید دختر است. به سن رشد که رسید به خدمتگزاری عابدان می‌پرداخت و کار آن‌ها را انجام می‌داد

---

۱. http://www.gnosis.or/library/gosgames.htm

۲. تحریم: ۱۲

تا به بلوغ رسید و زکریا دستور داد برای او پرده‌ای بزنند تا میان او و عبادت‌گران، فاصله باشد. زکریا به درون این پرده می‌رفت و می‌دید در زمستان، میوهٔ تابستان و در تابستان، میوهٔ زمستانی نزد مریم است: ﴿قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ﴾[1] گفته‌اند: مریم پس از عمران، پانصد سال می‌زیست. مجلسی بر این روایت حاشیه‌ای دارد و می‌فرماید: (پنهان و پوشیده نیست که این خبر اموری غیرعادی و عجیب و غریب و مخالف با دیگر اخبار و آثار دارد).[2].

*در همان منبع، از قصص الانبیاء راوندی آورده است که: امام باقر علیه السلام فرمود: «حضرت مریم را به وجود عیسی مژده دادند، درحالی که او در محراب بود. در این هنگام روح الامین - جبرئیل - به صورت یک انسان تمام قامت و دارای اندامی آراسته و متوسط بر او ظاهر شد. ﴿قَالَتۡ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّٗا ١٨ قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا﴾ در این هنگام جبرئیل در گریبان او - در آستین او دمید یا آب دهان افکند و به این صورت، مریم به عیسی باردار شد و همین‌گونه بود تا فرزندش به دنیا آمد و گفت: روی زمین هیچ درختی نیست مگر آن که از آن استفاده می‌شود و میوه دارد و خار ندارد تا جایی‌که فرزندان نابکار آدم آمدند و آن سخن زشت را گفتند، یعنی حضرت مریم را به کار زشت متهم ساختند. در این هنگام زمین لرزید و درخت‌ها خار درآوردند و ابلیس آن شب آمد به او گفته شد: در این شب، فرزندی به دنیا آمده که در روی زمین هیچ بتی نمی‌ماند مگر این‌که برای او با صورت، به خاک می‌افتد و همه از مشرق و مغرب آمده‌اند و او را

---

۱. آل عمران: ۳۷.

۲. مجلسی: بحار الانوار، ج۱٤، ص ۲۳۰

جستجو می‌کنند. شیطان او را در صومعه‌ای یافت که فرشتگان او را احاطه کرده بودند، به آن‌ها نزدیک شد، فرشتگان فریاد زدند که دور شو. شیطان به آن‌ها گفت: پدرش کیست؟ گفتند: مَثَل او مَثَل آدم است. ابلیس گفت: من به وسیله‌ی این نوزاد، چهار پنجم مردم را گمراه خواهم ساخت»[1].

*همچنین از کتاب قصص الانبیاء با سند از ابن ارومه، از احمد بن خالد کرخی، از حسن بن ابراهیم، از سلیمان جعفی روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانی مریم چگونه باردار شد؟ عرض کردم: خیر، فرمود: از خرمای صَرفان، نوعی خرمای سرخ رنگ شبیه برنیه (سفال) و گفته شده که خرمای عَجوه بوده و جبرئیل آن را برای او آورده بوده است»[2]: در الکامل فی التاریخ، نوشتهٔ ابن اثیرجزری جزئیات بیشتری آمده است که از بعضی عبارات آن استفاده می‌شود که حتی خود ابن کثیر آن‌ها را نمی‌پذیرد، به ویژه که آن‌ها منبع درست و روشنی ندارند که بتوان به آن‌ها اعتماد کرد: هرگاه آب آشامیدنی مریم تمام می‌شد و آب آشامیدنی یوسف پسر عمویش نیز به پایان می‌رسید، هر یک از آن‌ها کوزهٔ خود را برمی داشتند و به غاری در آنجا می‌رفتند که در آن آب شیرین و گوارا وجود داشت. از آن آب شیرین می‌نوشیدند و سپس برمی داشتند و با خود به کلیسا باز می‌گشتند. در آن روز که جبرئیل او را دید، آبش تمام شده بود، به یوسف گفت: همراهش برود تا آب بر دارند. یوسف گفت: من به اندازه‌ای که تا فردا آب بنوشم آب دارم، از این رو مریم کوزهٔ خود را برداشت و به تنهایی به درون غار رفت. در آنجا جبرئیل را دید که

---

۱. همان: ص ۲۱۵.

۲. همان: ص ۲۱٦ - ۲۱۷.

خداوند او را به صورت یک انسان با اندام کامل، بر مریم آشکار ساخت. او خطاب به مریم گفت: ای مریم، خداوند مرا فرستاده تا به تو پسری پاک و پیراسته بدهم، مریم گفت: ﴿قَالَتْ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا﴾ یعنی اگر تو فرمانبردار خدا هستی، من از شر تو به خدای رحمان پناه می‌برم. بعضی گفته‌اند: تقیاً نام فرد معینی بوده که مریم تصور می‌کرده آن فرشته، یک مرد است؛ ولی او گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾ بَغِیّ در اینجا یعنی زن زناکار ﴿قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ﴾ تا آنجا که فرمود: ﴿أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ چون چنین گفت، مریم تسلیم قضا و قدر الهی شد و جبرائیل در آستین پیراهنش دمید و سپس بازگشت و به مسیح باردار شد و کوزهٔ خود را پر کرد و بازگشت و مردم زمان او شخصی را عابدتر از او و پسرعمویش یوسف نجار سراغ نداشتند که همواره با او بود و یوسف نخستین کسی بود که این بارداری را محکوم کرد و مریم را سرزنش نمود و هنگامی که دید مریم چه حالتی پیدا کرده، آن را بسیار بزرگ شمرد و ندانست چه کند. هرگاه خواست مریم را متهم کند به یادش آمد که مریم انسانی شایسته است و هرگز حتی یک لحظه دور از چشم او نبوده است و هر زمان خواست او را تبرئه کند، آن حالت را می‌دید، بسیار باعث ناراحتی و نگرانی او می‌شد. نخست با او سخن گفت و اظهار داشت: اتفاقی برای تو روی داده که من می‌خواستم آن را پنهان کنم و این حالت بر من غالب شده است. مریم گفت: سخنی زیبا بگو. یوسف خطاب به مریم گفت: به من بگو آیا هیچ زراعتی بدون بذر می‌روید؟ گفت: آری، پرسید: آیا هیچ درختی بدون آبیاری رشد می‌کند؟ گفت: آری، پرسید: آیا هیچ فرزندی بدون (مرد) پدر به دنیا می‌آید؟ گفت: آری، آیا نمی‌دانی که خداوند روز نخست که گیاهان را رویاند بذری نبود؟ آیا نمی‌دانی که

خداوند آنگاه که درخت را آفرید بارانی نبود؟ و با قدرتی که داشت به درخت حیات و زندگی بخشید. و هریک از آن‌ها را جدای از یکدیگر آفرید یا می‌گویی: خدا توانایی بر انجام این کار را ندارد و نمی‌تواند چیزی را برویاند مگر اینکه از دانه و آب کمک بگیرد؟ یوسف گفت: من چنین سخنی نمی‌گویم؛ ولی می‌گویم: خداوند هرچه را بخواهد می‌تواند انجام دهدو به هرچه بخواهد، می‌گوید: موجود شو، موجود می‌شود. مریم به او گفت: نمی‌دانی که خداوند متعال آدم و حوا را بدون مرد و زن آفریده‌است: گفت: آری، درست است.

زمانی که مریم این سخنان را گفت: یوسف به این اندیشه افتاد که شاید چیزی از جانب خداست و او حق ندارد بیش از این دربارۀ آن پرس و جو کند و به همین دلیل بوده که مریم این ماجرا را از او پنهان کرده است.و گفته شده که مریم مبتلا به حیض شده بود، از این رو، به سمت حجره‌ها رفت و پشت پرده جای گرفت و دیوارها او را پوشاندند و آنگاه که پاک شد دید مردی همراه اوست و سپس آیات را خواند و هنگامی که باردار شد خاله اش یعنی همسر زکریا شبی نزدش آمد تا با او دیدار کند، زمانی در را باز کرد، مریم در آغوش او قرار گرفت. همسر زکریا به مریم گفت: من باردارم. و مریم اظهار داشت: من نیز باردار هستم. همسر زکریا گفت: من ملاحظه می‌کنم آنچه در شکم دارم برای آنچه در شکم توست، سجده می‌کند. همسر زکریا یحیی را به دنیا آورد و دربارۀ مدت بارداری او اختلاف است گفته شده: ۹ماه که این سخن گفتۀ مسیحیان است. نیز گفته شده: ۸ ماه و این خود، معجزه دیگری است، زیرا غیر از او هیچ نوزادی هشت ماهه به دنیا نیامده که زنده بماند.[۱]

۱. ما قبلاً در مورد این روایت از منابع شیعه سخن گفتیم که می‌گوید: هیچ نوزاد شش ماهه‌ای زنده نمانده است.

همچنین گفته شده: ٦ ماه و به گفتهٔ برخی: سه ساعت و به گفته‌ای: یک ساعت و این مطلب بیشتر شبیه ظاهر قرآن عزیز است که خداوند می‌فرماید: ﴿فَحَمَلَتْهُ فَٱنتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا﴾ اینجا از حرف _ فاء _ استفاده کرده، عنی بدون فاصله بوده است. هنگامیکه مریم، احساس وضع حمل کرد، به سمت محراب شرقی رفت و به پایان آنجا رسید ﴿ فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ﴾ این حالت زمانی روی داد که درد زایمان، او را فرا گرفت و از شرم و حیای خود در برابر مردم، به آنجا رفت و گفت: ﴿يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾ ای کاش نام و اثر من فراموش می‌شد و هیچ کسی اثری از من نمی‌دید. مریم گفت: هرگاه تنها می‌شدم عیسی با من سخن می‌گفت و من نیز با او سخن می‌گفتم و اگر فردی نزد ما بود صدای تسبیح او را در شکم خودم می‌شنیدم ﴿فَنَادَىٰهَا﴾ یعنی جبرئیل ﴿مِن تَحْتِهَآ﴾ یعنی از پایین کوه ﴿أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ یعنی پایین پای تو جوی کوچکی از آب وجود دارد که خداوند آن را جاری کرده است و هرکس عبارت ﴿مِن تَحْتِهَآ﴾ را به کسره خوانده، منادی را جبرییل دانسته است و هرکس به فتح خوانده ﴿مِن تَحْتِهَآ﴾ منظور عیسی است که خدا او را به سخن در آورده و بعد دربارهٔ ﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ﴾ گفته است که جذع یعنی تنهٔ جدا شده‌ای از درخت. بنابراین، او تنه را تکان داد ناگهان درخت خرمایی شد و برخی گفته‌اند: این تنه، از درخت جدا شده بود، هنگامی که درد زایمان او را به سختی انداخت. او این تنه را در آغوش گرفت و تنه صاف ایستاد و سبز شد و رطب آورد و به او گفته شد: ﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ﴾ و او این تنه را تکان داد و رطب از آن ریخت سپس خداوند به او فرمود: ﴿فَكُلِى وَٱشْرَبِى وَقَرِّى عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِىٓ إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْيَوْمَ إِنسِيًّا﴾ در آن زمان هر کس روزه می‌گرفت، سخن نمی‌گفت تا غروب فرا رسد هنگامی که مریم فرزندش را به دنیا آورد، ابلیس رفت و به بنی اسرائیل خبر داد که مریم فرزند آورده

است. همه، دوان دوان آمدند و با دعوت شیطان خود را به او رساندند ﴿فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ﴾ و گفته شده یوسف نجار مریم را چهل روز در آن غار تنها گذاشته بود و سپس او را به نزد خاندانش آورد. هنگامی که او را دیدند به او گفتند: ﴿يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾ يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾ یعنی تو را چه شده است؟ آنگونه که گفته شده وی از نسل هارون برادر موسی بوده است.[1].

در جامع الاحکام القرآن تالیف قرطبی آمده است که: مریم صدایی شنید که می‌گوید: ای کسی که غیر خدا را می‌پرستی بیرون برو. ملاحظه کنید در اینجا تأویل گران چگونه معنای آیات را تحریف می‌کنند و در قصهٔ قرآنی مطلبی را وارد می‌کنند که حضرت مریم آن را بر زبان نیاورده است. (مریم اندوهگین شد و گفت: ﴿يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا) نسیّ در زبان عرب شییء بی‌ارزشی را می‌گویند که اصلاً درخور ذکر و بیان نیست و اگر کسی آن را از دست بدهد ناراحت نمی‌شود، مانند: میخ و ریسمان برای فرد مسافر و مانند آن، همچنین از عرب‌ها نقل شده که هرگاه قصد دارند از منزلی بروند، می‌گویند: مراقب أنساء خود باشید. أنساء، جمع نسیّ، بمعنای متاع بی‌ارزش و ناچیزی است که معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرند و فراموش می‌شوند..

فَرّاء، گفته است: نسیّ یعنی دستمالی که زنان هنگام عادت ماهیانهٔ خود بعد از استفاده، دور می‌افکنند یعنی پارچه‌ای که برای حفظ خون عادت ماهیانه، استفاده می‌کنند. فَرّاء، چه معنای زشتی را ادعا کرده است و به دور از جناب حضرت مریم باکره است که چنین سخن زشتی را بر زبان آورد و بگوید: ﴿يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ﴾ یعنی من به مثابهٔ دستمال حیضی بودم که آن را دور می‌افکنند!! طبری در بیان سرنوشت وی آورده است: هنگامی که مریم به عیسی

---

۱. ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج۱، ص ۲۷٤ - ۲۷۷.

باردار شد، خواهرش نیز به یحیی باردار شد و خواهرش برای دیدار وی آمد و گفت: ای مریم! آیا تو احساس کرده‌ای که من باردار شده‌ام: مریم به او گفت: من نیز چیزی در شکم خود می‌یابم که برای آنچه در شکم توست، سجده می‌کند. این سخن بدین جهت است که نقل شده خواهرش احساس کرد سرِ جنین اش، به سمت شکم مریم سجده می‌کند. سُدّی می‌گوید: این همان گفتهٔ خداست که فرمود: ﴿مُصَدِّقًۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ و این مطلب نیز تاویلی بدون دلیل و از خیال پردازی‌های تاویل کنندگان است. همچنین از جمله داستان‌هایی که دربارهٔ حضرت مریم نقل کرده‌اند این است که وی از دست مردی از بنی اسرئیل بنام یوسف نجار فرار کرد که همراه با او در مسجد خدمت می‌کرد و داستانی طولانی در این باره آورده است. کلبی نقل کرده است که به یوسف گفته شد: – تو مریم را متهم ساختی از زنا باردار شده - هم اکنون پادشاه او را به قتل می‌رساند. یوسف مریم را فراری داد و در راه تصمیم گرفت او را بکشد، جبرئیل نازل شد و به او گفت: از روح القُدُس است. ابن عطیه می‌گوید: این سخنان همه ضعیف‌اند وای کاش این‌ها را روایت نکرده بودند و به فراموشی سپرده بودند. اقتضای این داستان این است که مریم، باردار شده و بارداری او طول کشیده باشد و در این جهت، روایات، یکدیگر را تایید می‌کنند که حضرت مریم پس از ۸ ماه، عیسی را به دنیا آورد. عِکرمه گفته است: به همین دلیل گفته شده: هیچ نوزاد ۸ ماهه‌ای زنده نمی‌ماند و این تنها ویژگی است که به خصوص برای حضرت عیسی حفظ شده است و گفته شده که: وی ۹ ماهه و برخی گفته‌اند: ٦ ماهه به دنیا آمده است. روایاتی را که ما از ابن عباس نقل کردیم از این روایات، صحیح‌تر و دلالت آن‌ها روشن‌تر است و خدا داناتر است.[1].

---

۱. قرطبی: جامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۲۰ –۲۱.

۷

کودکی حضرت مسیح

۷

کودکی حضرت مسیح

ما از دوران کودکی حضرت مسیح در عهد جدید جزییات زیادی در دست نداریم و در این خصوص در کتابی به نام (سلاله یسوع، اسرة یسوع الحاکمه» تالیف جیمز طابور که فردی یهودی است و به شدت به عیسی حمله می‌کند و به مادرش نیز بی‌احترامی روا می‌دارد و او را به بارداری از زنا و در نتیجه، تجاوز متهم می‌کند. (علماء تنها به گونه‌ای درست و متناسب با سی سال نخستِ زندگی حضرت عیسی، در کتابی تحت عنوان «السنون الضائقه» اشاره کرده‌اند و من نوشته‌های دیگری نیز در این باره دارم که اکنون موجودندکه بیرون از عهد جدید، باقی مانده‌اند و بیشتر، به «انجیل‌های کودکی» معروف اند. با این نوشته‌ها برخی از کاغذ پاره‌های کوچکی نیز وجود دارند که در سنت‌ها باقی مانده‌اند و اندکی دربارۀ داستان‌های کودکی حضرت عیسی را برای ما بازگو می‌کنند؛ ولی این داستان‌ها بعدها تدوین شده و افسانه‌هایی است که از قرن دوم تا چهارم میلادی پدید آمده است و بیشتر می‌تواند آرامش بخش و جنبۀ افسانه سازی و اسطوره گرایی داشته باشد؛ اما اطلاعات درستی به خواننده ارائه نمی‌دهند. شاید تحریک آمیزترین و شگفت انگیزترین داستان‌ها این باشد که دربارۀ سفر حضرت عیسی در کودکی همراه یوسفی که از اهالی رامه بوده به بریتانیای کبیر باشدو در پی این حکایات، گفته شده: یوسف دایی یا عموی مریم و تاجرِ قَلع بوده و سفرهای منظمی به (کرونوول) comwoll داشته است و همچنین شهر (گلاستوبنری) glastonbary در جنوب غرب انگلیس نیز یکی از اهداف سفر او بوده است که جزیره‌ای به نام

آوالون avalon پایین در آنجا قرار دارد که پادشاه (آرتور) در آنجا به خاک سپرده شده است و همواره این سنت تا امروز حفظ شده تا جاییکه به یکی از مراکز مردمی حج و زیارت تبدیل گشته است و تاریخ نگاران، این افسانه‌ها را تا اندازه‌ای می‌پذیرند هرچند ما باید با این حقیقت رو به رو شویم که سی سال نخستِ زندگی حضرت عیسی به سادگی گم شده است و تلاش‌هایی که در سال‌های اخیر انجام می‌شود که آن‌ها را با افسانه‌ها و داستان‌های خودساخته پر کنند، به هیچ وجه به بحث ما درباره عیسای تاریخی کمک نمی‌کند[1]. ما در آینده روشن خواهیم ساخت که همراه با مجموعه‌ای از متون برخی از این انجیل‌ها که طابور، این داستان‌ها را آورده و چنین پنداشته که می‌توان آن را توصیف درستی دانست؛ ولی درستی آن نسبی است و مطلق نیست و می‌توان به بررسی برخی از رخدادهای اندک و کمیابی که دربارهٔ کودکی حضرت مسیح آمده، در ذیل اشاره کرد:

۱.گفته‌اند او کودکی‌اش را در مصر گذراند و این گفته، طبق گفتهٔ کلیسا با سخنی که پیشتر بر زبان پیامبر (هُوشَع بن بئیری؟) آمده، مطابقت دارد، زیرا در کتاب هوشع از تَنَخ آمده است:

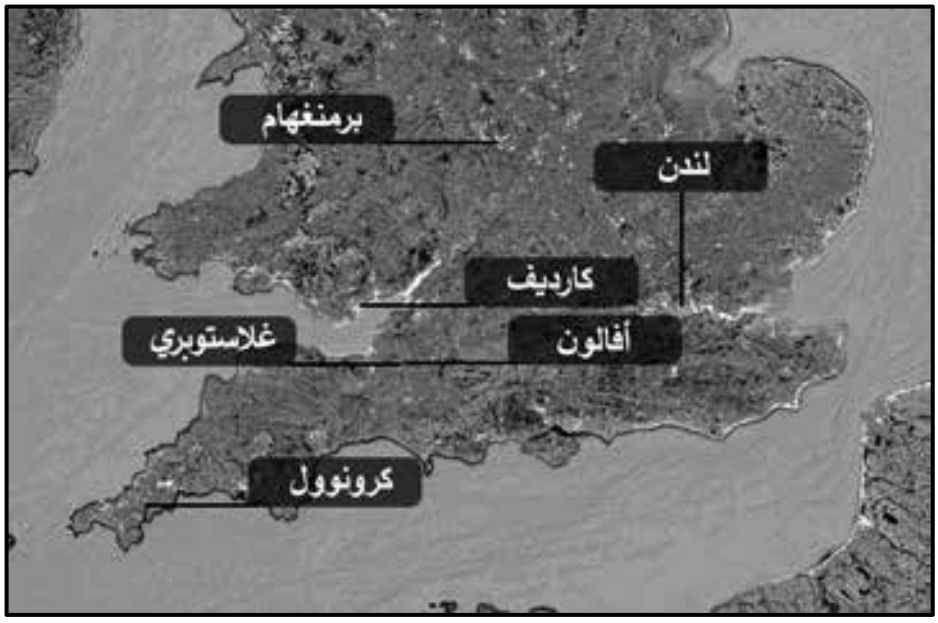
«هنگامی که اسرائیل به سن جوانی رسید به او علاقه مند شدم و از مصر پسرم را فراخواندم»[2] از آنجا که سیاق این آیه را خواندیم، در می‌یابیم که دربارهٔ بنی اسرائیل و خروج آن‌ها از مصر، ۱۲۰۰ سال بیش از مسیح حکایت می‌کند. برخی شارحان عهدجدید گفته‌اند: این آیه دربارهٔ بازگشت مسیح از مصر به سرزمین کنعان

---

۱. طابور: سلالة یسوع، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

۲. کتاب مقدس: کتاب هوشع، فصل ۱ - ۱۱.

سخن می‌گوید. پس از آنکه متّی در روایت خود از انجیل ذکر می‌کند که آن سه تن زرتشتی که مسیح را مشاهده کردند، بر او سجده نمودند و وی را نزد هیردویس نبردند، برخلاف آنچه که قبلاً به او وعده داده بودند، یوسف نجار در خواب دید که باید فوراً آنجا را ترک کند و به مصر برود.



«پس از رفتن مُغان، فرشتهٔ خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد.» ١٤پس او شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد، ١٥و تا مرگ هیرودیس در آنجا ماند. این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که «پسر خود را از مصر فرا خواندم»[1].

١. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل ٢، ١٣ - ١٥.

در پی وفا نکردن آن سه تن زرتشتی و پنهان کردن کودک، هیردویس دستور داد همهٔ نوزادان را بکشند.

«۱۶چون هیرودیس دید که مُغان فریبش داده‌اند، سخت برآشفت و فرستاده، همهٔ پسران دو ساله و کمتر را که در بِیت لِحِم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مُغان تحقیق کرده بود، بکشت».

همچنین روایت متّی می‌گوید: جنایتی را که هیردویس مرتکب شد، طبق آنچه که بر زبان ارمیای پیامبر آمده، در ضمن مژده‌ها و نشانه‌های ویژهٔ ولادت حضرت مسیح ذکر شده است..

«آنگاه آنچه به زبان اِرمیای نبی گفته شده بود، به حقیقت پیوست که: ۱۸ صدایی از رامَه به گوش می‌رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم. راحیل برای فرزندانش می‌گرید و تسلی نمی‌پذیرد، زیرا که دیگر نیستند. [۱]».

راحیل که در اینجا به او اشاره شده همسر یعقوب پیامبر است که در بیت لحم مدفون است. او بر فرزندان و نوادگان خود بسیار می‌گریست، زیرا می‌دانست که هیردویس چه اندازه نسبت به آن‌ها سنگدل است و متنی که در کتاب ارمیا از تَنَخ آمده اینگونه است:

«خداوند چنین می‌فرماید: صدایی در رامَه شنیده می‌شود،ماتم و گریهٔ بسیار تلخ؛ راحیل برای فرزندانش می‌گریَد،و از تسلی پذیرفتن اِبا می‌کند،زیرا که نیستند[۲].».

از سیاق آیات برمی‌اید که متن اصلی، دربارهٔ رویدادهایی سخن می‌گوید که

---

۱. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل متی، فصل۲، ص ۱۶.
۲. کتاب مقدس: کتاب ارمیا، فصل ۳۱، ص ۱۵.

مربوط به جنگ و اسیر گرفتن نبوخد نصّر (بخت النصر) است؛ ولی آن‌ها را به عنوان نشانی از نشان‌های ولادت حضرت مسیح تطبیق داده اند.

میان پژوهشگران دربارهٔ روایت عهدجدید جدال و اختلاف پیش آمده و برخی داستانِ سربریدن کودکان را می‌پذیرند و برخی رد می‌کنند، بدین لحاظ که تنها متّی آن‌ها را نقل کرده است و یوسیفوس تاریخ نگار چنین حادثه‌ای را نقل نمی‌کند.[۱] این تاریخ نگار، تاریخ آن دوره را آورده و خود نزدیک به آن دوران می‌زیسته و فرض بر این است که اگر چنین حادثهٔ بزرگی روی داده باشد، توجه او را جلب کند و همهٔ این امور نشان دهنده آن است که این قضیه پذیرفتنی نیست درحالیکه گروه سومی می‌گویند: این داستان صحیح است، زیرا شمار ساکنان بیت لحم در آن زمان بسیار اندک بوده است و تعداد کودکانی که انتظار می‌رفته کشته شوند نیز مثلاً از یک دوجین بیشتر نمی‌شده است. بنابراین این فرضیه با معیارهای آن زمان سنجیده می‌شود و آن مساله به این بزرگی نیست که توجه تاریخ نویسی مانند یوسیفوس را جلب کند. سپس این روایت راجع به بازگشت مسیح همراه مادرش و همسرِ مادرش پس از مرگ هیردویس، سخن می‌گوید که مرگ او بنا بر روایات تاریخی چهار سال قبل از سالی است که اکنون مسیحیان آن را سال میلاد مسیح می‌دانند و به حساب تصور کلیسا دو سال بعد از میلاد مسیح است و از آن جا که تاریخ ولادت مسیح بین ۷ سال پیش از سالی که طبق آن تاریخ را می‌آورد، مردد است، یا بعد از آن سال، دو سال یا بیشتر چنین است، بنابراین به دشواری می‌توان گفت: حضرت

---

۱. یوسیفوس فلافیوس gosephus flaviusتقریباً بین سال‌های ۳۷ - ۱۰۰م. می‌زیسته و ادیب و تاریخ نگار یهودی بوده؛ ولی تابعیت رومی داشته. ما در آینده دربارهٔ او با شرح و تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

مسیح در زمان بازگشت، چند سال داشته است، زیرا احتمالات، بسیار متعددند و همهٔ این قضایا در صورتی است که چنین هجرتی اتفاق افتاده باشد.

در شرح کتاب مقدس[1] آمده است که عیسی حدود ۲۸ سال در ناصره زندگی کرد تا به سی سالگی رسید یعنی او هنگامی که از مصر بازگشته دو ساله بوده است.

متی در روایت خود در انجیل نقل می‌کند که: چگونه یوسف تصمیم گرفت مسیح را به سرزمین کنعان بازگرداند.

«پس از مرگ هیرودیس، فرشتهٔ خداوند در مصر به خواب یوسف آمد ۲۰و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را برگیر و به سرزمین اسرائیل برو، زیرا آنان که قصد جان کودک داشتند، مرده‌اند.» ۲۱پس او برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و به سرزمین اسرائیل رفت[2]».

او خواست در ابتدا برای سکونت، به یهودیه و شاید به بیت لحم یا قدس و محلی مجاور آن دو مکان برود.

«امّا چون شنید آرکِلائوس به جای پدرش هیرودیس در یهودیه حکم می‌راند، ترسید به آنجا برود، و چون در خواب هشدار یافت، رو به سوی نواحی جلیل نهاد ۲۳و در شهری به نام ناصره سکونت گزید. این واقع شد تا کلام انبیا به حقیقت پیوندد که گفته بودند 'ناصری' خوانده خواهد شد».

نظریهٔ کلیسایی بر این اساس است که اشاره دارد او ناصری بوده است. در تَنَخ (عهد قدیم) به صورت رمزی و سمبلیک آمده است که کلمهٔ ناصره به معنای

---

۱. در ضمن دائرة المعارف کلیسایی برای تفسیر عهد جدید است که کلیسای مار مُرقُس در مصـرجدید آن را چاپ کرده است.

۲. https://st-takla.org/bible/commentary/ar/nt/church-encyclopedia/mat-thew/chapter-۰۲.html۳#۲

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۲، ۱۹ - ۲۱.

(شاخه) است و اشعیا و إرمیا و زکریا چنین در نظر داشتند که مسیح، شاخه نامیده خواهد شد.

در کتاب اشعیا آمده است: «۱نهالی از کُندهٔ یَسا سر بر خواهد آورد، و شاخه‌ای از ریشه‌هایش میوه خواهد داد. ۲روح خداوند بر او قرار خواهد یافت، روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوّت، روح معرفت و ترس خداوند[۱]».

و در کتاب ارمیا آمده است: «در آن ایام و در آن زمان برای داوود شاخه‌ای عادل خواهم رویانید که عدل و انصاف را در این سرزمین به اجرا در خواهد آورد»[۲].

در کتاب زکریا آمده است: «حال،ای یِهوشَع کاهن اعظم، بشنو، تو و یارانت که به حضورت می‌نشینند، چراکه آنان مردان نشانه هستند: زیرا هان من خادم خود 'شاخه' را خواهم آورد[۳]».

برای ما مهم نیست که به بحث و مناقشه بپردازیم، این تعلیق و تاویل تا چه میزان درست است.

روایتی متفاوت، از لوقا:

لوقا روایت دیگری دربارهٔ کودکی مسیح دارد که در جزئیات خود با روایت مّتی هماهنگ نیست، ما آن را با برخی توضیحات در اینجا یاد آور می‌شویم:

«چون ایام تطهیر ایشان مطابق شریعت موسی به پایان رسید، یوسف و مریم، عیسی را به اورشلیم بردند تا به خداوند تقدیم کنند، ۲۳طبق حکم شریعت خداوند که می‌فرماید: «نخستین ثمرهٔ ذکور هر رَحِمی، مقدس

---

۱. کتاب مقدس: کتاب اشعیا، فصل ۱۱، ۱-۲.
۲. کتاب مقدس: کتاب ارمیا، فصل ۳، ۳ - ۱۵.
۳. کتاب مقدس: کتاب زکریا، فصل ۳- ۸.

برای خداوند خوانده شود.»؛ ٢٤و نیز تا قربانی تقدیم کنند، مطابق آنچه در شریعت خداوند آمده، یعنی «یک جفت قمری یا دو جوجه کبوتر[1]».

برای اینکه سبب تقدیم کردن یک جفت کبوتر یا دو جوجهٔ کبوتر را دریابیم به تَنَخ بازمی گردیم. در آنجا ضمن آداب و احکام ولادت و ختنهٔ نوزاد و نفاس زن، مطالب دیگری را ملاحظه می‌کنیم.[2].

«خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «٢قوم اسرائیل را بگو: اگر زنی آبستن شود و پسری بزاید، آن زن هفت روز نجس خواهد بود. او مانند دورهٔ عادت ماهانه، نجس خواهد بود. ٣در روز هشتم، پوست قُلَفَهٔ آن پسر باید ختنه شود. ٤سپس آن زن باید سی و سه روز صبر کند تا از خونریزی خود طاهر گردد. او نباید هیچ چیز مقدس را لمس کند یا به قُدس داخل شود، تا زمانی که روزهای تطهیر وی کامل گردد. ٥اما اگر دختری بزاید، آنگاه دو هفته نجس خواهد بود، همان‌گونه که در دورهٔ عادت ماهانه نجس است. او باید شصت و شش روز صبر کند تا از خونریزی خود طاهر شود» نمی‌دانم این تشریع تفاوت بین نفاس دختر و پسر در شریعت موسی، از اصلی برخوردار است یا دست تحریف بدان رسیده است؟ «٦پس چون روزهای تطهیر وی کامل گردد، خواه برای پسر و خواه برای دختر، باید بره‌ای یک ساله برای قربانی تمام‌سوز و یک جوجه کبوتر یا قمری برای قربانی گناه به در خیمهٔ ملاقات نزد کاهن بیاورد. ٧کاهن آن را به حضور خداوند تقدیم کند و برای زن کفّاره به جا آوَرَد. آنگاه او از خونریزیِ خود طاهر خواهد شد. این است قانونِ زنی که فرزندی می‌زاید، خواه پسر و خواه دختر. ٨ولی اگر دست او به بهای بره نرسد، باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر بیاورد، یکی برای قربانی تمام‌سوز و دیگری برای قربانی گناه. آنگاه کاهن برایش کفّاره به جا خواهد آورد، و او طاهر خواهد شد.».

---

١. کتاب مقدس: عهدجدید، انجیل لوقا، فصل ٢، ٢٢ - ٢٤.

٢. آیا این کار با آنچه بین بسیاری از زنان مسلمان شایع است که مدت نفاس زن چهل روز است، ارتباط دارد در حالی که در تشریع اسلامی چیزی از این مطلب را نمی‌یابیم؟

این کار همان قضیه‌ای است که حضرت مریم به عنوان مراسم تولد فرزندش به آن پایبند بود و جیمز طابور در این باره که یک جفت کبوتر (یمام) را باید تقدیم کنند، می‌گوید: در آن زمان طبقات فقیر چنین می‌کرده‌اند. او می‌گوید: ما می‌دانیم که عیسی و خانواده‌اش همانند فقرا می‌زیستند و رشد می‌کردند. لوقا اشاره‌ای دارد که واقعاً تکان دهنده است و میزان فقر و ناداری آن‌ها را بسیار می‌داند و طبق قانون یهودی و آن گونه که در تورات یا شریعت موسی آمده است: نخستین پسری که به دنیا می‌آمد، مراسم پذیرفتن او در درون جماعت یهودی از طریق یک جشن قدیمی بوده که آن را به عنوان (فدایی فرزند) pidyonho-ben می‌خوانده‌اند، زیرا پروردگار اعلام کرده بود که من هر فرزند پسر اولی در بنی اسرائیل، همچنین نخستین فرزند مذکر چهارپایان، از آنِ من است.عدد ۱۷/۸. و به جای آن که فرزند را برای خدایان شرک آلود قربانی کنند چنانکه در بخشی از فرهنگ‌های قدیمی این کار انجام می‌شده، پدران را وادار می‌کند که پنج مثقال نقره به عنوان بخشی از مراسم نذر کودک و برای نجات از مرگ، به کاهنان بدهند این کار مانند صدقه‌ای بوده که برای دفع بلا داده می‌شود.

این جشن موسمی را سی روز پس از به دنیا آمدن کودک انجام می‌دادند و در روز چهلم وظیفهٔ دیگری نیز بود که مادر هر فرزند پسری انجام می‌داد، خواه پسر اول باشد یا نباشد به معبد مقدس برده می‌شد و از مادر خواسته می‌شد یک قربانی مثلاً یک قوچ به آن قربانگاه بدهد که آن را می‌سوزاندند.[1] همچنین کبوتری به

---

۱. این گوسفند را به عنوان قربانی نزد خداوند می‌سوزاندند و خورده نمی‌شد که در عِبری... یعنی بالا می‌رود، اشاره به اینکه تمام قربانی روی مذبح گذاشته می‌شود و به طور کامل سوزانده می‌شود و جز پوست، چیزی از آن گوسفند خورده نمی‌شود و همچنین آن را (کلیل) می‌خوانند که به زبان عِبری یعنی کل آن قوچ قربانی برای پروردگار است.

عنوان کفارهٔ گناه تقدیم می‌کردند[1] این هدایا را به کاهنان رسمی می‌دادند و در حالت فقر شدید، تورات چنین مقرر می‌داشت که اگر دستش نمی‌رسد گوسفندی بدهد، باید دو کبوتر یا جوجه کبوتر را بدهد، یکی را بسوزانند و دیگری را به کاهنان بدهند تا کفارهٔ گناهانش باشد و پاک بشود. لاویان: ۸/۱۲ و لوقا به ما خبر داد که مریم و یوسف به عنوان دو یهودی پایبند به دین، چنین کردند و عیسی را به معبد بردند تا این دستورات موسمی را انجام دهند و در آن جا یک قربانی چنانچه در شریعت پروردگار[2] گفته شده یک جفت کبوتر یا دو جوجه کبوتر را نیز تقدیم کردند. لوقا / ۲٤/۲. و سخن از بره و گوسفند نیست و مشخص است که آنان توانایی پرداخت حتی پول چنین قربانی کوچک و کم ارزشی را نیز نداشته‌اند.[3].

به طور کلی روایت لوقا که با آن این نقطه را آغاز کردیم - برخلاف روایت متّی - می‌گوید: یوسف و مریم به مجرد ترک سه تن مجوسی، با کودک، به مصر فرار نکردند؛ بلکه در سرزمین فلسطین به خصوص در شهر اورشلیم/ قدس یا در نزدیکی آن باقی ماندند.

«۲۵در آن زمان، مردی پارسا و دیندار، شَمعون نام، در اورشلیم می‌زیست که در انتظار تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر او قرار داشت. ۲٦روح‌القدس بر وی آشکار کرده بود که تا مسیحِ خداوند را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد بست. ۲۷پس شَمعون به هدایت روح وارد صحن معبد شد و چون والدین عیسای نوزاد او را آوردند تا آیین شریعت را برایش به جای آورند، ۲۸شَمعون در آغوشش گرفت و خدا را ستایش‌کنان گفت:

---

۱. بخش معینی از این قربانی‌ها برای آمرزش گناهان بود که به کاهن می‌دادند و بقیه را می‌سوزاندند.
۲. یعنی شریعت خدا
۳. طابور: سلالة یسوع، ص ۱۱٤.

۲۹«ای خداوند، حال بنا به وعدهٔ خود، خادمت را به سلامت مرخص می‌فرمایی.۳۰زیرا چشمان من نجات تو را دیده است،۳۱نجاتی که در برابر دیدگان همهٔ ملتها فراهم کرده‌ای، ۳۲نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قومها و جلالی برای قوم تو اسرائیل.» ۳۳پدر و مادر عیسی از سخنانی که دربارهٔ او گفته شد، در شگفت شدند. ۳٤سپس شَمعون ایشان را برکت داد و به مریم، مادر او گفت: «مقدّر است که این کودک موجب افتادن و برخاستن بسیاری از قوم اسرائیل شود، و آیتی باشد که در برابرش خواهند ایستاد، ۳۵و بدین‌سان، اندیشهٔ دلهای بسیاری آشکار خواهد شد. شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت». [۱].

و این مطلب بدان معناست که سِمعان - غیر از حواری سمعان پطرس است و در آینده در بارهٔ کودکی حضرت مسیح از او سخن خواهیم گفت - وی در کودکی به حضرت مسیح ایمان داشته و در انجیل مّتی که سرشار از جزئیات و نزدیک به دیگر انجیل‌ها است، سخنی از او به میان نیامده است.

«۳٦در آنجا نبیه‌ای می‌زیست، حَنّا نام، دختر فَنوئیل از قبیلهٔ اَشیر، که بسیار سالخورده بود. حَنّا پس از هفت سال زناشویی، شوهرش را از دست داده بود ۳۷و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هیچ‌گاه معبد را ترک نمی‌کرد، بلکه شبانه‌روز، با روزه و دعا به عبادت مشغول بود. ۳۸حَنّا نیز در همان هنگام پیش آمد و خدا را سپاس گفته، با همهٔ کسانی که چشم‌انتظار رهایی اورشلیم بودند، دربارهٔ عیسی سخن گفت[۲]».

و این مطلب یعنی این بانو نیز در همان زمان به مسیح ایمان آورده و حقیقت را برای کسانی که منتظر ولادت حضرت مسیح بودند بیان کرده است؛ ولی سخنی از این موضوع در انجیل متی وجود ندارد.

«چون یوسف و مریم آیین شریعت خداوند را به کمال به جای آوردند، به شهر خود ناصره، واقع در جلیل،

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۲، ۲۵ - ۳۵.
۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل۲، ص ۱۸ - ۳٦.

بازگشتند. ٤٠ باری، آن کودک رشد می‌کرد و قوی می‌شد. او پر از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت. ٤١ والدین عیسی هر سال برای عید پِسَخ به اورشلیم می‌رفتند[1]».

از این متن برمی‌اید که عیسی در طول این مدت در ناصره زندگی کرده و به مصر نرفته است. بنابراین اگر این سه تن آن جا را ترک کرده بودند، لازم بود به آن اشاره شودۀ زیرا مطلبی با اهمیت است به ویژه که متّی ادعا کرده این مطلب در تنخ مژده داده شده و آن سه نفر به مصر رفتند و جز پس از مرگ هیردویس بازنگشتند.

مسیح در معبد:

لوقا داستان گم شدن مسیح را در سن ۱۲ سالگی، برای ما نقل می‌کند که چگونه علم و دانش او را - که دانش وی بیش از سن او بود - برای کاهنان در معبد بیان کرد و شگفت زده و متحیر شدند و بدین سان، اذهان را برای باور داشتن این موضوع مهیا کردند که این کودک دارای مقام و منزلت والایی خواهد بود؛ ولی این داستان در روایت متّی و انجیل‌های دیگر وجود ندارد. لوقا می‌گوید:

«چون عیسی دوازده ساله شد، به رسم عید به اورشلیم رفتند. ٤٣ پس از پایان آیین عید، چون راه بازگشت پیش گرفتند، عیسای نوجوان در اورشلیم ماند. امّا والدینش از این امر آگاه نبودند، ٤٤ بلکه چون می‌پنداشتند در کاروان است، روزی تمام سفر کردند. سرانجام به جستجوی عیسی در میان خویشاوندان و دوستان برآمدند. ٤٥ و چون او را نیافتند، در جستجویش به اورشلیم بازگشتند. ٤٦ پس از سه روز، سرانجام او را در معبد یافتند. در میان معلمان نشسته بود و به سخنان ایشان گوش فرا می‌داد و از آنها پرسشها می‌کرد. ٤٧ هر که سخنان او را می‌شنید، از فهم او و پاسخهایی که می‌داد، در شگفت می‌شد. ٤٨ چون والدینش او را در آنجا دیدند،

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٢، ٣٩ -٤١.

شگفت‌زده شدند. مادرش به او گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ پدرت و من با نگرانی بسیار در جستجوی تو بودیم.» ٤٩امّا او در پاسخ گفت: «چرا مرا می‌جستید؟ مگر نمی‌دانستید که می‌باید در خانهٔ پدرم باشم؟» ٥٠امّا آنها معنای این سخن را که بدیشان گفت درنیافتند. ٥١پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود. امّا مادرش تمامی این امور را به خاطر می‌سپرد. ٥٢و عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم، ترقّی می‌کرد[1]».

روایت مُرقُس:

بر خلاف پژوهشگرانی که معتقدند انجیل مُرقُس مرجع اصلی برای روایت هر یک از دو انجیل مّتی و لوقاست؛ ولی ما می‌بینیم که مُرقس در اینجا روایت خود را به طور نسبی در مرحلهٔ بعد از زندگی عیسی مسیح شروع می‌کند که موازی آغاز بعثت اوست و در مورد بارداری و تولد و کودکی مسیح، مطلبی بیان نمی‌کند. جیمز طابور، این موضوع را به آن مطلب بر می‌گرداند که مّتی و لوقا به روایت مُرقُس به عنوان ساختار اصلی انجیل‌های خود اعتماد کرده‌اند؛ ولی اعتماد آن‌ها بعداً بر منابع دیگری نیز بوده است تا بتواند خلأهایی را که نیازمند پرساختن آن‌ها بوده‌اند، پر نمایند. مُرقس در آغاز روایت انجیل می‌گوید:

«آغاز خبر خوش دربارهٔ عیسی مسیح پسر خدا. ٢در کتاب اِشعیای نبی نوشته شده است: «اینک پیام‌آور خود را پیشاپیش تو می‌فرستم، که راهت را مهیا خواهد کرد؛» ٣«ندای آن که در بیابان فریاد برمی‌آورد: "راه خداوند را آماده کنید! طریقهای او را هموار سازید."» ٤پس یحیای تعمیددهنده در بیابان ظهور کرده، به تعمیدِ توبه برای آمرزش گناهان موعظه می‌کرد.. سپس بخشی از داستان یحیی پیامبر و چگونگی مهمان شدن مسیح

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٢، ٤٢ - ٥٢.

بر او را شرح می‌دهد.«۹در آن روزها، عیسی از ناصرهٔ جلیل آمد و در رود اردن از یحیی تعمید گرفت». و در آن ایام عیسی از ناصره الجلیل آمد و به یوحنا در اردن[۱] پناه برد».

سپس رسالت خود را پس از گذراندن آزمونی از طرف شیطان به مدت چهل روز، آغاز نمود که آن را بعداً پس از بیان سیرهٔ حضرت مسیح، یادآور خواهیم گشت.

روایت یوحنّا:

یوحنا نیز در روایت خود از انجیل همینگونه عمل کرده و از داستان یحیی و وارد شدن مسیح علیه‌السلام نزد او آغاز می‌کند.سپس بعثت و ماجرای پس از آن را شرح می‌دهد و به مسالهٔ بارداری و تولد و کودکی مسیح اشاره‌ای ندارد. یوحنا می‌گوید:

«در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ ۲همان در آغاز با خدا بود. ۳همه چیز به واسطهٔ او پدید آمد، و از هرآنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت».

و پس اندکی گفتگو دربارهٔ خدا و نبوت، سخن گفتن دربارهٔ یحیای پیامبر را آغاز می‌کند.

«۱۹ این است شهادت یحیی آنگاه که یهودیان، کاهنان و لاویان را از اورشلیم نزدش فرستادند تا از او بپرسند که «تو کیستی؟» ۲۰ او معترف شده، انکار نکرد، بلکه اذعان داشت که «من مسیح نیستم». و گفتگو را کامل می‌گرداند.

سپس این متن، پس از بیان وارد شدن حضرت مسیح بر یحیی و گواهی وی نسبت به او که وی همان مسیح منتظر است را نقل می‌کند.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فص ۱، ۱ - ۹.

«۲۹ فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد! ۳۰ این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است." ۳۱ من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود[1]».

کودکی مسیح در انجیل توما:

آنچه گذشت، بررسی گذرایی از مطالبی بود که در انجیل‌های عهد جدید دربارهٔ دوران کودکی حضرت مسیح آمده؛ اما بیرون از دایرهٔ این چهار انجیل که مورد پذیرش کلیساست می‌بینیم: (در انجیل کودکی توما) داستان‌ها رویدادهای بسیاری وجود دارد که مربوط به روزگار کودکی آن حضرت است و بعضاً می‌توان آن‌ها را نیز معجزه دانست. و رفتارهای عجیب و غریبی دارد که با شخصیت یک پیامبر حتی در کودکی نیز سازگار نیست و هدف از آوردن آن‌ها این است که مسیح در کودکی نیز نیروهای خارق العاده و غیر عادی داشته است، زیرا او (پسرخداست).

شاید بعضی با اینکه می‌خواسته‌اند مسیح را بالا ببرند، بر عکس به او اهانت کرده‌اند و گاهی نیز ممکن است دشمنان، به عمد چنین کرده باشند و بعید نیست که یهودیان برای اهانت به حضرت مسیح تحت عنوان آوردن آیات و معجزات و اموری که عامهٔ مردم به آن‌ها علاقه دارند، حتی علما نیز به آن‌ها توجه نشان می‌دهند، این کار را انجام داده باشند تا بعد از آن سیر و سفر تلخی برای توجیه و استدلال شک

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱، ص ۱ -۳۱.

کنندگان و افراد مردد، آغاز گردد.



همانگونه که می‌توان این افسانه‌ها را برای راضی کردن یا به خاطر تاثیرپذیری از فرهنگ بت پرستی و افسانه‌هایی که میان مردم در آن دوره منتشر بوده و دربارهٔ الهه‌ها و پسران آن‌ها سخن می‌گفته‌اند، دانست. این انجیل با بیان داستان تبدیل گِل به شکل پرنده و سپس تبدیل آن به پرندهٔ واقعی آغاز می‌شود که ما نیز در آینده هنگام بررسی معجزات حضرت عیسی که در قرآن کریم آمده به آن خواهیم پرداخت.

سپس توما داستان عجیب و غریبی می‌آورد که نه تنها با شخصیت حضرت مسیح سازگار نیست؛ بلکه تصور آن نیز مشکل است، گویی آن حضرت نیروی سحرآمیزی داشته که از طریق آن می‌خواسته کودکان بی‌گناه را اذیت کند و نمی‌توانسته از خشم خود جلوگیری کند و به کودک دیگری به سبب کاری بی‌ارزش اهانت می‌کند و به او دشنام می‌دهد و او را لعنت می‌کند تا جایی که به مرگ ناگهانی آن کودک می‌انجامد.

در فصل سوم از آن کتاب که ترجمهٔ آن از یونانی و سپس به انگلیسی ترجمه شده، آمده است: اما ابن حنّان کاتب[۱] در آنجا در کنار یوسف ایستاده بود و شاخه‌ای از درخت بید مجنون را برداشته بود و آب‌هایی را که عیسی جمع کرده بود، پخش می‌کرد. هنگامی که عیسی این حالت را دید به خشم آمد و به او گفت: ای ملعون،ای بدکار،ای نادان، با آن گودال و آب‌های آن چه کردی؟ تو اکنون مانند آن درخت خشک هستی و برگی نمی‌دهی و ریشه و میوه نداری. در همان لحظه آن کودک به طور کامل خشک شد. سپس عیسی رهسپارخانهٔ یوسف شد؛ ولی پدر و مادر کودکی که به این حالت درآمده بود فرزندشان را بر دوش گرفتند و بر جوانی او نوحه سرایی می‌کردند و او را نزد یوسف آوردند و وی را متهم ساختند که چون این کودکِ توست، چنین کارهایی انجام می‌دهد[۲].

اینگونه به تصویر کشیدن طبیعت خشن و تند حضرت مسیح بارها تکرار می‌شود؛ ولی پس از اینکه به پیامبری رسید نیز همین حالت برایش اتفاق می‌افتد و از نمونه‌های آن، لعنت کردن درخت انجیر است که در عهدجدید آمده است و اندکی پیش از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن، روی داده است، زیرا روایت انجیلی می‌گوید: مسیح گرسنه بود، از کنار درخت انجیر می‌گذشت که هنگام میوه دادن آن نبود و چون آن درخت را بدون میوه دید، آن را لعنت کرد و آن درخت به کلی خشک شد. همانگونه که ما نمی‌توانیم داستان انجیل توما را دربارهٔ آنچه بر آن کودک و خانواده‌اش گذشته بپذیریم، روایت درخت انجیر را نیز نمی‌توانیم بپذیریم و صحیح بدانیم.

---

۱. کاتب، کسانی بوده‌اند که تَنَخ و کتاب‌های دینی را بازنویسی می‌کرده‌اند از این رو، به عنوان نویسندگان و کاتبان مشهوراند، گذشته از این، به آموزش امور دینی نیز می‌پرداختند.

۲ .http: //gnosis. org/library/inftoma. htm

شاید آن چه در قرآن آمده و آن حضرت را فردی زورگو و تبهکار نمی‌داند، مؤید ما باشد؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾[1] و این آیه در مقام پاسخ غیرمستقیم به اینگونه داستان سرایی‌ها است.





توما داستان دیگری را می‌آورد که گویی در کودکی مسیح اتفاق افتاده و به شخصیت او اهانت روا می‌دارد و شخصیتی خشن و بد اخلاق را نشان می‌دهد و می‌گوید: بعد از آن، عیسی رفت تا در گوشه و کنار روستا قدم بزند، یکی از کودکان به سرعت آمد و ضربه‌ای به بازوی او زد، این کار، یسوع را تحریک کرد و به او

۱. مریم: ۳۲.

گفت: تو به آخر راه خود نخواهی رسید. کودک همانجا افتاد و از دنیا رفت؛ ولی هنگامی که بعضی از مردم این صحنه را دیدند گفتند: این کودک از کجا آمده که حتی هر کلمه‌ای می‌گوید، مانند عملی است که کاملاً انجام می‌شود؟ سپس خانوادهٔ کودکی که جان داده بودهٔ نزد یوسف آمدند و او را سرزنش کردند و گفتند: چون تو این کودک را اینگونه تربیت می‌کنی نمی‌توانی در روستا بمانی مگر اینکه به او یاد بدهی برکت بدهد و لعنت نکند، زیرا او کودکان ما را می‌کشد. یوسف، کودک خردسال را به تنهایی فراخواند و او را سرزنش کرد و گفت: چرا این کارها را انجام



می‌دهی و مردم را وادار می‌کنی از ما متنفر شوند و به ما ستم روا دارند؟ ولی عیسی گفت: من می‌دانم این سخنان از خودت نیست؛ ولی با این همه، من به خاطر تو سلامت را انتخاب می‌کنم؛ اما آن‌ها به کیفر اعمالشان خواهند رسید و در همان حال، کسانی که او را متهم کرده بودند، نابینا شدند و کسانی که این صحنه را دیدند به شدت ترسیدند و حیران و سرگردان شدند و گفتند: این کودک هر کلمه‌ای می‌گوید، چه خوب یا بد، تحقق می‌یابد و کاری بس شگفت آور است و آنگاه که

یوسف دید عیسی این کار را انجام داده، بپا خاست و گوش او را گرفت و آن را محکم به گونه‌ای فشرد که احساس درد کرد و کودک خشمگین شد.

سپس توما داستان تحقیر آموزگارش به وسیلهٔ مسیح را می‌آورد که (اکنون اینجا آموزگاری معین بنام زکایوس ایستاده و تمام سخنان عیسی با پدرش را می‌شنود و از صادر شدن چنین سخنانی از کودکی خردسال بسیار شگفت زده می‌شود و چند روز بعد نزد یوسف می‌آید و به او می‌گوید: برای تو شخصی حکیم و بسیار فهمیده متولد شده بیا و او را به دست من بسپار تا حروف ابجد را به او بیاموزم و همراه با آن





همهٔ علوم را به او آموزش دهم تا بتواند بزرگترها را تهنیت بگوید و اکرام و احترام کند و به همهٔ اجداد و پدران ما احترام بگذارد و آن‌ها را دوست بدارد.

پس از آن که آموزگار به وعده خود وفا کرد و حروف ابجد و سایر علوم را به

عیسی آموخت، عیسی به «زکای» معلم نگریست و به او گفت: تو کسی هستی که نمی‌دانی الف چه طبیعتی دارد، چگونه می‌توانی به دیگران الفبا را بیاموزی؟ بنابراین،ای منافق! نخست الف را یاد بده، اگر آن را دانستی پس از آن ما تو را دربارهٔ الفبا تصدیق خواهیم کرد[۱].

یسوع، استاد را ناراحت کرد و استاد نتوانست همراه با او در این سخنان حرکت کند، سپس در برابر شاگردان دیگر به توضیح حقیقت حرف الف و دلالت‌ها و رموز باطنی آن پرداخت. استاد در این هنگام بسیار شگفت زده و حیران و ناتوان شد و در برابر دانش این کودک، خود را ناچیز دید و گفت: وای بر من، منِ بدبخت، منِ ناراحت و نگران، من، با آوردن این کودک به مکتب، ننگ و عار را برای خود خریدم. آنگاه رو به یوسف کرد و گفت: او را ببر و از من دور کن. دستم به دامانت‌ای برادر یوسف، من نمی‌توانم نگاه‌های خشن این کودک را تحمل کنم و قادر نیستم سخن خود را به روشنی بیان کنم. این کودک روی زمین متولد نشده، این کودک حتی می‌تواند آتش را به فرمان خود در آورد. تو نیز مانند این کودک باش که پیش از ساختن این جهان متولد شده. چه شکمی این کودک را تحمل کرده؟ و چه رَحِمی او را پرورش داده است: نمی‌دانم، وای بر من‌ای دوست. این کودک، مرا از حالت طبیعی خارج کرده و نمی‌توانم آنچه را که او می‌فهمد دنبال کنم. من خود را فریب دادم و سه بار گفت: من بیچاره‌ام، کوشیدم شاگردی برای خود بجویم و بیاورم در حالی که دیدم او سرور من است.ای دوستان، من معتقدم دچار ننگ شده‌ام، زیرا یک کودک بر منِ پیرمرد غالب شده و من آماده‌ام حتی بیهوش شوم و به سبب این

---

۱. http://gnosis.org/library/inftoma.htm

کودک بمیرم، زیرا در این لحظه نمی‌توانم به چهرهٔ او نگاه کنم و آنگاه که همهٔ مردان می‌گویند: یک کودک خردسال بر من پیروز شده، چه پاسخی بدهم؟ و دربارهٔ رموز حروف اولی که به من القا کرد چه می‌توانم بگویم؟ای دوستان! من نادانم چون از آغاز و پایان این رموز آگاه نیستم. بنابراین،ای برادر یوسف! از تو می‌خواهم او را به خانه ببری، زیرا او به گونه‌ای شخصیتی و الاست، خواه خدایی باشد یا فرشته‌ای یا غیر آن، من نمی‌دانم.

این متن صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد و واکنشی را از عیسای کودک به سخنان زکایوس آموزگار و همتایانش نشان می‌دهد. در حالی که یهودیان، زکایوس را نصحیت می‌کردند، آن کودک به شدت خندید و گفت: باید میوه‌های نارس بیاورند و کوری دل‌های خود را نشان دهند من از بالا آمده‌ام تا آن‌ها را لعنت کنم و به سوی امور والا فرا بخوانم چنانکه این کار فرمان همان کسی است که مرا به خاطر شما فرستاده است. همین که این کودک خاموش شد همگی از آن لحظه که لعنتی به آن‌ها رسیده بود پاک شدند و کسی برنگشت جرات به خود دهد و او را تحریک کند از بیم اینکه مبادا او را لعنت کند و چهره‌اش به هم بریزد.[1].

این داستان به میراث فرهنگی شیعی راه یافته است آنگاه که می‌بینیم علامهٔ مجلسی روایت ذیل را از صدوق که در کتاب‌های وی (معانی الاخبار) و (امالی صدوق) و (توحید) آمده نقل می‌کند:

طالقانی، از احمد همدانی آورده که گفت: جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن ابو طالب، از کثیر بن عیاش قطان، از ابو الجارود، از ابو جعفر محمد بن

---

۱ .http://gnosis.org/libry/inftoma.gtm

علی باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «هنگامی که عیسی بن مریم - که بر پیامبر ما و خاندانش و او درود باد - متولد شد یک روزه بود، ولی مانند کودک دو ماهه به نظر می‌آمد. ۷ ماهه که شد، مادرش دستش را گرفت و او را نزد مکتب داری آورد و دربرابر مربی نشاند. مربی به او گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم، عیسی گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. مربی به او گفت: بگو ابجد. عیسی سرش را بالا گرفت و گفت: آیا می‌دانی ابجد چیست؟ معلم تازیانه را بالا برد تا او را بزند، گفت: ای مربی مرا نزن، اگر بدانی که هیچ وگرنه از من بپرس تا برایت توضیح دهم، گفت: توضیح بده. عیسی فرمود: الف - آلاء الله، یعنی نعمت‌های خداست، ب - بهجة الله، یعنی شادی خداست، ج - جمال الله، یعنی زیبایی خداست، د - دین الله، یعنی دین خداست. هوز؛ هاء - هول جهنم، یعنی ترس از دوزخ، واو - یعنی فریاد جهنمیان، زاء - یعنی زفیر جهنم یعنی صدای شعله‌های آتش دوزخ. حطی - یعنی گناهان استغفار کنندگان ریخت. کلمن - کلام الله لا یبدل لکلماته، یعنی سخن خداوند که در آن تغییر و تبدیلی راه ندارد. سعفص - یعنی صاع به صاع، بدین معنا که از هر دست بدهید پس می‌گیرید. قرشت - یعنی خدا آن‌ها را جمع کرد. مربی گفت: ای بانو دست پسرت را بگیر و برو که او داناست و نیاز به مربی ندارد.[1].

دیگر بار به روایت توما باز می‌گردیم که می‌گوید: پس از گذشت چند روز از حادثه پیشین با استاد در حالیکه عیسی در طبقه بالای خانه‌ها بازی می‌کرد، یکی از کودکان همبازی او از طبقهٔ بالا افتاد و از دنیا رفت و همهٔ کودکان فرار کردند و عیسی به تنهایی ماند. پدر و مادرِ آن کودکِ از دنیا رفته، آمدند و عیسی را متهم

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج. ۲، ص ۳۱٦ - ۳۱۷.

کردند که او همان کسی است که کودک آن‌ها را به زمین انداخته است - عیسی منکر شد و از بالای بام پایین آمد در حالیکه آن‌ها وی را دشنام می‌دادند - عیسی در کنار جسد کودک ایستاد و با صدای بلند فریاد کشید که‌ای زینو - نام آن کودک بود - برخیز و بگو آیا من تو را انداخته‌ام؟ آن کودک در همان لحظه برخاست و گفت: خیر؛ ای پروردگار! تو مرا به پایین نینداختی؛ بلکه تو مرا گرفتی و زنده کردی و به پا داشتی. زمانی که مردم این صحنه را دیدند شگفت زده شدند و پدر و مادر کودک نیز به خاطر این معجزه‌ای که روی داد، خدا را تعظیم و تمجید کردند و عیسی را پرستش نمودند.[۱] پس از چند روز جوانی که در حال چوب بریدن بود آسیب دید، زیرا افتاد و خون زیادی از او رفت و نزدیک به مرگ بود. در این میان دید عیسی دوان دوان آمد و راه خود را با قدرت میان مردم که جمع شده بودند باز کرد و پای آن جوان را گرفت و در همان حال آن جوان شفا یافت و از او خواست فوراً برخیزد تا کار خود را به پایان برساند و بریدن چوب را تمام کند. آن گروه با مشاهدهٔ آنچه روی داده بود، بر آن کودک خردسال سجده کردند و گفتند: روح خدا در این کودک خردسال ساکن شده است.[۲].

یسوع به شش سالگی خود که رسید مادرش او را فرستاد تا آب را به خانه برساند و کوزه‌ای به او داد؛ ولی آن کوزه شکست. عیسی لباسی را که پوشیده بود پر از آب کرد و آن را برای مادرش آورد. هنگامی که مادرش آن صحنه را دید او را بوسید و رازهایی را که از کار و کردار عیسی بود مخفی نگاه داشت و پنهان کرد.

---

۱. http://gnosis.org/lirary/inftoma.htm

۲ .http://gnosis.org/library/inftoma.htm

توما دربارهٔ معجزه‌ای از نوع دیگر سخن می‌گوید که در هشت سالگی برای عیسی روی داده است. هنگام بذرپاشی در زمین‌های کشاورزی، عیسی با یوسف بیرون رفت و یک دانه گندم را کاشت که این یک دانه صد کُر گندم که هر کُر برابر با دو هزار و هفتصد کیلوگرم است، محصول داد و همهٔ مستمندان روستا را فراخواند و در کنار خرمن به آن‌ها گندم داد و بقیهٔ گندم‌ها را یوسف با خود برد.

یک بار که یوسف در حال نجاری بود، یکی از دو لنگهٔ در را کوتاه‌تر از آن یکی ساخت، در این هنگام عیسی ناگهان آن لنگهٔ کوتاه را گرفت و کشید و با لنگهٔ دیگر مساوی شد، پدرش یوسف این صحنه را دید و تعجب کرد و کودک خردسال را در آغوش کشید و او را بوسید و گفت: بسیار خوشبختم که خداوند چنین کودکی را به من عطا کرده است.[۱].

یوسف پس از چند سال تصمیم گرفت کودک را نزد معلم دیگری ببرد و عیسی دیگربار پرسش خود را دربارهٔ حرف الف، تکرار کرد. معلم خشمگین شد و بر سرش کوبید و او آسیب دید و معلم را دشنام داد و در همان حال معلم افتاد و بیهوش شد و به صورت روی زمین قرار گرفت و آن کودک به خانه بازگشت. یوسف غمگین شد و به مادرش گفت: این کودک از خانه بیرون نرود، زیرا هر کس بر او خشم بگیرد می‌میرد.[۲].

معلم دیگری تصمیم گرفت، بخت خود را با این کودک بیازماید، از این رو، در پی او رفت و با جرات به مدرسه آمد. دید نامه‌ای روی میز است آن را برداشت و

---

۱. http://gnosis.org/library/inftoma.htm

۲. gttp://gnosis.org/libray/inftoma.htm

نتوانست حروف موجود در آن را بخواند؛ بلکه دهان خود را باز کرد و روح القُدُس بر زبان او سخن گفت و شریعت را به حاضران آموخت. جمعیت زیادی گرد آمدند و گوش می‌دادند و از زیبایی آموزه‌ها و قدرت بیان او تعجب می‌کردند و او همچنان در دوران کودکی بسر می‌برد.

یوسف همین که شنید عیسی در حضور معلم دیگری حاضر شده، دوان دوان آمد؛ ولی از واکنش معلم تعجب کرد، زیرا معلم گفت: ای برادر! هم اکنون این کودک را به خانه ببر، از تو می‌خواهم او را به خانه ببری. هنگامی که کودک این سخن را شنید لبخندی زد و گفت: چون سخن گفتی و به حق شهادت دادی، به خاطر شخص تو این فرد کتک خورده، شفا خواهد یافت.[1] و فوری آن معلم دیگر شفا یافت و یوسف کودک را برگرفت و با خود به خانه‌اش برد.

بار دیگر عیسی با برادر مادری‌اش یعقوب، همراه بود که مار او را گزید، عیسی فوراً آن محل را با دهانش باد کرد و درد ساکن شد و برادرش شفا یافت و آن مار پاره پاره شد.

کودکی از دنیا رفت، عیسی دست بر سینهٔ آن کودک نهاد و گفت: من به تو می‌گویم‌ای پسرم تو نخواهی مرد؛ بلکه زنده بمان و همراه مادرت باش، ٭آن کودک فوراً چشم باز کرد و به بالا نگاه کرد و خندید و عیسی به او گفت: او را با خود ببر و به او شیر بده و به یاد من باش، مردمی که جمع شده بودند با دیدن این صحنه شگفت زده شدند و گفتند: به راستی این کودک یا خداست یا فرشتهٔ خدا، زیرا هر کلمه‌ای که می‌گوید به نحو کامل تحقق می‌یابد. سپس عیسی از آنجا رفت و با

---

۱. http://gnosis.org/library/inftpoma.gtm

کودکان به بازی پرداخت.[۱].

عیسی مردی را در ساختمانی نیمه کاره مرده یافت، دست او را گرفت و گفت‌ای مرد، من به تو می‌گویم بپا خیز و کار خود را تمام کن. آن مرد بی‌درنگ برخاست و بر او سجده کرد، هنگامی که آن جماعت این صحنه را دیدند شگفت زده شدند و گفتند: این کودک از آسمان است، زیرا جان‌های زیادی را از مرگ نجات داده و توانایی بر نجات آن‌ها در طول زندگی خود دارد.[۲].



سپس توما داستان عقب افتادن عیسی در اورشلیم را می‌آورد درحالیکه دوازده سالش بود و حادثه‌ای شبیه آن چه در انجیل لوقا آمده است بیان می‌کند که چگونه بعداً او را در معبد یافتند که میان طبیبان نشسته و به سخنان آنان گوش فرا می‌دهد و

۱. http://gnosis.org/lirbrary/inftoma.htm

۲. http://gnosis.org/library/inftoma.htm

از آنان مطالبی می‌پرسد، همهٔ مردان متوجه او شدند و تعجب نمودند که چگونه با اینکه کودکی خردسال است، پیرمردان و معلمان را کوچک می‌شمارد و مسائل مهم شریعت را روشن می‌سازد و مانند پیامبران سخن می‌گوید. مادرش مریم آمد و به او گفت: چرا با ما چنین رفتار می‌کنی؟ ما بسیار به جستجوی تو پرداختیم و غمگین شدیم. عیسی بدانها گفت: چرا در پی من می‌گشتید؟ نمی‌دانستید که من باید در خانهٔ پدرم یعنی در خانهٔ خدا باشم:

تا اینجا این دو متن، در مضمون، با یکدیگر شریک‌اند، سپس توما مطلبی می‌افزاید و می‌گوید: نویسندگان و فریسیان که پیروان تندرو مذهب دین یهودی بودند (خطاب به مریم) گفتند: تو مادر این پسر هستی؟ گفت: آری، گفتند: خوش به حال تو در بین زنان، زیرا خداوند میوهٔ شکم تو را برکت داده است. ما چنین بزرگواری و برجستگی و حکمت را نه دیده‌ایم و نه هیچگاه مانند آن را شنیده‌ایم.

سپس این متن در مضمون، به روایت لوقا بازمی گردد که می‌گوید: سپس عیسی برخاست و همراه مادرش رهسپار گردید و در برابر پدر و مادرش فروتنی کرد؛ ولی مادرش آن چه را روی داد، یادآوری می‌کرد و عیسی هر روز در حکمت و منزلت و نعمت، بیشتر رشد می‌کرد.[1].

به نظر می‌رسد مؤلف این کتاب آن را از خیال پردازی خود گرفته و از معجزات حضرت مسیح که آن معجزات را پس از اعلان رسالت خود می‌آورد تا دلالت بر راستگویی وی باشند، داستان‌هایی را ساخته و پرداخته که مربوط به زمان کودکی مسیح بوده تا جای خالی سیرهٔ مسیح را پر کند و این کار مانند نقشی است که

---

۱. http://gnosis.org/library/inftoma.htm

داستان سرایان در روزگار اسلامی بازی کرده‌اند تا بتوانند شنوندگان خود را بر سر شوق آورند و آن‌ها را خوشحال کنند و چیزی از مال و منال دنیا به آن‌ها برسد و گاهی نیز در این میان - چنانکه پیشتر گفتیم - دست‌های پلیدی بوده‌اند که خواسته‌اند از روی قصد و عمد با سیرهٔ آن حضرت بازی کنند، چنانکه یهودیان و بی‌دینان همین کار را با میراث روایی اسلامی کرده‌اند.

۸

افسانه‌ای بودن شخصیت مسیح

۸

افسانه‌ای بودن شخصیت مسیح

گاهی به نظر می‌رسید این عنوان، عجیب و غریب باشد؛ ولی این مساله در قرن هجدهم در زمان انقلاب فرانسه به خاطر خشم توفنده‌ای که انقلابیون بر ضد رژیم پادشاهی و کلیسای کاتولیک به سبب هم پیمانی با آن‌ها داشتند و فسادی که در همهٔ زمینه‌ها ریشه دوانده بود، طرح شد، از جمله بازتاب‌های این خشم و غضب این بود که بعضی از فیلسوفان و اندیشمندان آن انقلاب و گروهی از فرهیختگان آن دوره، پرسش‌هایی را دربارهٔ مسیحیت و اعتقادات و اصول پذیرفته شدهٔ آن مطرح کردند، از جمله پرسش دربارهٔ حقیقت وجود شخصی به نام یسوع مسیح که متولد شده و زندگی کرده وبه دار آویخته شده است.

ویل دورانت، این صحنه را در دائرة المعارف خود به نام (تاریخ تمدن) می‌آورد و می‌گوید: آیا اصلاً مسیح وجود داشته؟ یا داستان زندگی پایه گذار مسیحیت و نتایج اندوه بشریت و تخیلات و آرزوها و افسانه‌هایی شبیه به خرافات کرشنا و أوزریس و أتیس و أدنیس و دیونیشس و میتراس است. (بولنگبروک) و اطرافیانش که (ولتر) نیز تحت تاثیر افکار آن‌ها بود، در مجالس خصوصی می‌گویند: شاید مسیح وجود نداشته. (وُلنی)[1] volney این شک و تردید را در کتاب خودش به نام (خرائب الامبراطوریه) (ویرانه‌های امپراطوری) می‌آورد که آن را در سال ۱۹۷۱م.

---

۱. اسم کامل وی (کنستانتین فرانسوا ولنی فیلسوف) است او تاریخ نگار و جهانگرد و خاور شناس و سیاستمدار فرانسوی است. (ت: ۱۸۹م.)

منتشر کرده و هنگامی که ناپلئون در سال ۱۸۰۸م. با (ویلاند) wieland دانشمند آلمانی[۱] ملاقات کرد. این فرماندۀ فاتح، یک پرسش بی‌ارزش سیاسی یا جنگی از او نکرد؛ بلکه از او پرسید آیا به تاریخی بودن مسیح اعتقاد دارد یا خیر؟[۲].

از همین رهگذر، نوشته‌هایی در سه گرایش پدیدار گشت:

۱.گرایش نقد کتاب مقدس و اعتقاد به افسانه‌ای بودن شخصیت مسیح فرزند مریم.

۲. گرایش ضد آن، موانع کتاب مقدس و رد بر منکران تاریخی بودن مسیح و حقیقت وجود او.

۳. گرایش سوم، که در بسیاری از جزئیات زندگی مسیح و معجزات او یا تایید آن‌ها شک و تردید دارد با شک در اصل مطالبی که در کتاب مقدس آمده و یا در دلالت‌های آن‌هاست.

در بین تلاش‌های قائل به افسانه‌ای بودن مسیح، رشته کتاب‌هایی است که انتشار آن‌ها از سال ۱۸٤۰ آغاز شده و آن‌ها را (برونوبور)bruno bauer فیلسوف الهی دان آلمانی (ت: ۱۸۸۲م.) منتشر کرده است و در آن‌ها می‌کوشد ثابت کند که عیسی مسیح چیزی بیش از یک افسانه نیست و مسیحیت، تنها برخی از آیین‌ها و مراسمی هستند که در قرن دوم آمیخته‌ای از اعتقادات یهودی و یونانی و رومانی بوده‌اند.

در سال ۱۸٦۲ تاریخ دان و نویسندۀ فرانسوی (ارنس رینان) emest renan (ت ۱۸۹۲م.) کتاب خود را به نام «حیاة یسوع» (زندگی عیسی) تالیف کرد و در

---

۱. (کریستف مارتین ویلاند) نویسنده و شاعر آلمانی است که در سال ۱۸۱۳م. در گذشته است.

۲. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۰۲.

آن، نتایج نقد آلمانی‌ها را دربارهٔ حقیقت مسیح بن مریم به نمایش گذاشت و جمع آوری کرد و اشکال آن‌ها را که بر اناجیل و عقاید مسیحیت داشتند در آن جا آورد و در اواخر قرن نوزدهم برخی از مکتب‌های فکری هلندی مانند مکتب (پیرسن)pierson و (نابر)naber و (متتاس)matthas نظریهٔ افسانه‌ای بودن یسوع مسیح بن مریم را پذیرفتند. سپس در سال ۱۹۰۶م. نویسنده و تاریخ دان و فیلسوف آلمانی (آرتر دروز)drews arthur (ت. ۱۹۳۵م.) نیز افسانه‌ای بودن مسیح را پذیرا گشت و دو دانشمند بریتانیایی، پروفسور ریاضیات (ویلیام بنگامین اسمیت)william bengamin smith (ت ۱۹۳٤م.) و همراه با او (ژان ماکینون رابرت سن)gohn mackinnon roberson (ت ۱۹۳۳م.) نیز چنین کردند زیرا آن‌ها اموری را که به نظرشان دلایلی بر انکار وجود حضرت مسیح عیسی بن مریم بود، عرضه کردند.

بی تردید مسلمانی که به آسمانی بودن قرآن ایمان دارد و آن را کتاب خدای عزوجل می‌داند، نیاز به دلیل واضح‌تر و قوی‌تر از آنچه که در کتاب خدای سبحان آمده، ندارد به ویژه که نمی‌توان گفت: داستان حضرت مسیح، موضوعی رمزی و نمادین است و تنها به عنوان مثال گفته شده و واقعیت خارجی ندارد زیرا تعبیر قرآن به کلمهٔ (قول الحق) همهٔ این تعبیرها را در این باب از بین می‌برد.

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!).

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَىٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾.

(و مرا - هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!).

﴿وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا﴾.

(و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است!).

﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا﴾.

(و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولّد شدم، و در آن روز که می‌میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!).

﴿ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۚ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ﴾[1].

(این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقّی که در آن تردید می‌کنند!).

اسم اشاره «ذلک» در این آیه، به همهٔ داستانی که دربارهٔ اوصاف حضرت مسیح آمده، اشاره دارد و معنای آن این است که: آنچه را ما دربارهٔ چگونگی تولد او یادآور شدیم و آنچه را مردم به او نسبت داده‌اند دربارهٔ بندگی او و دادن کتاب به او و قرار دادن او به عنوان پیامبری است که وی همان عیسی بن مریم است؛ بلکه ایمان فرد، جز با ایمان داشتن به وجود عیسی بن مریم علیه‌السلام و نبوت او کامل نمی‌گردد.

خدای متعال فرموده است: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ (بگویید: «ما به خدا ایمان آورده‌ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از

---

۱. مریم: ۳۰ - ۳٤

فرزندان او نازل گردید، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی‌شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم.).

﴿فَإِنْ ءَامَنُواْ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍۖ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾[1].

(اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست).

همچنین نبوت و پیامبری او و وحی شدن به او بارها در قرآن تاکید شده، از آن جمله این سخن خدای متعال که فرمود: ﴿إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعْدِهِۦۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيْمَٰنَۚ وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا﴾[2].

(ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [بنی اسرائیل] و عیسی و ایّوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم).

دلیل عقلی دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آن را در نقاط ذیل ارائه داد:

---

۱. بقره: ۱۳۶ - ۱۳۷.

۲. نساء: ۱۶۲

۱.وجود حضرت مسیح از دو هزار سال پیش تا کنون با همهٔ این تفاصیل اعتقادی و شرعی و اخلاقی و تاریخی و آثار فکری و فلسفی و غیر آن‌ها نشان می‌دهد که مردی وجود داشته که عنوان عیسی را داشته و او همان مسیح بوده، هرچند در سطح ادعا باشد.

۲. آثار گوناگونی که در کشورهای مختلف وجود دارد و به حضرت مسیح و مادرش و شاگردانش و مؤمنان به رسالتش باز می‌گردد و از زمانی نزدیک به تاریخ زندگی آن حضرت تا امروز پدید آمده و وجود دارد مانند محل تولد او، مکان به صلیب کشیده شدن وی، محل زنده کردن مردگان، جای شفا دادن بیماران و همهٔ این امور، هر یک تبدیل به یک کلیسا و مقامات معروف و مذکور شده که در تاریخ به ارث رسیده است.

۳. یهودیان، وجود شخص او را انکار نکرده‌اند با اینکه سرسخت‌ترین دشمنان خودش و رسالتش بوده‌اند. هرچند مسیح بودن او را که همان شخص مورد انتظار (منتظر) است انکار کرده‌اند و این مطالب، دلایلی است که در این زمینه می‌توان ارائه داد.

٤. تا هزار و هفتصد سال بعد که این همه جنگ‌های تاریخی که مسیحیت، با دشمنان رومی و دیگران داشته است، سخن، دربارهٔ افسانه‌ای بودن وجود حضرت مسیح نبوده است.

۵. شرایطی که این ادعاها دارند برخاسته از انتقام گیری بزرگ بر ضد کلیسا در فرانسه، هنگام انقلاب است؛ بلکه در همهٔ اروپا به خاطر زورگویی‌ها و تندروی‌های کلیسا به صورت‌های گوناگون و به راه افتادن موجی از الحاد و بی‌دینی در جهان

غرب بوده که همهٔ این موارد سبب شده در درستی ادعای آن‌ها شک و تردید بوجوداید که می‌گویند: مسیح عیسی بن مریم شخصیتی تاریخی نیست و افسانه است.

اگر ما ادلهٔ وجود آن حضرت را غیر از قرآن کریم در نظر آوریم و ادلهٔ عقلی را نیز بنگریم، این امور، داده‌های تاریخ و اسنادی هستند که وجود شخص او و افسانه نبودن آن را تاکید می‌کنند.

گواهی یوسیفوس:

۱.اشاره به اینکه عیسی مسیح وجود داشته، از ناحیهٔ یک تاریخ نگار یهودی به نام (یوسیفوس فلافیوس) که نام اصلی عِبری او (یوسف بن ماتیتیاهو) بوده و تقریباً بین سال‌های ۳۷ - ۱۰۰م. می‌زیسته، و فردی ادیب و تاریخ نگار و نظامی بوده و ریشه یهودی داشته است و تابعیت روم را گرفته بوده،خود به خود در آن زمان یک امتیاز بوده است، زیرا صاحب آن تابعیت می‌توانسته دارای مصونیت باشد بر خلاف کسانی که زیر حاکمیت رومیان زندگی می‌کردند و چنین مصونیتی نداشتند. وی از طرف پدر به سلسلهٔ کاهنان از دودمان حضرت هارون و از طرف مادر نسبش به حشمونیان می‌رسد که از سال ٤٤ بر مملکت یهود حکومت می‌کردند.

وی در شورش بر ضد رومیان شرکت کرد؛ ولی اسیر شد و به برکت دوستی که میان او و فرماندهٔ نیروهای روم (وسبازیان) وجود داشت، از اعدام نجات یافت وسبازیان بعداً قیصر و امپراطور روم شد. یوسیفوس زمانی که در اسارت بود نیز با رومیان همکاری کاملی داشت و به آن‌ها کمک می‌کرد که شورش‌هایی را سرکوب کنند سپس در سال ٦٩ م. او را آزاد کردند. وی در سال ۷۱ به روم رسید و شهروندی

رومی شد. یوسیفوس به موجب قانون رومی، نام خانوادهٔ سرپرست خود وسبازیان را گرفت که او را از اسارات آزاد ساخته بود و نام رسمی او در روم (تیفوس فلاویوس یوسیفوس) بود؛ ولی خود در کتابش، خود را به زبان یونانی (یوسیفوس پسر لماتیاس) معرفی کرد.

نوشته‌های یوسیفوس در اواخر دههٔ هشتاد قرن اول میلادی منتشر شد و تا زمان مرگش ادامه داشت. یوسیفوس تالیفی دربارهٔ اوضاع یهود قبل و نیز هنگام ویران شدن قدس دارد که در سال ۷۳ میلادی به دست رومیان اتفاق افتاد و عنوان آن (الحرب الیهودیه)the gewish war است. کتاب دیگری به نام «الآثار الیهودیه»gewish antiquities دارد که از داستان آفرینش آغاز می‌شود و سرگذشت یهود را تا سال ٦٦م. بیان می‌کند. کتاب‌های او تا امروز محفوظ مانده‌اند و جزییات دقیقی را در بردارند، زیرا بزرگان رومی از پروژهٔ او حمایت کردند و به او اجازه می‌دادند که اطلاعات زیادی را به دست آورد و آن‌ها را تدوین کند. یوسیفوس به مسائل زیادی که مربوط به مسیحیان است اشاره می‌کند و دربارهٔ حضرت یحیای پیامبر یعنی یوحنای تعمید دهنده و یعقوب که ادعا شده برادر مادری مسیح از ازدواج او با یوسف نجار بوده، اشاره دارد دربارهٔ عیسی مسیح نیز دوبار سخن می‌گوید.

متن ترجمه‌ای که ما آن را از ترجمهٔ انگلیسی کتاب «آثار الیهودیه» antiquities of the gews یا gewish antiquities گرفته‌ایم چنین است: اکنون، تقریباً وقت آن رسیده که عیسی آن مرد حکیم، اگر بتوانیم او را یک مرد بنامیم، ظاهر شود، زیرا او کارهای شگفت انگیزی انجام می‌داد و معلم مردانی مانند اینان بود که حق را با شادی می‌پذیرفتند. بسیاری از یهودیان و ملت‌های دیگر به او جذب

شدند، او مسیح بود و هنگامی که پیلاطس حکم کرد او را به صلیب بکشند، بنا به پیشنهاد رؤسای ما یهودیان، کسانی که او را دوست داشتند از این کار، شانه خالی نکرده و او را ترک نکردند، زیرا وی پس از روز سوم زنده شد و خود را به آنان نشان داد و چنانکه پیامبران پیشین و الهی، ده هزار بار این نکته را گفته بودند که نکتهٔ جالب دیگری است که در رابطه با او بیان شده و گروه دیگری از مسیحیان که نام خود را از او گرفته‌اند تا کنون منقرض نشده‌اند و از بین نرفته‌اند.[۱].

این موضوع یکی از دیرینه‌ترین اشارات در یک منبع یهودی است و اهمیت آن از این جهت است که در روزگاری بسیار نزدیک بدین رویداد تدوین شده است، زیرا یوسیفوس پس از حادثه به صلیب کشیدن به اندک زمانی متولد شده و این مطلب از تارخ نگار یهودی نقل می‌شود و ما می‌دانیم که یهودیان موضعی سرسخت و خشن در برابر حضرت مسیح داشته‌اند، همچنین می‌دانیم که او آن چه را نوشته برای رومیان نوشته که دشمن مسیح و مسیحیان بوده‌اند و اهمیت آن به همین گونه، به لحاظ شخص نویسنده است.

ولی بنا به گفتهٔ (ویل دورانت) بعضی دربارهٔ این متن شک و تردید دارند و چنین می‌پندارند که این متن را جعل کرده‌اند و به یوسیفوس نسبت داده‌اند و بر این باورند که وی چگونه می‌تواند این سخنان را که در بردارندهٔ مدح و ثنا بر عیسای مسیح است، بنگارد در حالیکه خود فردی یهودی و دشمن مسیح و مسیحیان است و می‌خواهد خود را به رومیان نزدیک کند.

در مقابل برخی برآنند که آوردن نام عیسی مسیح در این کتاب، نوعی جعل و

---

۱. gosephus. flavius. gewish antiquities. ۱۸. ۳

تحریف نیست؛ ولی برخی از مسیحیان مطلبی به آن افزوده‌اند و تعبیرات و اصطلاحاتی آورده‌اند که شأن و جایگاه او را بالا ببرند و این کار درست به صورت معکوس بر گواهی اصلی یوسیفوس تاثیر گذاشته و راستی آزمایی آن را از بین برده است.

چیزی که نظر اینان را تایید می‌کند این است که در سخنی تحت عنوان یوسیفوس و عیسیgosephus and gesus نوشته استاد فرخی در درس تاریخ قدیم در دانشگاه غرب میشیگان (دانشگاه پولمایر)paul l. maier آمده است که او در سال ۱۹۷۲م. پروفسور (شاملو باینز) از دانشگاه عِبری بیت المقدس shlomo pines of the hebrew university in gerusalem اعلام کرد که نسخهٔ دیگری از آن بخش از کتاب یوسیفوس را پیدا کرده که در آن هیچ اشاره‌ای به تعظیم و بالا بردن شخصیت عیسی نشده و این موضوع باعث می‌شود که این متن نزدیک‌تر به متن اصلی باشد که یوسیفوس آن را تدوین کرده پیش از آن که دست تحریف به آن برسد و این شبهات را بر ضد او برانگیزد.

متنی که در دو ترجمهٔ انگلیسی و عربی آمده چنین است: در آن زمان مردی حکیم و دانشمند به نام یسوع زندگی می‌کرد که رفتار خوبی داشت و این گونه مشهور بود که وی انسانی فاضل و دانشمند است و بسیاری از یهودیان و ملت‌های دیگر از شاگردان او بوده‌اند. پیلاطس فرمان داد او را بر صلیب بیاویزند و بکُشند؛ ولی کسانی که به شاگردی او در آمده بودند، از شاگردی او دست بر نداشتند و چنین آورده‌اند که وی سه روز پس از به صلیب کشیده شدن، برای آنان آشکار شده است. بنابرین، او زنده است و چه بسا او همان مسیحی باشد که پیامبران، شگفتی‌هایی دربارهٔ او آورده‌اند و گروهی از مسیحیان که پیروان (قبه) نامیده می‌شوند تا امروز از

میان نرفته‌اند.[۱].

(مائیر) نیز بر متن پیشین حاشیه می‌زند که واضح است این متن را زمانی فردی یهودی می‌تواند بنویسد که هنوز به مسیحیت نگراییده است.[۲].

اما متن دوم که در کتاب «الآثار الیهودیه» آمده است، دربارهٔ محاکمهٔ برادر مسیح سخن می‌گوید و در ترجمهٔ آن که از ترجمهٔ انگلیسی نقل شده، اینگونه آمده است: ولی (آنانوس کوچک) یعنی کاهن بزرگ یهود در آن دوره حنانیا پسر حنانیا یا آنانوس پسر آنانوس و یا حنانیا / حنّان دوم و او پسر کاهن بزرگ حنانیا یا حنان است که نقش بزرگی در توطئهٔ کشتن حضرت مسیح داشت. چنانکه گفتیم وی توانست به مقام کاهن اعظم برسد، وی از شخصیتی بسیار خشن و تند و بی‌پروا و استثنایی برخوردار بود و گروهی از قاضیان را گرد آورد و برادر مسیح را که او نیز مسیح نامیده می‌شد و نامش یعقوب بود، در آن مجلس احضار کرد و دیگران را نیز همراه با او فراخواند و به آنان تهمت زد که مخالفان قانون هستند و آن‌ها را تسلیم مردم کرد تا سنگسارشان کنند.[۳].

این ترجمه از ترجمهٔ انگلیسی دیگری برای متن پیشین است که (مائیر) آن را اینگونه یاد آور شده است: (با وجود چنین شخصیت گستاخ و جسوری چنان که از سیاق سخن برمی‌اید - حنانا بر این عقیده است که با مرگ (ویستوس) و نزدیک

---

۱ .http: //khazarzar. skeptik. net/books/pineso۱. pdf schlomo pines. An. arabic version of the testimonium flaviaum and its lmplicatons gerusalem: lsrael academy/ of sciences and humanities. ۱۹۷۱

۲ .https: //www. namd. net/apologetics/resource/gosephus-and-gesus/

۳. https: //www. drghaly. com/articles/display/۱۱۵۱۵

بودن مرگ (ألبینوس) او فرصت مناسبی خواهد یافت. بنابراین قاضیان سنهدریم را فرا خواند و برادر مسیح را که او نیز مسیح نامیده می‌شد و نامش یعقوب بود به مجلس آوردند و دیگران را نیز همراه او فراخواند و آن‌ها را متهم ساخت که قانون را زیر پا نهاده‌اند و آن‌ها را به ماموران سپرد تا سنگسارشان کنند؛ ولی ساکنان شهر که انصاف بیشتری داشتند و به قانون نیز احترام می‌گذاشتند احساس کردند این کار نوعی اهانت است. از این رو، پنهانی با پادشاه (یعنی هیرود اگریپای دوم) تماس گرفتند و او را تشویق کردند که حنانا را وادار کند از هر گونه اعمال این چنینی دست بردارد، زیرا توجیهی برای کارهای او وجود ندارد، حتی بعضی از آنان به ملاقات البینوس رفتند که در مسیر خود از اسکندریه بود و به او اعلام کرد که حنانا سلطه‌ای برای گردآوری و تشکیل سنهدریم، بدون موافقت او ندارد. البینوس که از این سخنان قانع شده بود خشمگینانه به حنانا نامه نوشت و او را تهدید کرد که وی را کیفر می‌دهد به همین سبب پادشاه (اکریباس) او را از مقام کاهن اعظم بودن که سه ماه در آن منصب بود، بر کنار نمود.[1].

گواهی تلمود:

به این نکته اشاره شد که از مسیح در چندجای تلمود بابِلی نام برده شده است. من این مطلب را پس از ترجمه از متن انگلیسی نسخهٔ (ویلیام دیوید سون) william davidson می‌آورم و عبارت چنین است:

۱. در سِدِر بخش مربوط به نزیقین = زیان ها: آمده که: (حاخام الیعازر به او

۱. https://www.namb.net/apologetics/resource/gosephus-and-gesus/

گفت: عکیفا! تو بر حق هستی چنانکه به من گفتی، من نیز یک بار در بازار بالا که در شهر سیبوری است راه افتادم. مردی از شاگردان عیسی ناصری را دیدم که نام او یاعکوف کفار سخانیه بود. وی به من گفت: در تورات نوشته شده که هیچ زن روسپی یا بهای سگ به خانهٔ خدا نباید وارد شود. کتاب تشبیه/ ۱۹ - ۲۳. یسوع ناصری، به من آموخته است که می‌توان چنانکه از این آیه بر می‌آید مزد زناکاران را جمع کرد و آنان (روسپی‌ها) را بازگرداند (میخا: (۱- ۷» چون این قطعه‌های پول نقد از مکانی کثیف و آلوده آمده‌اند، بنابریان آن‌ها را بگذار تا به همان مکان آلوده بروند. و در ساختن حمام استفاده شوند..و در خصوص اشتقاق این آیه و معجزهٔ به دست مسیح ناصری، (گمارا) می‌پرسد: حکیمان از این عبارت چه چیزی استفاده می‌کنند؟ وادار کردن زناکار؟ بعد خود گمارا پاسخ می‌دهد که: این موضوع را شرح داده‌اند و طبق نظر (راوسیدا) شرح داده شده است. چنانکه راوسیدا می‌گوید: هر زن روسپی که خود را به دیگران اجاره می‌دهد تا مالی را به دست آورد، تا آخر با این رفتار ارتباط خواهد شد و هنگامی که دیگران نخواهند او را به کار بگیرند، کسان دیگری می‌آیند و با او نزدیکی می‌کنند. چنانکه در این متن گفته شده است: شما پرداختید؛ ولی آنان به شما نپرداختند، از این رو، شما روگردان شدید» حزقیال ۱٦، ۳٤[1].

۲. در سِدِر قداشیم = بخش مربوط به مقدسات: آمده است: حکیمان آموخته‌اند که دست چپت را همیشه از خطاکاران دور نگاه دار و دست راستت را به

---

۱ .https: //www. sefaria. org/avodah-zarah. ۱۷a. ۱?ven=william-david-son-edition-english&lang=bi

آن‌ها نزدیک کن تا انسان خطاکار به طور کامل از کفاره نا امید نشود، این کار بر عکس الیشع است که او دو دست خود را دور می‌کرد و سهم خود را از عالم دیگر از دست داد و برعکس، یهوشوا پسر برخیا که عیسی ناصری را با دو دست خود هل داده است.[۱].

۳. در سِدِر قداشیم = بخش مربوط به مقدسات آمده است: آیا در باریتا آموخته نمی‌شود که شامگاه عید فصح، بدن عیسی ناصری را پس از آن که او را با سنگ سنگسار کرده بودند به دار آویختند و شخص ندا دهنده‌ای آمد و چهل روز اعلام می‌کرد، عیسی ناصری سنگسار خواهد شد، زیرا او به کار سحر و جادو پرداخته و مردم را به پرستش بت‌ها وادار کرده است و ملت یهودی را گمراه ساخته و هرکس دلیلی برای تبرئه و بی‌گناهی او می‌داند، باید پیش‌اید و به نیابت از او آن را اعلام کند و سرانجام، دادگاه علنی بر بیگناه شناختن او دلیلی نیافت و او را سنگسار کردند و بدنش را شامگاه روز عید فصح، به دار آویختند.[۲].

٤. در سِدِر نشیم = بخش مربوط به زنان می‌گوید: سپس انکلیوس رفت و یسوع ناصری، از قبر و از میان حاضر کردن ارواح برخاست و انکلیوس به او گفت: در جهانی که تو اکنون هستی چه کسی مهم‌تر است؟ یسوع گفت: ملت یهود. انکلیوس از او پرسید: آیا واجب است، من در این دنیا با آن‌ها در آویزم؟ عیسی گفت: تو برای مصلحت و منافع اینان می‌کوشی و هیچ گاه دنبال مصیبت و اندوه برای آن‌ها نیستی، زیرا هر کس آن‌ها را به بدی لمس کند، دیده خواهد شد.

---

۱. https://www.sefaria.org/sanhedrin.۱۰۷d.٤.?lang=bi

۲. https://www.sefaria.org/berakhot.۱۷d.۱-۱۱?lang=bi

همانگونه که حدقهٔ چشم خود را لمس می‌کند. بنگرید به: زکریا، ۱۲: ۲. سپس انکلیوس به او گفت: کیفر آن مرد چیست؟ کنایه از این که خود یسوع در جهان دیگر چه کیفری می‌بیند؟ عیسی به او گفت: کیفر او این است که باید مدفوع را بجوشاند چنانکه آن سرور گفته است: هرکس سخن حکیمان را مسخره کند، حکم می‌کنند مدفوع را بجوشاند و این گناه اوست، زیرا حکیمان را به تمسخر می‌گیرد. (گمارا) با حاشیه‌ای بر این مطلب می‌افزاید و می‌گوید: بیا و ببین میان گناهکاران اسرائیل و پیامبران ملت‌های دنیا، چه اندازه تفاوت است. چنانکه بلعام که خود، پیامبر بود آرزو کرد آزار و اذیتی به بنی اسرائیل برسد، در صورتی که یسوع ناصری که فردی یهودی و گناهکار بود، کوشید آن‌ها را به رفاه برساند.[۱].

۵. در سِدِر زرعین = بخش مربوط به کشاورزی آمده است: شایسته نیست ما کودک یا شاگرد داشته باشیم که در غذا خوردن زیاده روی می‌کنند و در حضور مردم چنین می‌کنند، یعنی انجام این کار در اماکن عمومی گناه است و دیگران را نیز به گناه وادار می‌کند چنانکه حالت مشهور یسوع ناصری این گونه بوده است.[۲].

به سخن برخی که دربارهٔ این متون متاخر که می‌گویند: چند قرن بعد از زمان مسیح بوده اند، توجه نمی‌شود، چنانکه ویل دورانت به این مطلب اشاره کرده و گفته است: (ولی این متون، از روزگار بسیار متاخراند که باعث می‌شوند تنها بازتابی از سخنان و اندیشه‌های مسیحیت باشند) زیرا اگر این سخنان از یاران و طرفداران و ایمان آورندگان به مسیح صادر شده بود، این اشکال وارد بود؛ ولی این سخنان از

---

۱. https://www.difa۳iat.com/۲۶۹۰۵.html/

۲. https://www.difa۳iat.com/۲۶۹۰۶.html/

سرسخت‌ترین دشمنان او صادر شده و کسانی که می‌کوشند در شخصیت و زندگی نامه و نبوت و معجزات او طعنه وارد کنند به ویژه دانشمندان آن‌ها، یعنی خاخام بزرگ یهود که در طول قرن‌ها چنین می‌کردند و نمی‌توان این موضوع را تفسیر کرد و توضیح داد مگر اینکه اینگونه برداشت کنیم که آن‌ها به نحو ضمنی به وجود خارجی حقیقی او اعتراف داشتند وگرنه آن‌ها صدای خود را بلند می‌کردند و می‌گفتند اصلاً چنین شخصی وجود نداشته، درحالیکه کمترین احتمالی برای افسانه‌ای بودن وی داده نمی‌شد.

در میراث بت پرستی:

افزون بر مطالبی که در منابع یهودی گوناگون، اعتراف به وجود حضرت مسیح شده، ملاحظه می‌کنیم که در میراث بت پرستی معاصر یا نزدیک به روزگار او، دربارهٔ شخصیت حقیقی وی سخن گفته‌اند که او یسوع ناصری است، مواردی از قبیل:

سناتور رومی (بلینی کوچک) که نام کامل او «گایوس بلینیوس کاسیلیوس سکوندوس» gaius plinius caecilius Secundus (٦١ - ١١٣م.) وی برادر زادهٔ نویسنده (بلینی بزرگ) و پسرخواندهٔ اوست. (بلینی کوچک) پُست‌ها و مناصب مهمی در ادارهٔ امور رومیان را بر عهده داشت. او سناتور و وکیل برجسته‌ای در رم بود و چه بسا مشهورترین شخص اداره در امور غیرنظامی در روزگار امپراطور بشمار می‌آمد. شهرت گستردهٔ کتاب‌های (بلینی کوچک) محفوظ مانده است.مثلاً ۹ رسالهٔ او بین سال‌های ۱۰۰ - ۱۰۹ م. و رساله ۹٦ از کتاب ۱۰ دربارهٔ مسیحیان است، چنانکه دربارهٔ خود مسیح خواهد آمد و از آن جا که نوشته‌های این نویسنده

طبق زنجیرهٔ حوادث و تسلسل زمانی است، بنابراین رساله ۹۶ گاهی به سال ۱۱۲م. باز می‌گردد. (بلینی) در این رساله که (تراژان) در آن دربارهٔ چگونگی معامله با مسیحیان مشورت می‌کند، شک و تردیدهای خود را دربارهٔ محاکمه‌های مسیحیان بیان و چندین پرسش را مطرح می‌کند که روش کیفر دادن مسیحیان چیست؟ پایه و اساس این تحقیق چیست؟ تا چه اندازه باید این تحقیق با شتاب صورت گیرد؟ آیا عمر یا بی‌گناهی مسیحیان هیچ تفاوتی ایجاد می‌کند؟ و آیا کیفر مسیحیان تنها به خاطر مسیحی بودنشان لازم است؟ یعنی تنها به خاطر اسم شان باید کیفر شوند، حتی اگر گناهکار به گناهانی مربوط به این اسم است، نباشند:

در این سیاق و روند، سه بار نام مسیح را می‌آورد (از همان زمان که رفتار با این مشکل آغاز شد تهمت‌ها گسترده تر و متنوع‌تر و بیشتر شد چنانکه غالباً این گونه است. سپس لیستی از اتهاماتی را بر می‌شمارد که نام‌های افراد زیادی را در بر دارد و قرار بر این شد همهٔ کسانی که مسیحی بودن خود را انکار می‌کنند و یا سابقهٔ مسیحی بودن خود را نپذیرند، آزاد شوند و این کار با تکرار این جمله است که: الفاظی بیاورند که الهه را تمجید کنند و قربانی‌هایی مانند شراب و بُخُور برای صورت تو بدهند که امر به احضار او در سالن محکمه کرده‌ای و با آن آیکن‌ها و علامت‌های خدایان همراه است و آنگاه که متهم، به لعنت مسیح می‌پردازد می‌دانی که هیچ مسیحی واقعی دست به این کار نمی‌زند؛ اما کسانی که نام‌های آن‌ها از طریق بعضی از خبرنگاران و خبرچینان به من داده شده در آغاز می‌گفتند: مسیحی‌اند، سپس آن را انکار کردند و گفتند: از دو سال پیش یا بیشتر مسیحی نیستند، بعضی از آن‌ها می‌گفتند: از دویست سال پیش تا کنون مسیحی نیستند و همگی صورت تو را با صورت خدایان بت پرستی احترام کردند، چنانکه دیگران نیز

به همین کار پرداختند و مسیح را نیز لعنت کردند چنانکه تاکید کردند که خلاصهٔ گناهان و خطاهای آن‌ها چیزی بیشتر از این نیست که آن‌ها به گونه‌ای منظم، اندکی پیش از سپیدهٔ دم در وقت معینی با یکدیگر جمع می‌شدند و ترانه‌ای برای مسیح می‌خواندند، گویی او نیز یکی از الهه‌ها است. همچنین سوگند می‌خوردند که هیچ گناه و جرمی انجام نداده‌اند و از دزدی و غارتگری و زنا دور هستند و با هیچ عهدی مخالفت نمی‌کنند و هیچ امانتی را که هنگام پس دادن آن رسیده باشد، نگاه نمی‌دارند.[۱].

۲.نویسندهٔ رومی (سوتونیوس) با نام کامل (گایوس سوتونیوس ترانکیلوس)gaius suetonius tranquillus حدود بین سال‌های ۷۰ - ۱٤۰م. می‌زیسته است. او در شهر روم به وکالت می‌پرداخته و دوست (بلینی کوچک) و مدتی کوتاه منشی امپراطور (هاردیان) بوده است. و سپس از آن کار دست برداشته و کتابی به نام «حیاه القیاصره» دارد که تنها کار باقی ماندهٔ اوست که از دستبرد، مصون مانده است این کتاب که درسال ۱۲۰م. منتشر شده، زندگی و سیره و رفتار نخستین امپراطور روم از دوازده تن آن‌ها را بیان می‌کند و در بخش پنجم کتاب حیاه القیاصره تصمیماتی را که امپراطور (کلاودیوس) گرفته به اختصار بیان می‌کند. این امپراطور بین سال‌های ٤۰ - ٥٤ میلادی فرمانروایی کرده و این فرمان‌ها دربارهٔ ملت‌های گوناگونی که زیر فرمان امپراطور روم در حکومت او بودند، صادر گشته است و در بیان مطالبی که او نوشته این مطلب وجود دارد: (کلاودیوس یهودیان را از روم بیرون راند، زیرا غالباً به سبب کریستُس، تحریک می‌شدند و ایجاد نگرانی

۱. بلینی کوچک، یسوع، التاریخی در منابع https://www.difa۳iat.com/۲٦۹۰٥html/

می‌کردند که چه بسا وی همان یسوع مسیح بود.[1].

برخی در این مورد تردید کردند، زیرا مسیح، در روزگار کلاودیوس اصلاً به روم نرفته؛ بلکه این تاریخ پس از رفتن یسوع به آسمان بوده است.

۳. تاریخ نگار رومی (تاسیتوس) با نام کامل (بابلیوس کورنیلیوس تاسیتوس) publius comelius tacitus وی به طور کلی بزرگترین تاریخ نگار رومی است که بین سالهای ٥٦ - ۱۲۰م. می‌زیسته است. او پست‌های اداری مهمی را اشغال کرده از جمله کنسول روم در آسیا که بین سال‌های ۱۱۲ - ۱۱۳م. بوده و دوست نزدیک (بلینی کوچک) بوده است. کتاب او (التاریخ) سال‌های بین ٦۹ - ۹٦م. را پوشش می‌دهد.

(تاسیتوس) دربارهٔ ظلم و ستم نرون (کریستانی) christianiدر روم سخن می‌گوید و می‌آورد که مسیح پیش تر به دست (تاپیریوس) و به دستور امپراطور روم (پیلاطس) بیزانسی اعدام شد، چنانکه بین گفته‌هایش می‌آورد که مسیحیان در آن زمان در سراسر اروپا پیروانی داشتند. و در ضمن گفتهٔ خود دربارهٔ آتش سوزی بزرگ روم و در زمان امپراطور رومی پنجم «نرون» در سال ٦٤ و آثار آن سخن می‌گوید و می‌آورد که: تلاش‌های انسانی و کرم و بخشش امپراطور، حتی برای راضی کردن خدایان به جایی نرسید که این اعتقادات زشت را برطرف کند.این آتش سوزی عمدی بوده و در نتیجه، «نرون» برای خاموش نمودن شایعات، اتهام را به کسانی وارد کرد که کارهای زشت آن‌ها را ناپسند می‌شمردند و از روش‌های بسیار عجیبی برای کیفر دادن آن‌ها استفاده کرد. این گونه افراد را مردم، مسیحیان می‌نامیدند و

---

۱. https: //www. difa۳iat. com/۲٦۹۰٦. html/

کسی که این اسم را پدید آورد یعنی «مسیح» در دورهٔ حکومت (تایبریوس) به دست وکیل امپراطور پیلاطس بیزانسی اعدام شد.[۱].

٤. تاریخ نگار سامری (تالوس/ ثالوسthallusسه جلد کتاب در بارهٔ تاریخ کشورهای پیرامون دریای مدیترانه نوشته است که پیش از جنگ طرواده تا نسخهٔ ١٦٧ از المپیاد است. یعنی بین سال‌های(١٠٨ - ١١٢ قبل از میلاد) بیشتر کتاب‌های ادبیات قدیم، سپس بعضی از آن‌ها از طرف (سیکستوس یولیوس آفریکانوس) sextus gulius africanus استنساخ شده است. او بین سال‌های ١٦٠ - ٢٤٠ م. می‌زیست و کتابش (تاریخ العالم) نام دارد که آن نیز به نوبهٔ خود مفقود شده است؛ ولی تاریخ نگار بیزانسی (ژرژ سینسلوس) آن مطلب را حدود سال ٨٠٠ میلادی، در کتاب (التاریخ) آورده است.

مشخص نیست (تالوس) دقیقاً در چه زمانی می‌زیسته است؛ ولی (تیوفیلوس) انطاکی که حدود سال ١٨٥ بعد از میلاد از دنیا رفته، برخی از کارهای او را نسخه برداری کرده است و بیشتر دانشمندان، کتاب‌های او را مربوط به سال تقریباً ٥٠ پس از میلاد می‌دانند.

(یولیوس افرکانس) در کتاب خود، این سخن تالوس را نقل می‌کند (تاریکی عجیبی که گفته می‌شود در وقت مرگ مسیح روی داده پدیده‌ای طبیعی و محض است و بیش از یک تصادف عادی چیز دیگری نیست).[۲] این مطلب نشان می‌دهد که وجود حضرت مسیح نزد این نویسنده، قضیه‌ای مسلّم بوده و درستی آن امری

---

١. فورست: (یسوع المسیح خارج العهد الجدید مدخل الی الادلة القدیمه) ص ٥٥.
٢. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ص ٢٠٦.

مسلّم و تمام شده بوده است.

۵. ادیب فکاهی و فیلسوف سوری (لوکیان سمیساطیlucian of samosata (بین سال‌های ۱۲۵ - ۱۶۰) می‌زیسته. او به کشورهای ساحل دریای مدیترانه سفر کرده و در غرب، او را یکی از بزرگترین فیلسوفانی می‌دانند که تاریخ، آن‌ها را شناخته است. وی در کتاب خود (به نام حیات و موت بیوگرینوس) دربارهٔ فیلسوف یونانی، (پروتوس بیوگرینوس proteus peregrinus می‌گوید: (در این دوره بیوگرینوس خود را با کاهنان و نویسندگان مسیحی در فلسطین مرتبط ساخت و حکمت شگفت آور آن‌ها را فرا گرفت و به یقین آن‌ها را وادار کرد که پس از اندک زمانی خود را مانند کودکان نشان دهند؛ وی به عنوان پیامبر و رهبرشان و رییس کلیساهایشان و هر چیزی که مربوط به آن‌ها بود، نمودار شد. او به شرح برخی از کتابهای مقدس آن‌ها و حاشیه نویسی بر آن‌ها پرداخت، تا آن جا که بعضی از آن کتاب‌ها را خودش نوشت و چنان به او می‌نگریستند که گویی وی خداست و او را قانونگذار خود ساختند و به عنوان رهبر رسمی مجموعهٔ خود یا دست کم نایب رهبر برگزیدند؛ ولی او پس از مدتی تنها به منصب دوم یعنی نایب رهبر تنزل یافت؛ اما تا امروز او را می‌پرستند. وی مردی فلسطینی بود که به دار آویخته شد، زیرا این فرم و ساختار جدید از شعارها را وی به جهان آورد. بیوگرینوس زندانی شد و مسیحیان به کمک او شتافتند و به پرستش او پرداختند. وی مردی سوفسطایی بود که به دار آویخته شد و مردم طبق قوانین او زندگی می‌کنند و تمام پادشاهی‌ها را بدون استثنا تحقیر می‌کنند و معتقدند که این‌ها نوعی پادشاهی زودگذر و عادی هستند و همه این امور را براساس عقیدهٔ خود و بدون دلیل می‌پذیرند. در نتیجه اگر شخص فریبکار و حیله گری نزدشان آمد و به آن‌ها یاد داد که چگونه از اوضاع سوءاستفاده

کنند،؛ چنین شخصی می‌تواند در مدت کوتاهی خود را ثروتمند سازد، درحالیکه او به این مردم نادان و احمق می‌خندد.[1].

٦. اندیشمند یونانی دشمن مسیحیت، کلسس (صلسس) اپیکوریcelsus در قرن دوم میلادی می‌زیست و از پیروان فلسفهٔ نو افلاطونی بود که بین سال‌های ۱۷۵ - ۱۷۸م. کتابی با عنوان «عقیده الحق»نوشت و بر مسیحیت حمله برد true doctrine.

با اینکه این کتاب، مفقود شده؛ ولی بخش بزرگی از آن در کتاب دیگری که از «اورژین» حدود سال ۲۵۰ صادر شده، آمده است. و در آن به شدت و با شرح و تفصیل فراوان، بر طرح‌های (کلسس) حمله می‌برد و آن‌ها را رد می‌کرد.

(کلسس) در کتاب خود (عقیدة الحقه) عقاید مسیحیان را می‌آورد و دربارهٔ ریشه یهودی مسیحیت و رهبران نخستین آن و آموزه‌ها و رفتارهای آن‌ها سخن می‌گوید و به شدت بر آن‌ها می‌تازد.

این موضوع به نوبهٔ خود اعترافی به وجود مسیحیت در زمان نسبتاً قدیمی است.[2] (ویل دورانت) بر برخی از آن چه آمد، حاشیه‌ای دارد. وی می‌گوید: همهٔ آنچه را گفتیم اشاراتی هستند که وجود مسیحیان را ثابت می‌کنند نه وجود خود مسیح را.

در حقیقت برخی از آن‌ها خود مسیح را نیز می‌آورند و چه بسا (ویل دورانت)

---

١ .https: //www. difa٣iat. com/٢٦٩٠٦. html/

٢. https: //st-takla. org/saints/coptic-orthodox-saints-biography/cop-tic-saints-story-١٢١٧. html

آن متون را نیافته و بعداً به آن‌ها دسترسی پیدا کرده است؛ ولی ما وجود حضرت مسیح را پذیرفتیم، زیرا چاره‌ای نداریم جز اینکه فرضیه‌ای بسیار ضعیف را مورد پذیرش قرار دهیم که شخصیت عیسی در نسل اول اختراع شده و ناگزیریم افزون بر آن، فرض کنیم آن گروه مسیحیان که چند سال قبل از سال ۵۲ در روم وجود داشتند، حقیقت دارد وگرنه شایسته نبود که امپراطور فرمانی ویژه دربارهٔ آن‌ها صادر کند، سپس (ویل دورانت) تصریح می‌کند که نپذیرفتن آن وجود، حتی به ذهن سرسخت‌ترین مخالفان یهودیانِ دشمن مسیحیت، راه نیافته است. از آن زمان چنین فرضی به ذهن آنان نرسیده بود و کسی که به این منظره‌ها بنگرد اصلاً در این مساله شک نمی‌کند که شخصیتی تاریخی حقیقی، فراسوی آن‌ها قرار داشته است هرچند اندک مردانی ساده دل، این شخصیت جذاب و این اصول اخلاقی والا و این نظریهٔ برادرانه الهام شده، را در طول یک نسل اختراع کردند، کار آن‌ها معجزه‌ای بود که از هر معجزهٔ دیگری که انجیل آن‌ها را ثبت می‌کنند، از عقل دورتر است خطوط اصلی در سیرهٔ حضرت مسیح و اخلاق او و آموزه هایش پس از دو قرن در برابر انتقاد شدید، همچنان واضح و معقول می‌نماید تا زیباترین پدیده در تاریخ غربیان و بزرگترین آزمونی باشد که برای عقل و خردها، رخ داده است.[1].

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱، ص ۲۰۶ - ۲۱۱.

۹

سیره و رفتار حضرت مسیح

۹

سیره و رفتار حضرت مسیح

اگر بخواهیم خلاصه‌ای از سیرهٔ حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام را ارائه دهیم، آنگونه که انجیل‌های چهارگانه در عهد جدید آورده‌اند.به تصوری می‌رسیم که در این باب آن را ارائه خواهیم داد. با این ملاحظه که اعتماد ما بیشتر به ارائه تصور اول است که در انجیل متّی آمده، زیرا انجیل لوقا و مّتی، روایات خود را از انجیل مُرقُس گرفته‌اند و بعضی از شرح و تفصیل‌ها و رویدادها را به آن‌ها افروده اند.

اما یوحنا روایت جدابی از آن‌ها دارد، از این رو، پس از ارائهٔ نخستین روایت از سیرهٔ حضرت مسیح به برخی جوانب روایت یوحنا در مورد آن رخداد، اشاره خواهیم کرد.

در زمان حوادثی که بدان‌ها می‌پردازیم، فلسطین توسط رومیان بت پرست اشغال شد و همزمان، پادشاهان محلی در خاندان هیردویس اودمی[۱] بر آن حکومت می‌کردند که زیر نظر فرمانروای رومی بودند و او دست بالا را داشت.

هنگامی که مسیح متولد شد، هیردویس بزرگ حاکم محلی بود. سپس این حکومت محلی بین سه تن از پسرانش تقسیم شد. امپراطور رومی که معاصر تولد حضرت مسیح بود. اُگستُس بود که به نام اگستس قیصر معروف است و بین سال‌های ٦٣ قبل از میلاد تا ١٤ میلادی می‌زیست.

---

۱. در فصل پیش آوردیم که إدوم مملکتی باستانی که در قرن دوم پیش از میلاد سرپا بوده و در قرن هشتم و هفتم سقوط کرده و در جنوب بحر المیت قرار داشته است.

در آن زمان جنگ میان ایرانیان و رومیان بر سر تسخیر کشورهای شام ادامه داشت و میان خود بر سر نفوذ در این منطقه رقابت داشتند. برخی از فرمانروایان محلی به ایرانیان تمایل داشتند در حالی که برخی دیگر طرفدار رومیان بودند که در بین آن‌ها همان هیردویس بزرگ دیده می‌شود و برای یاری آن‌ها بسیار فداکاری کرد و رومیان به پاس این خدمتِ او، وی را پادشاه سرزمین‌های فلسطین ساختند که شامل سرزمین یهودیه و سامره و الجلیل بود و او نیز به نوبهٔ خود تمدن رومی را نسخه برداری کرد و از آن‌ها پیروی می‌کرد و همواره می‌کوشید با حکومت دینی یهودیان نیز کنار بیاید؛ بلکه حتی در این باره غلو کرد و معبد آن‌ها را تکمیل نمود و هزینهٔ ساخت معبد آنان را پرداخت تا از این طریق بتواند کاهنان یهودی را به هم پیمان با خود، تبدیل سازد و ریاست کاهنان و ادارهٔ امور دینی در کشور را نیز زیر نفوذ خود در آورد تا در را بر روی احتمال برانگیخته شدن افکار عمومی بر ضد خود ببندد، زیرا او در پیروی از رومیان، بسیار افراطی عمل می‌کرد و از سنت‌های عِبرانی فاصله می‌گرفت.

این هیردویس، حاکمی خونریز بود به گونه‌ای که برای حفظ پادشاهی خود حتی تعدادی از افراد خاندان خود را به قتل رساند و در سال چهارم قبل از میلاد در حال محاکمه و اعدام یکی از پسرانش به تهمت خیانت بود و همهٔ رقبای احتمالی خود را نیز از فرزندان، خانواده‌ها و قبایل دیگر از بین برد. همچنین به اعدام کاهن بزرگ یهودی (هیرکانوس دوم) پرداخت و این کار را در سال ۳۰ قبل از میلاد انجام داد سپس همسر دوم خود، مریم را نیز در سال ۲۹ قبل از میلاد به قتل رساند و برخی از فرزندان خود را نیز از میان برداشت زیرا بیم داشت آن‌ها برای دستیابی به پادشاهی با او به تسویه حساب بپردازند، با تقسیم کشور میان سه تن از پسرانش

پیش از درگذشت خود، الجلیل که حضرت مسیح بیشتر زندگی خود را در آن گذراند و مهمترین میدان فعالیت او بود، به سهمیهٔ (هیردویس انتیاباس) پیوست که قاتل حضرت یحیای پیامبر بود و رومیان به عمد چنین تقسیمی را انجام دادند که سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را پیاده کنند و این تقسیم و جداسازی به سود آن‌ها انجام شد برای اینکه هر حاکمی را از دیگری بترسانند و نوعی بازنگری توازنی میان آن‌ها ایجاد کنند.

روزگار پیش از ولادت مسیح و پس از آن، شاهد چندین قیام خونین یهودیان در سراسر فلسطین بر ضد اشغالگری بت پرستان بود، شعله‌های این اعلان سرشماری و آمارگیری می‌کوشید یهودیان را تابع اشغالگران سازد و مالیاتی بر آن‌ها ببندد که بر دوش آنان سنگینی کند و آنان را تسلیم دولت اشغالگر و امپراطور بت پرستی نماید که بایستی تک تک افراد با او بیعت می‌کردند. و رویارویی‌ها و دستگیری‌ها و حوادث خونین را پیش آورد تا هزاران نفر از از یهودیان کشته شدند که برخی از تاریخ نگاران قدیم آن‌ها را در حدود سه هزار تن می‌دانند در حالیکه دیگران نیز آماده چنین رفتاری بودند؛ ولی از ترس حاکمان رومی خویشتن داری می‌کردند و شمار حقیقی کشته شدگان بیشتر از آن است. در ضمن برخی از این حوادث شهر (صفوریه) در الجلیل در فاصلهٔ ٦ کیلومتری شمال ناصره، به آتش کشیده شد و همهٔ ساکنان آن به بردگی در آمدند.

پس از مرگ هیردویس، اوضاع به سرعت رو به وخامت رفت، در ایام زندگی حضرت مسیح علیه السلام آشوب‌های فراوانی به خاطر برخی از سیاست‌های فرمانروای رومی (پیلاطس بیزانسی) انجام گرفت که نخستین مورد آن‌ها درگیری خطرناکی میان او و بین یهودیان در آغاز پذیرفتن این منصب در سال ٢٦ بود و پیلاطس، در

سال دوم کوشید کانال آبی برای آن‌ها بکشد تا اموال و سرمایه‌های معبد که مخصوص قربانی بود صرف آن گردد و این کار باعث خشم یهودیان شد و به اعتراض پرداختند و نیروهای مخفی او یهودیان را در صحن‌های همان معبد، گردن زدند.

این اوضاع سیاسی و امنیتی، بر شرایط اقتصادی و اجتماعی سایه افکند تا جایی که حتی به سلامتی و بهداشت مردم از نظر بدنی و روحی نیز کشیده شد و نشان می‌دهد که تعداد مستمندان و بیماران و صاحبان بیماری‌های ماندگار و مزمن و بیماری‌های عقلی و روانی بسیار شدند که در آن زمان مردم بر این اعتقاد بودند که شیاطین در آن‌ها لانه کرده‌اند و حضرت مسیح هرجا می‌رفت در پی او می‌رفتند- چنانکه در مباحث آینده دربارهٔ جزئیات سیره و معجزات مسیح از آن‌ها سخن گفته خواهد شد- مردم از سراسر شهر الجلیل و شهرهای دیگر برای دستیابی به شفا و بهبودی به آن حضرت روی می‌آوردند و قرائنی دیگر نیز نشان می‌دهد که آنان مردمی بسیار تهیدست و فقیر بودند حتی قادر نبودند ساده‌ترین وعده‌های غذایی را برای خود فراهم کنند و گاهی مسیح وادار می‌شد با معجزهٔ الهی هزاران نفر از حاضران را غذا بدهد، چنانکه روایت انجیل در بیان این موضوع صراحت دارد و چه بسا در واقعیت خود به داستان مائده (سفرهٔ آسمانی) ربطی داشته باشد که ما آن را هنگام سخن گفتن از معجزات قرآنی مسیح، خواهیم آورد؛ بلکه می‌بینیم حضرت مریم حتی توانایی تقدیم یک قربانی ساده به معبد در روز هشتم ولادت پسر خود را نداشت، چنانکه احکام و آداب و رسوم نوزادان در شریعت موسوی این کار را واجب می‌ساخت و به جای آن بدلی غیرمادی که - از نظر مادی هزینه‌ای نداشته باشد- می‌آورد که تنها تقدیم دو کبوتر بود، در صورتی که ما در مباحث گذشته در

کتاب یعقوب دیدیم که پدر مریم فردی بسیار ثروتمند بود تا جایی که هنگام تولد حضرت مریم، قربانی‌های فراوانی را تقدیم کرد که بین آن‌ها ده قوچ سالم و بدون عیب وجود داشت و دوازده گوساله نیز به کاهنان و بزرگان بنی اسرائیل و صد بزغاله را بین مردم تقسیم کرد.

شاید خدای متعال که عیسی مسیح را با این دو معجزه، یعنی زنده کردن و شفا دادن، مجهز ساخت بدین جهت بود که شمار نیازمندان وبیمارانی که نیازمند درمان بودند، به اندازه‌ای فراوان بودند و اوضاع به قدری از نظر سلامتی و تندرستی و اقتصادی نابسامان بود که با آن تحول آشکار در زمینهٔ طب، نمی‌توانستند آن‌ها را درمان کنند. از این رو، خدای متعال اراده کرد که برای یهودیان و دیگران درهای هدایت را بگشاید و با رسالت حضرت مسیح و پیروی از آن حضرت از این مشکلات رهایی یابند و آن معجزه‌ها برخلاف معمول و حقیقت قوانین طبیعی بود که اجازه نمی‌داد کسانی که بیماری‌هایی مانند جذام و نابینایی در کودکی مبتلا شده‌اند- بلکه بیماری‌ها و امراض دیگری دارند، شفا یابند، چنانکه انجیل‌ها بیانگر این اوضاع هستند- پس از این امور، معجزاتی بسیار آشکار بر راستگویی حضرت مسیح و رسالت آسمانی او و چالش رسالت او و تنها راه برای علاج محرومانی بوده‌اند که هیچگونه دستمزدی برای درمان خود نداشته‌اند و از پرداخت آن عاجز بودند.

اگر هیردویس بزرگ توانسته باشد رشد اقتصادی ایجاد کند و این کار را با برخی اقدامات اجرایی معین انجام بدهد و موفق شده باشد میوه‌های آن را بچیند؛ ولی این کار بهتر ساختن و بهبود شرایط کار و زندگی فقرا به ویژه تهیدستان اهل الجلیل نبود، زیرا بیشتر پروژه‌های عمرانی در جاهای دیگر انجام می‌گرفت و آن نیز

از طریق مالیات‌هایی بود که برمردم آن شهرها بسته می‌شد، چنانکه هیردویس کوشید از سود به دست آمده از همهٔ این رشد و نمو اقتصادی، سهم بالاتری داشته باشد و در این زمان، عظمت معماری در یکی از دو سمت مجتمع الجلیل ایجاد می‌شد در صورتی که فقر و تنگدستی در طرف دیگر رو به افزایش بود.[1] و نظر به تعداد خانواده‌های کشاورز که نمی‌توانستند مالیات فراوانی بپردازند یا گرفتار سنگینی قرض و وام‌های فراوان بودند از این جهت ناچار بودند به مناطق دیگر خارج از الجلیل بروند که بر زحمات و رنج آن‌ها می‌افزود.

افزون بر آنچه گذشت، تاثیرات و فشارهای دینی و فرهنگیِ اشغالگرانِ بت پرست نیز بسیار بود و در جنگ هویتی بازتاب می‌یافت، در این شرایط، حضرت مسیح به تبلیغ خود پرداخت و همهٔ تهدیداتی را که در برابر جنبش رسالی او بود، در زمان کوتاهی با آن‌ها رو به رو گشت؛ ولی آثار آن تا مدت‌های بسیار دور ادامه یافت.

- تولد عیسی مسیح در شهر بیت لحم در نزدیکی بیت المقدس به شمار می‌آمد، سپس همراه مادرش و یوسف نجار به مصر رفتند که از دست هیردویس بزرگ بگریزند و در آن جا سال‌ها ماندگار شدند.
- پس از مرگ هیردویس بزرگ، خانواده تصمیم گرفت باز گردد و شهر ناصره را در منطقهٔ الجلیل انتخاب کردند و آن را محل سکونت خود قرار دادند. متی ۲/ ۱ - ۲۲.
- آنگاه که یسوع تقریباً به سی سالگی رسید، از الجلیل به اردن (شهر

۱. http://www.scielo-org.za/scielo.php?script=sci-arttext&pid=so۲۵۹-۹٤۲۲۲۰۱٦۰۰۰٤۰۰۰٤٦

مغطس) سفر کرد که در آن جا به دست پیامبر حضرت یحیی (یوحنای تعمید دهنده) تعمید داده شد و بسیاری از کسانی که در آن مناسبت حضور داشتند، تعمید داده شدند. متی ۳ /۱ - ۱۵ و لوقا ۲۳/۳.

- به محض اینکه از آب بیرون آمد، آسمان‌ها بر او گشوده شدند و روح را دید که به شکل کبوتری به سمت او می‌آید. و صدایی از آسمان شنید که می‌گوید: این پسر عزیز من است که با وجود او خوشحال می‌شوم. متی /۱۶/۳ - ۱۷.
- روح با او همراه شد تا به منطقه‌ای بیابانی بنام (دیو قرنطل) کنونی رسیدند تا از ناحیهٔ ابلیس آزموده شود. وی مدت چهل شبانه روز، روزه دار ماند، سپس احساس گرسنگی کرد و پس از آن ابلیس بر مسیح ظاهر شد و تمام تلاش خود را بکار برد تا او را گمراه کند؛ ولی ناکام ماند. سپس فرشتگان فوراً نازل شدند تا به خدمت مسیح پرداختند و با این کار، روزگار رسالت او آغاز گردید. متی ۱/٤ - ۱۱.


بحيرة طبرية
البحر الأبيض المتوسط
٣
الناصرة
٥
دير قرنطل
١
بيت لحم
المغطس
٤
مصر
٢
البحر الميت

- عیسی به منطقه الجلیل بازگشت و پیرامون آن شهر و مراکز آن جا به تبلیغ مردم پرداخت، سپس به ناصره رفت و به مجمع، یعنی به محل گردهمای و اجتماع یهودیان که مرکز عبادت و دادگاه عالی آن‌ها بود وارد شد و آن‌ها را نیز تبلیغ می‌کرد؛ ولی آنان بسیار خشمگین شدند و بپاخاستند و او را از شهر بیرون راندند و چیزی نمانده بود که وی را به قتل برسانند. لوقا ١٤/٤ - ٣٠.

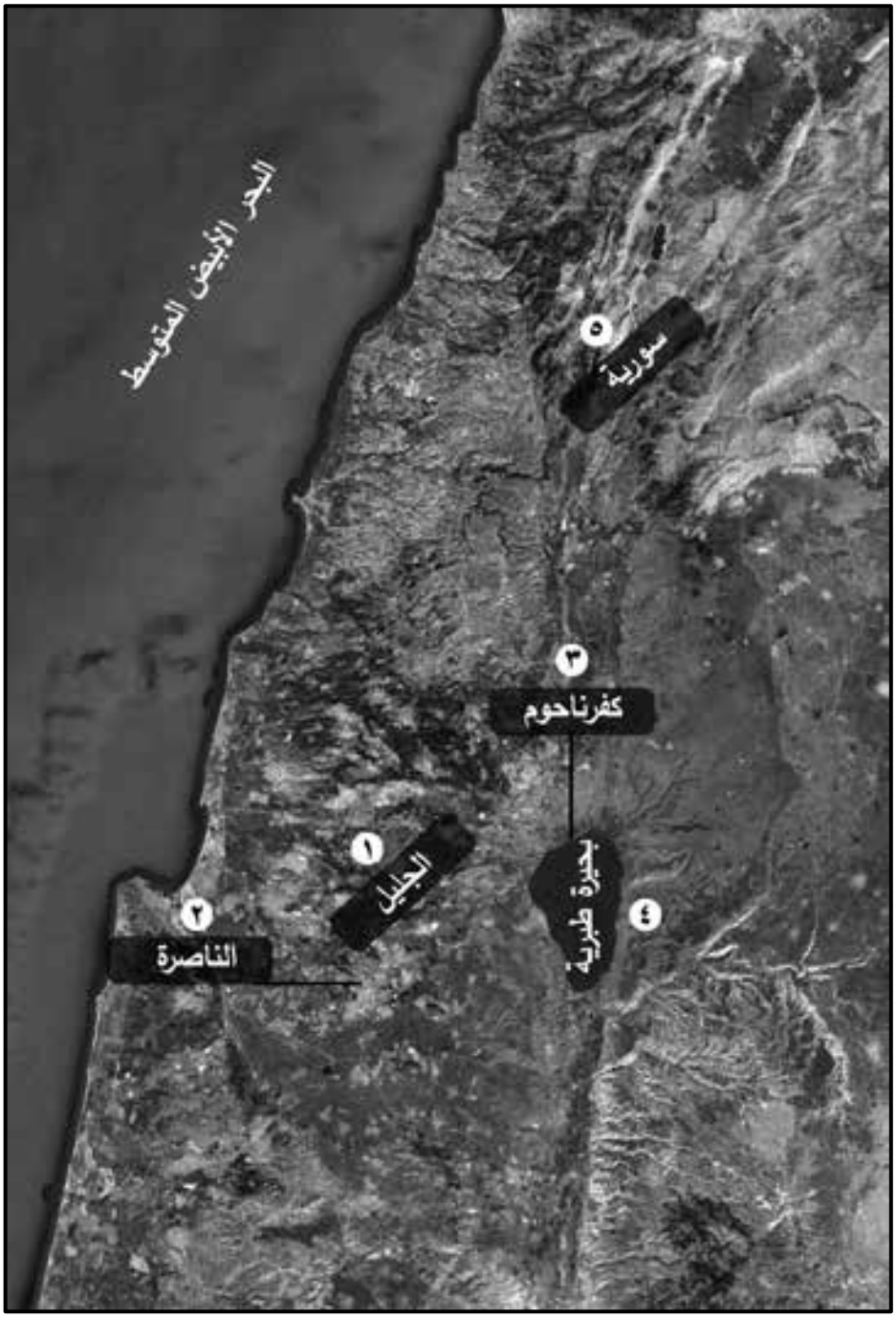
- هنگامی که یسوع خبر دستگیری یحیای پیامبر (یوحنای تعمید دهنده) را شنید، شهر ناصره را ترک کرد و به منطقهٔ مسکونی در کفرناحوم رفت که در ساحل دریای طبریه قرار داشت. متی / ٤/ ١٢ - ١٣.

- مسیح با تلاش فراوان مجدداً به تبلیغ پرداخت و به کفرناحوم رفت و سِمعان با پطرس و برادرش اندرواس به همراه یعقوب و یوحنا دو پسر زَبدی نیز در پی او رفتند. متی / ٤/ ١٧ - ٢٢.

- عیسی به سرعت از جایی به جای دیگر می‌رفت و در مناطق گوناگون الجلیل به تبلیغ می‌پرداخت و بیماران را شفا می‌داد. متی / ٢٣/٤.

- به دست یسوع مسیح معجزهٔ صید ماهیان بسیار اتفاق افتاد و این کار هنگامی بود که او در دریای طبریه حضور داشت. لوقا/ ١- ١٠.

- در سراسر سوریه خبر توانایی یسوع برای شفادادن بیماران پیچید و بیماران و افراد مبتلا به صرع و فلج و دیوانگان و غیره، دسته دسته نزد او می‌آمدند و از او شفا می‌خواستند. متی / ٢٤/٤.


البحر الأبيض المتوسط
٥ سورية
٣ كفرناحوم
١ الجليل
٢ الناصرة
بحيرة طبرية
٤

- مسیح در برابر هزاران نفر از پیروان خود از کوهی که نزدیک کفرناحوم بود و بعدها نام کوه (تطوییات) گرفت بالا رفت و موعظه مشهور خود را به عنوان پند و موعظهٔ بالای کوه ارائه کرد. متی /۵/ ۱-۲ و سپس بر فراز این کوه (کلیسای تطوییات) ساخته شد.

- مسیح پس از آن، به کفرناحوم بازگشت و به دست او بیماران بیشتری شفا یافتند. سپس بر فراز یک کشتی در دریای طبریه قرار گرفت که ناگهان باد شدیدی وزید و چیزی نمانده بود که کشتی در هم بشکند؛ ولی مسیح کشتی را به صورت معجزه آسایی آرام ساخت. متی / ۸ /۱۵ - ۲۶.

- آنگاه مسیح از کشتی پیاده شد و به منطقهٔ جدره (که امروزام قیس نامیده می‌شود) رسید، شیاطین را از بدن دو مرد بیرون کرد. شیطان‌ها به بدن خوک‌ها رفتند و خوک‌ها از مکان بلندی خود را به آب انداختند و خودکشی کردند و این کار سبب شد مردم به جهت از دست دادن خوک‌های خود خشمگین شوند و حسرت بخورند و از وارد شدن مسیح به شهر خود جلوگیری کردند. متی ۸ / ۲۸ - ۳٤.

- مسیح با کشتی به کفرناحوم بازگشت و شماری از بیماران به دست او شفا یافتند و در آنجا شخصی به نام (متّی) که جمع آوری کنندهٔ مالیات بود، پیرو او شد و از شاگردان او (حواریون) گشت و گفتگوهای گوناگونی میان مسیح و شاگردانش از یک سو و میان او و برخی از نویسندگان یهود و فریسیان دشمن، از سوی دیگر در گرفت. متی ۹/۱ - ۳٤.

- مسیح در شهرها و روستاهای گوناگون در الجلیل می‌گشت و مردم را آموزش می‌داد و در مراکز جمعیت آنان به موعظه و پند و ارشاد می‌پرداخت. متی ۹/ ۳۵.


١
جبل التطويبات
٢
كفرناحوم
٣
بحيرة طبرية
٤
جدرة
٥
الجليل

- مسیح در کفرناحوم به حواریون خود دستور داد که در شهرها و شهرک‌های گوناگون پخش شوند و پیام او را برسانند و به نیازمندان کمک کنند و به آن‌ها قدرت‌های فوق العاده بخشید و سفارش‌های گوناگونی به آن‌ها کرد. متی ۱۰/ ۱ - ٤۲.
- واکنش تندروهای یهودیان بر ضد مسیح، گاهی بسیار شدید بود و برخی از آنان جمعیت‌هایی را جمع کردند تا او را بکشند و این کار سبب شد تا وی پیش دستی کند و از کفرناحوم بیرون برود و دیگر بار نیز معجزاتی چون شفای بیماران به دست او تحقق پیدا کرد و این کار باعث شد که عدهٔ زیادی به پیروی او در آیند، در حالی که یهودیان، او را به خدمتگزاری شیطان متهم ساختند. متی / ۹/۱۲ - ۳۷.
- در همان روز و در ساحل دریای طبریه، مسیح بر کشتی سوار شد و مردم برای دیدن او سرک می‌کشیدند، درحالیکه در ساحل ایستاده بودند و به او می‌نگریستند و او سفارش‌های گوناگونی به آن‌ها انجام داد. متی / ۱/۱۳ - ۵۲.
- مسیح از آنجا به سوی ناصره رفت و در مجمع عالی یهودیان به موعظه پرداخت. متی / ۱۳ - ٥٤ - ٥٨.
- در آن زمان، پادشاه هیردویس انتیباس دستور داد یحیای پیامبر (یوحنای تعمید دهنده) را اعدام کنند و این کار در قلعهٔ مکاور، انجام گرفت. متی/ ۱٤/ ۳ - ۱۲.
- خبر اعدام یحیی به همه جا رسید، سپس یسوع بر کشتی سوار شد و به تنهایی به گوشهٔ خلوتی رفت؛ ولی بسیاری از مردم با پای پیاده در پی او رفتند و در کنار ساحل به موازات کشتی راه می‌رفتند، عیسی پیاده شد و بیماران آن‌ها را شفا داد و در شامگاه به دست او غذا دادن به بیش از ٥ هزار نفر، فقط از پنج قرص نان و دو ماهی انجام گرفت، چنانکه از آن سفره، مقداری غذا که دوازده زنبیل را پر کرد، باقی ماند. متی ۱٤ / ۳ - ۲۱.


البحر الأبيض المتوسط
١ كفرناحوم
٢ الجليل
٣ بحيرة طبرية
٤ الناصرة
٥ قلعة مكاور
البحر الميت

• در آن شب مسیح از شاگردان خود خواست کشتی را ترک کنند و به تنهایی در کوه به عبادت پرداخت و بادهای مخالف بسرعت وزیدن گرفت و کشتی را متلاطم ساخت. در این هنگام عیسی به حرکت بر روی آب پرداخت و به کشتی رسید. سمعان پطرس کوشید مانند مسیح عمل کند؛ ولی چون ایمانش نسبت به مسیح ضغیف بود، ناکام ماند و شکست خورد، در این هنگام یسوع به کشتی رسید و باد آرام گرفت. متی /١٤/ ٢٢ - ٣١.

• عیسی پس از آن، به سرزمین جنّیسارت رفت و در آنجا بیمارانی را شفا داد. متی / ١٤ /٣٤ - ٣٦. و در همانجا با هیئت نمایندگی نویسندگان و فریسیان که از اورشلیم به بیت المقدس آمده بودند ملاقات کرد؛ ولی این ملاقات هیچ نتیجه‌ای در برنداشت و عیسی پس از آن، به اطراف شهر صور و صیدا رفت. متی ١/١٥ - ٢٨.

• هنگام بازگشتن مسیح از سمت دریاچهٔ طبریه، او به کوه بالا رفت و گروهی از مردم به او پیوستند و بیماران آن‌ها را شفا داد و بیش از ٤٠٠٠ نفر را تنها با هفت قرص نان و اندکی از ماهی‌های کوچک، غذا داد. متی / ٢٩/١٥ - ٣٨.

• یسوع مجدداً به منطقهٔ مجدان رفت. متی /١٥ - ٣٩. و با هیئتی از نمایندگان فریسیان و صدوقیان ملاقات کرده و آن‌ها از او معجزه‌ای از آسمان خواستند. وی آن‌ها را به شدت سرزنش کرد. متی /١/١٤ - ٤.

• یسوع پس از آن رهسپار نواحی (قیصریه فیلپس) شد و از بین حواریون خود سمعان را برگزید و به او لقب پطرس داد، سپس به آن‌ها سفارش کرد که باید شخصیت او را پنهان نگاه دارند و به آن‌ها خبر داد که به دست بزرگان و سران کاهنان چه بر سر او خواهد آمد. متی / ١٦/ ١٤ - ٢١.

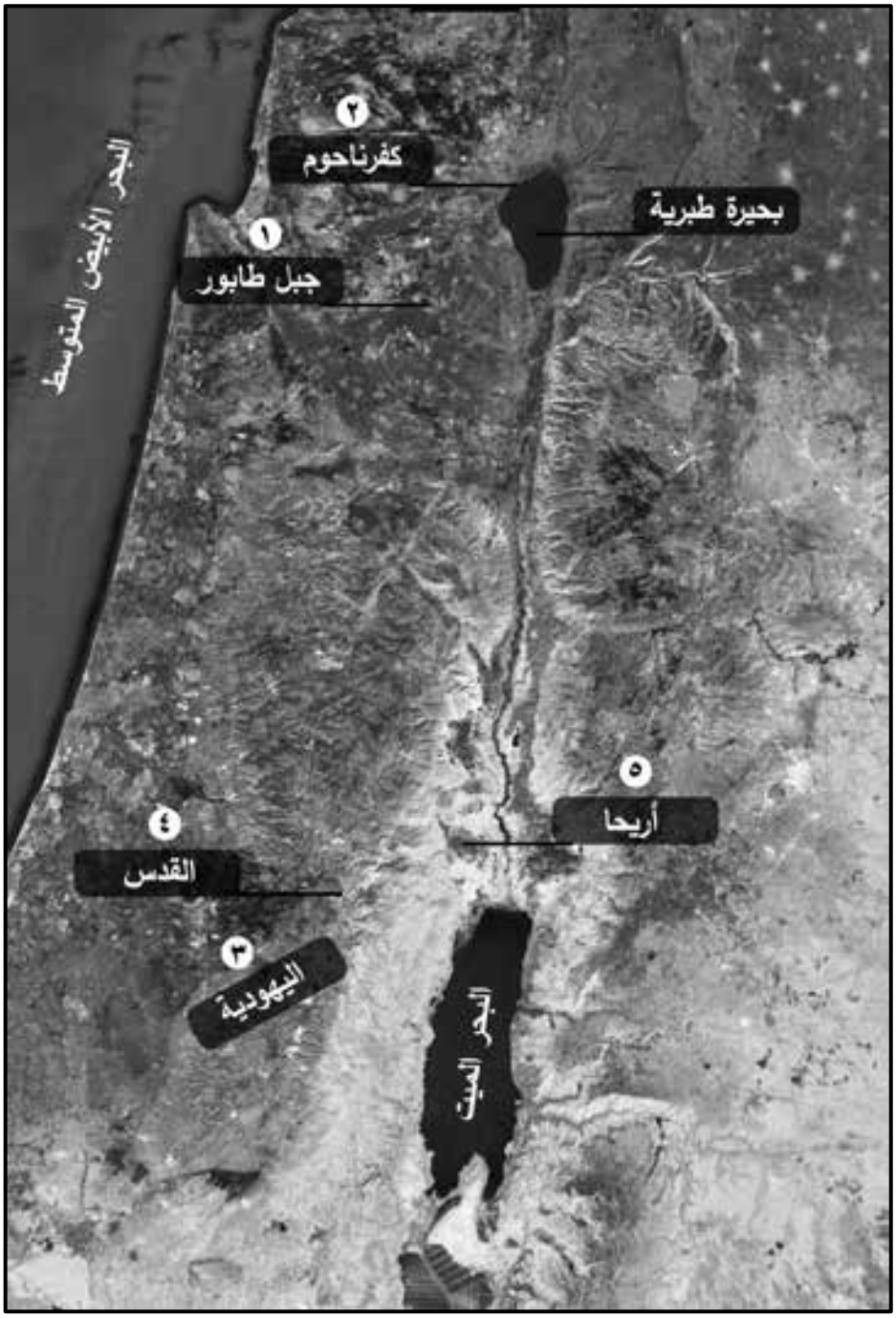

البحر الأبيض المتوسط
٦
صيدا
٥
صور
٨
قيصرية فيلبس
١
كفرناحوم
٢
بحيرة طبرية
مجدان
٧
جنيسارت
٣
٤
القدس
البحر الميت

- پس از شش روز عیسی، پطرس و دو برادر خود یعقوب و یوحنا را برداشت و با آن‌ها به کوه طابور رفت و شکل ظاهر نورانی وی دگرگون شد و پیامبر بزرگوار موسی و ایلیا برای آن‌ها ظاهر شدند و با مسیح سخن گفتند، سپس قطعهٔ ابری نورانی و درخشان ظاهر گشت و صدایی شنیده شد که از آن ابر می‌آمد و می‌گفت: این فرد، همان پسر عزیز من است که من به وجود او خشنودم، سخن او را بشنوید. متی/ ۱۷ / ۱ - ۵.

- عیسی به کفرناحوم بازگشت و هفتاد تن از مؤمنان را مامور ساخت تا پیام او را برای تبلیغ به مناطق گوناگون برسانند. هر دو نفر به سمت و سویی رفتند و او به آن‌ها قدرت‌های فوق العاده‌ای داد که بتوانند برای تقویت تبلیغ خود از آن‌ها استفاده کنند و سفارش‌های گوناگونی را به آن‌ها نمود. لوقا/ ۱۰ / ۱ - ۲٤.

- برخی از کارگران پیرو کاهنان یهود در کفرناحوم کوشیدند مسیح را به دردسر بیندازند و از او خواستند مالیات معبد را بپردازند و اگر نپردازد در برابر مردم به صورت یک انسان بی‌بند و بار در معبد شناخته خواهد شد و اگر بپردازد خود را مانند یکی از مردم عادی محسوب می‌کند و از آن پس، مسیحِ (پادشاه) نخواهد بود. مسیح به پطرس دستور داد یک ماهی شکار کند، زیرا در دهان آن ماهی ارزش مالیات را می‌یافت. متی / ۱۷/ ۲٤- ۲۷.

- عیسی پس از آن به مرزها و حدود یهودیه رفت و به دست او معجزه شفای بیماران از نو ظاهر شد. متی / ۱/۱۹ - ۲. درحالیکه فریسیان می‌کوشیدند اطلاعات شرعی او را بیازمایند. متی/۳/۱۵ - ۱۵. و عیسی در اورشلیم به شاگردان خود یادآوری کرد که چه بر سر او خواهد آمد. متی / ۲۰/ ۱۷ - ۱۹. سپس به اریحا رفت و هنگام بیرون رفتن از آن، در راه بازگشت به اورشلیم، دو نابینا را شفا داد. متی/۲۰/ ۲۹ - ۳٤.


البحر الأبيض المتوسط
٢
كفرناحوم
بحيرة طبرية
١
جبل طابور
٥
أريحا
٤
القدس
٣
اليهودية
البحر الميت

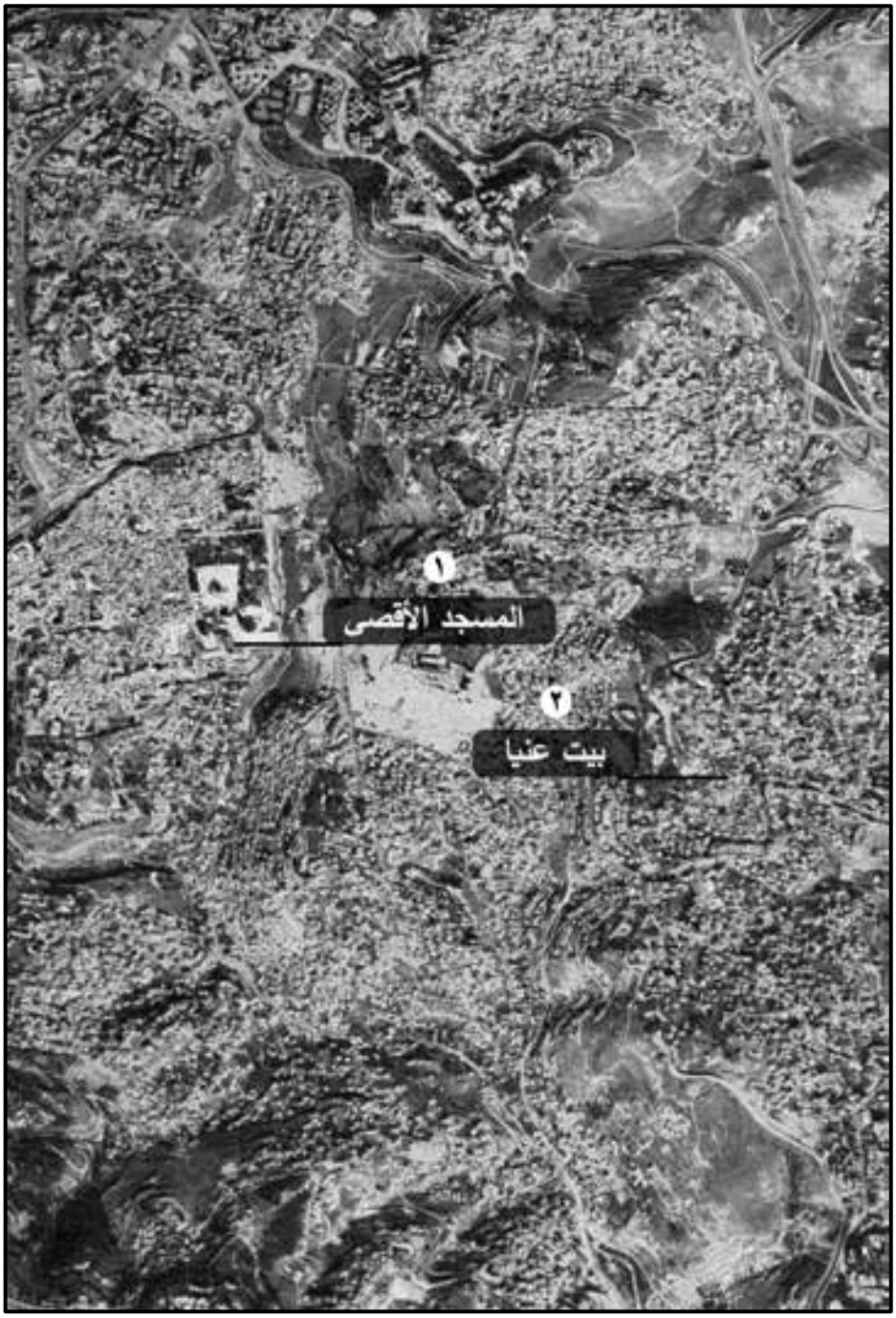
• مسیح کسانی که حرمت معبد را با کارهای تجاری می‌شکستند از آن بیرون راند و میزهای صرافان و صندلی‌های کبوتر فروشان را سرنگون کرد، سپس فرد نابینا و لنگ را شفا داد و این کار باعث شد که مردم به صورت بسیار انبوهی با او همراه گردند و همین کار سبب بر انگیخته شدن خشم و غصب سران کاهنان شد. متی/ ۲۲ - ۱۲ - ۱۵.

• سپس یسوع به بیت عنیا (عیزریه) رفت. و صبحگاهان به اورشلیم بازگشت. مسیح، در راه احساس گرسنگی کرد و آرزو کرد کاش میوهٔ درخت انجیر از درختی که در آنجا وجود داشت، پدیدار گردد و زمانی که دید درخت، میوه نمی‌دهد آن را لعنت کرد و آن درخت خشک شد. متی /۱۷/۲۱ - ۲۲.

• عیسی یکبار دیگر در معبد ایستاد و به آموزش و موعظه پرداخت. سران کاهنان و بزرگان بنی اسرائیل به وی اعتراض کردند و کوشیدند به او نیرنگ بزنند؛ ولی ترسیدند مردم واکنش نشان دهند. برخی از فریسیان تلاش کردند به او آسیب برسانند و پرسشی را در قالب دام و تله، دربارهٔ پرداخت مالیات به قیصر، برایش مطرح کردند؛ ولی او متوجه حیلهٔ آنان شد و نیرنگ آن‌ها را به خودشان باز گرداند. متی/ ۲۱/ ۱۵ - ٤٦.

• برخی از صدوقیان اشکالی را مطرح کردند که مربوط به اعتقاد به روز قیامت بود. وی به آنان پاسخ داد و آن‌ها را ساکت ساخت. برخی از فریسیان باز گشتند دانش او را دربارهٔ ناموس (شریعت یهود) بیازمایند و او پیروز شد. متی/۲۲/ ۳٤ - ٤٦.

• مسیح در آستانهٔ معبد ایستاد و عموم مردم را مخاطب قرار داد و بر نویسندگان و فریسیان تاخت و نفاق و حرص آنان را برای مردم افشا کرد. متی/۲۳/ ۱ - ۳۹. سپس به آن گروه‌ها خبرداد که در آینده چه بر سر معبد خواهد آمد و در آینده نزدیک نابود خواهد شد. متی ۲٤/ ۱ - ۲.


١
المسجد الأقصى
٢
بيت عنيا

- دو روز پیش از خیانت و تسلیم کردن او، بر فراز کوه زیتون رفت. مسیح در آنجا بعضی از حوادثی را که در آینده روی می‌داد و سختی‌هایی که بر آن‌ها وارد می‌آمد و دربارهٔ روز قیامت، به حواریون خبر داد. متی/ ٢٤/ ٣ - ١٥. و متی/ ٢٥/ ١ - ٤٦.
- اما سران کاهنان و نویسندگان و بزرگان بنی اسرائیل، در خانهٔ رییس کاهنان به نام (قیافا) که بر فراز کوه صهیون قرار داشت، به توطئه پرداختند و همگی همداستان شدند که پس از عید فصح، عیسی را به قتل برسانند و چون از واکنش مردمی که در آن جا گرد آمده بودند و به مناسبت عید به بیت المقدس آمده بودند، می‌ترسیدند از این کار منصرف شدند، خواه کسانی که همراه او بودند و یا کسانی که با او همدلی می‌کردند. متی/ ٢٦/ ٣ - ٥.
- یهودای اسخریوطی (یکی از حواریون) نزد سران کاهنان رفت و به آن‌ها پیشنهاد کرد عیسی را در مقابل مبلغی به آن‌ها تسلیم کند و سی قطعه سکهٔ نقره در مقابل خیانت خود دریافت کرد. متی/ ٢٦/ ١٤ - ١٥.
- شامگاه نخستین روز عید فصح و در همان مکانی که به (علیّهٔ صیهون) شناخته می‌شود، درحالی که او به اتفاق شاگردانش وعدهٔ غذای شام را تناول می‌کردند، مسیح به آن‌ها خبر داد که چه خیانتی در آیندهٔ نزدیک انجام خواهد شد و او پس از کشته شدن، به زندگی باز خواهد گشت و زودتر از آن‌ها به الجلیل می‌رسد و آنان در آن جا با او دیدار خواهند کرد. متی/ ٢٦/ ٢٠ - ٢٥.
- سپس مسیح همراه با حواریون رهسپار کوه زیتون شد و از آنجا به باغی به نام (جشیمانی) رفت که پطرس و دو پسر زَبدی او را همراهی می‌کردند. وی با اندوه و دلتنگی، شروع به نماز خواندن کرد و با خدا به مناجات پرداخت. متی/ ٢٦/ ٢٦ - ٣٩.


٤
ضيعة جثسيماني
١
جبل الزيتون
٣
علية صهيون
٢
منزل قيافا

• در آنجا گروه بزرگی از سران کاهنان و بزرگان ملت با شمشیر و عصا و به هدف دستگیری یسوع، حضور یافتند و چون مهاجمان نتوانستند مشخص کنند که عیسی کدام است، یهودای اسخریوطی به آن‌ها گفت: (هر کسی را من بوسیدم، همان فرد عیسی است، او را دستگیر کنید). متی ۲۶/ ۴۷/ ۴۸.

• مسیح دستگیر شد. و برخی از حواریان کوشیدند، مقاومت کنند. او آن‌ها را از این کار باز داشت، تا زنده بمانند و در برابر مردم، مهاجمان را سرزنش کرد، که وی را در حالیکه در معبد حضور داشته، جرأت نکردند دستگیر کنند./ متی/ ۲۶/ ۵۰/ ۵۶.

• مسیح دست بسته، نزد بزرگ کاهنان یهود (قیافا) برده شد که نویسندگان و بزرگان در آنجا گرد آمده بودند. در حالی که سمعان پطرس حواری برای اطلاع از حوادثی که رخ می‌داد، در بین جمعیت حضور داشت. در آنجا دو تن به دروغ گواهی دادند که عیسی گفته است: من می‌توانم معبد را خراب کنم و ظرف سه روز آن را بسازم. متی/ ۲۶/ ۵۷- ۶۳.

• قیافا دستور به اعدام مسیح داد؛ زیرا مسیح در سخنش به صراحت گفت بود: (پسر خداست). حاضران همه بر عیسی هجوم آوردند و به او اهانت کردند و آب دهان بر او انداختند و با مشت و لگد او را کتک زدند و او را به تمسخر گرفتند؛ چون نمی‌توانست، به آزار و اذیت آن‌ها پاسخ دهد. متی/۲۶- ۶۲- ۶۸.

• بامدادان عیسی را به فرمانروای رومی (پیلاطس بیزانسی) تسلیم کردند. در حالی که یهودا از جنایتی که انجام داده بود، پشیمان شد. و آن پول‌ها را نیز به رؤسای کاهنان بازگرداند، سپس خود را به دار کشید و پیلاطس به بازجویی مسیح پرداخت که سکوت اختیار کرده بود. از این رو دستور داد؛ او را شلاق بزنند و به صلیب بکشند. متی/۲۷/ ۱- ۱۴.


١
ضيعة جثسيماني
٣
قصر بيلاطس
٢
منزل قيافا

• سربازان قصر، شنل یا پالتوی قرمز رنگی مانند (پادشاهان) بر مسیح پوشاندند و (تاجی) از خار سر بسر او نهادند و قطعه‌ای نَی، مانند (چوب چوگان) بدست او دادند. و برای تمسخر به او سلام می‌کردند و می‌گفتند: «ای پادشاه یهود بر تو سلام». سپس اهانت‌های فراوانی به او روا داشتند و با همان نَی بر سر او کوبیدند. متی / ۲۷/۲۷ - ۳۰.

• مسیح در جایی که امروز به (جلجثه) معروف است و امروز داخل کلیسای قیامت قرار گرفته، بدار کشیده شد و سپس لباس او را تکه پاره کردند و دو دزد را در دو طرف وی بدار آویختند و هنگامی که مردم و سران کاهنان و نویسندگان و بزرگان، از کنار مسیح می‌گذشتند، او را دشنام می‌دادند و مسخره می‌کردند. متی/ ۲۷- ۲۵- ۴۴.

• تاریکی برای چند ساعت، همه جا را فرا گرفت، مسیح با صدای بلند فریاد می‌زد: خدایا خدایا! چرا مرا تنها گذاشتی؟ مردی کوشید اندکی سرکه را با اسفنجی که آن را بر سر نیزه‌ای نهاده بود به مسیح بنوشاند، مردم از او خواستند این کار را انجام ندهد، مسیح با صدای بلند فریاد کشید و جان داد. متی /۲۷ /۴۵- ۵۰.

• دربانان معبد به دو بخش تقسیم شدند و زمین به لرزه در آمد و صخره‌ها در هم شکستند، قبرها باز شدند. و بسیاری از قدیسانی که در قبور خوابیده بودند. بپاخاستند و وارد اورشلیم شدند و برای بسیاری از مردم ظاهر گشتند. متی/۲۷ /۵۱- ۵۴.

• پیلاطس بدن حضرت مسیح را تسلیم مردم کرد و آن‌ها وی را در غاری دفن کردند. که اکنون در داخل کلیسای قیامت قرار گرفته است و دستور داد سنگ بزرگی بر دهانهٔ غار بغلطانند و آن را ببندند و نگهبانانی برای آن گماشت که مطمئن شود پیکر مسیح در آنجا باقی می‌ماند. متی/۲۷/ ۵۷- ۶۶.


٢
كنيسة القيامة
٣
المسجد الأقصى
١
قصر بيلاطس

• در پگاه روز یکشنبه فرشته‌ای همراه با زلزله‌ای بزرگ فرود آمد و سنگی را که درب غار با آن بسته شده بود و اکنون در داخل کلیسای قیامت در قدس قرار دارد، غلطاند و نگهبانان بیهوش شدند. متی/۲۷ /۱- ۴.

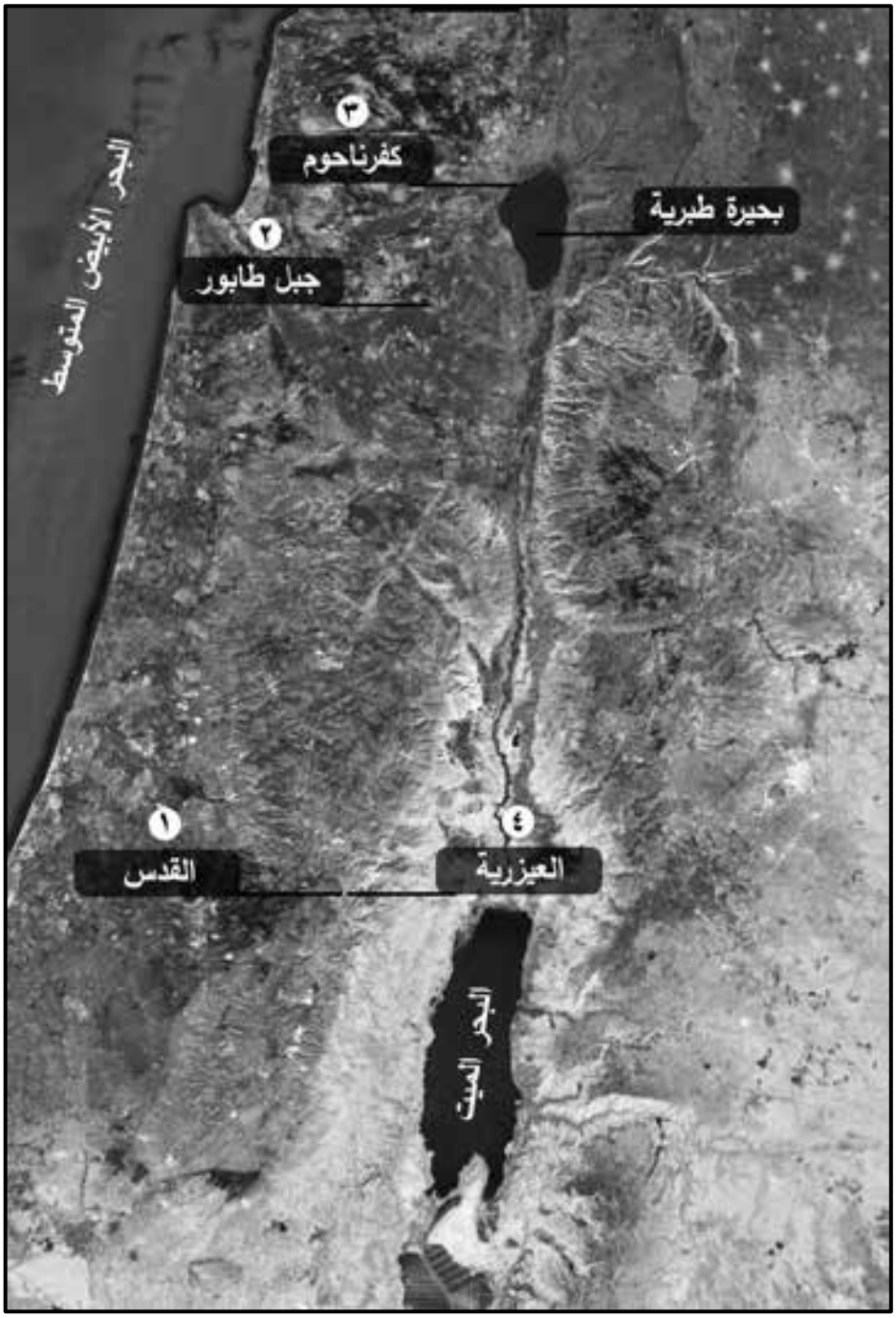
• آن فرشته، به دو زنی که برای بازدید از آرامگاه مسیح آمده بودند، خبر داد. که عیسی از غار بیرون رفته و از آن دو خواست که مطمئن شوند و به حواریان بگویند که چه شده است. متی/ ۲۸/ ۵- ۷ و هنگامی که خود آنها مطمئن شدند. دچار سرگردانی گشتند که ناگهان دو مرد با لباس‌های براق وارد شدند و به آن‌ها خبر دادند. که مسیح زنده است. لوقا/ ۲۴/ ۱- ۶.

• مسیح در مسیر راه، خود را به آن دو زن نشان داد و به آن دو سلام کرد و از آن‌ها خواست به شاگردانش خبر دهند که می‌توانند در الجلیل او را ملاقات کنند. متی/۲۸ /۹- ۱۰.

• خبر پنهان شدن بدن مسیح از طریق نگهبانان قبر منتشر شد و سران کاهنان به آنان رشوه دادند که به دروغ شهادت دهند پیکر مسیح، شبانه توسط حواریان دزدیده شده است. متی/ ۲۸/ ۱۱- ۱۵.

• حواریان در الجلیل بر فراز کوه با قرار قبلی، با مسیح دیدار کردند؛ ولی انجیل‌ها نمی‌گویند این کوه، کدام کوه بوده، آیا کوه طابور بوده یا کوه کفرناحوم یا کوه دیگری از کوه‌های الجلیل؟ برخی از حواریون تردید داشتند که عیسی به زندگی بازگشته باشد؛ ولی عیسی صحت و درستی آنچه را می‌دیدند برایشان برهانی ساخت و ثابت نمود و از آن‌ها خواست به سراسر دنیا بروند و مردم را تبلیغ کنند. متی ۲۸/ ۱۶- ۲۰.

• در روایت لوقا آمد است که: مسیح در بیت عنیا (یعنی عیزریه در شرق قدس) با آن‌ها دیدار کرده و دست‌های خود را بالا برد و به آن‌ها برکت داد، سپس از آن‌ها جدا شد و به آسمان رفت./ لوقا/ ۲۴/ ۵۰- ۵۲.


البحر الأبيض المتوسط
٣
كفرناحوم
بحيرة طبرية
٢
جبل طابور
١
القدس
٤
العيزرية
البحر الميت

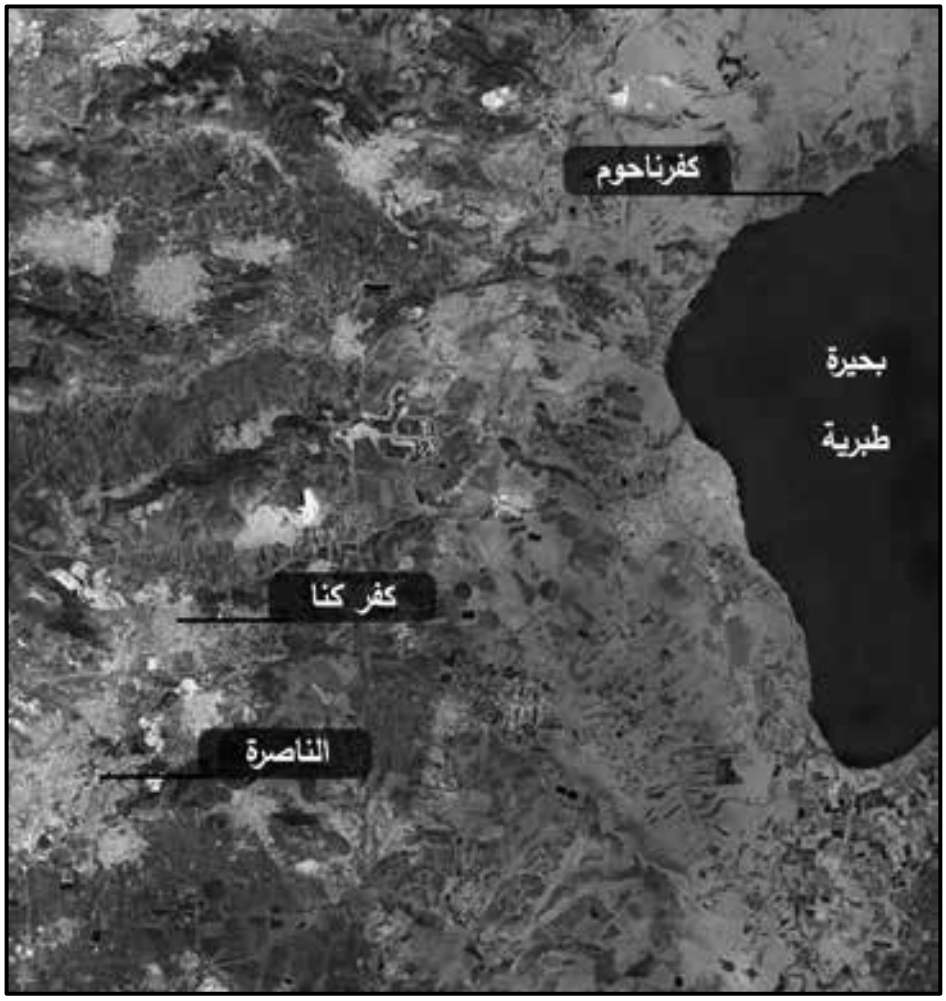
اما طبق روایت یوحنا در انجیل، روند حوادث با آنچه که گفتیم متفاوت است، زیرا حوادث از (مغطس) در ضمن داستان تعمید دادن یحیی به درخواست مسیح آغاز می‌شود که (اندراوس) به عنوان نخستین کسی که به رسالت و دعوت مسیح ایمان آورده بود، پدیدار گشت و از طرف خود یحیی به ارشاد می‌پرداخت. اندرواس، به نوبهٔ خود برادرش سمعان را آورد تا او نیز به نوبهٔ خود به مسیح ایمان بیاورد و فردای آن روز (فیلپس) که از صیدا آمده بود، به عیسی ایمان آورد و سپس «نتنائیل» با راهنمایی فیلپس ایمان آورد. یوحنا/۱/ ۲۸- ۴۹.

سپس این روایت در بارهٔ رفتن مسیح به قانای الجلیل سخن می‌گوید: که امروز (کفر کنا) نامیده می‌شود و در شمال شرق شهر ناصره واقع شده است که در آنجا نخستین معجزه بدست عیسی ظاهر شد و آب را تبدیل به شراب کرد. یوحنا/ ۲/ ۱- ۱۱.

آنگاه عیسی همرا با مادر و برادر و شاگردانش به کفرناحوم می‌رود و در آنجا چند روزی، نه مدت زیادی اقامت می‌کنند. و عید فصح یهودی نزدیک بوده و عیسی به نوبهٔ خود به اورشلیم (قدس) می‌رود. و می‌بیند، بازرگانان و مردم، معبد را تبدیل به بازاری برای خرید وفروش گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافی اموال کرده اند، تازیانه‌ای از طناب درست می‌کند و همهٔ آن‌ها را از معبد بیرون می‌راند و پول‌ها و سکه‌های صرافان را به زمین می‌ریزد و بساط آن‌ها را زیر و رو می‌کند و به کسانی که کبوتر برای قربانی می‌فروختند، می‌گوید: این‌ها را از این جا بردارید و خانهٔ پدرم را تجارت خانه نسازید. یوحنا/ ۲/ ۱۲- ۱۶.

یوحنا جزئیات و رویدادها و سفارشات بسیاری از مسیح نقل می‌کند که تصمیم گرفته مجدداً به اورشلیم (قدس) باز گردد، زیرا در معبد زنی زناکار را می‌بنید، که می‌خواهند او را سنگسار کنند. هنگامی که از او نظرش را می‌پرسند تا

بدانند احکام را چه میزان می‌داند، وی در پاسخ آنها می‌گوید: (هر کس از شما گناهی نکرده، او اول سنگ بزند). همهٔ آن‌ها با ناراحتی بیرون می‌روند و عیسی آن زن را آزاد می‌کند و از او می‌خواهد، از آن پس گناهی انجام ندهد.یوحنا/ ۸/ ۱- ۱۱.



مسیح، در بیت عنیا (عیزریه) در نزدیکی اورشلیم (قدس) العازر را چهار روز پس از دفنش زنده می‌کند و این کار سبب می‌شود، عدهٔ زیادی به او ایمان آورند. یوحنا/ ۱۱/ ۱- ۴۵. در پی آن، شخصیت‌های بزرگ یهودی در خانهٔ کاهن بزرگ یوسف قیافا، گردهمایی

برگزار می‌کنند و دربارهٔ تأثیر مسیح بر مردم و نشانه‌ها (معجزات) او سخن می‌گویند (از همان روز، برای کشتن او به مشورت می‌پردازند). /یوحنا/۱۱ -۴۶ -۵۳.

هنگامیکه عیسی را همراه با دو دزد دیگر به دار کشیدند، یهودیان از پیلاطس خواستند، ساق پای این دار زده شدگان شکسته شود، تا زنده نمانند. در روز آینده که روز شنبه بود و حق کار نداشتند. از این رو، این کار را به روز جمعه افکندند.

ارتشیان این پیشنهاد را عملی کردند؛ ولی زمانی که عیسی دار زده شده، رسیدند، دیدند وی از دنیا رفته است، یکی از سرباران با نیزهٔ خود به پهلوی عیسی زد، تا مطمئن شود، مرده است. فوراً خون و آب از آن زخم سرازیر شد. یوحنا/ ۱۹/ ۳۱- ۳۴.

پس از خاکسپاری مسیح در غار، مریم مجدلیه به زیارت آن قبر آمد و شگفت زده شد و دریافت که درِ غار باز است و عیسی درون آن نیست. او آنجا را ترک کرد و خبر را به سمعان رساند و در راه بازگشت خود، دو فرشته را دید. که آندو با او سخن گفتند. سپس خود مسیح آمد و با او سخن گفت. یوحنا/ ۲۰/ ۱- ۱۷.

پس از اجتماع و گردهم آمدن وی با شاگردان خود (حواریان) در شامگاه همان روزی که از قبر بیرون آمده بود. مسیح بار دیگر پس از هشت روز با آن‌ها دیدار کرد و با آنان سخن گفت و بعضی از آنان هنوز در کار عیسی شک و تردید داشتند. /یوحنا /۲۰/ ۱۹- ۳۱. سپس بار سوم، در کنار دریاچهٔ طبریه با آن‌ها دیدار نمود و دوباره با آن‌ها سخن گفت. یوحنا/ ۲۱- ۱.

بزرگسالی حضرت مسیح:

تمام جزئیاتی که گذشت - بر اساس گفتهٔ انجیل‌ها - مربوط به سیره و زندگی حضرت مسیح بود. این حوادث، بین سال‌هایی رخ داده که بین یکسال و حداکثر

سه سال، بیشتر نیست و این زمان، تمام مدت دعوت و تبلیغ حضرت مسیح است و اگر این نکته را بیفزائیم که وی تبلیغ خود را در سی سالگی طبق روایت انجیلی شروع کرده باشد، معنای آن این است که عیسی بیش از ۳۳ سال بین مردم زندگی کرده است؛ ولی ما در اینجا سخن خدای متعال را داریم که می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ﴾ (به یاد آورید) (هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیّت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است).

﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[1].

(و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است).

و فرموده است: ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِى عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾[2].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی).

آیا در عنوان کهولت که مرحلهٔ بین جوانی و پیری است، با حادثه به آسمان برده

---

۱. آل عمران: ٤٥ ـ ٤٦.

۲. مائده: ۱۱۰.

شدن مسیح که آن نیز، نص قرآنی دارد و در انجیل آمده، سازگاری وجود دارد؟ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾.

(و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند؛ و قطعاً او را نکشتند! ؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است).

علامهٔ طباطبایی گفته است؛ کَهل از کُهولت است و آن مرحلهٔ بین جوانی و پیری است و در زمانی است که انسان به کمال بدنی رسیده است و نیروی کامل دارد. از این رو، گفته می‌شود که: «الکَهلُ مَن وَخَطَهُ الشَیب» یعنی کَهل کسی است که موی سیاه و سفید در سر او مخلوط باشد.

در حالی که ابن عاشور در تفسیر خود می‌گوید: کَهل کسی است که: به دههٔ چهلم عمر خود رسیده باشد و آن دوره‌ای است که انسان از جوانی فاصله می‌گیرد و هنگامی که عیسی علیه‌السلام مبعوث شد، سی و چند سال داشت.

بنابراین، چگونه می‌توان بین خبر انجیل و بین خبر قرآن را که می‌فرماید: او به سن کهولت رسید، جمع کرد.و میان این دو خبر سازگاری ایجاد کرد؛ در حالی که تعارض بین آندو آشکار است:

برای رفع این تعارض چند احتمال بنظر می‌رسد:

۱. مسیح در زمین به اندازه‌ای نماند که به سن کهولت برسد و از این جهت در دو آیه آمده است که او در زمان کهولت نیز با مردم سخن می‌گوید، که بمنزلهٔ خبر دادن از غیب است و در آینده روی خواهد داد و آن زمانی است که خدای متعال به او دستور می‌دهد در آخر الزمان به زمین بازگردد، تا کارهایی را که آغاز کرده به پایان برساند. سعید بن مسیب و زید بن سالم و دیگران بر این عقیده‌اند که آن حضرت در سن سی و سه سالگی به آسمان برده شده و دوباره به زمین باز می‌گردد و مدتی درحدود ۲۴ سال در زمین می‌ماند. چنانکه ابن جریر، با سند صحیح از کعب الاحبار روایت کرده است، همچنین مطلبی را که ابن جریر با سند، از ابن زید دربارهٔ این آیه نقل می‌کند، مؤید این است که عیسی در گهواره با آن‌ها سخن گفت و در آینده نیز هنگامی که دجال را به قتل برساند. انسان کَهل و میانسالی است که با آنان سخن خواهد گفت[۱].

۲. انجیل‌ها در تعیین عمر مسیح و هنگام رفتن او به آسمان اشتباه کرده اند. فرض بر آن است که او به حدود شصت و چهار سالگی رسیده بوده است.

۳. گفته شده که کَهل، بر خلاف آنچه شایع شده به کسی گفته می‌شود که: به سی وچهار سالگی و بالاتر رسیده باشد. و مسیح تقریباً هنگام رفتن به آسمان چنین سنی داشته است[۲].

شاید راه حل این مسأله در تصحیح سال تولد حضرت مسیح باشد، زیرا باید قبل از مرگ هیردویس بزرگ باشد و این چند سال، به شمارهٔ ۳۳ اضافه می‌شود، تا ثابت گردد که عیسی وارد چهل سالگی شده بوده ومعنای کهولت همین است.

---

۱. آلوسي: روح معاني، ج۲ ص۱۵۷.
۲. طباطبایی: میزان، ج۳، ص۱۹۵.

۱۰

معجزات حضرت مسیح

۱۰

معجزات حضرت مسیح

من در کتابم به نام (عمق التاریخ) یادآور شده‌ام که اصطلاح قرآنی برای امور غیر عادی که پیامبران علیهم السلام می‌آورند، عنوان «آیه» است، نه «معجزه». زیرا آیه، از نظر واژه شناسی به معنای نشانه و دلیل ظاهری است. که مطلبی را می‌رساند و نیازمند اثبات و درنگ در نزد آن است. و در اصل از (تأیّی) گرفته شده است. ابن منظور گفته، آنجا که گفته می‌شود: (تأیّیتُ، یعنی: درنگ کردم، و محاسبه نمودم)[1].

از همین رهگذر، خدای متعال بر آن بندهایی که سوره‌های قرآن از آن‌ها تشکیل می‌شود، کلمهٔ «آیات» را اطلاق فرموده است، زیرا آن‌ها علامت‌ها ونشانه‌های ظاهری هستند که نشان می‌دهند این آیات، آسمانی است و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلّم، درست است؛ چون در آن‌ها محتوای ایمانی و شرعی و اخلاقی و حکمت‌ها وجود دارد که نیازمند اندیشیدن و دقت و درنگ در نزد آن‌ها و استفادهٔ از آن هاست.

کاربرد واژهٔ (آیه) در مورد چیزی که ما بر آن عنوان (معجزه) اطلاق می‌کنیم، به هدف آن نزدیک تر است. زیرا، هدف اصلی و مهم تر در پیشگاه خدا همان هدایت مردم و ارشاد آنان و بیرون آوردن آن‌ها از غفلت و باز کردن چشم آنان بر حقایق است، نه اینکه آن‌ها را عاجز سازد و بر آن‌ها غلبه کند و آنان را سرکوب نماید و به

---

۱ ابن منظور: لسان العرب، ج ١٤، ص ٦٣.

حالتی از چالش با بندگان خود در آید، در حالیکه او نیرومند و پیروز است، هر چند این مطلب نیز گاهی اوقات به خاطر سرکشی و طغیان و انکار آن ها، روی می‌دهد.

فرض بر این است که می‌توانیم مجدداً بر اصطلاحات قرآنی اعتماد کنیم، زیرا فاصله گرفتن از آن‌ها و تبدیل آن‌ها به واژگان دیگر، آثار منفی گوناگونی دارد، از جمله: ناپدید شدن، یا از دست رفتن، برخی از مفاهیم مهمی است که با این اصطلاح مرتبط هستند. مانند آنچه که اکنون در آن قرار داریم و به آنجا می‌انجامد، که هنگام پیاده سازی، برخی رویدادها را وارد و یا بیرون کنیم، رویدادهایی که نمی‌دانیم آن‌ها را در این اصطلاحات بگنجانیم یا از آن‌ها خرج سازیم. یکی از ویژگی‌های آیات = معجزات الهی طبق قرآن کریم این است که:

الف: فراتر از قدرت بشراند ﴿ قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴾[1].

(بگو: اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند).

ب: آشکارند و در آن‌ها پیچیدگی و اشتباه وجود ندارد. ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۖ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴾[2] (ما به موسی نه معجزه روشن دادیم؛ پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می‌کنم تو دیوانه (یا ساحری)!).

---

۱. اسراء: ۸۸.

۲. اسراء: ۱۰۱

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآيِ نَفْسِىٓ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[1].

(و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم!).

ج: اثبات راستگویی پیامبر اند: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰفِرْعَوْنُ إِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾.

(و موسی گفت: «ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم).

﴿حَقِيقٌ عَلَىٰٓ أَن لَّآ أَقُولَ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ ۚ قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ﴾.

(سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!).

﴿قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِـَٔايَةٍ فَأْتِ بِهَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾.

(فرعون) گفت: «اگر نشانه‌ای آورده‌ای، نشان بده اگر از راستگویانی!).

﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾.

---

۱. یونس: ۱۵

(موسی) عصای خود را افکند؛ ناگهان اژدهای آشکاری شد!).

﴿ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيۡضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ﴾[1].

(و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد؛ سفید (و درخشان) برای بینندگان بود!).

د: نجات دادن صاحب آن: ﴿ قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ٦٨ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ ﴾[2] (گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است! (سرانجام او را به آتش افکندند؛ ولی ما) گفتیم: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش! آن‌ها می‌خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آن‌ها را زیانکارترین مردم قرار دادیم).

﴿فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ﴾.

(هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم!).

﴿ قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴾.

(موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!).

﴿ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ

---

۱. اعراف: ۱۰۴ - ۱۰۸

۲. انبیاء: ٦٨ - ٧٠

﴿ٱلْعَظِيمِ﴾.

(و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» (عصایش را به دریا زد،) و دریا از هم شکافته شد، و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود!).

﴿وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْآخَرِينَ﴾.

(و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم!).

﴿وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ﴾.

(و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم!).

﴿ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْآخَرِينَ﴾.

(سپس دیگران را غرق کردیم!).

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴾[1].

(در این جریان، نشانه روشنی است ولی بیشترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند).

هـ: چالش جویی به هدف هدایت کردن: ﴿فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾.

(پس تذکّر ده، که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی!).

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ﴾.

(بلکه آنها می‌گویند: «او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم!).

---

۱. شعراء: ٦١- ٦٧

﴿قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ﴾.

(بگو: «انتظار بکشید که من هم با (شما انتظار می‌کشم شما انتظار مرگ مرا، و من انتظار نابودی شما را با عذاب الهی)!).

«أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاَمُهُمْ بِهذَاام هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ».

(آیا عقلهایشان آنها را به این اعمال دستور می‌دهد، یا قومی طغیانگرند؟).

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَٰمُهُم بِهَٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾.

(یا می‌گویند: «قرآن را به خدا افترا بسته»، ولی آنان ایمان ندارند).

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُوا صَٰدِقِينَ﴾[1].

(اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند!).

و: بیم دادن و شُک وارد کردن، به هدف هدایت و راهنمایی: ﴿وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ ۚ وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾[2].

(هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه‌جویان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند، و با ایشان هماهنگ بودند)، آن را تکذیب کردند؛ (از جمله،) ما به (قوم) ثمود، ناقه دادیم؛ (معجزه‌ای) که روشنگر بود؛ اما بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می‌فرستیم).

---

۱. طور: ۲۹ - ۳٤

۲. اسراء: ۵۹

پس از بیان این مقدمه و پیش درآمد، آیات یا معجزات حضرت مسیح عیسی بن مریم را که در قرآن کریم آمده است. به این صورت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

• بارداری به عیسی و تولد وی بدون پدر:

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[1].

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این‌گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرّر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود).

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾.

(گفت: «من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!).

﴿قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾.

(گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!).

﴿قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾[2].

(گفت: «مطلب همین است! پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است!

---

۱. آل عمران: ٤٧

۲. مریم: ۱۹- ۲۱

(ما او را می‌آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما! و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد):

پیش تر دربارهٔ این مسأله در ضمن سخن گفتن از تولد حضرت مسیح مطالبی را بیان کردیم.

سخن گفتن او در گهواره:

﴿وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾[1].

(و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است.).

﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾[2].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی).

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا۟ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا﴾.

(مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!).

---

۱. آل عمران: ٤٦

۲. مائده: ۱۱۰

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ الْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!).

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَٰنِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾.

(و مرا - هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است!).

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾.

(و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است!).

﴿وَالسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾.

(و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولّد شدم، و در آن روز که می‌میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!).

﴿ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾[1].

(این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقّی که در آن تردید می‌کنند!).

پیرامون این مسأله نیز بیشتر هنگام سخن گفتن از ولادت حضرت، اشاره کردیم.

دمیدن در گِل و تبدیل جماد به پرنده:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّيٓ أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾[2] (و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف

---

۱. مریم: ۲۹- ۳٤

۲. آل عمران: ٤۹

پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد).

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ... وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾[1].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت.... و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی).

با اینکه در (عهد جدید) از کتاب مقدس دربارهٔ معجزات مسیح علیه‌السلام سخن رفته است؛ ولی این آیه (معجزه) را بین آن‌ها نیاورده و عبارت از این است که: برخی از روحانیان مسیحی را وا داشته تا در درستی آنچه قرآن آورده، تردید کنند؛ ولی ما در کتاب (انجیل کودکی توما[2]) که در این کتاب یکی از کتب غیر رسمی است و کلیسا آن‌ها را نمی‌پذیرد. مواردی آورده که نزدیک به این مطالب است. آنگاه که یسوع کودک به پنج سالگی رسید، کنار جوی آبی بازی می‌کرد و آب‌های جاری را در حوضچه‌هایی جمع می‌کرد و آن‌ها را در دسترس و پاکیزه نگاه می‌داشت و این کارها را تنها با گفتن یک کلمه انجام می‌داد. سپس چیزی را از گِل نَرم درست کرد و از آن دوازده گنجشک، شکل داد و این کار را در روز شنبه به انجام رساند، عده‌ای از کودکان دیگر نیز همراه او بازی می‌کردند؛ ولی یکی از یهودیان دید عیسی در روز

---

۱. مائده: ۱۱۰

۲. این کتاب، با کتاب انجیل تومان متفاوت است، زیرا آن کتاب ویژهٔ داستان‌های کودکی مسیح است.

شنبه هنگام بازی چه کارهایی می‌کند، بی‌درنگ آنجا را ترک کرد و مطلب را برای پدرش یوسف نقل کرد و به او گفت: ببین، پسرت کنار جوی آب است و گِلی را برداشته و از آن دوازده گنجشگ درست کرده و روز شنبه را آلوده ساخته است. هنگامی که یوسف به آنجا آمد و دید چه شده، فریاد سر داد که: چرا این کار را که در روز شنبه حرام است، انجام می‌دهی: عیسی دست هایش را به هم کوبید و بر سر گنجشک‌ها فریاد کشید، که «بروید». گنجشک‌ها نیز جیک جیک کنان پریدند و رفتند. زمانی که یهودیان آن صحنه را دیدند، دچار شگفتی و شُک شدند و بازگشتند و به رهبران خود خبر دادند. که یسوع چه کارهایی انجام می‌دهد.)[1].

هر چند قرآن کریم به این موضوع اشاره‌ای نکرده که این کار، در دوران کودکی مسیح اتفاق افتاده؛ ولی این کار در ذات خود احتمال آن وجود دارد؛ اما بعضاً ارتباط این رخداد با رسالت و به صیغهٔ فعل مضارع - سبب ضعف این رخداد می‌شود، زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾[2].

(او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد).

---

۱. bart ehrman. lost scriptures books that did not make it into the new testament new york: oxford university oress. ۲۰۰۳. p. ۵۸

۲. آل عمران: ٤٩

از آنجا که این رویداد در انجیل‌های مورد قبول کلیسا در عهد جدید وجود ندارد، می‌بینیم که در لیست معجزه‌های مسیح علیه‌السلام نیز چنانکه در آینده خواهید دید، وجود ندارند.

در تفسیر طبری می‌بینیم که وی این رخداد را با سند، از ابن اسحاق برای ما روایت می‌کند و نمی‌دانیم آن را از کجا آورده و بنظر می‌رسد آن را از برخی مسیحیان یا منابع آن‌ها گرفته و اندکی آن را تغییر داده باشد، وی آورده است که: روزی عیسی با پسرهای نویسندگان یهود نشسته بود. او قطعهٔ گِلی را برداشت و گفت: آیا از این گِل برای شما پرنده‌ای بسازم؟ گفتند: مگر می‌توانی؟ گفت: آری؛ به اجازهٔ پروردگارم می‌توانم. سپس آن را آماده ساخت و هنگامی که به صورت مجسمهٔ پرنده‌ای درآمد، در آن دمید و آنگاه گفت: «با اجازهٔ خدا یک پرنده شو» و این پرنده از میان دو کتف او به پرواز در آمد و کودکان رفتند و این موضوع را به معلّم خود رساندند و آن را بین مردم پخش کردند. عیسی که بالنده شد، بنی اسرائیل تصمیم گرفتند او را از بین ببرند، زمانی که مادرش بر جان او بیمناک شد وی را بر الاغ کوچکی از خود، سوار کرد و فراری داد[1].

شفا دادن نابینا و پیس:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ... وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ﴾[2].

(و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها

---

۱. طبری: جامع البیان، ج ۲، ص ۳۷۵

۲. آل عمران: ٤٩

می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام.. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم).

﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ ... وَتُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ بِإِذْنِي﴾[1].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم: و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی).

اکمه: که در قرآن آمده به معنای نابینایی است که نه در شب، چیزی می‌بینید، نه در روز، یا کسی است که از همان کودکی با چشمانی صاف و بدون حدقه متولد می‌شود و پلک‌های او بسته است و چشمش چیزی را نمی‌بیند. در متون بسیاری در عهد جدید، به این نکته اشاره شده که عیسی علیه‌السلام بیماران را چه به صورت گروهی و چه فردی شفاء می‌داد و در بین این افراد برخی نابینا و برخی پیس بودند و مژده به ظهور وی بر زبان پیامبران پیشین آمده بوده که این علامت را در بر داشته است و اینک نمونه‌ای از آن متون:

۱- در انجیل متی آمده است: (در حالیکه عیسی از آنجا می‌گذشت) منظور شهر کفرناحوم در الجلیل در ساحل شمال غرب دریاچهٔ طبریه است که مسیح به آنجا رفته بوده و در آنجا ساکن گشته بود.

«دو تن نابینا در پی او به راه افتادند و فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای فرزند داود

---

۱. مائده: ۱۱۰

بر ما ترحم کن. و آنگاه که به خانه رسید آن دو تن نزدش آمدند و یسوع به آن‌ها گفت: آیا شما باور دارید که من می‌توانم این کار را انجام دهم؟ آنان گفتند: ای بزرگوار! شما می‌توانید. در این هنگام وی دست بر چشمان آن‌ها کشید و گفت: به حسب ایمانتان باید نتیجه بگیرید، که چشمانشان گشوده شد و یسوع آنان را بیرون کرد و گفت دقت کنید: هیچکس اطلاع نیابد ! ولی آندو که بیرون رفتند آن خبر را در سراسر زمین پخش کردند»[1].

حادثهٔ بعدی را نقل می‌کنیم که با تفسیر برخی از مفسرین برای واژهٔ (کمه) که در قرآن کریم آمده، مناسبت دارد و به معنای کسی است که از زمان تولد چشمانش صاف بوده است و ما در اینجا پافشاری شگفت آوری از یهودیان را می‌بینیم که حاضر نیستند معجزهٔ شفا دادن بیماران را بپذیرند با اینکه آن‌ها خودشان به این مسأله گواهی می‌دهند؛ بلکه استدلال می‌کنند که ماجرای این شفا دادن، در روز شنبه انجام شده و در روز شنبه نباید کاری از کارهای دنیوی انجام بگیرد.

در انجیل یوحنا آمده است: «۱در راه که می‌رفت، کوری مادرزاد دید. ۲شاگردانش از او پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» این پرسش همچنان از ناحیهٔ برخی مطرح می‌شد و می‌گفتند: چگونه خداوند کودکی را کیفر می‌دهد و او را نابینا می‌کند که هنوز او را آزمایش نکرده است و اگر بخواهد به گناه پدر و مادرش نابینا متولد شده باشد، گناه این کودک چیست که قربانی شود: «۳یسی پاسخ داد: «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود». ٤تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند. ٥تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم.» ٦این را گفت و آبِ دهان بر زمین افکنده، گِل ساخت و آن

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۲ /۲۷ / ۳۱

را بر چشمان آن مرد مالید ۷و او را گفت: «برو و در حوض سْیلوآم (که به معنی ‘فرستاده’ است) شستشوی کن.» پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بینا بازگشت. ۸».

هنگامی که مردم شفای این نابینا را مشاهده کردند، آن را باور نکردند، زیرا اگر از اول بینا بوده و سپس نابینا شده، احتمال این نیز می‌رود، که کسی او را درمان کرده باشد؛ ولی اینکه از کودکی با چشمان صاف و چسبیده متولد شده باشد، بی‌تردید، باور کردن مسأله بسیار دشوار است. که نمی‌توان آن را بطور جدی باور و تفسیر کرد که به دست کسی انجام شده باشد، مگر اینکه معجزه‌ای از طرف خدای سبحان بوده باشد، آیا آنان رسالت و نبوت مسیح را باور کردند:

یوحنا می‌گوید: «همسایگان و کسانی که پیش تر او را در حال گدایی دیده بودند، پرسیدند: «مگر این همان نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» ۹بعضی گفتند: «همان است.» دیگران گفتند: «شبیه اوست.» امّا او خود به تأکید می‌گفت: «من همانم.» ۱۰پس، از او پرسیدند: «چگونه چشمانت باز شد؟» ۱۱پاسخ داد: «مردی عیسی نام، گِلی ساخت و بر چشمانم مالید و گفت "به حوض سْیلوآم برو و شستشوی کن." پس رفته، شستشوی کردم و بینا گشتم.»..

همسایگانش محل حضور عیسی را از او پرسیدند، نتوانست پاسخی بدهد. او را نزد یهودیان پیرو مسلک فریسی بردند و - روز شنبه بود- و حال و وضع او را برای آن‌ها بیان کردند، آنان شگفت زده شدند و به جای اینکه به مسیح ایمان بیاورند، او را متهم کردند که کار شیطانی می‌کند. «۱۶ آن مرد از جانب خدا نیست، زیرا شَبّات را نگاه نمی‌دارد.» امّا دیگران گفتند: «چگونه شخصی گناهکار می‌تواند چنین آیاتی پدیدار سازد؟» و بین آنها اختلاف افتاد».

سپس از فرد نابینایی که بینا گشته بود، نظرش را در بارهٔ یسوع پرسیدند: «۱۷...

پاسخ داد: پیامبری است.» ۱۸امّا یهودیان هنوز باور نداشتند که او کور بوده و بینا شده است، تا اینکه والدینش را فرا خواندند ۱۹و از آنان پرسیدند: «آیا این پسر شماست، همان که می‌گویید نابینا زاده شده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند ببیند؟» ۲۰پاسخ دادند: «می‌دانیم که پسر ماست، و نیز می‌دانیم که نابینا به دنیا آمده است. ۲۱امّا این را که چگونه بینا شده، و یا چه کسی چشمان او را گشوده است، ما نمی‌دانیم. از خودش بپرسید. او بالغ است و خود دربارهٔ خویشتن سخن خواهد گفت.» و به این ترتیب، پدر و مادر، توپ را به زمین فرزند خود انداختند و علتش این بود، که: «آندو، از یهودیان می‌ترسیدند. زیرا یهودیان پیشتر همداستان شده بودند که هر کس اعتراف کند عیسی همان مسیح است، او را از کنیسه اخراج کنند»[1].

یهودیان متعصب پیوسته هر اندازه معجزه می‌دیدند، این مسئله را انکار می‌کردند و بارها این اتفاق قبلاً افتاده بود آنگاه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خواستند معجزه‌ای بیاورد تا رسالت او را بپذیرند، قرآن می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيۡنَآ أَلَّا نُؤۡمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأۡتِيَنَا بِقُرۡبَانٖ تَأۡكُلُهُ ٱلنَّارُۗ قُلۡ قَدۡ جَآءَكُمۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِي بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَبِٱلَّذِي قُلۡتُمۡ فَلِمَ قَتَلۡتُمُوهُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾.

(اینها) همان کسانی (هستند) که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد:) یک قربانی بیاورد، که آتش [صاعقه آسمانی] آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می‌گویید؟!).

﴿فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدۡ كُذِّبَ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ جَآءُو بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُنِيرِ﴾[2].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۹ - ۱- ۲۲

۲. آل عمران: ۱۸۳- ۱۸٤

(پس (اگر این بهانه‌جویان،) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه‌ای نیست؛) رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند؛ پیامبرانی که دلایل آشکار، و نوشته‌های متین و محکم، و کتاب روشنی‌بخش آورده بودند).

به همین دلیل گفتند؛ کسی که این نابینا را شفا داده -که همان عیسی باشد- نمی‌تواند از طرف خدا فرستاده شده باشد. که اگر چنین است، ما روز دیگر را منتظر هستیم بیاید و آن بیمار را شفاء دهد.

طبق روایت انجیل متّی، عیسی این منطق کج و معوج را به این صورت رد کرد«۱۰... از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز شَبّات جایز است؟» این را گفتند تا بهانه‌ای برای متهم کردن او بیابند ۱۱او بدیشان گفت: «اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد و آن گوسفند در روز شَبّات در چاهی بیفتد، آیا آن را نمی‌گیرد و از چاه بیرون نمی‌آورد؟ ۱۲حال، انسان چقدر باارزشتر از گوسفند است! پس نیکویی کردن در روز شَبّات جایز است.»[1].

این فهم کج و نادرست از شریعت یهود را نزد برخی از متدینان مسلمان نیز می‌بینیم آنگاه که برخی از احکام شرعی و رفتاری یا عبادی را دلیل و عذر خود می‌سازند که گاهی این مسائل با برخی مسائل شرعی دیگر تعارض پیدا می‌کند و بعضاً از جنبهٔ انسانی مهمی برخوردار است- آن مسائل را جلو می‌اندازند و از فقه اولویت‌ها غافل می‌شوند، در صورتی که شریعت برای مصلحت انسان آمده است.

مجدداً به روایت یوحنا از این رویداد باز می‌گردیم، زیرا فریسیان بر این نابینای بینا شده، فشار وارد ساختند.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۲- ۱۰

«۲٤پس بار دیگر آن مرد را که پیشتر کور بود، فرا خوانده، به او گفتند: «خدا را تجلیل کن! ما می‌دانیم که او مردی گناهکار است.» ۲۵پاسخ داد: «گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها یک چیز می‌دانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.» ۲٦پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟» ۲۷پاسخ داد: «من که به شما گفتم، امّا شما گوش نمی‌دهید؛ چرا می‌خواهید دوباره بشنوید؟ مگر شما نیز می‌خواهید شاگرد او شوید؟» ۲۸ایشان دشنامش داده، گفتند: «تو خود شاگرد اویی! ما شاگرد موساییم. ۲۹ما می‌دانیم خدا با موسی سخن گفته است. امّا این شخص، نمی‌دانیم از کجاست.» ۳۰آن مرد در پاسخ ایشان گفت: «شگفتا! با اینکه چشمان مرا گشوده، نمی‌دانید از کجاست. ۳۱ولی ما می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود)، یعنی اگر سیوع گناهکار بود. خداوند دعایش را مستجاب نمی‌کرد.(امّا اگر کسی خداترس باشد و ارادهٔ او را به جا آورد، خدا دعای او را می‌شنود. ۳۲از آغاز جهان تا کنون شنیده نشده که کسی چشمان کوری مادرزاد را گشوده باشد. ۳۳اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی برنمی‌آمد.» ۳٤ایشان در پاسخ او گفتند: «تو سراپا در گناه زاده شده‌ای. حال، به ما هم درس می‌دهی؟» پس او را اخراج کردند»[1].

اما در خصوص شفاء دادن افراد پیس، چندین رویداد را در انجیل، به روایت متی می‌یابیم که از بین آن‌ها این رویداد است که بعد از موعظهٔ کوه اتفاق افتاد و مناسب است اندکی نزد آن درنگ کنیم، زیرا عیسی بر کوهی نزدیکی شهر خود، کفرناحوم ایستاد و برای هزاران تن از مردم به موعظه پرداخت.

«۱چون عیسی از کوه پایین آمد، جماعتهای بزرگ از پی او روانه شدند. ۲در این هنگام مردی جذامی نزد او آمد و در برابرش زانو زد و گفت: «سرورم، اگر بخواهی می‌توانی پاکم سازی.» ۳عیسی دست خود را دراز کرده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» در دم، جذام او پاک شد. ٤سپس عیسی به او فرمود: «آگاه باش که در این باره به کسی چیزی نگویی، بلکه برو خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای را که موسی امر کرده،

۱. کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۹ - ۲٤ - ۳٤

تقدیم کن تا برای آنها گواهی باشد.» ۵چون عیسی وارد کَفَرناحوم شد، فرماندهٔ صد نفرهٔ آن‌ها نزدش آمد».

کسی که فرمانده یکصد تن centurionبود، نزد او آمد که افسری در ارتش روم بود و یکصد تَن زیر فرمان او بودند و این گُردان معمولاً از ۶۰۰ سرباز تشکیل می‌شود. یعنی شش فرماندهٔ دستهٔ صد نفری در آن وجود دارند. در صورتی که لشکر از ۶۰۰۰ سرباز تشکیل می‌شود، یعنی از ۱۰ گردان و در هر لشکری شش فرمانده وجود دارند که فرماندهان گروه صد نفره زیر نظر آن‌ها هستند و فرماندهٔ ۱۰۰ نفری قدرت گسترده‌ای دارد، زیرا مسئولیت حفظ امنیت و نظام در جامعه، بر عهدهٔ اوست..

«یک نظامی رومی نزدش آمد و با التماس ۶به او گفت: «سرور من، خدمتکارم مفلوج در خانه خوابیده و سخت درد می‌کشد.» ۷عیسی گفت: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم.»[1].

آیا مقصود از (بَرصَ= پیسی) در متن قرآنی و در این متن انجیلی همان چیزی است، که امروز به عنوان (مهق)albinism شناخته می‌شود که ناشی از نبود مادهٔ ملائین است و با آن، رنگ پوست یا مو و یا چشم‌ها را مشخص می‌کنند که در این صورت، پوست، چهره و موهای فرد مبتلا، به رنگ خیلی روش و نزدیک به رنگ سفید یا بهاقvitiligo درمی‌اید که کمبود اندکی از مادهٔ ملانین دارد، یا جذامleprosy است. چنانکه در حاشیه بر آیات بعدی کتاب لاویانِ تورات خواهد آمد:

«اگر کسی به بیماری جذام مبتلا باشد، باید او را نزد کاهن بیاورند، ۱۰و کاهن ملاحظه کند. اگر دید تاوَل

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۸ - ۱ - ۷

سفیدرنگی در پوست است که مو را سفید کرده است، و گوشت تازه و زنده در تاوَل وجود دارد، ۱۱پوست بدن وی به جذام مزمن مبتلا است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. لازم نیست او را قرنطینه کند، زیرا نجس است. ۱۲اگر جذام در پوست پخش شده باشد، به گونه‌ای که تا آنجا که کاهن می‌تواند ببیند تمامی پوستِ شخص مبتلا را از سر تا پا پوشانیده باشد، ۱۳در آن صورت کاهن ملاحظه کند؛ اگر همهٔ بدن او که جذام آن را پوشانده به تمامی سفید شده باشد، کاهن او را از بیماری طاهر اعلام کند؛ او طاهر است. ١٤اما اگر گوشت تازه بر بدن او نمایان شود، نجس خواهد بود. ۱۵کاهن باید گوشت تازه را آزموده، وی را نجس اعلام کند. گوشت تازه نجس است، زیرا جذام است. ١٦اما اگر گوشت تازه بهبود یابد و بار دیگر سفید شود، او باید نزد کاهن برود. ۱۷کاهن او را بیازماید، و اگر بیماری سفید شده باشد، شخص مبتلا را طاهر اعلام کند؛ او طاهر است»[1].

(قمص انطونیوس فکری) در شرح کتاب مقدس می‌گوید: (در این فصل ما بیماری‌های گوناگون پوستی را می‌بینیم که به همهٔ آنها پیسی می‌گویند و علم و دانش پزشکی بمعنایی که ما اکنون داریم، در آن زمان وجود نداشته است؛ ولی خداوند برای مردم خود، همه چیز را فراهم آورده، اعم از پزشک و قاضی و مهندس و کاهنان تنها روحانیایی بودند که خداوند به آن‌ها حکمت می‌داده تا این کارها را انجام دهند و این بیماری پوستی، برخی غیر واگیر دار بوده‌اند مانند؛ همان پیسی که نوعی بیماری ایمنی بدن است و به دیگران سرایت نمی‌کند و به شکل لک‌های سفید در پوست دیده می‌شود. همچنین بیماری جذام یا خوره است. که امروز به leprosy نامیده می‌شود. این بیماری واگیر دار است و در تماس بین بیمار و اطرافیانش به آنها سرایت می‌کند و باید بیمار را جدا کرده، تا این بیماری منتشر

---

۱. کتاب مقدس: کتاب لاویان، فصل ۱۳ ۹ - ۱۷

نشود؛ ولی بیماری‌های دیگری نیز وجود دارند. که کتاب مقدس به آنها نیز برص می‌گویند؛ زیرا بیماری‌هایی خطرناکند و باید با آن‌ها مانند پیسی رفتار کرد و بیمار را از دیگران جدا کنند؛ چون بیماری واگیردار (بیمارهای پوستی) هستند اما بیماری



جُذام یا خورهlsprosy که در این جا نیز به نام برص خوانده می‌شود، نوعی بیماری پوستی بسیار ترسناک و واگیردار است و خطرناک به شمار می‌آید؛ زیرا شکل پوست انسان را کاملاً از بین می‌برد و خراب می‌کند و بیماریهای فراوانی در بدن ایجاد می‌کند و آثار شدیدی نیز دارد و نقش‌های خطرناکی را بازی می‌کند و گاهی مو از سر و ابروهای انسان می‌ریزد، همچنین گاهی بندهای انگشت دست و پاها یکی پس از دیگری جدا می‌شوند،سپس ناخن‌ها و بینی و سقف دهان نیز فرو می‌افتند و لثه خورده می‌شود و دندان‌ها می‌افتندو چشم ها، نیز به تدریج از بین می‌روند؛ ولی

درد شدیدی ندارند؛ اما شخص بیمار دچار اندوه بزرگی می‌شود»[1].

بیماری‌های گوناگون:

اگر قرآن کریم دربارۀ شفای دو نوع بیماری سخن گفته، انجیل ها، عیسی را داری قدرت کامل، برای شفای همۀ بیماری ها، به صورت خودکار و دائمی می‌دانند و در اینجا نمونه‌هایی از آنها ارائه می‌شود:



۱. https: //st-takla. org/pub-bibie- lnteretatons/holy-bible-taf-sir-۰۱-old-testament/father-antonious-fekry/sefr-el-lawyeen/taf-seer-sefr-el-lawieen-۰۱-chapter-۱۳. html



• **انجیل متی - در مورد بیماری‌های گوناگون می‌گوید:** «۲۳بدین‌سان، عیسی در سراسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌های ایشان تعلیم می‌داد و بشارتِ پادشاهی را اعلام می‌کرد و هر درد و بیماری مردم را شفا می‌بخشید. ۲٤پس آوازه‌اش در سرتاسر سوریه پیچید و مردم همهٔ بیماران را که به انواع امراض و دردها دچار بودند، و نیز دیوزدگان و مصروعان و مفلوجان را نزدش می‌آوردند و آنان را شفا می‌بخشید. ۲۵پس جماعتهای بزرگ از جلیل و دِکاپولیس، اورشلیم و یهودیه و فراسوی اردن از پی او روانه شدند»[1].

• **در انجیل متی نیز ماجرای شفاء دادن خویشاوند پطرس و بسیاری از دیوانگان و بیماران را اینگونه آورده است:** «۱٤چون عیسی به خانهٔ پطرس رفت، مادرزن او را دید که تب کرده و در بستر است. ۱۵عیسی دست او را لمس کرد و تبش قطع شد. پس او برخاست و مشغول

---

۱. این کلمه بمعنای فراخوان علنی به انجیل برای دانشمند غیر مسیحی است، در اصل این کلمه یونانی (کیریسو=)kerysso) یعنی اعلان می‌کند یا فرا می‌خواند است که به عربی در آمده است.

پذیرایی از عیسی شد. ١٦هنگام غروب، بسیاری از دیوزدگان را نزدش آوردند و او با کلام خود ارواح را از آنان به در کرد و همهٔ بیماران را شفا داد، ١٧تا بدین‌سان، پیشگویی اِشعیای نبی به حقیقت پیوندد که: «او ضعفهای ما را برگرفت و بیماریهای ما را حمل کرد»[١].

• جایی دیگر از انجیل متی آمده است که: عیسی این کار را تنها برای بنی اسرائیل انجام می‌داد، زیرا تنها آنها یکتا پرست بودند. در حالی که کنعانیان و ملت‌های دیگر بت پرست بودند و این کار تا آنجا ادامه یافت که برای یک زن کنعانی از جنوب لبنان، انجام پذیرفت.

«٢١عیسی آنجا را ترک گفت و در منطقهٔ صور و صیدون کناره جست. ٢٢روزی زنی کنعانی از اهالی آنجا، نزدش آمد و فریادکنان گفت: «سرور من،ای پسر داوود، بر من رحم کن! دخترم سخت دیوزده شده است.» ٢٣امّا عیسی هیچ پاسخ نداد، تا اینکه شاگردان پیش آمدند و از او خواهش کرده، گفتند: «او را مرخص فرما، زیرا فریادزنان از پی ما می‌آید.» ٢٤در پاسخ گفت: «من تنها برای گوسفندان گم‌گشتهٔ بنی‌اسرائیل فرستاده شده‌ام.» ٢٥امّا آن زن آمد و در مقابل او زانو زد و گفت: «سرور من، مرا یاری کن!» ٢٦او در جواب گفت: «نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن روا نیست.» بنی اسرائیل یکتا پرست را به فرزندان؛ ولی بت پرستان را به سگ‌ها تشبیه کرده اند؛ «ولی زن گفت: بله، سرورم، امّا سگان نیز از خرده‌هایی که از سفرهٔ صاحبشان می‌افتد، می‌خورند!» ٢٨آنگاه عیسی گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است! خواهش تو برآورده شود!» در همان دم دختر او شفا یافت»[٢].

• در انجیل مُرقُس آمده است که: عیسی به درمان دسته جمعی بیماران در (بیت صیدا) پرداخت.

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی ٤ / ٢٣ – ٢٥

٢. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی ١٥ / ٢١ / ٢٨

«٥٤از قایق که پیاده شدند، مردم در دم عیسی را شناختند ٥٥و دوان دوان به سرتاسر آن منطقه رفتند و بیماران را بر تختها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند. ٥٦عیسی به هر روستا یا شهر یا مزرعه‌ای که می‌رفت، مردم بیماران را در میدانها می‌گذاشتند و از او تمنا می‌کردند اجازه دهد دست‌کم گوشهٔ ردایش را لمس کنند؛ و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت[1]».

- در انجیل لوقا آمده است که: عیسی بیمار مبتلا به فلجی را شفاء داده است.

«١٧روزی از روزها عیسی تعلیم می‌داد و فَریسیان و معلمان شریعت از همهٔ شهرهای جلیل و یهودیه و نیز از اورشلیم آمده و نشسته بودند، و قدرت خداوند برای شفای بیماران با او بود. ١٨ناگاه چند مرد از راه رسیدند که مفلوجی را بر تشکی حمل می‌کردند. ایشان کوشیدند او را به درون خانه ببرند و در برابر عیسی بگذارند. ١٩امّا چون به سبب ازدحام جمعیت راهی نیافتند، به بام خانه رفتند و از میان سفالها مفلوج را با تُشَکَش پایین فرستادند و وسط جمعیت، در برابر عیسی نهادند. ٢٠چون عیسی ایمان ایشان را دید، گفت: «ای مرد، گناهانت آمرزیده شد!» ٢١امّا فَریسیان و علمای دین با خود اندیشیدند: «این کیست که کفر می‌گوید؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟» ٢٢عیسی دریافت چه می‌اندیشند و پرسید: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟ ٢٣گفتن کدام‌یک آسانتر است: "گناهانت آمرزیده شد" یا اینکه "برخیز و راه برو"؟ ٢٤حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مرد مفلوج گفت: «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود برگیر و به خانه برو!» ٢٥در دم، آن مرد مقابل ایشان ایستاد و آنچه را بر آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت. ٢٦همه از این رویداد در شگفت شده، خدا را تمجید کردند و در حالی که ترس وجودشان را فرا گرفته بود، می‌گفتند: «امروز چیزهای شگفت‌انگیز دیدیم.»[2].

- همچنین وی (عیسی) فرد ناشنوا را شفا داد: «از آنجا به مرزهای صور و

---

١. همان، انجیل مرقس، فصل ٦ / ٥٤ / ٥٦.

٢. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ١٥ / ١٧ / ٢٦

صیدا رفت. و سپس به دریای الجلیل آمد. و در میان مرزهای ده شهر قرار گرفت.».

پیمان ده شهر یا (دیکاپولس)decapolis پیمانی رومی بود که امپراطور (بامبیوس) بزرگ در سال ۶۴ ق. م آن را بست و ده شهر از شهرهای مهم منطقهٔ شام را به آن ضمیمه کرد و هدف از آن کار این بود که در برابر نفوذ نبطی‌ها در جنوب بایستند.این شهرها در مرزهای شرقی امپراتوری روم و در جنوب شرق سرزمین شام بودند که در دو قرن اول قبل از میلاد، و اول بعد از میلاد، این پیمان را با یکدیگر بستند و کلمهٔ (دیکا) یعنی ده و (پولیس) به معنای شهرهاست و جمع آن‌ها ده (شهر است) و این ده شهر عبارت بودند از:

۱، سکیتوپولس «بیسان» در فلسطین.

۲،هیپوس «سوسیتا/ دژ/ ویرانه‌های سوسه/ قلعة الحصن» در فلسطین.

۳، دمشق در سوریه.

۴، رافانا «أبیلا / حرثا / قویلبه» در اردن.

۵، قناتا «کناتا/ کاناتا/ قنوات» در سوریه.

۶، بیلا «طبقة فحل» در اردن.

۷، دیون «دایون/ دیوم/ دیون/ آیدون/ تل الحصن» در اردن.

۸، جیرا سا «الجرش» در اردن.

۹، فیلاد لفیا «ربة عمون» عمّان در اردن.

۱۰، جَدَره «جدارا /ام قیس» در اردن.

فرد کَری را که زبانش نیز بند آمده بود، نزد عیسی آوردند.

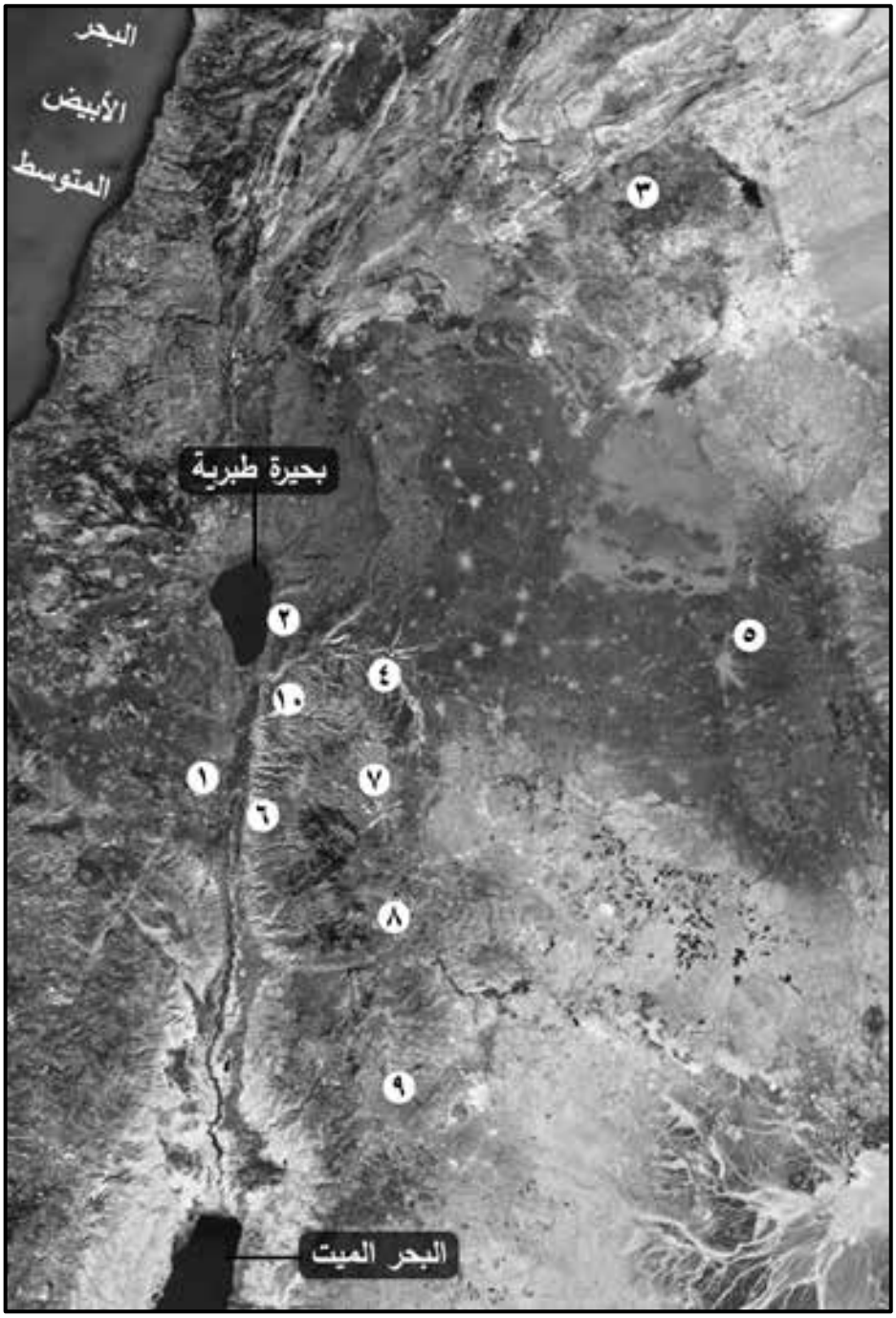
«۳۱عیسی از ناحیهٔ صور بازگشت و از راه صیدون به سوی دریاچهٔ جلیل رفته، از میان قلمرو دِکاپولیس عبور می‌کرد. ۳۲در آنجا مردی را نزد او آوردند که هم کَر بود و هم لکنت زبان داشت. از عیسی التماس کردند دست خویش را بر او بنهد. ۳۳عیسی آن مرد را از میان جماعت بیرون آورده، به کناری برد و انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت. سپس آبِ دهان انداخت و زبان آن مرد را لمس کرد. ۳٤آنگاه به سوی آسمان نظر کرده، آه عمیقی کشید و گفت: «اِفّتَح!» یعنی «باز شو!» ۳۵در دم گوشهای آن مرد باز شد و گرفتگی زبانش برطرف گردید و توانست به‌راحتی سخن گوید. ۳٦امّا عیسی آنها را قدغن کرد که این موضوع را به کسی نگویند. ولی هر چه بیشتر قدغنشان می‌کرد، بیشتر از این واقعه سخن می‌گفتند. ۳۷مردم با حیرت بسیار می‌گفتند: «هر چه او کرده، نیکوست؛ حتی کران را شنوا و گنگان را گویا می‌کند!»[۱].

• در انجیل‌ها مطالبی می‌یابیم که دلالت دارند، از جمله کارهایی که مسیح به شفای آن‌ها پرداخت و بیماری آن‌ها را شفاء داد، این بود که شیطان‌ها را از بدن دیوانگان بیرون راند. مثلاً در انجیل لوقا آمده است.

«۱پس از آن، عیسی شهر به شهر و روستا به روستا می‌گشت و به پادشاهی خدا بشارت می‌داد. آن دوازده تن نیز با وی بودند، ۲و نیز شماری از زنان که از ارواح پلید و بیماری شفا یافته بودند: مریم معروف به مَجدَلیّه که از او هفت دیو اخراج شده بود، این شخصیت مجدداً پس از بیان به صلیب کشیده شدن مسیح یادآوری خواهد شد ۳یوآنّا همسر خوزا، مباشر هیرودیس، سوسن و بسیاری زنان دیگر. این زنان از دارایی خود برای رفع نیازهای عیسی و شاگردانش تدارک می‌دیدند»[۲].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۷ / ۳۱ / ۳۷
۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۸ / ۱ / ۳


البحر
الأبيض
المتوسط
بحيرة طبرية
البحر الميت
١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠

در همین فصل رویداد دیگری از همین قبیل را می‌یابیم.

«۲٦پس به ناحیهٔ جِراسیان رسیدند که آن سوی دریا، مقابل جلیل قرار داشت. ۲۷چون عیسی قدم بر ساحل نهاد، مردی دیوزده از مردمان آن شهر بدو برخورد که دیرگاهی لباس نپوشیده و در خانه‌ای زندگی نکرده بود، بلکه در گورها به سر می‌برد. ۲۸چون او عیسی را دید، نعره برکشید و به پایش افتاد و با صدای بلند فریاد برآورد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، تو را با من چه کار است؟ تمنا دارم عذابم ندهی!» ۲۹زیرا عیسی به روح پلید دستور داده بود از او به در آید. آن روح بارها او را گرفته بود و با آنکه دست و پایش را به زنجیر می‌بستند و از او نگهبانی می‌کردند، بندها را می‌گسست و دیو او را به جایهای نامسکون می‌کشاند. ۳۰عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «لِژیون،» زیرا دیوهای بسیار به درونش رفته بودند. ۳۱آنها التماس‌کنان از عیسی خواستند که بدیشان دستور ندهد به هاویه روند. ۳۲در آن نزدیکی، گلهٔ بزرگی خوک در دامنهٔ تپه مشغول چرا بود. دیوها از عیسی خواهش کردند اجازه دهد به درون خوکها روند، و او نیز اجازه داد. ۳۳پس، دیوها از آن مرد بیرون آمدند و به درون خوکها رفتند، و خوکها از سراشیبی تپه به درون دریا هجوم بردند و غرق شدند. ۳٤چون خوکبانان این را دیدند، گریختند و در شهر و روستا، ماجرا را بازگفتند. ۳۵پس مردم بیرون آمدند تا آنچه را روی داده بود ببینند، و چون نزد عیسی رسیدند و دیدند آن مرد که دیوها از او به در آمده بودند، جامه به تن کرده و عاقل پیش پاهای عیسی نشسته است، ترسیدند. ۳٦کسانی که ماجرا را به چشم دیده بودند، برای ایشان بازگفتند که مرد دیوزده چگونه شفا یافته بود. ۳۷پس همهٔ مردمِ ناحیهٔ جِراسیان از عیسی خواستند از نزدشان برود، زیرا ترسی عظیم بر آنان چیره شده بود. او نیز سوار قایق شد و رفت. ۳۸مردی که دیوها از او بیرون آمده بودند، از عیسی تمنا کرد بگذارد با وی همراه شود، امّا عیسی او را روانه کرد و گفت: ۳۹«به خانهٔ خود برگرد و آنچه خدا برایت کرده است، بازگو.» پس رفت و در سرتاسر شهر اعلام کرد که عیسی برای او چه کرده است»[1].

برخی از متون گذشته سخن از ارتباط جنون و دیوانگی، با وارد شدن شیطان به

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۸- ۲٦ - ۳۹

بدن شخص بیمار و مبتلا، بمیان آورده‌اند و این مطلب به اعتقادات مسیحیان متدین دربارهٔ ریشهٔ دیوانگی بازتاب یافته است و تا امروز این عقیده را حفظ کرده‌اند و در قرن‌های گذشته موجب برخورد با برخی پزشکان و روان شناسان، شده که درستی این مطلب را رد کرده و نپذیرفته اند، مسأله در این حد طبق برخی از انجیل‌ها محدود نمی‌شود که حضرت مسیح بیماران را شفاء می‌داده است؛ بلکه متونی را می‌آورد که او از قدرتی برخوردار بوده که آن را به حواریان و شاگردان خود نیز داد و از آن‌ها خواست در سراسر گیتی پخش شوند و بیماران را به صورتی غیر عادی و معجزه آسا شفا دهند، همانگونه که خودش این کار را انجام می‌دهد. شاید با این کار می‌خواسته از رنج بیماران بکاهند و این کار همزمان در تبلیغ شان نیز به آنان کمک کند و ما امروز در جهان سینما و سناریوهای غربی بازتاب گسترده‌ای از این اعتقاد را می‌یابیم و نقش روحانیان مسیحی که به نیابت از شمعون یا پطرس بزرگِ حواریان برای بیرون راندن شیاطین از بدن افراد با کمک گرفتن از صلیب و کتاب مقدس و برخی اوراد و اذکار انجام می‌دهند، نیز دیده می‌شود.

مفسران قرآن کریم و علمای دین اسلام دربارهٔ امکان اثر گذاری شیطان یا جن بر عقل انسان؛ بلکه بر بدن او سخن گفته‌اند بگونه‌ای که تأثیر شیطان، سبب بیماری‌های عقلی یا بدنی یا روانی می‌شود. به ویژه هنگامیکه این آیهٔ قرآن را تفسیر می‌کنند: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾[1] (کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماسّ شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین

۱. بقره: ۲۷۵

می‌خورد، گاهی بپا می‌خیزد).

علامهٔ طباطبائی تشبیهی را که در این آیه آمده خالی از اشاره به این نمی‌یابد که ممکن است این مطلب هنگام رویدادن جنون فی الجمله، اتفاق بیافتد، زیرا این آیه اگرچه نشان نمی‌دهد هر جنونی از دست زدن شیطان باشد؛ ولی خالی از این اشاره نیست که دیوانگی از لمس شیطان باشد و لزوماً به این معنا نیست که خود ابلیس این کار را انجام دهد، زیرا اصطلاح شیطان، به ابلیس و جنیانِ شرور گفته می‌شود و آنچه که در اشاره این آیه یقینی است، این است که جنّیان در برخی از این افراد تاثیر می‌گذارند گرچه در همهٔ آن‌ها نباشد؛ بلکه علامهٔ طباطبائی سخن برخی از مفسران را نپذیرفته که می‌گویند:

۱-این آیه با اعتقادات عموم مردم هر چند باطل باشد، همراهی کرده، زیرا آنان معتقدند که دیوانگان، کسانی هستند که جن در آنها تغییراتی ایجاد کرده و این سخن تنها تشبیهی خالی از حکم است. بنابراین مانعی ندارد، که این اطلاعات غلط باشند، یعنی کسانی که ربا می‌خورند حال آنها حال مجنونی است که مردم معتقدند شیطان با دست زدن به او و لمس وی، او را به خطای عقلی انداخته است.

این مطلب رد می‌شود، زیرا خدای متعال برتر از آن است که در کلام خود به باطلی استناد کند و سخن در این بارهٔ که این مطلب به این معنا باشد، به هیچ وجه قابل قبول نیست و خدای متعال در وصف کلام خود می‌فرماید؛ ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ﴾.

(و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر).

﴿لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾.

(که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!).

و نیز فرموده است: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ﴾.

(که این (قرآن) سخنی است که حقّ را از باطل جدا می‌کند).

﴿وَمَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ﴾[1].

(و هرگز شوخی نیست!).

۲ - خداوند عادل تر از آن است که شیطان را بر عقل و خِرد بنده‌ای یا بر خود آن بنده، مسلط سازد و این مطلب به این دلیل رد شده است که اگر از بین رفتن عقل با تسلط شیاطین باشد، با عدالت خداوند منافات دارد. همچنین اگر از بین بردن عقل آن بنده با هر علت طبیعی دیگری که پزشکان آن را پذیرفته باشند نیز، با عدل الهی ناسازگار است. و در هر دو حالت کسی که شیطان‌ها و علل و اسباب دیگر را برای این کار آفریده خداست و او کسی است که این اسباب و علل را توانمند ساخته است که بتوانند دیوانگی را ایجاد کنند و از سوی دیگر در هر دو حالت اشکالی در نسبت دادن، این حالت به خداوند وجود ندارد، زیرا با این کار، تکلیف از انسان برداشته می‌شود و آنچه را نمی‌توان به خدا نسبت داد این است که شیطان را بر عقل انسان مسلط کند و آن زمان، انسان کار خوب را بد بداند و کار بد را خوب بشمارد و عقل نیز عقل باقی بماند و انسان مورد باز خواست و محاسبه قرار گیرد.

برای توضیح بیشترِ نظر ایشان باید بگوئیم که: علامهٔ طباطبائی معتقد است،

---

۱. طارق: ۱۳ - ۱٤

نسبت دادن دیوانگی به شیطان به گونه‌ای مستقیم و بدون واسطه نیست؛ بلکه از طریق یکی از آسیب‌ها و خلل‌هایی است که شیطان در اعصاب انسان ایجاد می‌کند یا بیماری که در مغز او پدید می‌آورد به نحوی که به جنون او می‌انجامد. برای اینکه این مسأله، پذیرفتنی به نظر آید. علامهٔ طباطبایی کارهای شیطان را به کارهای فرشته تشبیه می‌کند آنگاه که فرشته برای انسان احترام و آبرو ایجاد می‌کند؛ چون فرشته در این هنگام اسباب و علل طبیعی را به کار می‌گیرد تا این کرامت و عزت و ارج و منزلت برای انسان پدید آید.

سپس علامهٔ طباطبائی آنچه را در داستان حضرت ایوب آمده به عنوان شاهد می‌آورد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ﴾[1] (و به خاطر بیاور بنده ما ایّوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است). و سخن دیگر خداوند: ﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾[2] (و ایّوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربانترین مهربانانی!).

و کلمهٔ ضُرّ، در این آیه، همان بیماری است که برای خود اسباب عللی طبیعی و آشکار در بدن دارد؛ ولی با وجود آن، این بیماری علل و اسباب طبیعی نیز دارد که به شیطان نسبت داده شده است. سپس علامهٔ طباطبایی بر صاحبان نظر دیگری می‌تازد که معتقدند، این مورد و مانند آن از نظریات مادی هستند که در اذهان مردم

---

۱. ص: ٤٣.

۲. انبیاء: ۸۳.

و عده‌ای از پژوهشگران، رخنه کرده است و ناخود آگاه به آن، رو آورده اند، از آن جهت که آن‌ها ماده پرست هستند و هنگامی شنیدند، الهیون= خداپرستان این حوادث را به خدای متعال نسبت می‌دهند یا برخی از آنها را به روح یا فرشته، یا شیطان مستند می‌سازند، امر بر آن‌ها مشتبه شده و گمان کرده اند، این مطلب بمعنای نادیده انگاشتن و ابطال علل طبیعی و جایگزینی علل ماوراء طبیعی بجای آن هاست و نفهمیده‌اند که مقصود از این استدلال، آوردن این علت‌ها در طول یکدیگر است، نه در عرض یکدیگر)[1].

در حالیکه علامه فضل الله هر دو سخن را می‌آورد و با علامهٔ طباطبائی در زمینهٔ عدم تعارض آن با عدل الهی هم نظر است؛ ولی او این نکته را بعید نمی‌شمارد که این گونه الفاظ، تنها بر اساس مجاز آمده باشند، نه بر اساس حقیقت و این گونه استدلال می‌کنند:

۱ – قرآن همواره بر نقش شیطان در اول و آخر تأکید دارد، که کار شیطان، فتنه انگیزی و وسوسه گری و تلاش برای گمراه سازی با اراده و اختیار خود انسان راست.

۲– قرآن تسلط کامل شیطان بر انسان را در سطحی که نتواند در برابر او بایستد نفی می‌کند و از آن پس، سبب نمی‌شود که انسان مجبور باشد و تسلیم شیطان گردد. و می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ﴾[2] (بر بندگانم تسلّط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند).

آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ﴾ دلالت دارد که گردن نهادن به فرمان

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۲، ص ۴۱۳

۲. حجر: ۴۲.

شیطان، با ارادهٔ خود انسان صادر می‌شود.

۳- اگر شیطانی تسلط تکوینی بر انسان نداشته باشد که او را به یک باور برساند و از باور دیگر مثلاً در موضوع کفر و ایمان و خیر و شرّ، به باوری ضد آن منتقل کند، چگونه می‌تواند به طور کلی عقل انسان را از کار بیاندازد و با اسباب و وسایلی نادیده که انسان در برابر آن‌ها هیچ قدرتی برای مقاومت ندارد، به کلی عقل را از بین ببرد[۱].

علامه فضل الله، نقطهٔ دیگری نیز افزوده تا بر سخن خود تأکید کند و آن را تقویت نماید، وی معتقد است، مسلط شدن شیطان بر عقل انسان به گونه‌ای که بتواند عقل را به کلی از او بگیرد، با احترام و کرامت انسانی از راه دادن عقل، منافات دارد و کار بجایی رسیده است که خداوند، شیطان را به سجدهٔ بر آدم وا داشته و او را خلیفهٔ خود در زمین ساخته که نوعی احترام برای انسان است و پس از همهٔ این امور،چگونه در مقدس ترین چیزی که به او داده و او را بدان برجسته ساخته است، وی را زیر دست آفریده‌های دیگری قرار می‌دهد؟ و انسان را بازیچهٔ دست شیطان سازد که شیطان هر گونه می‌خواهد از راه وسایل ناپیدا با او بازی کند و وسایلی را که بر ضد انسان است و با احترام و تکریم انسان و دادن عقل به او، منافات دارد.

فضل الله می‌افزاید: از بررسی این مسائل می‌توانیم به این نتیجه‌ای قطعی برسیم که کلمهٔ شیطان در این جامعه به معنای ابلیس نیست، چنانکه در آیهٔ مربوط به حضرت ایوب و از زبان او آمده است، زیرا ظاهر سخن این است که: خداوند می‌خواهد، ضرر و زیان و آسیب و بیماری را قصد کند نه به این معنا که شیطان

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۲، ص ۵۳۰ ـ ۵۳۲

اسباب و علل عمیق تری در سلسله اسباب طبیعی دارد؛ بلکه این واژه برای خودِ بیماری و مانند آن بکار رفته و خداوند دانا تر است.[1].

من باید در اینجا نکته‌ای را بیافزایم و آن این است که: اگر فرض کنیم، قر آن کریم نقش شیطان را در جهت از دست رفتن عقل انسان از طریق دست زدن به انسان یا علل طبیعی دیگر، پذیرفته است، بدان معنا نیست که شیاطین می‌توانند در بدن انسان جای بگیرند و آن را منزل خود سازند، چنانکه از ظاهر متون انجیلی بر می‌آید که برخی از آن‌ها را بررسی کردیم، به گونه‌ای که بگوییم: عیسی مسیح راه‌ها و روش‌های معینی را بکار برد، تا شیطان را از بدن این افراد که در آن‌ها جای گرفته بودند، بیرون کند و حواریان نیز چنین می‌کردند و کشیش‌های امروز نیز آن علم و دانش را در این چارچوب، به ارث برده‌اند و همین کار را انجام می‌دهند که این کار در اساس و پایه، به مسیح و شاگردانش باز می‌گردد، میان این دو مساله تفاوت بسیار است. چنانکه پیش از این یاد آوری کردیم، اگر آنچه را در قرآن دربارهٔ این آیه برای مسیح آمده با آنچه که در انجیل‌ها آمده مقایسه کنیم، در می‌یابیم که قرآن آن را به شفا دادن نابینا و پیسی محدود می‌داند، در حالی که متون انجیلی دایرهٔ گسترده تری را در بر می‌گیرد و هرگونه بیماری را شامل می‌گردد و نه می‌توانیم بر آن تاکید ورزیم و نه می‌توانیم آن را مردود بدانیم، اگر چه مسألهٔ بیرون کردن شیاطین از بدن دیوانگان را آنگونه که در انجیل آمده، صحیح نمی‌دانیم. به هرحال، این مطلب در متون پیشین تکرار شده است و در بیان مباحث مربوط به معجزهٔ زنده کردن مردگان نیز خواهد آمد که حضرت مسیح از کسانی که آنها را شفا می‌دهد و از شاگردان

---

۱. همان: ص ۵۳۲ - ۵۳۳

خود می‌خواست، آن مطالب را به مردم نگویند که او این معجزه‌ها را می‌آورد، چرا؟ فرض بر این بود که آن‌ها نشانه‌های الهی بودند و دلیل و راهنما و علامت بر درستی پیامبری او بودند و انتشار این خبر ها، به سود او بود. بنابراین، چرا نمی‌خواست، کسی آنها را بداند: همچنین در متن فصل ۸ انجیل لوقا، گذشت و این نکته را در برداشت که عیسی به یکی از بهبود یافتگان از دیوانگی، دستور داد. برود و به مردم خبر دهد که چه شده است و این مطلب با متون دیگری که می‌گوید: باید مسأله، پنهان شود، تعارض دارد. آیا شرایط متغیر بوده به گونه‌ای که اظهار این مسأله در جایی جایز بوده یا اینکه مسأله از نظر شهر و منطقه تفاوت داشته، یا دستور به گسترش دادن این خبر، پذیرفته است، نه آن جاها که سخن از پنهان کردن می‌آید؟ آشکار است که دستور به پنهان کردن، با هدف ایشان یعنی ارائه معجزات سازگار نیست که بهبودی بیمار را قدرتی از جانب خدا، نشانهٔ پیامبری او قرار می‌داد. فرض بر این است که این کار، یکی از راه‌های قانع کردن مردم به درستی پیامبری او بوده. مگر اینکه گفته شود، رفته رفته با گذشت زمان و بیشتر شدن نیروی عیسی مسیح در تبلیغ خود که یهودیان، به شدت ناراحت شدند و همواره در کمین عیسی بودند. تا جایی که او را بیابندو به قتل برسانند، چنانکه دلالت بر بعضی از متون انجیلی که گذشت ندارد. بنابراین، عیسی تصمیم گرفت خدماتی را که به مردم ارائه می‌کند و بیماری‌هایی را که شفا می‌دهد، از توجه مردم دور بدارد.

زنده کردن مردگان:

قرآن می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ

وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾[1] (و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!).

﴿إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱذۡكُرۡ نِعۡمَتِي عَلَيۡكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذۡ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِي ٱلۡمَهۡدِ وَكَهۡلٗاۖ وَإِذۡ عَلَّمۡتُكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَۖ وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِيۖ وَتُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ بِإِذۡنِيۖ وَإِذۡ تُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِيۖ وَإِذۡ كَفَفۡتُ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَنكَ إِذۡ جِئۡتَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ﴾[2].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و

---

۱. آل عمران: ۴۹

۲. مائده: ۱۱۰

کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست!».

گاهی به نظر می‌رسد این تعبیر می‌خواهد با بیرون کردن مردگان از قبر، مطلب شگفت انگیزی را بیان کند؛ ولی گاهی دلالت دارد کسی را که مرده و دفن شده، زنده کرده باشد و بی‌تردید تصور این کار،دشوارتر تر از آن است کسی را که چند دقیقه پیش از دنیا رفته و هنوز در جای خود قرار دارد، بخواهد زنده کند. ما چنین تعبیری را در سخن دیگر خدای متعال ملاحظه می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾[1](او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین‌بار را (بر دوش) کشند؛ (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می‌فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می‌کنیم؛ و با آن، از هرگونه میوه‌ای (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم؛ این گونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم،) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می‌کنیم، شاید (با توجه به این مثال) متذکّر شوید!).

---

۱. اعراف: ۵۷



ماجرای العازر که آن را در مباحث آینده خواهیم آورد و در انجیل یوحنا ثبت شده بر این مطلب تأکید می‌کند، زیرا سخن از این است، که مرده‌ای را پس از دفن شدن او و ماندن چهار روز در قبر، زنده کرده است، تا آنجا که خواهرش مردد شد درخواست عیسی مسیح را بپذیرد که به خواهرش گفت: سنگی که درِ غار را بسته و برادرش در آنجا دفن شده، را بردارد، زیرا جسدش گندیده، بنابراین چگونه به زندگی باز می‌گردد؟ در بین روش‌های دفنی که آن زمان در فلسطین رایج بوده، یکی این بوده که مرده را در غار بگذارند و درِ آن غار را با سنگی ببندند، گاهی نیز مرده را در زمین دفن می‌کردند و در داستان وفات ساره همسر ابراهیم علیه‌السلام می‌بینیم که او را در غاری، در مکفیله بخاک سپردند، چنانکه در کتاب و سلسله سخنرانی‌های (ابو الأنبیاء) آن را یاد آور شدیم.

طبعاً این مطلب بدان معنا نیست که آن حضرت خودش مردگان را زنده می‌کرده است؛ بلکه خداوند زنده کننده و میراننده است و شاید همین معنا سبب اضافهٔ عبارت (باذن الله) باشد، چنانکه بیش از این نیز گذشت و قرآن کریم هموار

تأکید می‌ورزد، تمام معجزاتی که پیامبران می‌آورند به اجازهٔ خداست نه به ارادهٔ شخصی و به صورت مستقل از خداوند و می‌فرماید: ﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾[1].

(و هیچ رسولی نمی‌توانست (از پیش خود) معجزه‌ای بیاورد، مگر بفرمان خدا!).

همچنین خداوند متعال شفا دهندهٔ اصلی است و عیسی، جزء یک وسیله و سبب برای تحقق آن نیست. چنانکه فرشتهٔ مرگ نیز سببی برای تحقق آن است، همانگونه که پزشک و دارو نیز وسیله‌ای برای تحقق بهبودی هستند و ما داستان زنده کردن العازر را از انجیل می‌آوریم که دلالت بر همین مطلب دارد: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴾[2].

(به یقین ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم؛ و همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای برشمرده‌ایم!).

و نیز فرموده است: ﴿ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴾.

و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد،.

﴿ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴾[3].

(و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند).

اما همانگونه که پیش از این گذشت، حضرت مسیح با روح القُدُس تأیید و

---

۱. رعد: ۳۸

۲. یس: ۱۲

۳. شعراء: ۸۰ - ۸۱

تقویت شده بود و این موضوع همان سببی است که از طریق آن در گهواره سخن گفت و بیماران را شفا می‌داد و مردگان را زنده می‌کرد و هر چیزی به زندگی و روح و حیات ارتباط داشت از طریق آن فرشته بود و بار دیگر خدای متعال روح القُدُس را وسلیه و واسطه‌ای میان خود و حضرت مسیح ساخته بود که آن معجزه‌ها را تحقق بخشد. بنابراین، اصالتاً خداوند زنده کننده و درمان کننده است و تحقق خارجی آن به دست عیسی ابن مریم با واسطه‌ای است که روح القُدُس باشد و در صورت‌های مشابه برای وحی الهی نیز همین گونه است، یعنی خداوند وحی می‌کند و پیامبر است که وحی را دریافت می‌کند و واسطهٔ میان آندو فرشته یا روح یا بویژه جبرئیل است.

در انجیل‌های چهار گانه، سه مورد زنده کردن مردگان را می‌یابیم، دو مورد در انجیل لوقا که در آن شخصی به تازگی از دنیا رفته، در حالی که در انجیل یوحنا داستان العازر آمده است که مسیح او را به اجازهٔ خداوند، چهار روز پس از دفن، زنده کرده و در انجیل متی و مُرقُس اصلاً سخنی از آن نیست.



مورد نخست، در انجیل لوقا این گونه آمده است:

«۱۱چندی بعد، عیسی رهسپار شهری شد به نام نائین[۱]، شاگردان و جمعیتی انبوه نیز او را همراهی می‌کردند. ۱۲به نزدیکی دروازهٔ شهر که رسید، دید مرده‌ای را می‌برند که یگانه پسر بیوه‌زنی بود. بسیاری از مردمان شهر نیز آن زن را همراهی می‌کردند. ۱۳خداوند چون او را دید، دلش بر او بسوخت و گفت: «گریه مکن.» ۱٤سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد. کسانی که آن را حمل می‌کردند، ایستادند. عیسی گفت: «ای جوان، تو را می‌گویم، برخیز!» ۱۵مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد! عیسی او را به مادرش سپرد. ۱٦ترس و هیبت بر همهٔ آنان مستولی شد و در حالی که خدا را ستایش می‌کردند، می‌گفتند: «پیامبری بزرگ در میان ما ظهور کرده است. خدا به یاری قوم خود آمده است.» ۱۷خبر این کار عیسی در تمام یهودیه و نواحی اطراف منتشر شد. ۱۸شاگردان یحیی او را از همهٔ این وقایع آگاه ساختند». یعنی شاگردان کسانی بودند که حضرت یحیی را خبر دادند که معجزهٔ زنده کردن مرده، صورت گرفته است» «...پس او دو تن از آنان را فرا خواند ۱۹و با این پیغام نزد عیسی فرستاد: «آیا تو همانی که می‌بایست بیاید، یا منتظر دیگری باشیم؟»[۲].

یحیای پیامبر با یسوع خویشاوند بودند و هر یک، دیگری را بخوبی می‌شناختند، از این رو، شگفت آور است که وی بپرسد آیا او همان مسیح مورد انتظار است یا خیر:

چنانکه فرستنده یکی است و آن خدای سبحان است. از این رو، فرض بر آن است که یحیی نخستین فردی است، که به این پیامبر و نبوت حضرت عیسی آگاهی دارد، بنابراین، چرا خداوند ماجرا را به او خبر نداده است؟ بلکه یوحنا در روایات

---

۱. نامی عِبری است بمعنای خوشمزه و لذیذ یا لذت یا زیبایی و نزدیک به کلمهٔ نعیم در عربی است، شهری واقع در جنوب الجلیل است و همواره اسم نین را تا امروز حفظ کرده است.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۸ - ٤۹ - ٥٦

انجیلی خود ذکر می‌کند که حضرت یحیی خودش کشف کرده بود که یسوع، همان مسیح موعود است و اندکی قبل از بعثت مسیح و پس از نازل شدن وحی بر او در اوایل بعثتش به برخی افراد نیز خبر داده بود.

«۲۹فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد! ۳۰این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است." ۳۱من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود.» ۳۲پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او قرار گرفت. ۳۳من خود نیز او را نمی‌شناختم، امّا همان که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم، مرا گفت: "هر گاه دیدی روح بر کسی فرود آمد و بر او بمانْد، بدان همان است که با روح‌القدس تعمید خواهد داد." ۳٤و من دیده‌ام و شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.» ۳۵فردای آن روز، دیگر بار یحیی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود. ۳٦او بر عیسی که راه می‌رفت، چشم دوخت و گفت: «این است برهٔ خدا!» ۳۷چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند»[۱].

چگونه او پس از چند روز، یا چند ماه، یا چند سال، یا بیشتر می‌پرسد، مسیح موعود تو هستی یا خیر:

نمونه‌ای دیگر نیز برای زنده کردن بعضی مردگان توسط حضرت مسیح آمده است، چنانکه در انجیل لوقا نیز چنین مطلبی وارد شده است:

«٤۹عیسی هنوز سخن می‌گفت که کسی از خانهٔ یایروس، رئیس کنیسه، آمد و گفت: «دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰عیسی چون این را شنید، به یایروس گفت: «مترس! فقط ایمان داشته باش! دخترت شفا خواهد یافت.» ۵۱هنگامی که به خانهٔ یایروس رسید، نگذاشت کسی جز پطرس و یوحنا و یعقوب

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱- ۲۹ - ۳۷

و پدر و مادر دختر با او به خانه درآیند. ۵۲همهٔ مردم برای دختر شیون و زاری می‌کردند. عیسی گفت: «زاری مکنید، زیرا نمرده بلکه در خواب است.» ۵۳آنها ریشخندش کردند، چرا که می‌دانستند دختر مرده است. ۵۴امّا عیسی دست دخترک را گرفت و گفت: «دخترم، برخیز!» ۵۵روح او بازگشت و در دَم از جا برخاست. عیسی فرمود تا به او خوراک دهند. ۵۶والدین دختر غرق در حیرت بودند، امّا او بدیشان امر فرمود که ماجرا را به کسی باز نگویند»[1].

اما داستان دوم در انجیل یوحنا با آنچه که در تعبیر قرآنی آمده هماهنگ است. چنانکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تُخْرِجُ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾[2] یعنی او مرده‌ای را که در گور دفن شده بود، به زندگی باز می‌گرداند. و بر اساس این متن بنظر می‌رسد این رویداد نزدیک به زمان به صلیب کشیده شدن او رخ داده ا ست و یکی از علت‌های اصلی بوده که احبار یهود را وادار کرده، موضع خود را در برابر مسیح مشخص کنند و آن‌ها تصمیم گرفتند او را بکشند و از دست او رها شوند و در کوتاه ترین زمان او را به قتل برسانند. «۱مردی ایلعازَر نام بیمار بود. او از مردمان بِیت‌عَنْیا، دهکدهٔ مریم بود».

نظریات کلیسا در این باره متفاوت است که آیا این شخص، همان مریم مَجدلیه است که در مباحث آینده نام او را در داستان به صلیب کشیدن مسیح خواهیم آورد، یا زن دیگری است: مریم مَجدلیه قدیسه‌ای محسوب می‌شود و یکی از شخصیت‌های زنانهٔ مسیحی است که در عهد جدید از او یاد شده است و شاید سر آغاز رابطهٔ او با حضرت مسیح بحسب داستان انجیل این باشد که عیسی او را از

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۸ - ۴۹ - ۵۶

۲. مائده: ۱۱۰

دست زدن شیطان و آسیب زدن آن حفظ کرد، زیرا هفت شیطان را از بدن او بیرون راند و پس از آن فرمان، وی در خدمت عیسی قرار گرفت و در سفرهای تبلیغی عیسی در الجلیل و اورشلیم و بیت المقدس و جاهای دیگر همیشه با او همراه بود.

و در ماجرای به صلیب کشیده شدن، نیز حضور داشت و نخستین کسی بود که به برخاستن مسیح از قبر و از مرگ، شاهد بود و عیسی با او سخن گفت و به او پیامی را داد که آن را به حواریان برساند تا با او دیداری کنند که قبلاً بین آن‌ها قرار گذاشته شده بود.

قابل توجه اینکه پاپ (گری گوریوس بزرگ) در سال ۵۹۱ این بانو را متهم می‌کند که زنی زناکار بوده و در انجیل ذکر شده و سرانجام توبه کرده است. از این رو رمز و نماد توبه، به حساب می‌آید؛ ولی واتیکان بعدها از این سخن عذر خواهی کرد و غیر مستقیم اعلان داشت که دربارهٔ این بانو هزار و چهار صد سال در اشتباه بوده است.

«و خواهرش مارتا بود. ۲ مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود[۱]. اینک برادرش ایلعازَر بیمار شده بود. ۳پس خواهرانِ ایلعازَر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند:

---

۱. اشاره است، به آنچه که در فصل آینده از انجیل می‌آید و اندکی پیش از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن، رخ داده است. «۱شش روز پیش از عید پِسَخ، عیسی به بِیتعَنْیا، محل زندگی ایلعازَر آمد، همان که عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود. ۲در آنجا برای تجلیل او شام دادند. مارتا پذیرایی می‌کرد و ایلعازَر از جمله کسانی بود که با عیسی بر سفره نشسته بود. ۳در آن هنگام، مریم عطری گرانبها از سنبل خالص را که حدود یک لیترا بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطرآگین کرد و با گیسوانش خشک نمود، چنانکه خانه از رایحهٔ عطر آکنده شد. ٤ امّا یهودای اَسخَریوطی، یکی از شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: ٥ «چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟» ٦ او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می‌گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج بود و از پولی که نزدش گذاشته می‌شد، می‌دزدید. ۷پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود. ۸فقیران را همیشه با خود دارید، امّا مرا همیشه ندارید. » انجیل یوحنا: فصل ۱/۱۲- ۸

«سرور ما، دوست عزیزت بیمار است.» ٤عیسی چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطهٔ آن جلال یابد» یعنی سبب معجزه‌ای خواهد شد و از طریق این معجزه، خداوند مسیح را تمجید خواهد کرد و بزرگ خواهد داشت ودلیل بر صحت ادعای مسیح خواهد شد و چه بسا گروهی دیگر از مردم به او ایمان آورند، و در بیان عبارت (فرزند خدا) محتاط باشیم «٥عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازَر را دوست می‌داشت. ٦پس چون شنید که ایلعازَر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند. ٧سپس به شاگردان خود گفت: «بیایید باز به یهودیه برویم.» ٨شاگردانش گفتند: «استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدان‌جا بروی؟» ٩عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند. ١٠امّا آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد.» یعنی وی این کار را با نور و هدایتی از ناحیهٔ خدا انجام می‌دهد و در مسیر خود دچار انحراف و سردرگمی نمی‌شود.«١١پس از این سخنان بدانها گفت: «دوست ما ایلعازَر خفته است، امّا می‌روم تا بیدارش کنم.» ١٢پس شاگردان به او گفتند: «سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت.» ١٣امّا عیسی از مرگ او سخن می‌گفت، حال آنکه شاگردان گمان می‌کردند به خواب او اشاره می‌کند. ١٤آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: «ایلعازَر مرده است. ١٥و به‌خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. امّا اکنون نزد او برویم.» ١٦پس توما، که به دوقلو ملقّب بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیایید ما نیز برویم تا با او بمیریم»[1].

در شرح کتاب مقدس آمده است که: این حاشیه نیز تحقق پیدا کرده است. (با صدایی آهسته از توما که حاکی از شک و نگرانی او بود.) به شاگردان گفت: و گویی توما می‌گوید: براستی معلم) یعنی مسیح (نصیحت ما را نشنیده، ما به او التماس کردیم و نتیجهٔ حتمی آن شد که یهودیان او و ما را دستگیر می‌کنند و همهٔ ما را به

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ١١- ١ - ١٦

قتل می‌رسانند و کاری که توما، در آن زمان انجام داد بسیاری دیگر از اینان نیز که عقلشان، بر ایمانشان می‌چربد، انجام می‌دهند و به جای اینکه خبر ایمان را تصدیق و باور نمایند، افراد ساده لوح، در ایمان آن‌ها شک و تردید می‌کنند و به عنوان مثال: معجزه‌های آنان و یا قدرت خدا و یا توان و قدرت قدیسان را به تمسخر می‌گیرند[۱].



به نظر می‌رسد، قر آن کریم به این حالت اشاره کرده است، آنجا که در ضمن داستان درخواست حواریان برای فرو فرستادن مائده از آسمان چنین می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ قَالَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (در آن هنگام که حواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در

۱. https: //st- takla. org/bible/commentary/ar/nt/church-encyclopedia/gohn/chapter-۱۱. html

پاسخ) گفت: «از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!) ﴿قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (گفتند: «(ما نظر بدی نداریم،) می‌خواهیم از آن بخوریم، و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته‌ای؛ و بر آن، گواه باشیم.) ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ ۖ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!) ﴿قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾[1].

(خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!».

بنابراین، حالت شک و تردید و سپس دستور به تقوا، اگر مؤمن باشند و سپس واژهٔ تهدید الهی، همهٔ این موارد دلیل بر تصدیق و باور مطالبی است که در تفسیر متن انجیلی قبلی آمده است و حاشیه‌ای را بر توما در بر دارد که دلالت بر حالتی از شک و تردید و نگرانی دارد.

اینک باز می‌گردیم، تا ماجرای العازر را تکمل نماییم:

«۱۷چون عیسی بدان‌جا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازَر را در قبر نهاده‌اند. ۱۸بِیت عَنْیا

۱. مائده: ۱۱۲ - ۱۱۵.

[1]پانزده پرتابِ تیر با اورشلیم فاصله داشت. ۱۹یهودیانِ بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. ۲۰پس چون مارتا شنید که عیسی بدان‌جا می‌آید به استقبالش رفت، امّا مریم در خانه ماند. ۲۱مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد». چون وی (مسیح) بیماران شفاء می‌داد.«۲۲امّا می‌دانم که هم‌اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد.» این کار را از پیش خود انجام نمی‌داد؛ بلکه به اذن خدا انجام می‌داد و این کار با منطق قرآنی سازگار است و به گونه‌ای ضمنی دلیل بر این است که حضرت مسیح بشر است و قادر نیست حقایق طبیعی را به صورتی اعجاز آمیز جز به اذن خدا و درخواست از او تغییر و تبدیل دهد.«۲۳عیسی به او گفت: «برادرت بر خواهد خاست.» ۲٤مارتا به او گفت: «می‌دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست.» ۲۵عیسی گفت: «قیامت و حیات مَنَم. آن که به من ایمان آوَرَد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد». **این عبارت بعدها در اعلان عزاداری به هنگام وفات، فردی مسیحی به کار رفت. همانگونه که مسلمانان عبارت انا لله و انا الیه راجعون را بکارمی برند.** «۲٦و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به‌یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟» ۲۷مارتا گفت: آری، سرورم، من ایمان آورده‌ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان

---

۱. این ماجرا در شهر عیزریه در نزدیکی قدس اتفاق افتاد. که (بیت عنیا) نامیده می‌شود. در آنجا مکانی وجود دارد، که مسلمانان آن را به عنوان مقام حضرت عُزیر پیامبر می‌دانند. به این تصور که آن جایگاه منسوب به عُزیر است، که در قرآن کریم یاد شده است. ولی صحیح آن است، که آنجا مقام (عزرا) است. که در متن گذشته از آن یاد شد. و در آن مکان بود، که معجزهٔ زنده شدن او توسط حضرت مسیح اتفاق افتاد. با آگاهی از آنکه آنجا جایگاهی است که مسلمانان آن را به دست صلاح الدین ایوبی بنا نهادند و در کنار آن کلیسای عیزریه قرار دارد که ماجرای ایحیاء عزرا به دست حضرت مسیح در آن جاودانه گشت.

این شهر در دو کیلومتری شرق شهر قدس واقع شده است. که از جنوب به شهر ابودیس و از غرب به رأس العامود و مسجد الاقصی و از شرق به منطقة مهاجر نشین معالیه أدومیم و موسی پیامر و از ناحیهٔ شمال به زعیم و عیسویه و عناتا و از سمت شمال غربی به جبل الزیتون محدود می‌شود.

می‌آمد.» ۲۸این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: «استاد اینجاست و تو را می‌خواند.»[۱].

به نظر می‌رسد، لقب معلم که بر مسیح اطلاق می‌شود، افزون بر انطباق آن لقب بر آن حضرت، در اینجا عنوانی بوده است که شرایط بیم و ترس او از جانش از طریق یهودیانی که بر ضد او توطئه کرده بودند، ایجاب می‌کرد. و نظیر این موارد را در دیگر تعبیرات نیز داریم که از امیر مؤمنان، به ابو زینب و از امام کاظم، به عالِم و رجُل و صالح، تعبیر می‌شد و مواردی از این دست و این اندیشه در تعدادی از متون انجیلی از جمله متن بعدی که پس از زنده ساختن العازر، به نحو مستقیم می‌آید. بر این معنا تاکید دارد.

«٥٤از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان رفت و آمد نمی‌کرد، بلکه به شهری به نام اِفرایِم در ناحیه‌ای نزدیک به بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند»[۲].

به بیان باقیماندهٔ این رخداد باز می‌گردیم:

«۲۹مریم چون این را شنید، بی‌درنگ برخاست و نزد او شتافت. ۳۰عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان‌جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود. ۳۱یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می‌دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می‌کردند بر سر قبر می‌رود تا در آنجا زاری کند. ۳۲چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی‌مرد.» ۳۳چون عیسی زاری مریم و یهودیانِ همراه او را دید، در روح برآشفت و سخت منقلب گشت. ٣٤پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و ببین.» ۳۵اشک از چشمان عیسی

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۱ – ۱۷ - ۲۸
۲. همان: فصل ۱۱/ ٥٤

سرازیر شد. ۳۶پس یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!» ۳۷امّا بعضی گفتند: «آیا کسی که چشمان آن مردِ کور را گشود، نمی‌توانست مانع از مرگ ایلعازَر شود؟».

زنده شدن ایلعازَر ۳۸سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه‌اش سنگی نهاده بودند. ۳۹فرمود: «سنگ را بردارید.» مارتا خواهرِ متوفا گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می‌دهد، زیرا چهار روز گذشته است.» ٤٠عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ٤١پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگریست و گفت: «پدر، تو را شکر می‌گویم که مرا شنیدی. ٤٢من می‌دانستم که همیشه مرا می‌شنوی. امّا این را به‌خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده‌ای.» این مورد تأکید مجددی بر این است که این رخداد کاری الهی است و به اذن خدا انجام پذیرفته و کار شخص مسیح نیست؛ بلکه آن حضرت سبب تحقق آن ماجرا بوده و این مطلب با عقیدهٔ اسلامی در حقیقتِ وجود حضرت مسیح، سازگار است.

«٤٣این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا درداد: «ایلعازَر، بیرون بیا!» ٤٤پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گِرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.» ٤٥پس بسیاری از یهودیان که به دیدار مریم آمده و کار عیسی را دیده بودند، به او ایمان آوردند. ٤٦امّا برخی نزد فَریسیان رفتند و آنها را از آنچه عیسی کرده بود، آگاه ساختند. ٤٧پس سرانِ کاهنان و فَریسیان به مشورت نشسته، گفتند: «چه کنیم؟ آیاتِ بسیار از این مرد به ظهور می‌رسد. ٤٨اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند.» ٤٩امّا یکی از آنها، قیافا نام، که در آن سال کاهن اعظم بود، به دیگران گفت: «شما هیچ نمی‌دانید ٥٠و نمی‌اندیشید که صلاحتان در این است که یک تن برای قوم بمیرد، تا آنکه همهٔ قوم نابود شوند.» ٥١امّا این سخن از خودش نبود، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، چنین نبوّت کرد که عیسی برای قوم خواهد مرد، ٥٢و نه تنها برای قوم، بلکه برای گرد آوردن و یگانه ساختن فرزندان خدا که پراکنده‌اند. ٥٣پس، از همان روز توطئهٔ قتل او را چیدند»[1].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۱ - ۲۹ - ۵۳

پیشگویی در بارهٔ برخی مسائل غیبی:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡۖ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾[1].

(و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کورِ مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!).

در قرآن کریم از این آیه (معجزه) یک بار یاد شده است. که خود نوعی از خبر دادن به غیب است، به حسب تعبیر علامهٔ طباطبائی: (خبر دادن از غیب، به صراحت تحقق می‌باید و در آن شک تردیدی راه ندارد، زیرا انسان معمولاً در آنچه که می‌خورد و آنچه در خانه اش ذخیره می‌کند، تردید نمی‌کند)[2] و علم غیب مختص خدای متعال است و خدای سبحان هر یک از پیامبرانش را که خود بخواهد، بر غیب آگاه می‌سازد. و دلالت آیات قرآن در این زمینه روشن است:

---

۱. آل عمران: ٤٩

۲. طباطبایی: المیزان، ج ۲ ص ۲۰۰

﴿ قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴾[1].

(بگو: «من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است؛ و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد،) از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!).

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴾[2].

(بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند).

﴿ تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ﴾[3].

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از

---

۱. انعام: ۵۰

۲. اعراف: ۱۸۸

۳. هود: ٤٩

آن پرهیزگاران است:

﴿عَـٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا﴾.

(دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد).

﴿إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدًا﴾.

(مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد).

﴿لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا﴾[1].

(تا بداند پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصاء کرده است!).

آنچه که در این آیه مختص حضرت مسیح قابل ملاخطه است، این است که، قید این کار (یعنی خبر دادن آنچه که مردم می‌خورند و در خانه هایشان ذخیره می‌کنند.) با عبارت (به اذن خدا) نیامده است، با اینکه زنده کردن مردگان و شفا دادن نابینا و پیس، با عبارت (به اذن خدا) آمده است، در صورتی قرآن کریم چنان که گذشت، تأکید دارد آیه (معجزه) جز با اذن خدای متعال، تحقق نمی‌یابد و گاهی سبب در این کار با گفتهٔ «أونَبِّئُكُم» همین مطلب را می‌طلبد، بنا بر این، خداوند آنها را آگاه نساخته؛ بلکه مسیح این کار را انجام داده است.

بدین ترتیب، این خبر دادن از ناحیهٔ مسیح صادر گشته است و آنچه خداوند انجام داده آگاه ساختن مسیح، به مسائل غیب است.از این رو، علامهٔ طباطبایی

---

۱. جن: ۲۶ - ۲۸

گفته است: شایسته نیست این کار، به ساحت قدس خداوند نسبت داده شود، بر خلاف دو آیهٔ قبل، یعنی آفرینش و زنده ساختن، زیرا این دو عمل، در حقیقت کار خدا هستند و جز به اذن او به کسی غیر از او نسبت داده نمی‌شوند.[1].

شاید در این میان سبب دیگری نیز وجود داشته باشد و آن این است که برای مردم مشکل است، زنده ساختن مردگان و شفا دادن نابینا و پیس و ساختن پرندگان را باور کنند. از این رو، نیازمند بیان این است که انجام این کار از مسیح صورت نگرفته؛ بلکه کاری خدایی است که به اذن خدا انجام پذیرفته است. با اینکه این قضیه از دیدگاه یهودیان نسبت به خبر دادن از مسائل غیبی، آسان تر و ساده تر از این است، زیرا برخی از کاهنان و پیشگویان مدعی این کار شده بودند و از پیامران گذشته نیز این کار صادر شده بود و در تاریخ نیز ثبت است. از این رو، برای بیان اینکه این کار به اذن خدا بوده، به عنایت بیشتری نیاز نیست. بهر حال من در انجیل‌های چهارگانه مطلبی ندیدم که به مسألهٔ خبر دادن از خوراکی‌های آنان و آنچه در خانه هایشان ذخیره می‌کنند، اشاره شده باشد؛ ولی مواردی در آن‌ها وجود دارد که به خبر دادن از بعضی مسائل غیبی دیگر اختصاص دارد، در میراث اسلامی مطالبی می‌یابیم که به این قضیه اشاره دارند.. در قصص الانبیاء، از عبدالله بن هبیره آمده است که: عبد الله بن عمر می‌گوید: عیسی بن مریم نوجوانی بود که با کودکان بازی می‌کرد، به یکی از آن‌ها می‌گفت: می‌خواهی نام آنچه را که مادرت برای تو ذخیره کرده به نو خبر دهم؟ کودک می‌گفت: آری، عیسی می‌گفت: فلان چیز را برایت ذخیره کرده است و کودک از جمع آنان نزد مادر خود می‌آمد و به او می‌گفت:

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۲۰۰

آنچه را برایم ذخیره کرده‌ای به من بخوران. مادرش می‌گفت: چه چیزی برای تو ذخیره کرده ام؟ او می‌گفت فلان چیز و فلان چیز را. مادرش به او می‌گفت: چه کسی این خبر را به تو داده؟ می‌گفت: عیسی بن مریم ومردم می‌گفتند: بخدا سوگند اگر این کودکان را همراه پسر مریم رها کنید، قطعاً آن‌ها را فاسد می‌سازد. از این رو کودکان را در خانه‌ای گرد آوردند و در را به روی آنان بستند، عیسی بیرون رفت و به جستجوی آنها پرداخت؛ ولی آن‌ها را نیافت و سر و صدایشان از خانه‌ای شنید و در مورد آنان پرس و جو نمود. گفتند: اینان بوزینه و خوک اند، عیسی گفت: خدایا همین گونه باشند و آن‌ها به همین شکل در آمدند[1].

طبری نیز این ماجرا را با اندک تغییری در تفسیر خود آورده و آن را به ابن عمر اسناد نداده است و گفته: از سُدّی نقل شده که گفت: عیسی بن مریم، در حالیکه با کودکان همراه بود و در جمع نویسندگان در مورد کارهایی که پدرانشان انجام می‌دادند و اشیائی که برای آنان پنهان می‌کردند و آنچه می‌خوردند، خبر می‌داد. وی به کودک می‌گفت: برو، خانواده ات برای تو فلان چیز را ذخیره و پنهان کرده است و آنان فلان خوراکی را می‌خورند. کودک گریه کنان حرکت می‌کرد و نزد خانواده اش می‌رفت تا آن چیز را به او بدهند. خانواده اش به او می‌گفتند: چه کسی این خبر را به تو داده؟ می‌گفت: عیسی و همین مطلب، مضمون فرمودهٔ خداست که: ﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ خانواده ها، کودکان خود را از رفتن نزد او زندانی می‌کردند و به آن‌ها می‌گفتند: با این جادوگر بازی نکنید. کودکان را در اتاقی گرد هم آوردند، عیسی آمد و به جست و جوی آنان می‌پرداخت، به او گفتند:

---

۱. ابن کثیر: قصص الانبیاء، ص ۵۸۷ ـ ۵۸۸

کودکان اینجا نیستند، عیسی گفت در این خانه چیست؟ گفتند: خوک؛ عیسی گفت: همین گونه خواهند بود. درِ اتاق را که برای آنان گشودند، ناگهان دیدند، به خوک تبدیل شده‌اند و این فرموده خداست: ﴿عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾[1] خداوند در این گفتهٔ خود به این موضوع اشاره می‌فرماید: ﴿ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ﴾[2] (کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند! این بخاطر آن بود که گناه کردند، و تجاوز می‌نمودند).

در این روایت، چند مطلب قابل ملاحظه است:

۱ - این روایت، از پیامر نقل نشده؛ بلکه گفتهٔ ابن عمر است و ما از منبعی که وی آن را دریافت کرده، بی‌اطلاعیم و شاید این مطلب را از یکی از انجیل‌ها بنام (انجیل‌های کودکی) دریافت کرده، که این انجیل‌ها از ناحیهٔ بسیاری از کلیساها پذیرفته نیستند و از انجیل‌های ساختگی شمرده می‌شوند.

۲-این رخداد، در آغاز کودکی مسیح اتفاق افتاده و شاید سبب ذکر نشدن آن در انجیل‌های چهارگانه، همین موضوع باشد و ما داستان تبدیل شدن گِل، به پرنده را نیز در آن اناجیل نیافتیم؛ بلکه در یکی از انجیل‌های کودکی بدان د ست یافتیم.

۳- شاید این بخش، بخش پایانی این خبر باشد که بیانگر مسخ شدن اهل خانه به بوزینه و خوک است که به دست یکی از راویان، به اصل سر گذشت افزوده شده باشد، به ویژه که ما اثری از آن در قرآن کریم در دوران حضرت مسیح نمی‌یابیم

---

۱. مائده: ۷۸

۲. همان.

و آنچه در سورهٔ مائده آمده، دلالت بر مسخ ندارد؛ بلکه صِرفاً لعن و نفرین است، یعنی دور بودن از رحمت الهی و این کار گاهی به صورت‌های کوناگون تحقق یافته است و برای دگرگون شدن به صورت خوک و بوزینه‌ها خصوصیتی وجود ندارد.

وانگهی، حضرت مسیح - طبق این خبر- در آن زمان هنوز کودک بوده است. بنابراین، چگونه آن‌ها را لعن کرده و خدا دعایش را مستجاب ساخته و حجت بر آنان تمام نگشته بوده که او بیامر است و از ناحیهٔ خدا فرستاده شده و گناه آن کودکان که هنوز غیر مکلف بوده اند، چیست:

فرود آمدن سفره به درخواست حواریان:

﴿ وَإِذۡ أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّـۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ ﴾.

(و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: «به من و فرستاده من، ایمان بیاورید!» آنها گفتند: «ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم!).

﴿ إِذۡ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِۖ قَالَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴾.

(در آن هنگام که حواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در پاسخ) گفت: «از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!).

﴿ قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأۡكُلَ مِنۡهَا وَتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعۡلَمَ أَن قَدۡ صَدَقۡتَنَا وَنَكُونَ عَلَيۡهَا مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴾.

(گفتند: «(ما نظر بدی نداریم،) می‌خواهیم از آن بخوریم، و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته‌ای؛ و بر آن، گواه باشیم).

﴿قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾.

(عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!).

﴿قَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1].

(خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!).

به گفتهٔ علامهٔ طباطبایی، آیات گذشته هر چند صراحت ندارد که خداوند این سفره را در همان لحظه برایشان فرستاده؛ ولی آیهٔ اخیر بی‌آنکه در آن قیدی وجود داشته باشه، متضمن وعدهٔ حتمی به فرو فرستادن، مانده است و خداوند، خویشتن را بگونه‌ای توصیف فرموده که در وعده اش تخلف نمی‌کند. برخی از مفسران گفته اند: حواریان هنگامی که تهدید شدید الهی را دانستند، از درخواست خود صرف نظر کردند و خداوند، آن سفره را فرو نفرستاد و مجاهد و حسن از جمله کسانی‌اند

---

۱. مائده: ۱۱۱ – ۱۱۵

که قائل به این معنا شده‌اند و علامهٔ طباطبایی بر این مطلب حاشیه‌ای زده و گفته است:

۱ - حجت و دلیلی بر گفته مجاهد و حسن وجود ندارد، زیرا این سخن، تأویل و تفسیر به رأی است.

۲- اگر کسی مدعی شود که این گفته، روایت است، روایتی موقوف خواهد بود، یعنی نزد گوینده اش در سند آن توقف شده و به رسول خدا نرسیده است و روایات موقوفه به جهت ضعفی که دارند، از حجتی برخورد دار نیستند[۱].

۳-اگر فرض کنیم که این خبر، یک روایت است. (در این صورت، با روایاتی که دلات دارند آن مائده، نازل شده، در تعارض است).

٤ - اگر فرض کنیم که این خبر، روایتی است که سند آن صحیح است؛ ولی چیزی جز یک خبر واحد نیست و در غیر احکام نمی‌توان به خبر واحد، اعتماد کرد)[۲].

سپس علامه دلیل دیگری ارائه می‌کند که گاهی طرفداران عدم نزول مائده، به آن چنگ زده و متمسک می‌شوند و خلا صهٔ آن این است که: این حادثه در هیچکدام از چهار انجیل ذکر نشده و کتاب‌های مقدسِ آنان، از ذکر این داستان خالی است و اگر مائده نازل شده بود، انگیزه‌های فراوانی برای آوردن آن در کتاب هایشان و حفظ آن به عنوان یک سیرهٔ مستمره وجود داشت. چنانکه داستان شام ربانی را حفظ کرده اند.

---

۱ .https: //www. islamwed. net/ar/fatwa/۲۷۱۷۲/

۲. طباطبایی: المیزان، ج ٦، ص ۱۲۱

علامه به این ادعا پاسخ داده و می‌گوید: (کارشناس تاریخ انتشار نصرانیت و پیدایش انجیل ها، به این سخنان بی‌پایه و اساس اعتنایی نمی‌کند، زیرا نه کتاب‌های آن‌ها بصورت مدون و محفوظ و متواتر تا زمان عیسی علیه السلام بوده و نه این مسیحیت موجود، به زمان آن حضرت پیوند می‌خورد. به نحوی که بتوان آن را روایتی دانست که دست به دست رسیده و یا اموری باشد که با آن آشنا نیستند و به تبلیغات مسیحیت یا امور مربوط به آن نسبت داده شود[1].

سرانجام به حادثهٔ یاد شده در انجیل اشاره می‌کند و می‌گوید: چه بسا گفته می‌شود: این ماجرا، ویژهٔ داستان نزول مائده باشد که به حسب روایت انجیل متّی، بعد از آن بوده که مسیح علیه السلام خبر شهادت یحیای پیامبر و بریدن سر او را شنیده بود.

«متی می‌گوید: ۱۳چون عیسی این را شنید، به قایق سوار شده، از آنجا به مکانی دورافتاده به خلوت رفت. امّا مردم باخبر شده، از شهرهای خود پای پیاده از پی او روانه شدند. ١٤چون عیسی از قایق پیاده شد، جمعیتی بی‌شمار دید و دلش بر حال آنان به‌رحم آمده، بیمارانشان را شفا بخشید. ١٥نزدیک غروب، شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «اینجا مکانی است دورافتاده، و دیروقت نیز هست. مردم را روانه کن تا به روستاهای اطراف بروند و برای خود خوراک بخرند.» ١٦عیسی به آنان گفت: «نیازی نیست مردم بروند. شما خود به ایشان خوراک دهید.» ١٧شاگردان گفتند: «در اینجا چیزی جز پنج نان و دو ماهی نداریم.» ١٨عیسی گفت: «آنها را نزد من بیاورید.» ١٩سپس به مردم فرمود تا بر سبزه‌ها بنشینند. آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت و به آسمان نگریسته، برکت داد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و آنان نیز به مردم دادند. ٢٠همه خوردند و سیر شدند و از خرده‌های باقی‌مانده، دوازده سبدِ پُر برگرفتند. ٢١شمار خورندگان، به‌جز زنان و کودکان، پنج هزار مرد بود»[2].

---

۱. همان.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ١٤ / ١٣ / ٢١

ولی علامه با حاشیه‌ای بر این مطلب، گفته است: اما این ماجرا با آنچه که قرآن بیان داشته، در هیچ یک از ویژگی هایش انطباق ندارد[1].

آری، سخن او با قرائت اولیهٔ داستان درست در می‌آید؛ اما اگر ما این داستان را در انجیل یوحنا، بخوانیم و تتمهٔ آن را که در همان فصل آمده نیز بر آن بیافزایم، می‌بینیم گفتگوهایی در میان بوده که در روز بعد میان مسیح و برخی از کسانی که در آن مناسبت غذا خورده بودند و حواریان در فضای مربوط به مسألهٔ غذا دادن، اتفاق افتاده است و در این گفتگوها مطالبی وجود دارد که همان محتوای آیات سورهٔ مائده را در بر دارد.

رخداد بعد که در انجیل یوحنا وارد شده، اینگونه است:

«۱... عیسی به آن سوی دریاچهٔ جلیل که همان دریاچهٔ تیبِریه است، رفت. ۲گروهی بسیار از پی او روانه شدند، زیرا آیاتی را که با شفای بیماران به ظهور می‌رسانید، دیده بودند. ۳پس عیسی به تپه‌ای برآمد و با شاگردان خود در آنجا بنشست. ٤عید پِسَخِ یهود نزدیک بود. ٥چون عیسی نگریست و دید که گروهی بسیار به سویش می‌آیند، فیلیپُس را گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ٦این را گفت تا او را بیازماید، زیرا خود نیک می‌دانست چه خواهد کرد. ۷فیلیپُس پاسخ داد: «دویست دینار نان نیز کفافشان نمی‌کند، حتی اگر هر یک فقط اندکی بخورند.» ۸یکی دیگر از شاگردان به نام آندریاس، که برادر شَمعون پطرس بود، گفت: ۹«پسرکی اینجاست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، امّا این کجا این گروه را کفایت می‌کند؟» ۱۰عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزهٔ بسیار بود. پس ایشان که نزدیک پنج هزار مرد بودند، نشستند. ۱۱آنگاه عیسی نانها را برگرفت، و پس از شکرگزاری، میان نشستگان تقسیم کرد، و ماهیها را نیز، به قدری که خواستند. ۱۲چون سیر شدند، به شاگردان گفت: «پاره‌نانهای باقی‌مانده را جمع کنید تا چیزی هدر نرود.» ۱۳پس آنها را جمع کردند و

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ٦، ص ۱۲۱

از پاره‌های باقی‌ماندهٔ آن پنج نان جو که جماعت خورده بودند، دوازده سبد پر شد. ١٤مردم با دیدن این آیت که از عیسی به ظهور رسید، گفتند: «براستی که او همان پیامبر است که می‌باید به جهان بیاید.»[1].

اما آنچه روز بعد اتفاق افتاد، اینگونه است:

«٢٢روز بعد، جماعتی که آن سوی دریا مانده بودند، دریافتند که به‌جز یک قایق، قایقی دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می‌دانستند که عیسی با شاگردانش سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان به تنهایی رفته بودند. ٢٣آنگاه قایقهای دیگری از تیبِریه آمدند و نزدیک جایی رسیدند که آنها پس از شکرگزاریِ خداوند، نان خورده بودند. ٢٤چون مردم دریافتند که نه عیسی آنجاست و نه شاگردانش، بر آن قایقها سوار شدند و در جستجوی عیسی به کَفَرناحوم رفتند. ٢٥چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی گفتند: «استاد، کِی به اینجا آمدی؟» ٢٦عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، مرا می‌جویید نه به سبب آیاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. ٢٧کار کنید، امّا نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید زده است.» ٢٨آنگاه از او پرسیدند: «چه کنیم تا کارهای پسندیدهٔ خدا را انجام داده باشیم؟» ٢٩عیسی در پاسخ گفت: «کار پسندیدهٔ خدا آن است که به فرستادهٔ او ایمان آورید.» ٣٠گفتند: «چه آیتی به ما می‌نمایانی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه می‌کنی؟ ٣١پدران ما در بیابان مَنّا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "او از آسمان به آنها نان داد تا بخورند». این مطلب اشاره به داستان بنی اسرائیل با حضرت موسی است. که پس از بیرون رفتن از مصر و فرود آمدن مَنّ و سلویٰ برای آن‌ها رخ داده است.

«٣٢عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، موسی نبود که آن نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ٣٣زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» ٣٤پس گفتند: «این نان را همواره به ما بده.» ٣٥عیسی به آنها گفت: «نان حیات من

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ /١ / ١٤

هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آوَرَد هرگز تشنه نگردد...».

بنابراین مسیح باز می‌گردد و از بُعد ایمانی و روحی و اخلاقی با آنان سخن می‌گوید که زندگی با مفهوم معنوی آن به وسیلهٔ آن‌ها تحقق خواهد یافت، نه مفهوم مادی. و این مطلب شبیه سخن خدای متعال است که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾[1] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید!).

اما آ نها همواره بر جنبه‌های مادی زندگی خود تأکید داشتند و از این سخن ناراحت شدند.

«٤١آنگاه یهودیان دربارهٔ او همهمه آغاز کردند، چرا که گفته بود «مَنَم آن نان که از آسمان نازل شده است.» ٤٢می‌گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، "از آسمان نازل شده‌ام"؟» ٤٣عیسی در پاسخ گفت: «با یکدیگر همهمه مکنید. ٤٤هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من‌اید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. ٤٥در کتب پیامبران آمده است که "همه از خدا تعلیم خواهند یافت." پس هر که از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد من می‌آید. ٤٦نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن کس که از خداست؛ او پدر را دیده است. ٤٧آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است. ٤٨من نان حیاتم. ٤٩پدران شما، مَنّا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند. ٥٠امّا نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان

---

١. انفال: ٢٤

است که هر که از آن بخورَد، نخواهد مرد. ۵۱مَنَم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. هر کس از این نان بخورَد، تا ابد زنده خواهد ماند. نانی که من برای حیات جهان می‌بخشم، بدن من است.».

آن گروه سخن مسیح را در نیافتند، زیرا همواره به جنبهٔ مادی نیازهای خود توجه داشتند.

«۵۲پس جدالی سخت در میان یهودیان درگرفت که «این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟».

به نظر می‌رسد که مسیح از این لحظه به بعد، با منطق آن ها، همراهی و همگامی کرد و اگر هدف آن‌ها خوردن و آشامیدن بوده، او جسد خود را بدان تشبیه کرده که شاید آنان بتوانند مقصود او را دریابند و هدف او را بفهمند.

«۵۳عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. ٥٤هر که بدن مرا بخورَد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید. ٥٥زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است. ٥٦کسی که بدن مرا می‌خورَد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن می‌شود و من در او. ۵۷همان‌گونه که پدرِ زنده مرا فرستاد و من به پدرْ زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد بود. ۵۸این است نانی که از آسمان نازل شد؛ نه مانند آنچه پدران شما خوردند، و با این حال مردند؛ بلکه هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند.» ۵۹عیسی این سخنان را زمانی گفت که در کنیسه‌ای در کَفَرناحوم تعلیم می‌داد»[1].

---

۱. در میان مسیحیان سنتی کلیسایی وجود دارد. که به راز (افخارستیا یا اوخارستیا) معروف است. این عبارت کلمه‌ای است، که به عربی برگشته و اصل آن از کلمهٔ یونانی (.....) گرفته شده است. و به معنای تشکر، همچنین به عنوان راز غذا خوردن و قربانی مقدس از آن تعبیر می‌شود. این سنت ما را به یاد آخرین شامی می‌اندازد. که عیسی با حواریان خود در آن شبی که دستگیر شد. تناول کردند و حسب تصور رایج مسیحیان، پس از این شام او دستگیر و شکنجه شد و به صلیب آویخته شد و کشته شد. این سنت کلیسایی آن است که قطعهٔ بسیار کوچک و نازکی از نان را که (برشان) نامیده می‌شود و نمایندهٔ بدن عیسی است و گاهی نیز این قطعه، در اندکی شراب فرو برده می‌شود که آن را نیز نمایندهٔ خون مسیح می‌دانند. چنانکه در متن بالای انجیلی آمده، تناول می‌کنند.

این مطلب تأکیدی چند باره بر این است که غذای ایمان و روح و عقل مهم تر است و مسیح در این خصوص تجسم آن سرچشمه، برای آنان است.

لحظه‌ای فرا رسید که مؤمنان پیرامون او، از کسانی که در دل آن‌ها شک و بیماری است، یا یهودیانی که به او ایمان نیاورده بودند، جدا شوند. اینان کسانی بودند، که حادثهٔ دیروز یعنی معجزهٔ غذا دادن را دیده بودند؛ ولی با این وجود به وی کفر ورزیدند و این کار بخاطر چسبیدن آن‌ها به امور مادی و طمع ورزی در بر آوردن نیازهای مادی آن‌ها بدون نیازهای ایمانی و معنوی و اخلاقی بود.

«٦٠بسیاری از شاگردان او با شنیدن این سخنان گفتند: «این تعلیم سخت است، چه کسی می‌تواند آن را بپذیرد؟» ٦١عیسی، آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همهمه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این سبب لغزش شما می‌شود؟ ٦٢پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می‌کند، چه خواهید کرد؟ ٦٣روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است. ٦٤امّا برخی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا عیسی از آغاز می‌دانست چه کسانی ایمان نمی‌آورند و کیست آن که او را تسلیم دشمن خواهد کرد. ٦٥سپس افزود: «از همین رو به شما گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر به او عطا شده باشد.» ٦٦از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشته، دیگر او را همراهی نکردند. ٦٧پس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» ٦٨شَمعون پطرس پاسخ داد: «سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست. ٦٩و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدّوسِ خدا.» ٧٠عیسی به آنان پاسخ داد: «مگر شما دوازده تن را من برنگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است.» ٧١او به یهودا، پسر شَمعون اَسخَریوطی، اشاره می‌کرد، زیرا او که یکی از آن دوازده تن بود، پس از چندی عیسی را تسلیم دشمن می‌کرد»[1].

---

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ /٢٢ / ٧١



از دیدگاه شخص من، ارتباط دادن میان درخواست قبلی و میان فرود آمدن مَنّ و سلویٰ در داستان حضرت موسی و تعبیر به اینکه این مائده از آسمان نازل شده و از نزد خدای سجان است، ما را وا می‌دارد که فهم خود را دربارهٔ حادثهٔ فرو فرستاده شدن مائده، مورد بازنگری قرار دهیم که چگونه این امر تحقق یافته، چنانکه ارتباط این موضوع با ایمان آوردن به مسیح - آنگونه که در متن بعدی می‌آید _ نزدیک به مضمونی است که در سورهٔ مائده وارد شده است:

«۲۸آنگاه از او پرسیدند: «چه کنیم تا کارهای پسندیدهٔ خدا را انجام داده باشیم؟» ۲۹عیسی در پاسخ گفت: «کار پسندیدهٔ خدا آن است که به فرستادهٔ او ایمان آورید.» ۳۰گفتند: «چه آیتی به ما می‌نمایانی تا با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه می‌کنی؟ ۳۱پدران ما در بیابان مَنّا خوردند، چنانکه نوشته شده است: "او از آسمان به آنها نان داد تا بخورند»[1].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ - ۲۸ - ۳۱

مطلب دیگری که این احتمال را تقویت می‌کند این است که هدف، همین حادثه بوده که این رخداد اندکی پیش از عید فصح اتفاق افتاده و آیات سورهٔ مائده نیز دربارهٔ عید سخن می‌گوید: ﴿قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾[1] (عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!).

همانگونه که عید فصح مربوط به نان فطیر بوده که یهودیان آن را می‌خوردند، تا شب بیرون رفتن و رها شدن خود را از بردگی، در سرزمین مصر بیاد آورند، همچنین نان فطیری که در روزهای نخست، پس از عبور از دریا خوردند و آن را از خمیری تهیه کردند که با خود از مصر آورده بودند و هنوز آن خمیر نرسیده بود، در آنجا مناسبت جایگزینی از آن (عید) وجود دارد که این بار مرتبط به شخص مسیح و رسالت او و رخدادهای پیرامون آن ر سالت است، تا طی روزگاران در خاطر مؤمنان باقی بماند.

افزون بر آنچه گذشت، تعبیر به اینکه این مائده‌ای از آسمان است، لزوماً بدین معنا نیست که غذا به این صورت و در سفره‌ای بر آن‌ها نازل شده باشد؛ بلکه معنایش این است که خدای سبحان غذا را به شکل غیرعادی و بدون تلاش قابل توجهی از طرف مردم، برای آن‌ها مهیا می‌کند، چنانکه تعبیر به فراوانی مَنّ و سلویٰ برای آنان، تحت عنوانِ فرو فرستادن، آمده است: ﴿وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ

---

۱. مائده: ۱۱۴

كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ ﴾[1].

([مرغانی مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم؛ (و گفتیم:) «از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم).

مَنّ، ماده‌ای بوده که از درختان تراوش می‌کند و سَلویٰ مرغانی بوده‌اند که روی زمین زندگی می‌کنند. نهایت اینکه خدای متعال، شرایط را به گونه‌ای مهیا ساخت که این دو مادهٔ غذایی پیوسته و به شکل دائم بدون نیاز به کِشت و زرع و تلاش برای تربیت این پرندگان، یا زحمت کشیدن برای شِکار آن ها، به دست آنان برسد. و زمانی که خدای متعال به آن پنج قرص نان و دو عدد ماهی برکت داد، بگونه‌ای که روی هم رفته توانست، هزاران نفر را سیر کند، ماجرا همین گونه بود، تا معجزه‌ای از معجزات خداوند و دلیلی بر درستی پیامبری مسیح علیه‌السلام باشد.

«۱۴مردم با دیدن این آیت که از عیسی به ظهور رسید، گفتند: «براستی که او همان پیامبر است که می‌باید به جهان بیاید.»[2].

خلاصهٔ مطالبی را که از همهٔ اطلاعات پیشین و باز سازی آن‌ها و اندکی تعدیل در داستان انجیل بدست می‌آورم، این گونه خواهد بود که:

- با نزدیک بودن عید فصح یهودی، حواریان از مسیح خواستند، خداوند از جانب خودش و بصورت غیبی آن‌ها را روزی بدهد، تا این رویداد معجزه‌ای باشد که بر ایمان آن‌ها نسبت به مسیح بیفزاید.

---

۱. بقره: ۵۷

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ - ١٤

• عیسی از خدا خواست که به صورت غیبی (مائده) را به آن‌ها روزی بدهد، بگونه‌ای که مناسبتی جشن گونه باشد تا نسل‌های آینده‌ای که به مسیح ایمان دارند و نشانه‌ای بر درستی رسالت او همچنین وسیله‌ای برای سیر کردن آن‌ها باشد.

• خداوند متعال آن‌ها را تهدید کرد که اگر یکی از آن‌ها پس از این معجزه، کافر شود، کیفر سختی خواهد دید.

• خدای متعال دعای مسیح را مستجاب کرد و این پنج قرص نان و دو عدد ماهی، غذای هزاران نفر از مردم، شدند و از نیاز آنان نیز اضافه آمد.

• حواریان بر ایمان خود ثابت ماندند، در حالیکه بسیاری از یهودیان کافر شدند، زیرا انتظار داشتند این معجزه ادامه یابد و تنها یک بار نباشد و این موضوع دلالت دارد که آنان افرادی بسیار مادی گرا بودند.

• به این ترتیب، هدف آیات سورهٔ مائده افزودن بر بیان آن رخداد، در پی آن است که داستان انجیلی به روایت یوحنا را صحیح بشمارد و آن را در روند صحیح خود قرار دهد، چنانکه حوادث آن زمان گذشته است و از آن جمله، مطلبی است که در انجیل یوحنا آمده و حاکی است که این سخن از عموم یهودیان صادر شده، نه از حواریان، با اینکه به حسب قرآن کریم، این سخن از خودِ حواریان بوده است. بنابراین، این نقطه بمنزله تصحیحی قرآنی نسبت به داستان انجیلی است.

رخداد دیگری وجود دارد و به عنوان (شام آخر) معروف است که پس از آن، بی‌درنگ عیسی دستگیر شد و حادثهٔ به صلیب کشیده شدن پیش آمد که نیازمند درنگی تحلیلی است تا ببینیم چه میزان می‌تواند، این همان داستانی باشد، که در سورهٔ مائده آمده است:

در انجیل متی آمده است:

«۱۷در نخستین روز عید فَطیر، شاگردان نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «کجا می‌خواهی برایت تدارک ببینیم تا شام پِسَخ را بخوری؟» ۱۸او به آنان گفت که به شهر، نزد فلان شخص بروند و به او بگویند: «استاد می‌گوید: "وقت من نزدیک شده است. می‌خواهم پِسَخ را در خانهٔ تو با شاگردانم نگاه دارم."» ۱۹شاگردان همان‌گونه که عیسی گفته بود، کردند و پِسَخ را تدارک دیدند. ۲۰شب فرا رسید و عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره نشست. ۲۱در حین صرف شام، عیسی گفت: «آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد».

این متن نشان می‌دهد، که هر یک از حواریان از مسیح در خواست می‌کردند، بگوید چه کسی وی را تسلیم می‌کند و او گفت:

«۲۳... آن که دست خود را با من در کاسه فرو می‌برد، همان مرا تسلیم خواهد کرد. ٢٤پسر انسان همان‌گونه که دربارهٔ او نوشته شده، خواهد رفت، امّا وای بر آن کس که پسر انسان را تسلیم دشمن می‌کند. بهتر آن می‌بود که هرگز زاده نمی‌شد.».

زیرا یهودای اسخریوطی- بنا به گفته انجیل متّی، پیشاپیش، با یهودیان همداستان شده بود که مسیح را به آن‌ها تحویل دهد؛ چون مسیح همواره از دیده‌ها پنهان بود.[1].

از این رو، پاسخ مسیح به پرسش او متفاوت بود.

---

۱. در همین فصل از انجیل متی آمده است. «١٤آنگاه یهودای اَسخَریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت ۱۵و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سی سکهٔ نقره به وی پرداخت کردند. ١٦از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند».

«۲۵آنگاه یهودا، تسلیم‌کنندهٔ وی، در پاسخ گفت: «استاد، آیا من آنم؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود گفتی!»...

یعنی تو با این پرسش، خودت را در معرض تهمت قرار دادی.

این متن موضوع را کامل می‌کند که چگونه حضرت مسیح، طعام را متبرک ساخت و معنایی رمزی و سمبلیک به آن داد و به آنان خبر داد که آخرین نوشیدنی او از شراب دنیایی، همین خواهد بود.

«۲۹... از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود، تازه بنوشم.» ۳۰ آنگاه پس از خواندن سرودی، به سمت کوه زیتون به راه افتادند».

سپس مسیح به حواریان خبر داد که آن‌ها همین امشب در مورد وجود او به شک و تردید خواهند افتاد و این موضوع قضا و قدری حتمی است و با این مسأله به این نکته اشاره کرد که به زودی دستگیر خواهد شد. بنابراین، چگونه نمی‌تواند از آنچه که برای وی پیش می‌آید، خود را خلاصی بخشد، در صورتی که او همان کسی بود که معجزات فراوانی را انجام داد:

«در این هنگام یسوع به آن‌ها گفت: همهٔ شما امشب در وجود من تردید خواهید کرد».

سپس این متن، گفتگویی را که میان مسیح و پطرس اتفاق افتاده، نقل می‌کند که پطرس خود را از این شک و تردید استثناء می‌کند.

«۳۳پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» «۳٤عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵امّا پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.».

هر یک از آنها سخن پطرس را تکرار کردند و تأکید نمودند که بر ایمان خود ثابت قدم خواهند ماند و این موضوع نزدیک به توصیفی است که در سورهٔ مائده آمده و روشن می‌سازد که آنها در رابطه با آنچه که مسیح خبر داده بود که سریعاً در این قضیه شک خواهند کرد، حالتی از شک و تردید و بی‌ثباتی داشتند؛ بلکه پس از آن رهسپار گشت تا نماز شب را با آن‌ها بخواند، دید همه در خوابند، آنان را سرزنش کرد.

«٤٠آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ ٤١بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، امّا جسم ناتوان.»..

٤٣چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان سنگین شده بود. ٤٤پس یک بار دیگر ایشان را به حال خود گذاشت و رفت و برای سوّمین بار همان دعا را تکرار کرد. ٤٥سپس نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود. ٤٦برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کنندهٔ من از راه می‌رسد.» ٤٧عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلّح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از راه رسیدند».[1].

تصویری که پیش از این گذشت و به عنوان شام آخر معروف است، با این جزئیات، کافی نیست بگوییم این موضوع همان مطلبی است که هدف فرو فرستادن مائده بوده است؛ بلکه اصلاً مطلبی شبیه آن را نیز در بر ندارد، زیرا مهیا کردن غذای طبیعی بدون دخالت دست غیب است و قرآن دربارهٔ (معجزه ای) سخن می‌گوید که ایمان آنان را ثابت نگاه دارد و دل‌های شان استوار گردد و در پیشگاه خدا گواهان

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ٢٦ - ١٧ - ٧٥

آن حادثه باشند و اگر کسی از آنها بپرسد یا دیگران از آنان خبر دهند، شاهد عینی باشند.

خلاصه اینکه داستان غذا دادن پنج هزار تن،؛ به مقصود و هدف آیات سورهٔ مائده بیشتر دلالت دارد، مشروط به اینکه بگوییم: در قرآن کریم با این خصوصیات فرو فرستاده شده، تا برخی جزئیات داستان‌های انجیلی، تعدیل و تصحیح شود.

*معجزه‌هایی که در قرآن نیامده:

افزون بر آنچه که در قرآن کریم به عنوان معجزات آمده، انجیل‌ها معجزات دیگری را نیز ذکر کرده‌اند که نزدشان اندکی درنگ می‌کنیم؛ ولی ذکر آن معجزات را پس از نقل سخنانی که در تفسیر تطبیقی کتاب مقدس تحت عنوان (معجزات مسیح) آمده، عنوان خواهیم کرد که یوحنا و بشیران دیگر، جز اندکی از معجزاتی را که در برابر مردم روی داده و حضرت مسیح آن‌ها را لمس کرده و شفا داده، نیاورده و ثبت نکرده اند.[1].

اگر بخواهیم این (آیات = معجزات) را بر شمریم و آمار آن‌ها را در انجیل‌های چهار گانه بیان کنیم در می‌یابیم که در چهار دسته می‌گنجند: چیرگی بر نیروهای طبیعی – شفای بیماران – زنده کردن مردگان و بیرون راندن شیاطین. و در این چهار گروه ۳۷ رویداد ثبت شده و هر رویدادی یک معجزه یا بیشتر را در بر دارد و اینگونه دسته بندی می‌شوند:

---

۱. گروهی از مؤلفان: (التفسیر التطبیقی للکتاب المقدس) ص ۲۲۵۸

•چیرگی بر نیروهای طبیعی:

۱-تبدیل آب به شراب.

۲-زیاد کردن ماهی در تور.

۳- آرام کردن توفان.

۴-سیر کردن پنج هزار مَرد، افزون بر زنان و کودکان.

۵-راه رفتن بر روی آب.

۶-سیر کردن چهار هزار مَرد، افزون بر زنان و کودکان.

۷-جزیه در دهان ماهی.

۸-لعنت کردن درخت زیتون.

۹-زیاد کردن ماهی برای بار دوم.

---

*شفا دادن بیماران:

۱-پاکسازی و بهبود بخشیدن فرد پیس.

۲-شفا دادن خدمتگزار فرماندۀ صد سرباز.

۳-شفاء دادن خویشاوند پطرس.

۴-شفا دادن بیماران و دیوانگان.

۵-شفا دادن انسان شَل و لنگ.

۶-شفا دادن خونریزی.

۷.شفا دادن دو نابینا.

۸.شفا دادن انسانی که دستش خشک بود.

۹-شفاء دادن دختر زنِ کنعانی.

۱۰-شفا دادن افراد بسیاری در الجلیل.

۱۱-شفا دادن نابینایان.

۱۲-شفا دادن به کر و لال.

۱۳-شفاء داد نابینا در بیت صیدا.

۱۴-شفادادن زن کمر خمیده.

۱۵-شفا دادن فرد مبتلا به بیماری استسقاء.

۱۶-شفای ده نفر پیس.

۱۷-بهبود بخشیدن به گوش‌های بردهٔ رئیس کاهنان.

۱۸-شفای پسر خادم پادشاه.

۱۹- شفای فردی لَنگ در بیت حسدا.

۲۰-شفاه دادن نابینایی مادر زاد.

• زنده کردن مردگان:

۱ - زنده کردن دختر یایرس.

۲-زنده کردن پسر زنِ بیوه نایین.

۳زنده کردن لعازر.

• بیرون راندن شیطان ها:

۱-بیرون راندن شیاطین از منطقهٔ جرجسیان.

۲-بیرون کردن شیاطین از بدن لالِ دیوانه.

۳-بیرون کردن شیطان از بدن نوجوان.

۴-بیرون انداختن روح نجس.

۵- بیرون راندن شیطان از بدن لال و نابینا[۱].

تبدیل آب به شراب:

در انجیل یوحنا آمده است: «۱روز سوّم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی نیز در آنجا حضور داشت. ۲عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ۳چون شرابْ تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «شراب ندارند!» ٤عیسی به او گفت: «بانو، مرا با این امر چه کار است؟ ساعت من هنوز فرا نرسیده.» ٥مادرش خدمتکاران را گفت: «هر چه به شما گوید، بکنید.» ٦در آنجا شش خمرهٔ سنگی بود که برای آداب تطهیر یهودیان به کار می‌رفت».

جُرن: در عبارت کتاب مقدس، منبع یا حوضچه‌ای از سنگ قلم کاری شده است که آب را در آن می‌ریزند و بخش‌هایی از بدن را در آن می‌شویند یا از آن وضو می‌گیرند و یا حبوبات و یا گوشت را در آن می‌کوبند و دارای حجم‌های متفاوتی است. این ظرف‌های سنگیِ بزرگ شش عدد بوده‌اند و برای آب آشامیدنی مورد استفاده نبوده اند؛ بلکه برای تطهیر استفاده می‌شده اند. یهودیان هر چیزی را آب می‌کشند و اگر دستشان را نشسته باشد، غذا نمی‌خورند. آنان همواره دست‌ها و پاهای خود را برای حفظ پاکیزگی آن‌ها شتشو می‌دهند. (هر یک از این ظرف‌ها دو یا سه متر، گنجایش دارند) و یک متر تقریباً ۲۳ لیتر است.

---

۱. https;//www. engeel. com/index. php?artcle=miracles

«و هر کدام گنجایش دو یا سه کیل داشت. ۷عیسی خدمتکاران را گفت: «این خمره‌ها را از آب پر کنید.» پس آنها را لبالب پر کردند. ۸سپس به ایشان گفت: «حال اندکی از آن برگیرید و نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند. ۹رئیس مجلس آب را که شراب شده بود چشید. او نمی‌دانست آن را از کجا آورده‌اند، هرچند خدمتکارانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند. پس رئیس مجلس داماد را فرا خواند ۱۰و به او گفت: «همه نخست با شراب ناب پذیرایی می‌کنند و چون میهمانان مست شدند، شراب ارزانتر را می‌آورند؛ امّا تو شراب ناب را تا این دم نگاه داشته‌ای!» ۱۱بدین‌سان عیسی نخستین آیت خود را در قانای جلیل به ظهور آورد و جلال خویش را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند»[۱].



۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲- ۱- ۱۱



چند نکته در مورد این آیه (معجزه).

۱ - تنها در روایت یوحنا از این داستان یاد شده، بنابراین نمی‌توانیم محتوای آن را با متون انجیل‌های دیگر سازگار کنیم.

۲- آیا حکم ویژهٔ شراب، اباحه بوده است:

نظریات مسیحیان دربارهٔ مشروبات الکلی گوناگون است. در طول ۱۸۰۰ سال نخست از تاریخ کلیسا، مسیحیان، مشروبات الکلی را به عنوان بخشی از زندگی روزمرهٔ خود مصرف می‌کردند؛ بلکه نبیذ، به عنوان یک مشروب الکلی نیز جزء برخی از مراسم دینی آنان بوده و آن را از طریق کتاب مقدس و سنت‌های مسیحی می‌نگریستند که بخششی از جانب خداست و زندگی را با شادی بیشتری همراه می‌سازد؛ ولی زیاد نوشیدن آن که منجر به مستی شود، گناه شمرده می‌شد.

در نیمهٔ قرن نوزدهم، برخی از مسیحیان پروتستانت، به این موضع کشیده شدند که نوشیدن مشروبات الکلی به صورت معتدل را حلال می‌شمردند و تصمیم گرفتند، ننوشیدن آن را در شرایط فعلی حکیمانه تر تلقی کنند، در حالیکه دیگران به سمت ممنوعیت مشروبات الکلی اعتیاد آور، کشیده شدند، زیرا از امور محرمه است. امروز این سه موضع دربارهٔ مشروبات الکلی نزد برخی از طوائف مسیحی وجود دارد؛ ولی موضع تاریخی آن‌ها حلال شمردن بوده، بی‌آنکه محدودیتی داشته باشند، تنها مستی را ممنوع کرده بودند. و این موضع و دیدگاه، در سراسر جهان میان مسیحیان رواج دارد.

اما در (تَنَخ) عهد قدیم می‌بینیم که ادعاهای زشتی به برخی از پیامبران نسبت داده شده که مثلاً برخی از آن‌ها شراب نوشیده و مست شده‌اند و ارتکاب امور حرامی را بخاطر آن انجام داده اند. در ضمن حوادث مربوط به سرگذشت حضرت نوح علیه السلام در مرحلهٔ پس از طوفان و استقرار او به روی زمین، نقل شده که او انگوری را کاشت و شراب درست کرد و نوشید، تا جایی که مست شد و خود را برهنه ساخت.

«۲۰نوح به کِشتکاری زمین آغاز کرد، و تاکستانی غَرْس نمود. ۲۱او از شراب آن نوشیده، مست شد و خود را در میان خیمهٔ خویش برهنه ساخت. ۲۲حام، پدر کنعان، برهنگی پدر را دید و دو برادر خویش را در بیرون خبر داد. ۲۳پس سام و یافِث ردایی برگرفته، آن را بر شانه‌های خویش افکندند و پس پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. ایشان روی به جانب دیگر داشتند و برهنگی پدر را ندیدند. ۲٤چون نوح از مستی خود به هوش آمد و دریافت که پسر کوچکتر با وی چه کرده است، ۲۵گفت: «لعنت بر کنعان! برادران خود را بندهٔ بندگان باشد.» ۲٦و نیز گفت: «متبارک باد یهوه، خدای سام! کنعان بندهٔ او باشد. ۲۷خدا یافِث را وسعت

بخشد؛ او در خیمه‌های سام ساکن شود، و کنعان بندهٔ او باشد.»[1].

پوشیده نیست که در این متن، برخی امور وجود دارد که هدف آن اهانت به کنعان و کنعانیان است که ساکنان اصلی سرزمین فلسطین و دشمنان تاریخی بنی اسرائیل اند.

● همچنین ادعای زشتی را می‌یابیم و مفاد آن این است که لوط علیه السلام پس از آنکه عذاب بر قومش نازل شد و او همراه دو دخترش به کوهستان گریخت، در آنجا شراب نوشید تا جایی که مست شد و بدون آنکه متوجه باشد، با دو دختر خود زنا کرد و محصول آن این شد، که هر یک از آن‌ها دو کودک به دنیا آوردند.

«۳۰لوط از صوعَر برآمد و با دو دخترش در کوه ساکن شد، زیرا از ماندن در صوعَر هراسناک بود. پس با دو دخترش در غاری سکونت گزید. ۳۱روزی دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما سالخورده گشته و در این نواحی مردی نیست، تا به رسم همهٔ جهان، به ما درآید. ۳۲بیا تا پدرمان را شراب بنوشانیم و با او همخواب شویم تا نسلی از پدر خویش نگاه داریم.» ۳۳پس در همان شب، پدرشان را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ رفته، با پدرش همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳٤روز دیگر، دختر بزرگ به کوچک گفت: «دیشب من با پدرم همخواب شدم. بیا تا امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو با وی همخواب شو تا نسلی از پدرمان نگاه داریم.» ۳۵پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک رفته، با وی همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن او نیز آگاه نشد. ۳٦پس هر دو دختر لوط از پدر خویش باردار شدند. ۳۷دختر بزرگ پسری بزاد و او را موآب نامید؛ او پدر موآبیان امروزی است. ۳۸دختر کوچک نیز پسری بزاد و او را بِن‌عَمّی نامید؛ او پدر عَمّونیان امروزی است»[2].

---

۱. کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۹ - ۲۰- ۲۷

۲. کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۱۹ ۳۰ - ۳۸

این متن همچنین به دشمنان بنی اسرائیل و افرادی که از نظر تاریخی با آنان در ستیز بوده‌اند از اهالی شهر موأب توجه دارد. (موأب کشوری واقع در شرق دریای میت است) و بنی عمون (در عمان پایتخت اردن) می‌زیستند و به آن نیز توجه دارد و می‌دانیم که زبان اهالی موأب و عمونیان، زبان کنعانی بوده است.

• در داستان اسحاق و دو فرزندش عیسو و یعقوب می‌یابیم که او نیز شراب نوشید؛ بلکه دعا کرده است که خداوند به پسرش یعقوب، گندم و شراب بدهد. این داستان – به اختصار– بیان می‌کند، هنگامی که اسحاق بزرگ شد، چشمانش را از دست داد و دو فرزند او عیسو و یعقوب دو قلو بودند و از آنجا که اولی بزرگتر بود، پدرش قصد شکار کرد تا برای او غذایی بیاورد و این کار سبب شایستگی او برای برکت آن باشد:

زمانی که مادرش به این مطلب پی برد، از آنجا که به یعقوب بیشتر تمایل داشت، سخن پدرش را برای او بازگو کرد و پوست بزغاله‌ای را بر او پوشاند تا با این حیله، دستش را مانند دست برادرش – عیسو– سازد و هنگامی که پدرش دست به او می‌زند، فکر کند که وی عیسو است. اسحاق گفت:...

«۲٤.. آیا براستی تو پسر من عیسو هستی؟» پاسخ داد: «هستم.» ۲۵آنگاه اسحاق گفت: «خوراک را نزدیک بیاور تا از شکار پسرم بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس آن را نزدیک آورد و او خورد؛ و شراب نیز برایش آورد و او نوشید. ۲٦آنگاه پدرش اسحاق او را گفت: «پسرم، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷پس نزدیک رفت و او را بوسید. اسحاق رایحهٔ لباسهای او را بویید و او را برکت داد و گفت: «هان، رایحهٔ پسرم همچون رایحهٔ صحرایی است که خداوند آن را برکت داده باشد. ۲۸ خدا تو را از شبنم آسمان و فربهی زمین عطا فرماید و از فراوانی غله و شراب تازه. ۲۹قومها تو را خدمت کنند و طایفه‌ها در برابرت سر فرود آرند؛ بر برادرانت سَروَر باش، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعن کند و مبارک باد هر که تو را برکت

دهد.»[1].

در اینجا عبارتِ (تا ملت‌ها به بردگی تو در آیند و قبیله‌ها بر تو سجده نمایند) را می‌بینیم که دلالت دارد، هیئت حاکم بر بنی اسرائیل و نگاه آنان به ملت‌های دیگر چگونه بوده است.

پس از آن ملاحظه می‌کنیم که در تورات، قانون خاصی دربارهٔ شراب آمده و در کتاب لاویان می‌گوید: «... ۸سپس خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: ۹«وقتی به خیمهٔ ملاقات داخل می‌شوید، شراب و دیگر مُسکِرات منوشید، نه تو و نه پسرانت با تو، تا نمیرید. این است فریضه‌ای ابدی در همهٔ نسلهایتان. ۱۰شما باید میان مقدس و غیرمقدس، و نجس و طاهر تمایز قائل شوید، ۱۱و همهٔ فرایضی را که خداوند به واسطهٔ موسی به بنی‌اسرائیل گفته است، به آنان بیاموزید.[2]».

این عبارت هر چند در بردارندهٔ نهی از نوشیدن شراب و هر گونه مست کننده‌ای و حرام کردن آن برای ابد است؛ ولی چند نکته در آن به نظر می‌رسد:

۱-این عبارت، ویژهٔ هارون و نوادگان اوست، که شایسته‌اند در میان همهٔ بنی اسرائیل به مقام کاهنی برسند.

۲-در خصوص وارد شدن آنها به (خیمهٔ گردهمایی) است که به آن (مشکن) یعنی مسکن، اطلاق می‌شود و آن حرم متحرکی است که بنی اسرائیل در هنگام تیه (سرگردانی و گم شدن) در بیابان پس از بیرون رفتن از مصر، پیش از آنکه حرم مرکزی همیشگی را بنا کنند، با خود می‌بردند.

---

۱. کتاب مقدس: کتاب پیدایش، فصل ۲۷ - ۲۴- ۲۹

۲. کتاب مقدس: کتاب لاویان، فصل ۱۰/ ۸ / ۱۱.

در شرح و تفسیر این متن آمده است: (معنای آن این است که کاهنان می‌توانند اندکی از شراب یعنی آب انگور تخمیر شده طبیعی را بنوشند. که نسبت الکل در آن بسیار پایین است و این کار در زندگی عادی و روزمرهٔ آن هاست؛ ولی پیش از وارد شدن به خدمت، جایز نیست؛ اما شرابی که به شدت مست کننده است و به شدت تخمیر شده، در همهٔ حالات ممنوع و غیر جایز است.[۱] و در کتاب تثنیهٔ تورات و خطاب به بنی اسرائیل می‌گوید:

«۱۲«اگر این قوانین را گوش گیرید و آنها را نگاه داشته، به جای آرید، آنگاه یهوه خدایتان عهد و محبتی را که برای پدرانتان سوگند خورد، با شما نگاه خواهد داشت. ۱۳او شما را دوست خواهد داشت و برکت داده، خواهد افزود. او ثمرهٔ رَحِم شما و محصول زمین شما، و غلّه و شراب و روغن شما، و گوساله‌های رمه و بره‌های گلهٔ شما را در سرزمینی که به پدرانتان سوگند خورد آن را به شما بدهد، برکت خواهد داد»[۲].

خداوند – به حسب این کتاب که ویژهٔ احکام شرعی و سفارشات الهی است – در شراب آن‌ها برکت می‌دهد و معنایش این است که شراب خود به خود حرام نیست؛ ولی این ممنوعیت را متوجه کاهنان در شرایط خاصی ساخته است. در (تَنَخ) متون گوناگونی آمده است که از شراب یاد می‌کند و ساختن و نوشیدن آن پیش تر، در بنی اسرائیل همواره ادامه داشته است و از نگاه یهودیان به شراب، این گونه برداشت می‌شود که آنان شراب را حلال می‌دانند؛ ولی نه دوست دارند مست شوند و نه در آن، زیاده روی کنند و کاهنان را پیش از وارد شدن به مراسم دینی، از نوشیدن آن منع می‌کنند. و قاضیان نیز هنگام نشستن بر کرسی قضاوت، شایسته

---

۱. https: //st-takla. org/bible/commentary/arot/church-encyclopedia/leviti-cus/chapter-۱۰. html

۲. کتاب مقدس: کتاب تثنیه، فصل ۷ - ۱۲- ۱۳

نیست، از آن بنوشند و پادشاهان و بزرگان نیز حق ندارند آن را بنوشند، تا مسئولیت‌های خود را فراموش نکنند و حکم اشتباه ندهند و از حدود عدل و داوری و درستی، بیرون نروند.

هلاخا (یعنی قانون یهودی) سفارش می‌کند. که نوشیدن نبیذ در جشن‌های دینی مانند قداست روز شنبه جایز است و سفارش شده است، همچنین سفارش می‌کند در آغاز و پایان جشن‌ها آن را بنوشند و نیز در جشن‌هایی که برای انجام ختنه و جشن‌هایی که برای ازدواج بر پا می‌شود و نوشیدن آن را گاهی وسیلهٔ اوج گرفتن روح انسان و رابطهٔ با خدا در چنین فضاهایی می‌دانند.

در متن شرعی و دینی، با ترجمه از عِبری اینگونه آمده که: مستی بطور کلی ممنوع است و هیچ گناهی بالاتر از مستی وجود ندارد و سبب بسیاری از گناهان است[۱].

از همهٔ آنچه یاد آوری شد ما به عنوان مسلمانان، متن انجیل را محکوم می‌کنیم که چگونه پیامبرشان آب را تبدیل به شراب می‌کند و حضرت مسیح چنین کاری را انجام می‌دهد و نخستین معجزهٔ او برای اثبات نبوت و پیامبری اش محسوب می‌شود.

بلکه به ادعای آنان، مسیح پسر خداست و این مسأله در نگاه مسیحیان پذیرفته شده و بدون عیب است و کار زشتی نیست :

در قاموس کتاب مقدس (دائرة المعارف الکتابیة المسیحیة) آمده است که: از

---

۱ .https://www.sefaria.org/beit-yosef%۲c-orach-chaim.٦٩٥.٣١?lan=bi

شراب، همراه با گندم و روغن زیتون به عنوان هدیهٔ بزرگی به انسان یاد شده است و در عهد قدیم بسیار احتیاط می‌کردند تا مردم را از زیاده روی در نوشیدن شراب باز دارند و می‌گفتند: آن را با آب مخلوط کنید... و کتاب مقدس از مست شدن با شراب منع کرده و چنین آموزش می‌دهد که مستی با آن، یک گناه است.[1].

و تحت عنوان (پرسش‌هایی از کتاب مقدس) در پایگاه خبر گزاری)تکلاهیما نوت قبطی ارتودوکسی(در عهد جدید این آیات وارد شده است: «با شراب مست نشوید که در آن بی‌حیایی وجود دارد؛ بلکه روح خود را با روح القُدُس پر کنید.إفسس۵: ۱۸... خداوند به مسیحیان حق نداده که افراد مست را مجازات کنند؛ زیرا مجازات کردن، مخصوص مقامات حکومتی مانند پلیس و قاضیان است... تا آخر، زیرا مسیحیت همواره انسان‌ها را به برقراری رابطهٔ فردی قلبی با خداوند دعوت می‌کند، نه اینکه مجازات دولتی را پذیرا باشند. همچنین باید به کتاب مقدسی بنگریم که مستی و دائم الخمر بودن را منع می‌کند. ولی به طور کلی استفاده از شراب را منع نکرده و به صورت مطلق از آن جلوگیری ننموده است، زیرا در آن داروهای بسیاری مانند: داروی سرفه و داروی معده و غیر آن وجود دارد و گرنه مؤمن نمی‌تواند، از این داروها استفاده کند.

در پاسخ به این اشکالِ مطرح شده که چرا حضرت مسیح، آب را به شراب تبدیل و در عروسی این کار را انجام داد؟ و گفته شده، هر کس این معجزه را در کتاب مقدس بخواند، درک خواهد کرد که این در حقیقت شرابی بوده، که به آب تبدیل شده است:

---

۱. مجمع الکنائس الشرقیة: قاموس المقدس ص ۳٤۷

۱-افراد مست به هوش آمدند.. این نوشیدنی شرابی غیر عادی بوده که مست نمی‌کند؛ بلکه برعکس، به هوش می‌آورد. بنابراین کسی که مسیحیت را متهم می‌کند شراب را حلال می‌شمرند و به این رویداد استدلال می‌کند، بر حق نیست.

۲-آبی که به شراب تبدیل شده، رمز و نشانه‌ای است که روح انسان با روح القُدُس پر شده است، زیرا پولُس در نامهٔ خود به اهالی إفسس می‌گوید:

«۱۸مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید»[۱].

پولُسِ فرستاده، میان شراب و پر شدن روح با روح القُدُس ارتباط برقرار کرده و مفاهیمی را در بر دارد که بالا تر از یک شراب معمولی است.

بلکه مست‌هایی را که از این جهان آلوده مست شده اند، بهوش می‌آورد و زندگی آن‌ها را پر از شادی می‌سازد. تا نعمت خداوند را درک کنند.

روشن است که این پاسخی بیهوده است، تنها تلاشی است برای اینکه این متن را دَور بزنند، زیرا شرابی که انسان را به هوش آورد که شراب نیست. معنای رمزی و سمبلیک اینجا حتی اگر فرض کنیم درست باشد، چیزی از حقیقت تبدیل آب به شراب متناسب با فضای جشن ازدواج تغییر نمی‌دهد.

۳-داستان، در ظاهر عبارت خود، نوعی اهانت از ناحیهٔ مسیح در مقابل مادرش حضرت مریم است و ما قبلاً به این مسأله هنگامی که دربارهٔ نیکوکاری مسیح با مادرش بحسب قرآن، سخن می‌گفتیم، اشاره کرده ایم.

در تفسیر و توضیح این متن از شرح کتاب مقدس آمده است که: محبت مریمِ

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، نامهٔ پولسِ فرستاده، به اهالی إفسس، فصل ۵ - ۱۸

باکره و مادری او در این جا آشکار می‌شود که او احساس می‌کند کسانی که پیرامون او هستند، نیازمندند، بی‌آنکه آن را اظهار کرده باشند. بنابراین بنظر می‌رسد شمار کسانی که در عروسی بوده اند، بیشتر از آنچه بوده که مورد انتظار بوده است و آن مقدار شرابی که آماده شده بوده تمام گشته و آن شراب آب انگور بوده است که بطور علمی تخمیر شده؛ ولی تقطیر یا اضافه الکل به آن انجام نگرفته است. یعنی تنها با ویروس‌هایی که در آن وجود داشته، تخمیر گشته و اگر کهنه شده باشد حتی مزهٔ سرکه می‌دهد؛ ولی مانند شراب مست کننده‌ای نمی‌شود که در بازارهای کنونی به فروش می‌رسد. از این رو، کتاب مقدس از آن منع کرده است و حضرت مریمِ باکره به خاطر محبت خود؛ از مسیح می‌خواهد اهل عروسی را از این گرفتاری نجات دهد. در تدبیر خدا این نبوده که معجزات حضرت و مژده‌های او اکنون ظاهر شوند. آنجا که خطاب به مادرش می‌گوید: ای زن! من و تو را چه می‌شود؟ یعنی تو یک انسان هستی و حکمت خدا را نمی‌دانی و آگاهی نداری چه وعده و چه زمانی را معین کرده است؛ ولی در ضمن، به او احترام می‌گزارد، زیرا او مادرش، قدیسه و مریمِ باکره است و شفاعت او را می‌پذیرد[۱].

من در شرح پیشین چیزی را نمی‌یابم اشکالی را که متوجه متن یا عبارتی غیر شایسته است، به حضرت مسیح نسبت داده شود و مسیح نیز آن را متوجه مادرش بسازد، با اینکه ما آندو را می‌ستاییم.

(قمص تادرس یعقوب ملطی) به سهم خود می‌کوشد، از شدت این تعبیر

---

۱ .https: //sf-takla. org/faq-quesfions-vs-answers/۰۱-quesfons-relat-ed-to-the-holy-bidle-al-ketab-al-mokaddas/o۲۹-ls-wine-liqour-al-cholic-drink-forbidden. html

بکاهد، زیرا او می‌گوید: برخی تعجب می‌کنند که چگونه عیسی مادرش را با این عبارت صدامی زند. -ای زن - ولی این تعجب هنگامی از بین می‌رود که می‌بینیم او روی صلیب نیز چند بار تکرار می‌کند. -ای زن- این پسر تواست. مسیح، در آغازِ ارائهٔ معجزاتی که نشانهٔ شروع حمل صلیب است، با مادرش سخن می‌گوید، چون شخصیت او آشکار می‌شود و نیروهای تاریکی که بر ضد او عمل می‌کنند، به هیجان و شورش در می‌آیند تا برای کشتن او نقشه بکشند. بنابراین، او از آن جهت که مادرش است با او سخن نمی‌گوید، زیرا او حق ندارد زمانِ به صلیب کشیده شدن را تعیین کند و این حق، مربوط به پدر اوست که او را فرستاده است و او آمده تا خواست خداوند را کامل گرداند و خودش را فدا نماید، تا جهان را رها سازد.. نگفت: ای مادر؛ بلکه گفت: ای زن، چون آنچه را که او قرار است انجام دهد و آب را به شراب تبدیل کند، به عنوان انسانی که بدن، جزئی از اوست عمل می‌کند؛ بلکه این کار را با عمل الهی خود انجام می‌دهد و حقیقتاً جدایی میان لاهوت و ناسوتِ او وجود ندارد و آنچه را مسیح انجام می‌دهد به عنوان تجسم و نماد کلمهٔ خداست؛ ولی برخی از اعمال، ویژهٔ او به عنوان تنها پسر خدا و برخی از این جهت که او فرزند انسان است، مخصوص اوست،.[1].

مجدداً این تعبیر نیز اشکالی را که به متن مربوط است، برطرف نمی‌کند، زیرا اشکال به طور کلی متوجه این عبارت است: (ای زن! من و تو را چه می‌شود) نه مخصوصاً برای کار برد کلمهٔ (زن) که بی‌تردید، عبارت از توبیخ مادرش است.

---

۱ .https: //sf-takla. org/faq-quesfions-vs-answers/۰۱-quesfions. -relat-ed-to-tge-holy-bible-al-ketab-al-mokaddas/۰۲۹-ls-wine-liqour-al-cholic-dtik-forbibdden. html

وانگهی آیا مناسب است، ایمان حواریان (یعنی شاگردان مسیح) از طریق شراب مست کننده به او ربط پیدا کند و این کار نخستین معجزهٔ مسیح باشد:

یا موارد معجزه، اندک بوده که بخواهد شراب نیز یک معجزه باشد:

اگر عملاً مسأله تا این سطح و اندازه اهمیت دارد که نخستین معجزه و سبب ایمان حواریان باشد، چرا ذکر آن در روایت‌های دیگر انجیل نیست و تنها در روایت یوحنا دیده می‌شود:

زیاد کردن ماهی در آب:

در انجیل‌ها دو مورد متفاوت با یکدیگر را برای زیاد کردن ماهی‌ها در آب ملاحظه می‌کنیم. این کار پس از آن انجام پذیرفت که صیادان تورهای خود را خالی می‌دیدند؛ ولی بعد از زیاد کردن ماهیان، تورهای آنان پاره می‌شدند و چیزی نمانده بود که کشتی‌های آن‌ها از سنگینی بار ماهی غرق شوند، با اینکه برخی از حواریون مانند شمعون (پطرس) ویعقوب و یوحنا دو پسر زَبدی نیز از جملهٔ ماهیگیران بوده‌اند.

- حادثهٔ نخست را تنها لوقا روایت می‌کند، او کسی است. که نخستین معجزات مسیح را در مورد بیرون راندن شیطان جنی از بدن انسان در کفرناحوم یاد آور شده است.

«۳٦مردم همه شگفت‌زده به یکدیگر می‌گفتند: «این چه کلامی است؟ او با اقتدار و قدرت به ارواح پلید فرمان می‌دهد و بیرون می‌آیند!» ۳۷بدین‌گونه خبر کارهای او در سرتاسر آن نواحی پیچید»[1].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٤ - ۳٦ - ۳۷

اما معجزه‌ای که مربوط به فراوان کردن ماهیان است، نخستین بار طبق روایت لوقا در اوایل تبلیغ حضرت مسیح بوده است، به گونه‌ای که او به صورت دوره گرد، تبلیغ خود را در شهرها و شهرک‌های الجلیل انجام می‌داد، تا به دریاچهٔ طبریه (جِنّیسَارَت) رسید، در آنجا ماهیگیران را در اثر کمبود صید نگران دید، لوقا می‌گوید:

«۱... و جمعیت از هر سو بر او ازدحام می‌کردند تا کلام خدا را بشنوند، ۲در کنار دریا دو قایق دید که صیادان از آنها بیرون آمده، مشغول شستن تورهایشان بودند. ۳پس بر یکی از آنها که متعلق به شَمعون (که بزودی پطرس و به عنوان رئیس حواریان شمرده می‌شد) بود سوار شد و از او خواست قایق را اندکی از ساحل دور کند. سپس خود بر قایق نشست و به تعلیم مردم پرداخت. ٤چون سخنانش به پایان رسید، به شَمعون گفت: «قایق را به جایی عمیق ببر، و تورها را برای صید ماهی در آب افکنید.» ٥شَمعون پاسخ داد: «استاد، همهٔ شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. امّا چون تو می‌گویی، تورها را در آب خواهیم افکند.» ٦وقتی چنین کردند، آنقدر ماهی گرفتند که چیزی نمانده بود تورهایشان پاره شود! ۷از این رو، از دوستان خود در قایق دیگر به اشاره خواستند تا به یاری‌شان آیند. آنها آمدند و هر دو قایق را آنقدر از ماهی پر کردند که چیزی نمانده بود در آب فرو روند. ۸چون شَمعون پطرس این را دید، به پاهای عیسی افتاد و گفت: «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم!».[1].

اگر مقصود از پروردگاری در اینجا متضمن چیزی از خدایگانی باشد، ما حضرت مسیح را منزه می‌دانیم که بپذیرد او را به این صفت بخوانند، حتی اگر این کار، از انسانی جاهل و نادان سر بزند، زیرا در این صورت او باید اشتباهات سخنش را اصلاح نماید و قرآن این ادعا را غلط می‌شمارد و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۵ ـ ۱ ـ ۸

ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴾[1] (و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می‌گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانیها باخبری).

اما آنچه که پطرس را واداشت از مسیح بخواهد کشتی را ترک کند، در شرح کتاب مقدس آمده است که: به او گفت: از کشتی من بیرون برو، زیرا دریافت که او جایگاهی بسیار والا در آسمان دارد و جای او روی زمین و در کشتی کوچکی مانند آن، نیست[2].

لوقا روایتش را تکمیل می‌کند و می‌گوید:

«۹چه خود و همراهانش از واقعهٔ صید ماهی شگفت‌زده بودند. ۱۰یعقوب و یوحنا، پسران زِبِدی، نیز که همکار شَمعون بودند، همین حال را داشتند. عیسی به شَمعون گفت: «مترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد.» ۱۱پس آنها قایقهای خود را به ساحل راندند و همه چیز را ترک گفته، از پی او روانه شدند»[3].

- رویداد دوم برای زیاد کردن ماهیان، تنها در انجیل یوحنا آمده است. و در

---

۱. مائده: ۱۱٦

۲ .https://st-takla.org/bible/commentary/ar/nchurch-encyclopedia/uke/chapter-۰۵.html

۳. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوفا، فصل ۵ - ۹ - ۱۱.

پایان فصل (۲۱) از این کتاب دیده می‌شود و آن هنگامی است که پیش از آن، حوادث به صلیب کشیده شدن و دفن و برخاستن عیسی از میان مردگان، همچنین خروج او از قبر و مسائل دیگر را زمانی ذکر کرده که میان حضرت مسیح و حواریان دیداری انجام گرفت و این معجزه نیز در دریاچهٔ طبریه واقع شد؛ ولی در ساحل انجام گرفته است.

«۱پس از این وقایع، عیسی بار دیگر خود را در کنار دریاچهٔ تیبِریه بر شاگردان نمایان ساخت. او این‌چنین نمایان گشت: ۲روزی شَمعون پطرس، تومای معروف به دوقلو، نَتَنائیل از مردمان قانای جلیل، پسران زِبِدی و دو شاگرد دیگر با هم بودند. ۳شَمعون پطرس به آنها گفت: «من به صید ماهی می‌روم.» آنها گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» پس بیرون رفته، سوار قایق شدند. امّا در آن شب چیزی صید نکردند. ٤سحرگاهان، عیسی در کنار ساحل ایستاد؛ امّا شاگردان درنیافتند که عیسی است. ٥او به آنها گفت: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» پاسخ دادند: «نه!» ٦گفت: «تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت.» ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند. ۷شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت، به پطرس گفت: «خداوند است!»[1].

در اینجا همان اشکالی که در متن قبلی انجیل لوقا آمده بود، دیده می‌شود که چگونه مسیح می‌پذیرد او را به عنوان پروردگار و (خداوندگار) بطور مطلق بخوانند و این مطلب از اموری است که به ذهن انسان می‌آورد مقصود از آن، خداوند متعال است؛ ولی اشکال این بار شدیدتر به نظر می‌آید. بنابراین، اگر این حادثه در آغاز رسالت حضرت بوده، بنابراین، طبق این متن، این حادثه پس از به صلیب کشیده شدن و بازگشتن به زندگی جدید طبق این انجیل رخ داده است. یوحنا می‌افزاید:

«۷... شَمعون پطرس چون شنید که خداوند است، در دم جامهٔ خود را گرد خویش پیچید - زیرا آن را از

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۱ - ۱ - ٦

تن به در آورده بود - و خود را به دریا افکند»[1].

چرا او بین مردان چنین حرکتی انجام داد:

آیا احترام وی نسبت به حضرت مسیح او را وادار کرد عورت خود را بپوشاند؟ و چرا خود را در دریاچه افکند؟ آیا از عیسی ترسید و از او فرار کرد؟ یا به خاطر موقعیت اضطراری، ندانست چه کند؟ یا از نظر عقلی و روانی دچار اضطراب و نگرانی شد و ندانست چکار کند؟ با اینکه می‌دانیم این متن می‌گوید: پس از اندکی برای بار سوم نیز عیسی بعد از به صلیب کشیده شدن، برای حواریان آشکار شد، بنابراین چگونه او را نشناختند؟ و چگونه از حضور او در آنجا شگفت زده شدند. چنانکه در متن بعدی می‌آید؟ یوحنا می‌گوید:

«۸امّا دیگر شاگردان با قایق آمدند، در حالی که تورِ پر از ماهی را با خود می‌کشیدند، زیرا فاصلهٔ آنها با ساحل فقط دویست ذِراع بود. ۹چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال افروخته است و ماهی بر آن نهاده شده، و نان نیز هست. ۱۰عیسی به ایشان گفت: «از آن ماهیها که هم‌اکنون گرفتید، بیاورید.» ۱۱شَمعون پطرس به درون قایق رفت و تور را به ساحل کشید. تورْ پر از ماهیهای بزرگ بود، به تعداد صد و پنجاه و سه ماهی. و با اینکه شمار ماهیها بدین حد زیاد بود، تور پاره نشد. ۱۲عیسی به ایشان گفت: «بیایید صبحانه بخورید.» هیچ‌یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد، «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳عیسی پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد، و نیز ماهی را. ۱٤این سوّمین بار بود که عیسی پس از برخاستن از مردگان بر شاگردان خویش نمایان می‌شد»[2].

---

۱. همان: فصل ۲۱ - ۷

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۱ - ۸ = ۱۱

آرام کردن توفان:

این معجزه در سه انجیل، متی و مُرقُس و لوقا ذکر شده است. بعد از آنچه به عنوان (پند و موعظه بر فراز کوه) یا (شریعت عهد جدید) اتفاق افتاده است، در آنجا عیسی طبق میراث کلیسا (بیست و یک مسأله سازمانی و تشکیلاتی را که تمام انجیل عهد جدید را تشکیل می‌دهد، مطرح کرده است) جمع زیادی از مردم از شهرهای الجلیل و قدس و دو ساحل شرقی و غربی نهر اردن و اماکن دیگری، گرد آمده بودند و تعدادی از معجزات را دیدند که به دست حضرت مسیح انجام گرفت، از این رو، در پی او رفتند، وی بر فراز کوه رفت، نام این کوه و موقعیت آن بیان نشده است و مشهور این است که کوه تطویبات بوده است و برخی دیگر احتمال می‌دهند، کوه کفرناحوم باشد. او پند و اندرزهای بسیاری برای آنان بیان کرد که ما پیرامون این موضوع در بخشی جداگانه، درنگی خواهیم داشت.

پس از پایان یافتن موعظه و پایین آمدن از کوه و تمام شدن این روز، با همه حوادثش و فرا رسیدن شب و وارد شدن حضرت مسیح به کفرناحوم، شبانه به سمت دریاچه رفت و بر کشتی سوار شد. در انجیل متی آمده است:

«۲۳سپس عیسی سوار قایقی شد و شاگردانش نیز از پی او رفتند. ۲٤ناگاه توفانی سهمگین درگرفت، آن‌گونه که نزدیک بود امواجْ قایق را غرق کند. امّا عیسی در خواب بود. ۲۵پس شاگردان آمده بیدارش کردند و گفتند: «سرور ما، چیزی نمانده غرق شویم؛ نجاتمان ده!» ۲٦عیسی پاسخ داد: «ای کم‌ایمانان، چرا این‌چنین ترسانید؟» سپس برخاست و باد و امواج را نهیب زد و آرامش کامل حکمفرما شد. ۲۷آنان شگفت‌زده از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چگونه شخصی است؟ حتی باد و امواج نیز از او فرمان می‌برند!»[1].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۸ - ۲۳ - ۲۷

اما روایت انجیل مُرقُس بدین گونه است که می‌گوید: عدهٔ زیادی در پی حضرت مسیح رفتند، او تصمیم گرفت بر فراز کوه برای عدهٔ کمی از مردم موعظه کند.

«۱۳عیسی به کوهی برآمد و آنانی را که خواست، به حضور خویش فرا خوانْد و آنها نزدش آمدند. ۱٤او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند و آنها را برای موعظه بفرستد».

یعنی تبلیغ کنند و مردم را برای پیروی از حضرت مسیح و ایمان به رسالتش فرا خوانند. وانگهی وی – طبق گفتهٔ انجیل مُرقُس– رهسپار ساحل دریاچهٔ طبریه گشت.

«۱دیگر بار عیسی در کنار دریا به تعلیم دادن آغاز کرد. گروهی بی‌شمار او را احاطه کرده بودند چندان که به‌ناچار سوار قایقی شد که در دریا بود و بر آن بنشست، در حالی که تمام مردم بر ساحل دریا بودند».

با فرا رسیدن شب به شاگردانش خبر داد که او می‌خواهد به دریاچه برگردد و فقط همراه با نزدیکانش بر کشتی سوار گردد.

«۳۵آن روز چون غروب فرا رسید، عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریا برویم.» ۳٦آنها جمعیت را ترک گفتند و عیسی را در همان قایقی که بود، با خود بردند. چند قایق دیگر نیز او را همراهی می‌کرد. ۳۷ناگاه تندبادی شدید برخاست. امواج چنان به قایق برمی‌خورد که نزدیک بود از آب پر شود. ۳۸امّا عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟» ۳۹عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو! آرام باش!» آنگاه باد فرو نشست و آرامش کامل حکمفرما شد. ٤۰سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این‌چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» ٤۱آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند!»[1].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٤– ۳۵ ـ ٤۱

در انجیل لوقا یادی از این حادثه می‌بینیم بی‌آنکه روز و وقت آن را مشخص کرده باشد، هرچند نقل کرده که این حادثه پس از موعظه‌ای بوده که برای مردم ایراد کرده است.

«۲۲روزی عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریاچه برویم.» پس سوار قایق شدند و به پیش راندند. ۲۳و چون می‌رفتند، عیسی به خواب رفت. ناگاه تندبادی بر دریا وزیدن گرفت، چندان که قایق از آب پر می‌شد و جانشان به خطر افتاد. ۲٤شاگردان نزد عیسی رفتند و او را بیدار کرده، گفتند: «ای استاد،ای استاد، چیزی نمانده غرق شویم!» عیسی بیدار شد و بر باد و امواج خروشان نهیب زد. توفان فرو نشست و آرامش برقرار شد. ۲۵پس به ایشان گفت: «ایمانتان کجاست؟» شاگردان با بهت و وحشت از یکدیگر می‌پرسیدند: «این کیست که حتی به باد و آب فرمان می‌دهد و از او فرمان می‌برند.»[1].



۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۸ - ۲۲ - ۲۵

سیر کردن هزاران تن از مردم، با غذایی اندک:

دو رویداد دیگر به این عنوان مرتبط می‌شود: رویداد نخست صریحاً می‌گوید: تعداد افراد، بدون زنان و کودکان نزدیک به پنج هزار تن رسیده بود. مقداری که از غذا باقی ماند، دوازده زنبیل را پر می‌کرد، درحالیکه روایت دوم می‌گوید: تعداد افراد، چهار هزار مرد و تعدادی زن و کودک بوده اند.

• رویداد نخست را ما زیر عنوان (فرو فرستادن، مائده به درخواست حواریان) بیان کردیم و سرانجام نظر ما بر این قرار گرفت که مقصود از داستان قرآنی مائده نیز، همان است و در هر چهار انجیل نیز روایت شده است. و این موضوع احتمال وقوع عملی آن را تقویت می‌کند در صورتی که متّی و مُرقُس، تنها حادثهٔ دوم را نقل می‌کنند.

من پیش از این گفتم که متی می‌گوید: حادثهٔ نحست پس از اعدام حضرت یحیای پیامبر و رسیدن خبر به حضرت مسیح انجام شده و مُرقُس نیز در روایت خود چنین می‌گوید:

«۳۰و امّا رسولان نزد عیسی گرد آمدند و آنچه کرده و تعلیم داده بودند به او بازگفتند. و آنان را برای تبلیغ رسالت به چندین سو اعزام نمود: «۳۱عیسی به ایشان گفت: «با من به خلوتگاهی دورافتاده بیایید و اندکی بیارامید.» زیرا آمد و رفت مردم چندان بود که مجال نان خوردن هم نداشتند. ۳۲پس تنها، با قایق عازم مکانی دورافتاده شدند. ۳۳امّا به هنگام عزیمت، گروهی بسیار ایشان را دیدند و شناختند. پس مردم از همهٔ شهرها پای پیاده به آن محل شتافتند و پیش از ایشان به آنجا رسیدند. ۳٤چون عیسی از قایق پیاده شد، جمعیتی بی‌شمار دید و دلش بر حال آنان به رحم آمد، زیرا همچون گوسفندانی بی‌شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و چیزهای بسیار به ایشان آموخت. ۳۵نزدیک غروب، شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «اینجا مکانی است

دورافتاده و دیروقت نیز هست. ۳۶مردم را روانه کن تا به روستاها و مزارع اطراف بروند و برای خود خوراک بخرند.» ۳۷عیسی در جواب فرمود: «شما خود به ایشان خوراک دهید.» گفتند: «آیا می‌خواهی برویم و دویست دینار نان بخریم و به آنها بدهیم تا بخورند؟» ۳۸فرمود: «چند نان دارید؟ بروید و تحقیق کنید.» پس پرس و جو کردند و گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۳۹آنگاه به شاگردان خود فرمود تا مردم را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانند. ٤۰بدین‌گونه مردم در دسته‌های صد، و پنجاه نفری بر زمین نشستند. ٤۱آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت و به آسمان نگریسته، برکت داد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ دو ماهی را نیز میان همه تقسیم کرد. ٤۲همه خوردند و سیر شدند، ٤۳و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبدِ پر برگرفتند. ٤٤شمار مردانی که نان خوردند پنج هزار بود»[۱].

در روایت یوحنا نیز این رویداد را از نظر زمان به اندکی پس از عید فصح یهود ربط داده است «۱چندی بعد، عیسی به آن سوی دریاچهٔ جلیل که همان دریاچهٔ تیبِریه است، رفت... ۳پس عیسی به تپه‌ای برآمد و با شاگردان خود در آنجا بنشست. ٤عید پِسَخِ یهود نزدیک بود»[۲].

ولی از جنبه مکانی، موقعیت مشخص این معجزه را (طابغه) می‌نامند. که در چهار کیلومتری جنوب شرق کوناحوم قرار دارد، این نام عربی شدهٔ کلمهٔ یونانیheptapegon (هپتابگون) و معنای آن هفت چشمه است، زیرا در آنجا چشمه‌های هفتگانه زیادی وجود داشت که آسیاب‌ها را در آن منطقه به گردش در می‌آورد و در زبان عِبری... (یعنی چشمه‌های هفتگانه) و از قرن دوازدهم این مکان با نام لاتینیensa christi یا شام مسیح یا tasbula domini به معنای (میز غذای خداوندگار) شناخته می‌شود. در محل رویداد این حادثه، کلیسایی ساخته شده

۱. کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٦ - ۳۰ - ٤٤
۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ - ۱ - ٤

است. به نام کلیسای (نان و ماهی)، (فراوان کردن نان) و نخستین کسی که این کلیسا را به پا کرد (کانت یوسف) از اهالی طبریه بود که در سال ۳۵۰ پس از ایمان آوردن به مسیحیت این کار را انجام داد. او رابطه‌ای بسیار نزدیک با امپراتور کنستانتین داشت و در سال ۴۵۰ کلیسای دومی بر روی ویرانه‌های کلیسای نخست بنا شد و زمین آن را نیز با کاشی و سرامیک فرش کردند که روی آنها نقش گنجشک‌ها و گُل و حیوانات و ماهی وجود داشت و سنگ مقدسی را که ادعا می‌شد محل نشستن حضرت مسیح است و هنگام رخ دادن این معجزه روی آن سنگ نشسته بود، زیر مذبح کلیسا قرارداده شد و آن را با سرامیک‌هایی آراستند. که نشان دهندهٔ سبدی بود که پنج قرص نان و دو ماهی در آن قرار داشت. در سال ۵۵۱ زلزله‌ای روی داد که این کلیسا را ویران کرد و چه بسا در سال ۵۷۵ بازسازی شده باشد؛ ولی در این زمان ایرانیان به این کشور حمله کرده بودند و در سال ۶۱۴ تمام معابد و اماکن مقدس مسیحیان را به آتش کشیده و این موقعیت مکانی بیش از ۱۳۰۰ سال، زیر ویرانه‌ها بود، تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم کشف شد[۱].

ولی روایت لوقا می‌گوید: موقعیت مربوطه به آن رویداد در اطراف منطقه و روستایی بنام (بیت صیدا) است. که در زبان آرامی (بیت صید) بمعنای (خانه شکار) است.

«۱۰چون رسولان بازگشتند، هرآنچه کرده بودند به عیسی بازگفتند. آنگاه آنان را با خود به شهری به نام بِیت‌صِیْدا برد تا در آنجا تنها باشند».[۲].

۱.اضافه کردن دوماهی و معجزه و آیه و مکان اتفاق آن / https: //abouna. org/article.

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۹ - ۱۰

شگفت آور است، که این شهر، در شمال کفرناحوم، واقع شده است. برخلاف موقعیتی که پیش تر یاد شد و در جنوب شرق آن شهر قرار داشت.

در روایت لوقا توصیفی اضافی نیز بر آنچه که در روایت متی آمده، وجود دارد که می‌گوید:



«۱۱امّا بسیاری این را دریافتند و از پی ایشان روانه شدند. عیسی نیز آنان را پذیرفت و با ایشان از پادشاهی خدا سخن گفت و کسانی را که نیاز به درمان داشتند، شفا بخشید۱۲نزدیک غروب، آن دوازده تن نزدش آمدند و گفتند: «جماعت را مرخص فرما تا به روستاها و مزارع اطراف بروند و خوراک و سرپناهی بیابند، چرا که اینجا مکانی دورافتاده است.» ۱۳عیسی در جواب گفت: «شما خود به ایشان خوراک دهید.» گفتند: «ما جز پنج نان و دو ماهی چیزی نداریم، مگر اینکه برویم و برای همهٔ این مردم خوراک بخریم.» ۱٤در آنجا حدود پنج هزار مرد بودند. عیسی به شاگردان خود فرمود: «مردم را در گروههای پنجاه نفری بنشانید.» ۱۵شاگردان چنین کردند و همه را نشاندند. ۱٦آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت، به آسمان نگریست و برکت داده، آنها را پاره کرد و به

شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند. ۱۷پس همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد نیز از تکه‌های بر جای مانده برگرفتند»[۱].

● متّی و مُرقُس به تنهایی حادثهٔ مشابهی را نقل کرده اند؛ ولی این رویداد در شرایط دیگری اتفاق افتاده است. در انجیل متی آمده است: عیسی که از سرزمین جنّسرین (طبریه) بیرون رفت و به سمت صور و صیدا در (جنوب لبنان) راه افتاد، در آنجا دختری را در ضمن معجزه‌ای که قبلاً آن را یاد کردیم که به حسب انجیل، نخستین رویداد شفا بخشی خارج از چارچوب بیماران بنی اسرائیل بود، شفاء داد و سپس به الجلیل بازگشت و شمار بسیاری از بیماران و بستگان آنان نیز در پی او راه افتادند و در همین جا به صورت معجزه، مردم را سیر کرد، زیرا با هفت قرص نان و تعداد اندکی ماهی، حدود چهار هزار مرد را و غیر از زنان و کودکان، غذا داد، هنگامیکه سیر شدند، غذا اضافه آمد، به گونه‌ای که هفت سبد را پُر کرد.

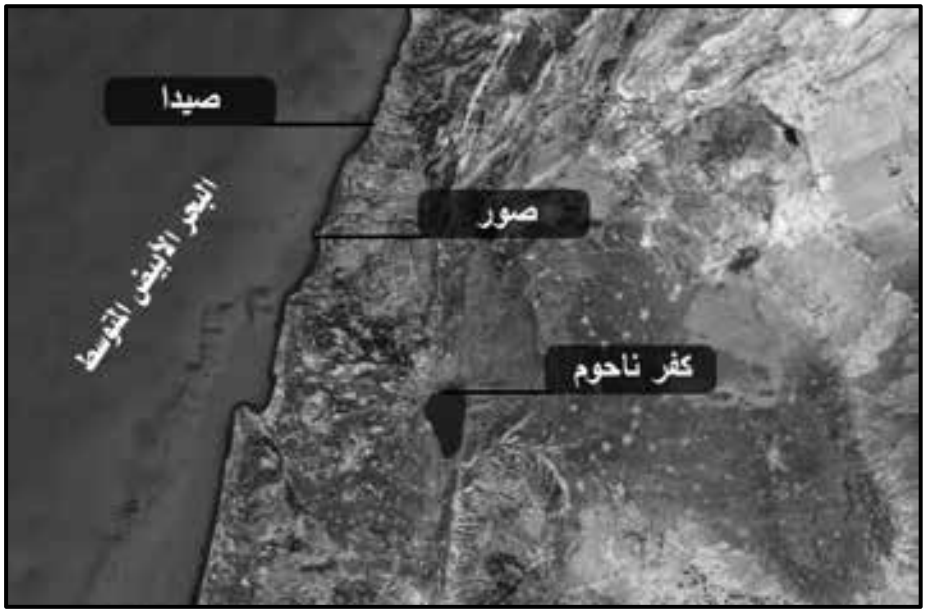
«۲۱عیسی آنجا را ترک گفت و در منطقهٔ صور و صیدون کناره جست... ۲۹عیسی از آنجا عزیمت کرد و کنارهٔ دریاچهٔ جلیل را پیموده، به کوهسار رسید و در آنجا بنشست. ۳۰جماعتی بزرگ نزد او آمدند و با خود لنگان و کوران و مفلوجان و گنگان و بیماران دیگر را آورده، پیش پای عیسی گذاشتند و او ایشان را شفا بخشید. ۳۱مردم چون دیدند که گنگان سخن می‌گویند، مفلوجان تندرست می‌شوند، لنگان راه می‌روند و کوران بینا می‌گردند، در شگفت شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند. ۳۲عیسی شاگردان خود را فرا خواند و گفت: «دلم بر حال این مردم می‌سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با مَنَند و چیزی برای خوردن ندارند. نمی‌خواهم ایشان را گرسنه روانه کنم، بسا که در راه از پا درافتند.» ۳۳شاگردانش گفتند: «در این بیابان از کجا می‌توانیم نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیتی فراهم آوریم؟» ۳٤پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و چند ماهی

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۹ - ۱۰ - ۱۷

کوچک.» ۳۵عیسی به مردم فرمود تا بر زمین بنشینند. ۳۶آنگاه هفت نان و چند ماهی را گرفت و پس از شکرگزاری، آنها را پاره کرده، به شاگردان خود داد و ایشان نیز به آن جماعت دادند. ۳۷همه خوردند و سیر شدند و شاگردان هفت زنبیل نیز پر از خرده‌های باقی‌مانده برگرفتند. ۳۸شمار کسانی که خوراک خوردند، غیر از زنان و کودکان، چهار هزار مرد بود».[۱].

اما در روایت مُرقُس، محل این رویداد این گونه بیان شده که می‌گوید:

«۳۱عیسی از ناحیهٔ صور بازگشت و از راه صیدون به سوی دریاچهٔ جلیل رفته، از میان قلمرو دِکاپولیس عبور می‌کرد»[۲].



وی مردی لال و کری را شفا بخشید، آنگاه آن رویداد اتفاق افتاد و بیماران و

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵ - ۲۱ - ۳۸
۲. همان: انجیل مرقس، فصل ۷ - ۳۵

فرزندان آنان گرد آمدند؛ ولی این مطلب را در کمال اختصار آنگونه که در انجیل متی آمده، بیان می‌کند و تعداد مردم را نیز نزدیک به چهار هزار نفر یادآور شده و آن را به مردان محدود نکرده است.

«۱در آن روزها، باز جمعیتی انبوه گرد آمدند و چون چیزی برای خوردن نداشتند، عیسی شاگردان خود را فرا خواند و به ایشان فرمود: ۲«دلم بر حال این مردم می‌سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با مَنَند و چیزی برای خوردن ندارند. ۳اگر آنها را گرسنه روانه کنم تا به خانه‌های خود بروند، در راه از پا در خواهند افتاد، زیرا برخی از ایشان از راهِ دور آمده‌اند.» ٤شاگردان در پاسخ گفتند: «در این بیابان از کجا کسی می‌تواند برای سیر کردن آنها نان فراهم آورد؟» ٥عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان.» ٦آنگاه جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند. سپس هفت نان را گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرده، به شاگردانِ خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ و شاگردان نیز چنین کردند. ۷چند ماهی کوچک نیز داشتند. پس عیسی آنها را برکت داده، فرمود تا پیش مردم بگذارند. ۸همه خوردند و سیر شدند و هفت زنبیل نیز پر از خرده‌های باقی‌مانده برگرفتند. ۹در آنجا حدود چهار هزار تن بودند. سپس عیسی جماعت را مرخص کرد»[1].

راه رفتن روی آب:

این معجزه در سه انجیل ذکر شده است. در روایت متی آمده است که: این رویداد پس از معجزهٔ غذا دادنِ پنج هزار نفر با پنج قرص نان و دو ماهی مستقیماً و بی‌درنگ پس از آن روی داده و این موضوع بدان معناست که در دریاچهٔ طبریه اتفاق افتاده است.

و پس از پایان یافتن غذا دادن..«۲۲عیسی بی‌درنگ شاگردان را بر آن داشت تا در همان حال که

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۸ - ۱ - ۹

او مردم را مرخص می‌کرد، سوار قایق شوند و پیش از او به آن سوی دریا بروند. ۲۳پس از مرخص کردنِ مردم، خود به کوه رفت تا به تنهایی دعا کند. شب فرا رسید و او آنجا تنها بود. ۲٤در این هنگام، قایق از ساحل بسیار دور شده و دستخوش تلاطم امواج بود، زیرا بادِ مخالف بر آن می‌وزید».

در این شرایط دشوار، معجزهٔ خاصی روی داد که راه رفتن روی آب بود، متی روایت می‌کند که:

«۲۵در پاس چهارم از شب، عیسی گام‌زنان بر روی آب به سوی آنان رفت. ۲٦چون شاگردانْ او را در حال راه رفتن روی آب دیدند، وحشت کرده، گفتند: «شبح است»، و از ترس فریاد زدند. ۲۷امّا عیسی بی‌درنگ به آنها گفت: «دل قوی دارید. من هستم، مترسید!».

از بین مسافران کشتی، پطرس خواست ایمان خود را بیازماید که آیا ایمان او به وی اجازه می‌دهد مانند مسیح روی آب راه برود...

«۲۸پطرس پاسخ داد: «سرور من، اگر تویی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو بیایم.» ۲۹فرمود: «بیا!» آنگاه پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب به سوی عیسی به راه افتاد. ۳۰امّا چون باد را دید، ترسید».

این یک لحظهٔ استثنایی بود، زیرا ایمان پطرس به لرزه درآمد و متزلزل شد و گویی او در راستگویی حضرت مسیح به شک و تردید افتاد که شخص وی از او خواسته بود به سمت او بیاید و تضمین کرده بود هرگز به آسیبی به او نخواهد رسید و در حالی که در آب فرو می‌رفت، فریاد برآورد: «سرور من، نجاتم ده!» ۳۱عیسی بی‌درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟».

در پی رسیدن مسیح به کشتی - طوفان آرام گرفت.

«۳۲چون به قایق برآمدند، باد فرو نشست. ۳۳سپس کسانی که در قایق بودند در برابر عیسی روی بر

زمین نهاده، گفتند: «براستی که تو پسر خدایی!»[1].

مجدداً همین اشکال صدا زدن عیسی به عنوان (پروردگار) به چشم می‌خورد، وانگهی او پسر خداست که خود موضوعی است که با ایمان ما به بشر بودن حضرت مسیح و پیامبری او و نه بیشتر، منافات دارد. از این رو، اگر ما خودِ این معجزه را بپذیریم، برخی از جزئیاتی را که متی آورده نمی‌توانیم پذیرا باشیم.

مُرقُس نیز این رویداد را در همین شرایط و همین زمان یادآور شده و می‌گوید:

«۴۷چون غروب شد، قایق به میانهٔ دریا رسید و عیسی در خشکی تنها بود. ۴۸دید که شاگردان به زحمت پارو می‌زنند، زیرا بادِ مخالف می‌وزید. در حدود پاس چهارم از شب، عیسی گام‌زنان بر روی آب به سوی آنان رفت و خواست از کنارشان بگذرد».

بیان این جزئیات در روایت متی نیامده است. بنابراین چرا خواسته از آنها جلو بیفتد:

آیا وی نزد آنان نیامده که آن‌ها را از دشواری پارو زدن رها سازد:

«۴۹امّا چون شاگردان او را در حال راه رفتن بر آب دیدند، گمان کردند شبحی است. پس فریاد برآوردند، ۵۰زیرا از دیدن او وحشت کرده بودند».

و این جزئیات نیز در روایت متی وجود ندارد، چنانکه مُرقُس نیز ماجرای تلاش پطرس را یاد آور نشده است.

«امّا عیسی بی‌درنگ با ایشان سخن گفت و فرمود: «دل قوی دارید، من هستم. مترسید!» ۵۱سپس نزد

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۴ - ۲۵ - ۳۳

ایشان به قایق برآمد و باد فرو نشست. ایشان بی‌اندازه شگفت‌زده شده بودند ۵۲چرا که معجزه نانها را درک نکرده بودند، بلکه دلشان سخت شده بود»[۱].

و این کار تهمت بزرگی به حواریان بود که آنان از معجزهٔ غذا دادنِ پیشین، تاثیر نپذیرفتند. و حقیقت مسیح و جایگاه و منزلت او برای آنان آشکار نشده بود. از این رو، نتوانستند راه رفتن او را بر روی آب درک کنند. زیرا ایمان آن‌ها هنوز به رشد و کمال نرسیده بود و سبب آن این بود که دل‌های آنان سخت شده بود.

در روایت یوحنا نیز در همین سیر رخدادها و ترتیب آن‌ها پس از غذا دادن آمده است؛ ولی سببی را که باعث شد عیسی آنجا را ترک کند و به تنهایی به کوه برود، چیز دیگری ندانسته و می‌گوید:

«۱۵عیسی چون دریافت که قصد دارند او را برگرفته، به‌زور پادشاه کنند، آنجا را ترک گفت و بار دیگر تنها به کوه رفت».

یوحنا یادآور نشده که حضرت مسیح آنان را به ترک کشتی ملزم کرده باشد؛ بلکه تنها به این بیان اکتفا می‌کند که آن‌ها نیازمند سفر و عبور از آب بودند تا به کفرناحوم برسند.

«۱۶هنگام غروب، شاگردانش به سوی دریا فرود آمدند ۱۷و سوار قایق شده، به آن سوی دریا، به جانب کَفَرناحوم روانه شدند. هوا تاریک شده بود، امّا عیسی هنوز به آنان نپیوسته بود». فرض بر این است که او باید به کفرناحوم باز می‌گشت. که محل سکونت اوست؛ ولی او همراه آنان نرفت». ۱۸در این حین، دریا به سبب وزش بادی شدید به تلاطم آمد. ۱۹چون به اندازهٔ بیست و پنج یا سی پرتاب تیر پارو زده بودند، عیسی را دیدند

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٦ - ٤٧ - ٥٢

که بر روی دریا راه می‌رود و به قایق نزدیک می‌شود. پس به هراس افتادند. ۲۰امّا او به آنها گفت: «من هستم؛ مترسید.» ۲۱آنگاه نخواستند او را سوار قایق کنند. چون در شخص او دچار شک و تردید شدند. که آیا او واقعاً مسیح است. و اگر بشر است، چگونه بر روی آب راه می‌رود. با اینکه بادهایی به آن شدیدی و تندی در حال وزیدن است؟ که قایق همان دم به جایی که عازمش بودند، رسید»[۱].

مجدداً یادی از تلاش نافرجام پطرس نمی‌یابیم.

ماهی مالیات:

روایت انجیلی بیان می‌کند. که این مساله پس از این حوادث اتفاق افتاده است:

۱ - معجزهٔ غذا دادن چهار هزار نفر مرد با هفت قرص نان و اندکی از ماهیان کوچک.

۲- بالا رفتن مسیح و پطرس و یعقوب و یوحنا پس از مدتی، دست کم شش روز بر فراز کوهی بلند و ظاهر شدن دو پیامبر، موسی و ایلیا علیهما السلام در مقابل آنها.

«۲٤پس از آن که عیسی و شاگردانش به کَفَرناحوم رسیدند، مأموران اخذ مالیاتِ دو دِرْهَم، نزد پطرس آمدند».

کاهنان یهودی هر سال از هر فرد یهودی دو دِرهَم برای پوشش دادن هزینه‌های معبد می‌گرفتند و دو دِرهَم بسیار اندک بود و کسانی که مالیات را گردآوری می‌کردند به منطقه آمدند و عمداً به سمت مسیح رو نهادند.

«و گفتند: آیا استاد شما مالیات معبد را نمی‌پردازد؟» ۲۵او پاسخ داد: «البته که می‌پردازد!» چون پطرس

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ٦ - ۱۷ - ۲۱

به خانه درآمد، پیش از آنکه چیزی بگوید، عیسی به او گفت: «ای شَمعون، پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خَراج می‌گیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه می‌گویی؟» ٢٦پطرس جواب داد: «از بیگانگان.» عیسی به او گفت: «پس فرزندان معافند!».

مسیح در اینجا اعتراض خویش را به این نوع مالیات (خراج یا جزیه) بیان داشت، زیرا فرض بر این بود که کاهنان یهودی آن مالیات را از بنی اسرائیل نگیرند؛ بلکه از دیگران بگیرند؛ اما هدفِ پرسشِ گرد آورندگان مالیات در این باره که مسیح نیز مالیات می‌دهد، برای این بود که می‌خواستند مسیح را به دردسر بیفکنند، زیرا اگر ندهد، خود را پیامبر حساب می‌کند که این کار بهانه‌ای برای آن‌ها وجود داشت تا او را سرزنش کنند و زشت بدانند و بگویند وی ضد معبد است و به نیازهای آن توجهی ندارد. بنابراین جایگاه و موضع او در برابر یهودیان و پیروان خودش تضعیف می‌شود و اگر اجابت کرد و دو دِرهَم را داد، می‌گویند او شخصی عادی است و مسیحِ مورد انتظار نیست، زیرا مسیح طبق مژده‌ای که داده شده، پادشاه بنی اسرائیل است. بر این اساس، او چگونه پادشاهی است که مالیات می‌پردازد:

«٢٧امّا برای اینکه ایشان را نرنجانیم، به کنارهٔ دریا برو و قلّابی بینداز. نخستین ماهی را که گرفتی، دهانش را بگشا. (استاری) سکه‌ای چهار دِرْهَمی خواهی یافت». استار واحد پولی بود که چهار دِرهَم ارزش داشت. این مبلغ را به عنوان مالیات از طرف مسیح و خودش می‌پرداخت. «با آن، سهم من و خودت را به ایشان بپرداز»[1].

این معجزهٔ مورد ادعا، بسیار شگفت انگیز است و در شأن و مقام و منزلت حضرت مسیح علیه‌السلام نیست و آنچه سبب ضعیف بودن این خبر است آن است که این

١. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ١٧ - ٢٤ - ٢٧

معجزه، تنها در روایت متی ذکر شده است.

لعنت کردن درخت انجیر:

دو انجیل متی و مرقُس به تنهایی این معجزهٔ شگفت آور را آورده‌اند که با شخصیت مفروض دربارهٔ عیسی مسیح سازگار نیست، زیرا این ماجرا او را شخصی خشمگین نشان می‌دهد که صبر و شکیایی اندکی دارد و بخاطر گرسنگی به این درخت بیچاره نیز رحم نمی‌کندو رفتارش به رفتار سرکشان نزدیک تر است تا یک پیامبر و فرستاده‌ای که به عنوان رحمت برای همهٔ مردم فرستاده شده و خداوند او را سرکش نیافریده است. متی، روی دادن این حادثه را چند روز پیش از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن می‌داند که عیسی در آن هنگام به شهر قدس یا اورشلیم آمده و به کسانی که معبد را تبدیل به مکان کسب و کار کرده اند، حمله برده است.

«۱۲آنگاه عیسی به معبد خدا درآمد و کسانی را که در آنجا داد و ستد می‌کردند، بیرون راند و تختهای صرّافان و بساط کبوترفروشان را واژگون ساخت ۱۳و به آنان فرمود: «نوشته شده است که، "خانهٔ من خانهٔ دعا خوانده خواهد شد،" امّا شما آن را 'لانهٔ راهزنان' ساخته‌اید.»...

این روایت یاد آور شده که وی تعدادی از بیماران را شفاء داد و سپس قدس را ترک کرده و آن شب را در روستایی نزدیک بیت عنیا / عیزریه گذراند، سپس دوباره به قدس باز گشت.

«۱۸بامدادان عیسی در راهِ بازگشت به شهر، گرسنه شد. ۱۹در کنار راه، درخت انجیری دید و به سوی آن رفت، امّا جز برگ چیزی بر آن نیافت. پس خطاب به درخت گفت: «مباد که دیگر هرگز میوه‌ای از تو به‌بار آید!» در همان دم درخت خشک شد. ۲۰شاگردان که از دیدن این واقعه حیرت کرده بودند، از او پرسیدند: «چگونه درخت انجیر چنین زود خشک شد؟» ۲۱عیسی در پاسخ به آنان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمان

داشته باشید و شک نکنید، نه تنها می‌توانید آنچه بر درخت انجیر گذشت انجام دهید، بلکه هر گاه به این کوه بگویید "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو،" چنین خواهد شد. ۲۲اگر ایمان داشته باشید، هرآنچه در دعا درخواست کنید، خواهید یافت.».

ما می‌توانیم بپرسیم: اگر مسیح بعضی از قدرت‌ها و توانایی‌های خود را به حواریان داده بود تا بیماران را شفا دهند و هنگامی که برای تبلیغ می‌روند، این کار را انجام دهند و این معجزه، پیش از این معجزهٔ مورد ادعا و معجزات دیگری که گذشت- به دست آن‌ها نیز تحقق یافته - چه جایی برای این همه شک و تردید باقی می‌ماند که همواره دربارهٔ مسیح و توانایی معجزه آوردن او تردید می‌کنند:

مرقس با متی، در اینجا هماهنگ‌اند که این رویداد، چند روز پیش از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن و پس از وارد شدن مسیح به قدس بوده؛ ولی ترتیب این رویدادها با آنچه در انجیل متی گذشت، تفاوت دارد. مرقس می‌گوید: مسیح به قدس آمد سپس شامگاه به بیت عنیا رفت و صبح روز بعد به قدس بازگشت و در راه، درخت انجیری را دید و آن را لعنت کرد. سپس وارد بیت المقدس شد و در صحن معبد با این کاسبان روبرو شد، مجدداً شامگاهان به بیت عنیا بازگشت و صبح روز بعد یعنی روز سه شنبه، برای او و همراش آشکار گشت که آن درخت انجیر خشک شده است.

«۱۱پس عیسی به اورشلیم درآمد و به معبد رفت. در آنجا همه چیز را ملاحظه کرد، امّا چون دیروقت بود همراه با آن دوازده تن به بِیت‌عَنْیا رفت. ۱۲روز بعد، به هنگام خروج از بِیت‌عَنْیا، عیسی گرسنه شد. ۱۳از دور درخت انجیری دید که برگ داشت؛ پس پیش رفت تا ببیند میوه دارد یا نه. چون نزدیک شد، جز برگ چیزی بر آن نیافت، زیرا هنوز فصل انجیر نبود. ۱٤پس خطاب به درخت گفت: «مباد که دیگر هرگز کسی از تو میوه خورَد!» شاگردانش این را شنیدند».

چگونه عیسی به این شکل و این هنگام، عمل می‌کند، در صورتی که هنگام میوه دادن نبوده تا بتواند انجیری بیابد و گرسنگی خود را بر طرف سازد:

«۱۵چون به اورشلیم رسیدند، عیسی به معبد درآمد و به بیرون راندن کسانی آغاز کرد که در آنجا داد و ستد می‌کردند. او تختهای صرّافان و بساط کبوترفروشان را واژگون کرد ۱۶و اجازه نداد کسی برای حمل کالا از میان صحن معبد عبور کند. ۱۷سپس به آنها تعلیم داد و گفت: «مگر نوشته نشده است که، «"خانهٔ من خانهٔ دعا برای همهٔ قومها خوانده خواهد شد"؟ امّا شما آن را 'لانهٔ راهزنان' ساخته‌اید.» ۱۸سران کاهنان و علمای دین چون این را شنیدند، در پی راهی برای کشتن او برآمدند، زیرا از او می‌ترسیدند، چرا که همهٔ جمعیت از تعالیم او در شگفت بودند. ۱۹چون غروب شد، عیسی و شاگردان از شهر بیرون رفتند. ۲۰بامدادان، در راه، درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده بود. ۲۱پطرس ماجرا را به یاد آورد و به عیسی گفت: «استاد، بنگر! درخت انجیری که نفرین کردی، خشک شده است.».

حواریان از اتفاقی که افتاده بود، شگفت زده شده بودند. عیسی به آن‌ها روشن ساخت که انجام این کار مشروط به ایمان و یقین به خدا، امکان پذیر است.

«عیسی پاسخ داد: «به خدا ایمان داشته باشید. ۲۳آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی به این کوه بگوید، "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو،" و در دل خود شک نکند بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می‌گوید روی خواهد داد، برای او انجام خواهد شد. ۲۴پس به شما می‌گویم، هرآنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و از آنِ شما خواهد بود. ۲۵«پس هر گاه به دعا می‌ایستید، اگر نسبت به کسی چیزی به‌دل دارید، او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را ببخشاید. ۲۶امّا اگر شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را نخواهد بخشید.»[1].

از دیگر موارد ادعایی درجهت زود خشمگین شدن عیسی و واکنش‌های تند

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۱ - ۱۱ - ۲۶

وی مطلبی است که چندین بار از او سر زده و واکنش او در برابر حواریان و دیگران در شواهد بعدی است که با شخصیت با گذشت و با محبت حضرت عیسی سازگار نیست. او به گروند گان رسالت خود سفارش می‌کرد که:

«۲۹اگر کسی بر یک گونهٔ تو سیلی زند، گونهٔ دیگر را نیز به او پیشکش کن. اگر کسی ردایت را از تو بستاند، پیراهنت را نیز از او دریغ مدار»[۱].

از جمله شواهد مورد ادعا این است:

«۱سپس گروهی از فَریسیان و علمای دین از اورشلیم نزد عیسی آمدند و گفتند: ۲«چرا شاگردان تو سنّت مشایخ را زیر پا می‌گذارند؟ آنها دستهای خود را پیش از غذا خوردن نمی‌شویند!».

پس از آنکه اشکال آن‌ها را پاسخ داد، برای آن‌ها روشن ساخت که مهم آن است، قلب نجس نباشد، نه آنکه ظاهر انسان نجس باشد.

«۱۲آنگاه شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «آیا می‌دانی که این سخن تو فَریسیان را ناپسند آمده است؟» ۱۳عیسی پاسخ داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، ریشه‌کن خواهد شد. ۱٤آنها را به حال خود واگذارید. آنها راهنمایانی کورند. هر گاه کوری عصاکش کورِ دیگر شود، هر دو در چاه خواهند افتاد.» ۱۵پطرس گفت: «این مَثَل را برای ما شرح بده.» ۱٦عیسی پاسخ داد: «آیا شما نیز هنوز درک نمی‌کنید؟»[۲].

برخی از این عبارت اخیر نوعی توبیخ و سرزنش و تحقیر فهمیده اند، نه نگاه پدرانهٔ محبت آمیز نسبت به فرزندانش که مفهوم طرح او را درک نکرده بودند و این فهم، اطمینان بخش نیست. از این رو، چنگ زدن به این شاهد و گواه، از دلیلی قوی

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ٦ - ۲۹

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵ - ۱ - ۱٦

برخوردار نیست.

۲- در مورد مشابهی (توبیخی) را ملاحظه می‌کنیم که عیسی مسیح برای حواریان خود بیان می‌کند.

«۱۰هنگامی که عیسی تنها بود، آن دوازده تن و کسانی که گِردش بودند، دربارهٔ مَثَلها از او پرسیدند. ۱۱به ایشان گفت: «راز پادشاهی خدا به شما عطا شده است، امّا برای مردمِ بیرون، همه چیز به‌صورت مَثَل است؛ ۱۲تا: «بنگرند، امّا درک نکنند، بشنوند، امّا نفهمند، مبادا بازگشت کنند و آمرزیده شوند!».

۱۳آنگاه بدیشان گفت: «آیا این مَثَل را درک نمی‌کنید؟ پس چگونه مَثَلهای دیگر را درک خواهید کرد؟[۱].

۳- توبیخ سومی نیز از او در جمع مردم، در حق حواریان خود از او صادر شده است.

«۱عیسی آن مکان را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی رود اردن رفت. دیگر بار جماعتها نزد او گرد آمدند، و او بنا به روال همیشهٔ خود، به آنها تعلیم می‌داد...

۱۳مردم کودکان را نزد عیسی آوردند تا بر آنها دست بگذارد. امّا شاگردان مردم را برای این کار سرزنش کردند. ١٤عیسی چون این را دید، خشمگین شد و به شاگردان خود گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند؛ آنان را بازمدارید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین‌کسان است. ۱۵آمین، به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را همچون کودکی نپذیرد، هرگز بدان راه نخواهد یافت.» ١٦آنگاه کودکان را در آغوش کشیده، بر آنان دست نهاد و ایشان را برکت داد»[۲].

۴- این کار تکرار شده؛ ولی این بار با دشمنانش از یهودیان تند رو اتفاق افتاده

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٤ - ۱۰ - ۱۳

۲. همان: فصل ۱۰ - ۱ - ١٦

است.

«۱عیسی بار دیگر به کنیسه درآمد. در آنجا مردی بود که یک دستش خشک شده بود. ۲برخی عیسی را زیر نظر داشتند تا اگر در روز شَبّات آن مرد را شفا بخشد، بهانه‌ای برای اتهام زدن به او بیابند. ۳عیسی به مردی که دستش خشک شده بود گفت: «در برابر همه بایست.» ٤آنگاه از ایشان پرسید: «آیا در روز شَبّات نیکی کردن جایز است یا بدی کردن؟ جان کسی را نجات دادن یا کشتن؟» امّا آنان خاموش ماندند. ٥عیسی، خشمگین به کسانی که پیرامونش بودند نگریست و غمگین از سنگدلی ایشان، به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش سالم شد»[1].

۵- در موردی که از نظر عنوان اولیه با آنچه در مثال نخست که آن را یاد آور شدیم، شباهت دارد، می‌بینیم مسیح در اینجا سخنان گزنده، همراه با خشم و غضب شدید خود متوجه یهودیانی می‌سازد که آموزه‌های ظاهری را انجام می‌دهند و اهدافی را که فراسوی تشریعات و در جهت تهذیب نفس و رفتار است، کنار می‌نهند.

«چون عیسی سخنان خود را به پایان رسانید، یکی از فَریسیان او را به صرف غذا دعوت کرد. پس به خانهٔ او رفت و بنشست. ۳۸امّا فَریسی چون دید که عیسی دستهایش را پیش از غذا نشست، تعجب کرد. ۳۹آنگاه خداوند خطاب به او گفت: «شما فَریسیان بیرونِ پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، امّا از درون آکنده از طمع و خباثت هستید! ٤٠ای نادانان، آیا آن که بیرون را آفرید، درون را نیز نیافرید؟ ٤١پس از آنچه در درون است صدقه دهید تا همه چیز برایتان پاک باشد. ٤٢«وای بر شماای فَریسیان! شما از نعناع و سُداب و هر گونه سبزی ده‌یک می‌دهید، امّا عدالت را نادیده می‌گیرید و از محبت خدا غافلید. اینها را می‌بایست به جای می‌آوردید و آنها را نیز فراموش نمی‌کردید».

---

۱. همان: فصل ۳- ۱۰ - ۱۳-

وی آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد که چه اندازه در دادن زکات سبزی‌ها و یک دهم آن دقت می‌کنند، در صورتی که صدقه‌ای را که برخاسته از احساس ایمانی و انسانی است، رها می‌سازند و این کار بازتاب دهندهٔ حالت بخل و تنگ چشمی است و تنها واجبات خود را که در شرع آمده از مال خود خارج می‌کنند و به صدقات مستحب، اعتنایی ندارند.

«٤٣وای بر شمااى فَریسیان! زیرا دوست دارید در بهترین جای کنیسه‌ها بنشینید و مردم در کوچه و بازار شما را سلام گویند. ٤٤وای بر شما! زیرا همچون گورهایی ناپیدایید که مردم ندانسته بر آنها راه می‌روند.» ٤٥یکی از فقیهان در پاسخ گفت: «استاد، تو با این سخنان به ما نیز اهانت می‌کنی.» ٤٦عیسی فرمود: «وای بر شما نیز،ای فقیهان، که بارهایی توانفرسا بر دوش مردم می‌نهید، امّا خود حاضر نیستید حتی انگشتی برای کمک بجنبانید. ٤٧وای بر شما که برای پیامبرانی که به دست پدرانتان کشته شدند، مقبره می‌سازید! ٤٨براستی که این‌گونه بر کار آنها مهر تأیید می‌زنید. آنها پیامبران را کشتند و شما آرامگاهشان را می‌سازید. ٤٩از این رو حکمت خدا می‌فرماید که "من برای آنها پیامبران و رسولان خواهم فرستاد. امّا بعضی را خواهند کشت و بعضی را آزار خواهند رسانید." ٥٠پس، خون همهٔ پیامبرانی که خونشان از آغاز جهان تا کنون ریخته شده است، بر گردن این نسل خواهد بود – ٥١از خون هابیل تا خون زکریا که بین مذبح و محرابگاه کشته شد. آری، به شما می‌گویم که این نسل برای این همه حساب پس خواهد داد. ٥٢وای بر شمااى فقیهان!».

این مطلب را به ناموس یعنی شریعت حضرت موسی نسبت می‌دهد و آن‌ها کسانی‌اند که در مطالعه و حفظ شریعت موسی متخصص اند، زیرا در آن بسیار دقت می‌کنند و به جزئیات احکام شرعی بسیار اهمیت می‌دهند؛ ولی دیندار و متشرع بودن آنها تنها به جنبهٔ ظاهری و قشری شریعت محدود می‌شود و به اعماق روح آن و مفاهیم و ابعاد تربیتی و اخلاق آن گسترش نمی‌یابد و جامد و بی‌روح و بی‌هدف است و این موضوع آشکار است و بر رفتار آنها و افکارشان و تصمیمات

شان، تأثیر منفی می‌نهد. از آن جمله می‌توان: جنگیدن آن‌ها با پیامبر خدا حضرت یحیی و سپس حضرت عیسی را نام برد.

«زیرا کلید معرفت را غصب کرده‌اید. خود داخل نمی‌شوید و داخل‌شوندگان را نیز مانع می‌گردید.» ۵۳چون عیسی بیرون رفت، علمای دین و فَریسیان سخت با او به مخالفت برخاستند و با سؤالات بسیار بر او تاختند ٥٤و در کمین بودند تا در سخنی از زبانش وی را به دام اندازند»[1].

۶- فصل هفدهم، در آغاز خود از دیدار روحانی و غیبی سخن می‌گوید که بر فراز کوه میان یسوع که «۲... سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود»...

و میان پطرس و یعقوب بن زَیدی و برادرش یعقوب از یک سو و میان دو پیامبر موسی و ایلیا از سوی دیگر رخ می‌دهد و در آنجا ابری ظاهر می‌شود و از آن صدایی بر می‌خیزد. و می‌گوید: «۵این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرا دهید!».

ولی هنگام پایین آمدن آن‌ها از کوه پس از آن دیدار غیبی، دیر نپایید که عیسی از حالت تعادل بیرون رفت. و فرض آن است که او اکنون از یکی از مهمترین دیدارهای روحانی غیبی خود بازگشته است که می‌توان آن را تصور کرد و سبب آن این است که:

«١٤چون نزد جماعت بازگشتند، مردی به عیسی نزدیک شد و در برابر او زانو زد و گفت: ١٥«سرورم، بر پسر من رحم کن. او صرع دارد و سخت رنج می‌کشد. اغلب در آتش و در آب می‌افتد. ١٦او را نزد شاگردانت

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۱- ۳۷ - ٥٤

آوردم، ولی نتوانستند شفایش دهند.» ۱۷عیسی در پاسخ گفت: «ای نسل بی‌ایمان و منحرف، تا به کِی با شما باشم و تحملتان کنم؟ او را نزد من آورید.».

با این سخنان خشن و تند و انتقاد گزنده، این متن عیسی را چنان به تصویر می‌کشد که گویی یک شُک عصبی و خشم ناگهانی برای او پیش آمده که قابل توجیه و هماهنگ با این صحنه نیست.

«۱۸پس عیسی بر دیو نهیب زد و دیو از پسر بیرون شد و او در همان دم شفا یافت. ۱۹آنگاه شاگردان نزد عیسی آمدند و در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن دیو را بیرون کنیم؟» ۲۰پاسخ داد: «از آن رو که ایمانتان کم است. آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمانی به کوچکی دانهٔ خردل داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید "از اینجا به آنجا منتقل شو" و منتقل خواهد شد و هیچ امری برای شما ناممکن نخواهد بود. [۲۱امّا این جنس جز به روزه و دعا بیرون نمی‌رود.»[1].

۷-در مورد معجزهٔ غذا دادن به چهار هزار مرد که در این باب گذشت، سمعان - با این فرض که بالاترین و برترین حواریان و رئیس آن هاست، به همین جهت به او لقب پطرس و یا صخره و یا صفا داده بود.

نیز، از خشم و غضب عیسی، سالم نمانده است و او را به شیطان توصیف می‌کند و از او می‌خواهد از وی دور شو د.

طبق این متن انجیلی پس از تحقق معجزهٔ غذا دادن، این اتفاق افتاده است:

«۳۱آنگاه عیسی به تعلیم دادن آنها آغاز کرد که لازم است پسر انسان زحمتِ بسیار بیند و از سوی مشایخ و سران کاهنان و علمای دین رد شده، کشته شود و پس از سه روز برخیزد. ۳۲چون عیسی این را آشکارا اعلام

---

۱. کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۷ - ۲۱

کرد، پطرس او را به کناری برد و شروع به سرزنش او کرد. ۳۳امّا عیسی روی برگردانیده، به شاگردان خود نگریست و پطرس را سرزنش کرد و گفت: «دور شو از من،ای شیطان! زیرا افکار تو انسانی است، نه الهی.»[۱].

این صحنه‌های پیشین و صحنه‌های دیگری که انجیل‌های چهارگانه پر از آن هاست، به برخی جرأت داده که عیسی را متهم کنند رفتار و واکنش‌های او به نوعی بد اخلاقی و بی‌صبری توصیف می‌شود و این بد اخلاقی گاهی به توفانی از خشم شدید تبدیل می‌شود و گاهی این توفان با یهودیان فرهیخته‌ای که با وی سخن می‌گفته اند، نیز رخ می‌داده است.[۲].

ما در اینجا نمی‌خواهیم حضرت مسیح را از طبیعت بشری مبرّا بدانیم و صفات و ویژگی‌های خدایی به او بدهیم، چگونه چنین چیزی ممکن است در صورتی که ما در قرآن کریم، می‌یابیم که حضرت موسی با همهٔ بی‌طرفی که داشت، گاهی خشم و غضبش برافروخته می‌شد، سپس به حالت عادی باز می‌گشت و گاهی موضعی می‌گرفت و گاهی پشیمان می‌شد. گاهی کاری را انجام می‌داد و سپس آن را از عمل شیطان می‌شمرد. بدین سان، در می‌یابیم او نیز شخصیت ویژه‌ای داشته است که بیشتر حالت‌های انفعالی و واکنشی داشته، به همین دلیل ایجاب می‌کرده که وی با شخص دانشمندی که آیات سورهٔ کهف دربارهٔ او سخن می‌گوید؛ همنشینی و همراهی کند و این مطلب خود سخنی جداست؛ ولی اینکه سخنان موضع گیری انفعالی از مسیح علیه‌السلام به صورتی که ملاحظه کردیم سر می‌زند، مطلب دیگری است

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۸ - ۳۱- ۳۳

۲. السواح: الغاز الانجیل ص ۲۰۰

حتی این حالت در برابر درختی که هیچ قدرت و اراده‌ای ندارد نیز، رخ می‌دهد و بار دیگر در برابر مردمی که بسیار به او علاقه مندند و برای او فداکاری می‌کنند، چنین برخورد می‌کند و بار سوم با کسانی که آن‌ها را به ایمان فرا می‌خواند. برخوردی اینگونه دارد. اینگونه رفتار موضوعی است که در پذیرفتن آن بطور کلی و کامل تردید داریم و نیاز به درنگ دارد که نسبت به هر یک به نحو جداگانه بر اساس شرایط و چگونگی آن ها، داوری شود.

۱۱

پند و اندرزهای مسیح علیه‌السلام

۱۱

پند و اندرزهای مسیح علیه‌السلام

مجموعه‌ای از آموزه‌ها و پندها و حکمت‌ها و مثل‌هایی را که در انجیل‌های چهارگانه روایت شده، مطرح خواهم کرد تا به طبیعت پیام‌های مسیح و محدودهٔ دغدغه‌های آن حضرت و میزان سازگاری آن آموزه‌ها با آموزه‌های پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ بلکه با بعضی از آیه‌های قرآن کریم در این چارچوب آشنا شویم.

پند کوه:

طبق روایت انجیل- این پند در آغاز دعوت حضرت مسیح بیان شده که آن را بر فراز کوهی در مقابل انبوهی از مردم فلسطین و اردن و سوریه ایراد کرده و به «پند کوه» معروف است.

●تصدیق رسالت قبل: «۱۷گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم. ۱۸زیرا آمین، به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا اینکه همه به انجام رسد»[1]. یعنی تا شریعت کامل گردد.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵/ ۱۷ /۱۸



در قرآن کریم این مضمون را نزدیک به اجمال در این گفتهٔ خدای متعال ملاحظه می‌کنیم: ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ۚ وَجِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴾[1].

(و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم؛ و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهیها،) حلال کنم؛ و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید!).

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

(و بدنبال آنها [پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب

---

۱. آل عمران: ۵۰

تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می‌کرد؛ و هدایت و موعظه‌ای برای پرهیزگاران بود).

﴿ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾.

(اهل انجیل [پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند).

﴿ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ﴾[1].

(و این کتاب (قرآن) را بحق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگاهبان آن هاست).

●پرهیز از مقدمهٔ گناه: در پایان این پند و موعظه، به جنایت قتل، پیوندهای برادرانه و اصلاح بین مردم می‌پردازد و می‌فرماید: «۲۱شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود." ۲۲امّا من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است»[2].

●پرهیز از مقدمات گناه: وی در هولناکی گناه زنا می‌فرماید: «۲۷شنیده‌اید که گفته شده، "زنا مکن." ۲۸امّا من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده

---

۱. مائده: ٤٦ – ٤٨

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ٥ ۲۳ / ۲٤

است. ۲۹پس اگر چشم راستت تو را می‌لغزاند، آن را به در آر و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. ۳۰و اگر دست راستت تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن و دورافکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود»[۱].

این مطلب از باب مبالغه است و نظیر آن را در این فرمودهٔ خدا ملاحظه می‌کنیم.

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴾[۲].

(و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد راهی است).

و نیز می‌فرماید: ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!).

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾[۳](و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را نگاه هوس آلود فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند).

● مقدم داشتن حق الناس: «۲٤هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما»[٤].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵ ۲۷ / ۳۰.
۲. اسراء: ۳۲.
۳. نور: ۳۰- ۳۱.
٤. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵ - ۲٤ -

در این جا قاعده‌ای در فقه اسلامی به نام «تزاحم بین حق الله وحق الناس» وجود دارد و مفاد و مضمون اجمالی آن چنین است: مقدم داشتن حق بندگان بر حق خدا - با وجود نا مأنوسی آن در دیدگاه بعضی- از متن مفاهیم و شریعت و اخلاقیات و آداب اسلامی، برخاسته است.

از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ مردی پرسیده شد که برای تشییع جنازهٔ برادرش دو یا سه روز راه می‌پیماید، یعنی او اراده می‌کند که این وظیفهٔ اجتماعی غیر الزامی را انجام دهد؛ ولی به هرحال، این کار بیانگر حقی از حقوق برادر مؤمن است؛ بدین صورت که برای تکریم و احترام مؤمن و محبت به او به خاطر پیوندی که بین آن دو و از آداب و رسوم خدا حافظی است، مسافتی را طی می‌کند... اسلام این گونه به مردم ادب می‌آموزد. این روایت اختصاص به روزه دارد با این فرض که شخص روزه دار در سفر، افطار می‌کند. بنابراین، تزاحمی بین حق الهی در ماه مبارک رمضان وحق بنده‌ای از بندگان در تشییع جنازهٔ او به واسطّ سفر، اتفاق خواهد افتاد؛ اما امام چگونه پاسخ داد ؟ حضرت فرمود: اگر در ماه مبارک رمضان است، باید افطار کند. گفته شد: کدام یک برتر است، روزه بگیرد یا به تشییع جنازه برود؟ فرمود: به تشیع جنازه برود. به راستی زمانی به تشییع جنازهٔ او می‌پردازد، خدای عزوجل، روزه را از او برمی دارد[1].

●**بزرگ شمردن سوگندها:** «۳۳و باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "سوگند دروغ مخور، بلکه به سوگندهای خود به خداوند وفا کن." ۳٤امّا من به شما می‌گویم، هرگز سوگند مخورید، نه به آسمان، زیرا که تخت پادشاهی خداست، ۳۵و نه به زمین، چون کرسی زیر پای اوست، و نه به اورشلیم، زیرا که شهر آن

۱. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸ ، ص ٤۸۲

پادشاه بزرگ است. ۳۶و به سر خود نیز سوگند مخور، زیرا حتی مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. ۳۷پس 'بلهِ' شما همان 'بله' باشد و 'نهِ' شما 'نه'، زیرا افزون بر این، شیطانی است»[۱].

خدای متعال فرمود: ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَٰنِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید)! و خداوند شنوا و داناست).

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾[۲].

(خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می‌کنید،) مؤاخذه می‌کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است).

از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: «سوگند دروغ، (در ظاهر) موجب رونق کالای تجاری می‌شود، اما برکت را می‌برد.»[۳].

از آن حضرتﷺ روایت شده که این مورد، مخصوص سوگند دروغ است. نه همهٔ سوگندها، چون آن حضرت می‌فرماید: «سوگند دروغ (در ظاهر) موجب رونق کالای تجاری می‌شود؛ اما برکت را می‌برد.»[٤].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵ - ۳۳- ۳۷

۲. بقره: ۲۲٤ - ۲۲۵

۳. طبری: مسند ح ۵۸

٤. صحیح بخاری: ح ۲۰۸۷

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «کسی که سوگند دروغ بخورد، کفر ورزیده و کسی که سوگند راست بخورد، گناه کرده است». خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ﴾[1].

●مقابلهٔ بدی با احسان و نیکی: «۴۳«شنیده‌اید که گفته شده، "همسایه‌ات را محبت نما و با دشمنت دشمنی کن." ۴۴امّا من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید، ۴۵تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند. ۴۶اگر تنها آنان را محبت کنید که شما را محبت می‌کنند، چه پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خَراجگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۷و اگر تنها برادران خود را سلام گویید، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی اقوام بت‌پرست چنین نمی‌کنند؟ ۴۸پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است»[2].

یعنی به اخلاق الهی آراسته شوید و در جهت تکامل اخلاقی بکوشید و بر شما باد که مکارم اخلاقی را به دست آورید.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾[3].

(بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبّر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۸۳

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵ ـ ۴۳ ـ ۴۸

۳. فرقان: ۶۳

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

(هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!).

﴿وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾[1].

(امّا جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی‌گردند!).

جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[2] (بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد -که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملا روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «بر شما باد به مکارم اخلاق؛ زیرا خداوند مرا برای پیاده کردن آن‌ها برانگیخت و از جملهٔ مکارم اخلاق این است که آدمی از کسی که به او ستم کرده در گذرد و کسی را که محرومش نموده، ببخشد و با کسی که قطع رابطه کرده، رابطه برقرار کند و به عیادت کسی برود، که از او عیادت

---

۱. فصلت: ۳۴ - ۳۵

۲. بقره: ۱۰۹

نکرده است.»[1].

جایی دیگر از آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «خدای عزوجل، اخلاق نیکو را وسیلهٔ پیوند و ارتباطی بین خود و بندگانش قرار داد. بنابراین، برای شما کافی است به اخلاق نیکی که متصل به خداست، چنگ زنید»[2].

● اخلاص در دادن صدقه: «پس هنگامی که صدقه می‌دهی، جار مزن، چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و کوچه‌ها می‌کنند تا مردم آنها را بستایند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. ۳پس تو چون صدقه می‌دهی، چنان کن که دست چپت از آنچه دست راستت می‌کند، آگاه نشود، ٤تا صدقهٔ تو در نهان باشد؛ آنگاه پدرِ نهان‌بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد».[3].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾[4] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود؛) و رگبار باران به آن

---

۱. ری شهری: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۰٤

۲. ورام: تنبیه الخواطر ، ج ۲، ص ۱۲۲

۳. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ٦ - ۱ ٤

٤. بقره: ۲۸٤

برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند).

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ای فرزند جُندَب، در برابر چشم مردم صدقه مده برای این که تو را بستایند، زیرا اگر چنین کنی، پاداش خود را به طور کامل دریافت کرده ای؛ ولی اگر آن را با دست راستت دادی، نباید دست چپت از آن آگاه شود؛ زیرا کسی که برای او صدقهٔ پنهانی دادی،.

روز قیامت در مقابل همهٔ خلایق پاداش تو را آشکارا می‌دهد، روزی که اگر مردم به صدقه دادنت آگاه شوند، زیانی به تو نمی‌رساند،.»[1].

در این روایت نکته‌ای به نظر می‌رسد که این بند، در روایتی طولانی که این شعبه حرّانی در تحف العقول آن را نقل کرده، آمده است و بیانگر مجموعه‌ای از وصایا و سفارش هاست. بنابراین، اگر صدور این روایت از آن حضرت درست باشد، احتمال دارد این بند، از بندهایی باشد که از انجیل گرفته شده و نوعی از گفته‌های مسیحی باشد به خاطر مطابقت زیادی که با متن انجیلی دارد، در روایات اسلامی وارد شده است.

●**اخلاص در روزه گرفتن:** «۱۶هنگامی که روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران تُرشرو مباشید، زیرا آنان حالت چهرهٔ خود را دگرگون می‌کنند تا نزد مردم، روزه‌دار بنمایند. آمین، به شما می‌گویم، که پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. ۱۷امّا تو چون روزه می‌گیری، به سر خود روغن بزن و صورت خود را بشوی ۱۸تا روزهٔ تو بر

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۸۳

مردم عیان نباشد، بلکه بر پدر تو که در نهان است، و پدرِ نهان‌بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد[۱]».

از پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: «کسی که روزهٔ ریایی بگیرد، (در حقیقت) شرک ورزیده است»[۲].

●ابتدا خودت را ادب کن و به عیوب نفس خویش بپرداز به جای آن که مشغول عیب دیگران شوی و در صدد یافتن آنها باشی: «چرا پَرِ کاه را در چشم برادرت می‌بینی؛ امّا از چوبی که در چشم خود داری غافلی؟»[۳].

در میراث اسلامی متون متعددی وجود دارد که از پی جویی لغزش‌های مردم نهی می‌کند و بیان می‌دارد که ابتدا به تأدیب نفس خویش بپرداز، پیش از آن که دیگران را ادب کنی. از امام علی علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «ای مردم، خوشا به حال کسی که پی جویی عیب خویش، او را از پی جوبی عیب مردم باز می‌دارد.[٤]» همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: «کسی که به عیب نفس خویش بنگرد، از توجه به عیب مردم باز می‌ماند[٥].».

در نامه‌ای که امام صادق علیه‌السلام به عبد الله بن سلیمان نوفلی فرستاده، چنین آمده است: «ای عبدالله، پدرم، از پدرانش، از علی علیه‌السلام برای من نقل کرد که: او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنید، روزی به یارانش می‌فرمود: «ای مردم، آن کس که به زبان ایمان آورده؛ اما به قلب ایمان نیاورده، مؤمن نیست. بنابراین، درپی لغزش‌های مؤمنان

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ٦ -١٦ - ١٨.
۲. همان، فصل ٦ - ١٦ - ١٨
۳. ابن حنبل: مسند، ح ١٧١٤٠
٤. رضی: نهج البلاغه، خطبهٔ ١٧٦.
٥. همان: حکمت ٣٤١.

نباشید؛ زیرا هر کس در پی لغزش مؤمنی باشد، خداوند روز قیامت در پی لغزش‌های او خواهد بود و در درون خانه اش رسوایش می‌کند.[1]».

اکنون به این روایت مسیحی می‌نگریم که چگونه در میراث اسلامی وارد شده است. بخاری در ادب المفرد به صورت مرفوع و موقوف که البانی آن را تصحیح کرده، از یزید بن اصم روایت می‌کند، که گفت: از ابوهریره شنیدم می‌گفت: «شما خاشاک را در چشم برادرت می‌بینی؛ ولی تنهٔ درخت را در چشم خود نمی‌بینی.»[2] این عین سفارشی است که از انجیل متی نقل کردیم.

***یقین به اجابت دعا:** «۷بخواهید، که به شما داده خواهد شد؛ بجویید، که خواهید یافت؛ بکوبید، که در به رویتان گشوده خواهد شد. ۸زیرا هر که بخواهد، به دست آوَرَد و هر که بجوید، یابد و هر که بکوبد، در به رویش گشوده شود»[3].

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾[4].

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم».

از علی بن عقبه نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «دعا، قضای حتمی را بعد از آن که حتمی و محکم شده است رد می‌کند،. بنابراین، زیاد دعا کن؛ زیرا دعا، کلید هر رحمت و مایهٔ برآورده شدن هر حاجتی است. انسان، به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی‌رسد، زیرا دری نیست که انسان آن را

---

۱. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۱۰.
۲. البانی: الصحیح الجامع، ح ۸۰۱۳
۳. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۷ - ۷ - ۸
٤. غافر: ٦٠

بکوبد مگر آن که امید است، به روی کوبندهٔ دَر باز شود.»[1].

• پند به حواریان:

متی در انجیل خویش پندی ویژهٔ دوازده حواری روایت می‌کند که مسیح علیه‌السلام هنگامی که یارانش را به مناطق گوناگون برای تبلیغ فرستاد، به آنان فرمود: «۳٤گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! ۳۵زیرا آمده‌ام تا: «"پسر را بر پدر، دختر را بر مادر و عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم. ۳٦دشمنان شخص، اهل خانهٔ خودش خواهند بود." ۳۷«هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایستهٔ من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایستهٔ من نباشد»[2].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴾[3].

(بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هائی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیّت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند!).

---

۱. حر عاملی: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۰ ۳٤ - ۳۷

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۰ - ۳٤ - ۳۷

۳. توبه: ۲٤

خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[1].

(هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب اللّه» اند؛ بدانید «حزب اللّه» پیروزان و رستگارانند).

از پیامبراکرمﷺ روایت شده که فرمود: «کسی از شما ایمان نیاورده، مگر زمانی که من نزدش از پدر و مادر و فرزندان و همهٔ مردم، محبوب تر باشم.»[2].

پندی دیگر به حواریان:

پس از آن که مسیحعليه‌السلام برای انبوهی از مردم در ساحل دریاچهٔ طبریه و شاگردانش سخن گفت، پیرامون انفاق فرمود: «۳۱عیسی برای آنها مَثَلی دیگر آورد: «پادشاهی

۱. مجادله: ۲۲

۲. صحیح بخاری: ح ۱۵

آسمان همچون دانهٔ خردلی است که کسی آن را گرفت و در مزرعه‌اش کاشت. ۳۲با اینکه دانهٔ خردل از همهٔ دانه‌ها کوچکتر است، امّا چون می‌روید بزرگتر از همهٔ گیاهان باغ شده، به درختی بدل می‌شود، چندان که پرندگان آسمان آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»[۱].

خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾[۲] (کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست).

* بیدار باش و هشدار و پند:

در یکی از گفتگوهای مسیح علیه‌السلام با بعضی از نویسندگان و فریسیان، رو به مردم می‌کند و اشکال آنان را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «۱سپس گروهی از فَریسیان و علمای دین از اورشلیم نزد عیسی آمدند و گفتند: ۲«چرا شاگردان تو سنّت مشایخ را زیر پا می‌گذارند؟ آنها دستهای خود را پیش از غذا خوردن نمی‌شویند!».

هدف از شستن دست در این جا، شدت اجتناب است که مبادا به نجاستی آلوده شود و بدین ترتیب، غذایی متنجس بخورد. بنابراین، آنان به مسیح اشکال می‌کردند که پیروان او بعضی از مسائل شرعی را که باید رعایت کنند، رعایت

---

۱. کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۳ - ۳۱ - ۳۲

۲. بقره: ۲۵۱

نمی‌کنند؛ چون از جهتی پیروان دین موسی هستند و چون بر آنان واجب است، که دیندار و زیر نظر مستقیم پیامبری باشند از این رو، لازم است حضرت مسیح در این امر، شدت عمل به خرج دهد و سخت گیری کند، همانگونه که آنان در این امر سخت گیری می‌کنند: «۳ او در پاسخ گفت: و شما چرا برای حفظ سنّت خویش، حکم خدا را زیر پا می‌گذارید؟ ٤زیرا خدا فرموده است: "پدر و مادر خود را گرامی دار" و نیز "هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود." امّا شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش بگوید: "هر کمکی که ممکن بود از من دریافت کنید، وقف خداست،" ٦در این صورت، دیگر بر او واجب نیست این‌گونه پدرِ خود را گرامی دارد».

یهودیان ادعا می‌کردند که شخص می‌تواند به جای نیکی به پدر و مادر، قربانی تقدیم معبد کند. «شما این‌چنین برای حفظ سنّت خویش، کلام خدا را باطل می‌شمارید».

مسیح علیه‌السلام آنان را متوجه می‌سازد که در مسئله‌ای فردی و کم اهمیت، احتیاط می‌کنند، در صورتی که چنان اهمیتی ندارد. در مقابل، نیکی به پدر و مادر را که از مسائل پر اهمیت شمرده می‌شود و بُعد اجتماعی دارد و خدای سبحان در قرآن کریم، نیکی به پدر و مادر را در رتبهٔ مقدم و بی‌درنگ بعد از یکتایی خداوند به هنگام بیان میثاقی که از بنی اسرائیل گرفته شده، قرارمی دهد، اهمیت نمی‌دهند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ

﴿وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ﴾[1] (و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید؛ و به مردم نیک بگویید؛ نماز را برپا دارید؛ و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما -جز عده کمی- سرپیچی کردید؛ و (از وفای به پیمان خود) روی‌گردان شدید).

این آیه تاکید می‌کند که بسیاری از آنان به میثاقی که بیانگر نیکی به پدر و مادر بود پای بند نبودند و این معنا با سخن مسیح علیه‌السلام که درمتن سابق از انجیل نقل شد، مطابقت دارد.

این میثاق را در کتاب خروج تورات می‌بینیم: «آنگاه خدا همهٔ این سخنان را فرمود: ۲«مَنَم یهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانهٔ بندگی، بیرون آوردم. ۳«تو را خدایانِ غیر جز من مباشد. ٤«هیچ تمثالِ تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هرآنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین. ٥در برابر آنها سَجده مکن و آنها را عبادت منما..۱۲«پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود. ۱۳«قتل مکن. ١٤«زنا مکن. ١٥«دزدی مکن»[2].

ابن میثاق در جایی دیگر تکرار شده، چنان که در کتاب تثنیهٔ تورات آمده است. این کتاب را تثنیه خوانده اند. چون شرعیات و سفارش‌ها را جهت تأکید بار دیگر به قوم، یاد آور می‌شود: «۱موسی تمامی بنی‌اسرائیل را فرا خواند و به ایشان گفت: «ای اسرائیل، فرایض و

---

۱. بقره: ۸۳

۲. کتاب مقدس: کتاب خروج، فصل ۲۰ - ۱ - ۱۵

قوانینی را که من امروز در گوش شما می‌گویم بشنوید. آنها را فرا گیرید و به‌دقّت به جای آورید. ۲یهوه خدای ما در حوریب با ما عهد بست. ۳خداوند این عهد را نه با پدران ما، بلکه با ما بست که همگی امروز در اینجا زنده‌ایم.. ٦«"مَنَم یهوه، خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانهٔ بندگی، بیرون آوردم. ۷تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.

۸«"هیچ تمثالِ تراشیده برای خود مساز، خواه به شکل هرآنچه بالا در آسمان است و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیرِ زمین. ۹در برابر آنها سَجده مکن و آنها را عبادت منما.. ١٦«"پدر و مادر خود را گرامی دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، سعادتمند باشی. ۱۷«"قتل مکن. ۱۸«"زنا مکن. ۱۹«"دزدی مکن»[1].

اکنون به سخن مسیح علیه‌السلام باز می‌گردیم که آنان را سرزنش می‌کند، زیرا میثاق خاص به نیکی پدر و مادر را شکستند، پاکی روح را رعایت نمی‌کنند در صورتی که به شدت در طهارت بدنی ظاهری می‌کوشند و این کار بدین جهت است که ریاکارند و از دین فهمی نادرست دارند. بنابراین، به پاره‌ای از امور سطحی و ظاهری می‌پردازند و اهداف شریعت و دستورهای اساسی دین را وا می‌نهند و بدان جهت که نزد آنان هِرَم امورِ مهم و دارای اولویت، وارونه است و طبق گفتهٔ امیر مؤمنان علی علیه‌السلام پوستین دین را واژگونه پوشیده اند،آن جا که حضرت، در وصف زمانی که خواهد آمد می‌فرماید: «ومردم در انجام گناه، برادر و یار می‌شوند و در کار دین جدایی پذیرند، در دروغ با یکدیگر دوست می‌شوند و در راست گویی، یکدیگر را دشمن می‌دارند. مردم آن زمان به گرگ می‌مانند و پادشاهانشان درندگان‌اند و فرو دستان، طعمهٔ آنان و مستمندان، چون مردگان اند. سرچشمهٔ راستی خشک می‌شود

---

۱. کتاب مقدس: کتاب تثنیه، فصل ۵ ـ ۱ ـ ۱۹

و از آن دروغ می‌جوشد، دوستی را با زبان به کار می‌برند و در دل با یکدیگر دشمن اند، گناه و نافرمانی وسیلهٔ پیوند می‌گردد و پارسایی، عُجب و موجب ریشخند می‌شود و اسلام به سان پوستینی واژگونه پوشیده می‌شود.»[1].

آن گاه مسیح علیه‌السلام می‌گوید: «ای ریاکاران! اِشعیا دربارهٔ شما چه خوب پیشگویی کرد، آنگاه که گفت: ۸«"این قوم با لبهای خود مرا حرمت می‌دارند، امّا دلشان از من دور است. ۹آنان بیهوده مرا عبادت می‌کنند، و تعلیمشان چیزی جز فرایض بشری نیست.».

سپس مسیح علیه‌السلام مردم را مخاطب می‌سازد و آنان را به قانونی که باید بدان عمل کنند آگاه می‌گرداند: «۱۰سپس آن جماعت را نزد خود فرا خواند و گفت: «گوش فرا دهید و بفهمید. ۱۱نه آنچه به دهان آدمی داخل می‌شود او را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان او بیرون می‌آید، آن است که آدمی را نجس می‌سازد»[2].

• مَثَل‌های مسیح:

افزون بر پندها و سفارش‌ها در انجیل‌های چهارگانه، مَثَل‌های بسیاری می‌بینیم که کوشیده از طریق آنها مفاهیم و افکار را به ذهن نزدیک کند و قابل فهم شود و به نظر می‌رسد، آنها دل‌های مردم را به سمت خود می‌کشانند؛ بلکه در شیوهٔ تصویر سازی و دلالتش بر حکمت گوینده اش، مردم را مبهوت می‌سازد.

اگر به تاریخ مکتوب چند قرن پیش بازگردیم، خواهیم دید که تَنَخ (عهد قدیم) شگفتی و بُهت مردم در برابر افرادی نظیر داود و سلیمان علیهما‌السلام را، به یاد می‌آورد:

---

۱. رضی: نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۶

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵ - ۱ - ۱۱

«۲۹و خدا به سلیمان حکمت و فهمِ بی‌اندازه، و وسعت اندیشه به گستردگی شنهای کنار دریا بخشید ۳۰تا آنجا که حکمت سلیمان از حکمت تمامی مردم مشرق زمین و از تمامی حکمت مصر برتر بود. ۳۱او از همهٔ آدمیان حکیمتر بود، از ایتانِ اِزراحی و پسران ماحول، یعنی هیمان و کَلکول و دَردَع. و آوازهٔ او در میان همهٔ قومهای اطراف گسترده بود. ۳۲سلیمان سه هزار مَثَل گفت، و شمار سروده‌هایش یکهزار و پنج بود. ۳۳او از درختان، از سرو آزاد لبنان گرفته تا بوته‌های کوچک زوفا که در شکاف دیوار می‌روید، سخن می‌گفت، و نیز از حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان. ۳٤از میان تمامی قومها، و از همهٔ پادشاهان زمین که آوازهٔ حکمت سلیمان را شنیده بودند، می‌آمدند تا به حکمت او گوش فرا دهند»[۱].

پیامبر/ پادشاه سلیمان علیه‌السلام کتاب خاصی در تنخ با این عنوان دارد: «امثال سلیمان بن داود و چنین آغاز می‌شود: «۱امثال سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل: ۲برای فراگیری حکمت و ادب و درک سخنانی که فهم می‌بخشد؛ ۳برای کسب ادب و رفتار خردمندانه، و پارسایی و عدل و انصاف؛ ٤برای هوشمندی بخشیدن به ساده‌لوحان و دانش و دوراندیشی به جوانان –۵ تا حکیمان بشنوند و بر آموخته‌هایشان بیفزایند و فهیمان هدایت یابند – ٦برای درک امثال و کنایات، و سخنان حکیمان و معماهایشان. ۷ترس خداوند سرآغاز دانش است، اما حکمت و ادب را جاهلان خوار می‌شمارند. هشدار علیه فریفتگی ۸پسرم، به رهنمود پدر خویش گوش فرا ده»[۲].

مثل‌ها در انجیل‌های چهارگانه بیانگر جزئی اساسی از آموزه‌های اناجیل و نزدیک به یک سوم حجم آن آموزه هاست و در آموزهٔ مسیحی مکانی ممتاز و برجسته دارد. این مثل‌ها به طور کلی به صورت مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه و با اندازه‌های گوناگون است که یسوع آنها را در ضمن دعوت آشکارش طبق روایت

---

۱. کتاب مقدس: کتاب نخست پادشاهان، فصل ٤ - ۲۹ - ۳٤

۲. کتاب مقدس: کتاب مثل ها، فصل ۱– ۱ - ۸

عهد جدید، بیان می‌دارد و این مثل‌ها ساده و پر از تشبیه و تصویر سازی برای توضیح هدفی معین اند، به گونه‌ای که به ساختار داستانی کمک می‌کنند، یا چکیدهٔ پایان مَثَل در فهم حقایق روحی و معنوی است، مواد مثَل ها، نه فلسفی است و نه بیگانه، از عرف جامعه است، زیرا مسیح این مثل‌ها را از سطح جامعه و بعضی را مستقیماً از طبیعت وپاره‌ای را از عرف رایج در جامعه می‌گیرد. بیشتر این مثل ها، تنها یک نقطهٔ اساسی و جوهری دارند که تعداد آنها به ۳۲ مثل می‌رسد و عناوین آنها چنین است:

۱. گوسفند گم شده (لوقا، فصل ۱۵،۱-۷).

۲. دِرهَم گم شده (لوقا، فصل ۱۵، ۸ - ۱۰).

۳. فرزند گمراه (لوقا، فصل ۱۵، ۱۱ - ۲٤).

۴. کشاورز (متی، فصل ۱۳، ۳-۹ و ۱۸ - ۲۳).

۵. گندم و تلخهٔ گندم (متی، فصل، ۱۳- ۲۴- ۳۰- ۳۶- ۴۳).

۶. دانهٔ خردل و مثَل خمیر مایه (متی، فصل ۱۳،۳۱ - ۳۳).

۷. گنج پنهان و مروارید گران بها (متی، فصل ۱۳، ٤٤ - ۴۶).

۸.تورِ افکنده شده در دریا (متی، فصل ۱۳،۴۷ - ۵۰).

۹. انسانی که بذر می‌افشاند. (مرقس، فصل ٤، ۲۶ - ۲۹).

۱۰.صاحب خانه‌ای که افرادی را برای کار در تاکستان خویش اجیر می‌کند. (متی، فصل۲۰، ۱-۱۶).

۱۱. بنده‌ای که به فرمان آقای خودش است. (لوقا، فصل ۱۷، ۷-۱۰).

۱۲. دوست نیمه شب (لوقا، فصل ۱۱، ۵ - ۱۳).

۱۳. قاضی ستمگر (لوقا، فصل ۱۸، ۱ ۱۸).

۱۴. سامری نیکوکار (لوقا، فصل ۱۰ ۲۵- ۳۷).

۱۵. دعوت به عروسی (متی، فصل ۲۰، ۲۶ ـ ۲۸).

۱۶. فریسی و مالیات گیر (لوقا، فصل ۱۸ ۹- ١٤).

۱۷.ثروتمند ابله و سبک مغز (لوقا، فصل ۱۲،۱۳ - ۲۱).

۱۸.انسانی که ضیافتی عظیم برپا کرد. (لوقا،فصل ۱۴، ۱۶ - ۲۴).

۱۹. وکیل خیانت کار (لوقا، فصل ۱۶، ۱-۱۳).

۲۰. طلبکار و دو بدهکار (لوقا، فصل ۷، ۳۷- ۵۰).

۲۱. دو فرزند (متی، فصل ۲۱، ۲۳ ـ ۳۲).

۲۲.تاکستان و صاحبان تاکستان (متی،فصل ۲۱،۳۳ - ۴۵).

۲۳. برپایی عروسی شاهزاده به دست پادشاه (متی، فصل ۲۲،۲-۱۴).

۲۴.درخت انجیری که ثمری نمی‌داد. (لوقا، فصل ۱۳،۱-۹).

۲۵. بنده‌ای که با دست خویش مدارا نکرد. (متی، فصل ۱۸،۲۱- ۳۵).

۲۶. مولایی که به هر یک از غلامان خویش، قنطارهایی داده بود. (متی، فصل۲۵، ۱۴ -۳۰).

۲۷. ده دوشیزه (متی، فصل، ۱،۲۵ - ۱۳).

۲۸. بندهٔ امین (متی، فصل ٢٤، ٤٥ - ٥١).

۲۹. دزدی که در شب می‌آید (متی، فصل ۲٤،۳۷ - ٤٤).

۳۰. میش‌ها و بزها (متی، فصل ۲۵، ۳۱ - ۴۶).

۳۱.[تکراری است در شماره ۴ آمده است.

بنابراین، برخلاف گفتهٔ نویسنده، تعداد امثال ۳۰مثَل است و نیز شماره ۳۲همان شمارهٔ ۱۶ است].

اکنون نمونه‌ای از مثل‌های حضرت مسیح را آنگونه که در انجیل‌ها آمده‌اند ارائه می‌کنیم:

در انجیل متی آمده است: «۱همان روز، عیسی از خانه بیرون آمد و کنار دریا بنشست. ۲امّا چنان جماعت بزرگی او را احاطه کردند که سوار قایقی شد و بنشست، در حالی که مردم در ساحل ایستاده بودند. ۳سپس بسیار چیزها با مَثَلها برایشان بیان کرد. گفت: «روزی برزگری برای بذرافشانی بیرون رفت. ٤چون بذر می‌پاشید، برخی در راه افتاد و پرندگان آمدند و آنها را خوردند. ۵برخی دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد که خاک چندانی نداشت؛ پس زود سبز شد، چرا که خاک کم‌عمق بود. ٦امّا چون خورشید برآمد، بسوخت و چون ریشه نداشت، خشکید. ۷برخی میان خارها افتاد، و خارها نمو کرده، آنها را خفه کرد. ۸امّا بقیهٔ بذرها بر زمین نیکو افتاد و بار آورد: بعضی صد برابر، بعضی شصت و بعضی سی. ۹هر که گوش دارد، بشنود.» ۱۰آنگاه شاگردان نزد او آمده، پرسیدند: «چرا با این مردم با مَثَلها سخن می‌گویی؟» ۱۱پاسخ داد: «درک رازهای پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، امّا نه به آنان. ۱۲زیرا به آن که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به‌فراوانی داشته باشد، و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد. ۱۳از این رو با ایشان به مَثَلها سخن می‌گویم، زیرا: «می‌نگرند، امّا نمی‌بینند؛ گوش می‌کنند، امّا نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. ۱٤نبوّت اِشعیا در مورد آنها تحقق می‌یابد که می‌گوید: «"به گوش خود خواهید شنید، امّا هرگز نخواهید فهمید؛ به چشم خود خواهید دید، امّا هرگز درک نخواهید کرد. ۱۵زیرا دل این قوم سخت شده، گوشهایشان سنگین گشته، و چشمان خود را بسته‌اند،

مبادا با چشمانشان ببینند، و با گوشهایشان بشنوند و در دلهای خود بفهمند.

و بازگشت کنند و من شفایشان بخشم." ۱۶امّا خوشا به حال چشمان شما که می‌بینند و گوشهای شما که می‌شنوند. ۱۷آمین، به شما می‌گویم، بسیاری از انبیا و پارسایان مشتاق بودند آنچه را شما می‌بینید، ببینند و ندیدند، و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند).

این مضمون شبیه مطلبی است که در قرآن کریم و در این فرمودهٔ خدا آمده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند).

﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾[1].

---

۱. بقره: ۲٦٤ ـ ۲٦٥

(و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد،) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است.) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست».

شاگردان مسیح (حواریون) از کاربرد این شیوه یعنی مثال آوردن او شگفت زده شدند و از مسیح پرسیدند: «۱۰آنگاه شاگردان نزد او آمده، پرسیدند: «چرا با این مردم با مَثَلها سخن می‌گویی؟» ۱۱پاسخ داد: «درک رازهای پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، امّا نه به آنان. ۱۲زیرا به آن که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به‌فراوانی داشته باشد، و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد. ۱۳از این رو با ایشان به مَثَلها سخن می‌گویم، زیرا: «می‌نگرند، امّا نمی‌بینند؛ گوش می‌کنند، امّا نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. ۱٤نبوّت اِشعیا در مورد آنها تحقق می‌یابد که می‌گوید: «"به گوش خود خواهید شنید، امّا هرگز نخواهید فهمید؛ به چشم خود خواهید دید، امّا هرگز درک نخواهید کرد. ۱۵زیرا دل این قوم سخت شده، گوشهایشان سنگین گشته، و چشمان خود را بسته‌اند، مبادا با چشمانشان ببینند، و با گوشهایشان بشنوند و در دلهای خود بفهمند.

و بازگشت کنند و من شفایشان بخشم." ۱٦امّا خوشا به حال چشمان شما که می‌بینند و گوشهای شما که می‌شنوند. ۱۷آمین، به شما می‌گویم، بسیاری از انبیا و پارسایان مشتاق بودند آنچه را شما می‌بینید، ببینند و ندیدند، و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند»[1].

قرآن کریم به این جنبه از متن انجیل اشاره می‌کند که برای اهمیت آن در روش دعوت و آموزش مردم به خصوص ساده دلان، دلالت و تاکید می‌کند.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۳ - ۱ - ۱۷

آن جا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾[1] (محمّد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نموّ و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است).

می بینیم که این مَثَل در انجیل متّی به صورت زیر آمده است: «۳۱عیسی برای آنها مَثَلی دیگر آورد: «پادشاهی آسمان همچون دانهٔ خردلی است که کسی آن را گرفت و در مزرعه‌اش کاشت. ۳۲با اینکه دانهٔ خردل از همهٔ دانه‌ها کوچکتر است، امّا چون می‌روید بزرگتر از همهٔ گیاهان باغ شده، به درختی بدل می‌شود، چندان که پرندگان آسمان آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»[2].

در انجیل لوقا این مَثَل را به صورت زیر می‌بینیم«۳۰عیسی دیگر بار گفت: «پادشاهی

---

۱. فتح: ۲۹

۲. کتاب مقدس عهد جید انجیل متی فصل ۱۳- ۳۱- ۳۲-

خدا را به چه چیز مانند کنیم، یا با چه مَثَلی آن را شرح دهیم؟ ۳۱همچون دانهٔ خردل است. خردل، کوچکترین دانه‌ای است که در زمین می‌کارند، ۳۲ولی چون کاشته شد، می‌روید و از همهٔ گیاهان باغ بزرگتر شده، شاخه‌های بزرگ می‌آورد، چندان که پرندگان آسمان می‌آیند و در سایهٔ آن آشیانه می‌سازند.»[۱].

این مثال را ذیلاً در انجیل لوقا ملاحظه می‌کنیم: «۱۸آنگاه گفت: «پادشاهی خدا به چه مانَد؟ آن را به چه تشبیه کنم؟ ۱۹همچون دانهٔ خردلی است که مردی آن را برگرفت و در باغ خود کاشت. آن دانه رویید و درختی شد، چنانکه پرندگان آسمان آمدند و بر شاخه‌هایش آشیانه ساختند.[۲]».

مورد دیگری را می‌بینیم که از نظر تصویر با آنچه در قرآن آمده، نزدیک است، این مثل را هنگامی حضرت مسیح علیه‌السلام گفته که جوانی ثروتمند نزد او آمد و از مسیح پرسید: چگونه می‌توان به زندگانی سعادتمندانه اخروی رسید؟ حضرت در پاسخ گفت: «۱۸... قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹پدر و مادر خود را گرامی‌دار،" و "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما."» ۲۰آن جوان گفت: «همهٔ این احکام را به جای آورده‌ام؛ دیگر چه کم دارم؟» ۲۱عیسی پاسخ داد: «اگر می‌خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و به فقیران بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» ۲۲جوان چون این را شنید، اندوهگین شد و از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت. ۲۳آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «آمین، به شما می‌گویم، راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی آسمان بس دشوار است. ۲٤باز تأکید می‌کنم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا.».

آنگاه بر آنچه گذشت افزود و گفت: «آمین، به شما می‌گویم، راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی آسمان بس دشوار است. ۲٤باز تأکید می‌کنم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ٤- ۳۰ -۳۱-
۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۳ /۱۸ / ۱۹.

ثروتمند به پادشاهی خدا»[1].

این تصویر را در قرآن کریم می‌بینیم، آن جا که خداوند متعال در بیانی زیبا و جذاب می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُجْرِمِينَ﴾[2] (کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبّر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می‌دهیم).

بسیار محتمل است قرآن از آوردن این مثل‌ها که در موارد متعددی ذکر کرده، هدفی داشته است و آن بیان یگانگی منبع و رسالت است، به ویژه با توجه به بی‌اطلاعی پیامبر اسلام از کتب پیشین آسمانی، که أمیّ بود، نه می‌خواند و نه می‌نوشت. بنابراین، از کجا این مطالب را که تا این اندازه شبیه به یکدیگر و مطابق با آنچه بر زبان یا در کتاب بعضی از پیامبران و رسولان آمده، آورده است؟ این مطالب، به منزلهٔ دلایل اضافه‌ای است. که قرآن ارائه می‌دهد تا آسمانی بودن خودش و یگانگی منبع و مصدر رسالت‌های الهی را بیان کند.

با توجه به این مطلب، قرآن کریم خود، در تقریب مفاهیم و اندیشه‌ها و حکمت‌ها به این مثل‌ها تکیه می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌۢ بِقَدَرِهَا فَٱحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا ۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَٰعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَٰطِلَ ۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ

---

۱. همان: انجیل متی، فصل ۱۹ - ۱۸ - ۲۴

۲. اعراف: ۴۰

كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾[1].

(خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید -خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند!- امّا کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!).

خداوند در بیان هدف از آوردن این مثل‌ها فرموده است: ﴿وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ﴾[2].

(و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکّر شوند (و پند گیرند)!).

هم چنین در خصوص هدف از مثل زدن فرموده است: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَالُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ﴾[3] (اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند).

نیز فرموده است: ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَالُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴾[4].

(اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدی که در برابر آن خاشع

---

۱. رعد: ۱۷

۲. ابراهیم: ۲۵

۳. عنکبوت: ۴۳

٤. حشر: ۲۱.

می‌شود و از خوف خدا می‌شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشید!).

این هدف، هدفی است که در کلام حضرت مسیح آمده است. آن جا که حواریون پرسیدند: هدف او از مثل زدن چیست: عده‌ای از متخصصین، همهٔ این مثل‌های قرآنی را گرد آورده و شرح کرده‌اند و مفاهیم و اندیشه‌های آن را مطرح ساخته ند، از قبیل:

۱. الامثال فی القرآن، مؤلف محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد شمس الدین بن قیم جوزیه (م ۷۵۱ هـ ق.).

۲. الامثال فی القرآن الکریم، از دکتر محمد جابر فیاض (معاصر).

۳. الامثال فی القرآن الکریم: انواعها، موضوعاتها، اسلوبها، از دکتر حمد بن عبد الله منصور (معاصر).

۴. امثال القرآن و صور من أدبه الرفیع، از عبد الرحمن حسن حنبکهٔ میدانی (معاصر).

۵. الامثال القرآنیة، القیاسیة المضروبة، للایمان بالله از دکتر عبد الله بن عبد الرحمن جربوع (معاصر).

۶.امثال القرآن، از مرجع بزرگوار تقلید، آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی (معامر).

۱۲

مژدهٔ مسیح، به آمدن احمد

۱۲

مژدهٔ مسیح، به آمدن احمد

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِي ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالُوا۟ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾[1].

(و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگامی که او [احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار).

خدای سبحان در این آیهٔ شریفه خبر می‌دهد که: مسیح علیه‌السلام به بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده و او را «احمد» نامیده است.

آیا این مژده در انجیل آمده یا مژده‌ای شفاهی بوده که مانند دیگر آموزه‌های مسیح علیه‌السلام؛ نابود گشته است؟ و اگر در انجیل آمده آیا در انجیل‌های متداول ضمن عهد جدید و یا سایر اناجیلی که بیشتر کلیساها آن‌ها را پذیرفته است، وجود دارد:

به نظر می‌رسد، هدف از اشارهٔ قرآن کریم به این مژدهٔ شفاهی مسیح عیسی بن مریم علیه‌السلام، این بوده که به مسیحیان آگاهی دهد، نصی در انجیل موجود نزد مسیحیان وجود دارد تا تصدیق کنند که محمد بن عبد الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، همان احمدی است که حضرت مسیح به آمدنش مژده داده است.

---

۱. صف: ٦

بنابراین، رسالت موسی و عیسی و محمد از یک منبع است و همانگونه که مسیح تصدیق کنندهٔ تورات بوده، که پیش از او بر موسی علیه‌السلام فرود آمده است. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، نیز تصدیق کنندهٔ تورات و انجیل و تکمیل کنندهٔ رسالتِ آن دو پیامبر بزرگوار است. این مطلب، صِرف ادعا نیست؛ بلکه با مراجعه به محتوای قرآن کریم و آموزه‌های اسلام، هماهنگی با آموزه‌های موسی و عیسی تأیید می‌شود. بعضی از شواهد تاریخی دلالت می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، افزون بر محمد، به احمد نیز، نامیده می‌شده و یکی از آن شواهد، سرودهٔ ابو طالب عموی پیامبر است[۱].

به احمد گفتند که تو مردی متناقض گو و بی‌پشتیبانی (یتیمی).

آگاه باشید که احمد حق را برای اینان آورده است، نه دروغ را.

جایی دیگر: عباس، حمزه، جعفر و علی را مخاطب ساخته و گفته است: [۲].

مادرم و تمام فرزندانش فدای شما باد.

در یاری احمد چون سپری در مقابل مردم باشید.

حسّان بن ثابت گفته است: [۳].

درود پروردگار و همهٔ فرشتگان که پیرامون.

عرش‌اند و همهٔ پاکان، بر شخص مبارک احمد باد.

در این جا متنی وجود دارد، که باعث درنگ در انجیل یوحنا می‌شود و شماری

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۹۵

۲. مفید: ایمان ابو طالب، ص ٤٧

۳. ابن هشام: السیرة النبویة، ج ۲ ص ٦٧٠

از محققان و پژوهشگران بیان داشته‌اند که این متن، همان نص انجیل است، که قرآن کریم از آن سخن گفته است.

در خلال ارائهٔ جزئیات «شام آخر»، و سفارش‌ها و سخنان مسیح علیه السلام به حواریانِ خویش، پیش از آن که مأموران برای دست گیری او بیایند، این متن دوم را در انجیل یوحنا می‌بینیم: «۱۵اکنون نزد فرستندهٔ خود می‌روم، و هیچ‌یک نمی‌پرسید، "کجا می‌روی؟" ۶امّا به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است. ۷با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ امّا اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم»[1].

زیرا محققان و پژوهشگران گفته اند، واژهٔ (تسلی دهنده) اشاره به پیامبر ما صلی الله علیه و آله دارد و آن به زبان آرامی، که مسیح علیه السلام با آن سخن می‌گفته است، برابر با واژهٔ «احمد» در زبان عربی است؛ ولی زمانی که همراه تدوین انجیل به زبان یونانی، سپس به زبان‌های دیگر و نیز عربی ترجمه شده، مقصود حقیقی از بین رفته است.با علم به این که متن آرامی یا عِبری طبق گفتهٔ عده ای، به عنوان زبان اصلی انجیل، موجود نیست و تنها متن یونانی موجود است که ترجمهٔ متن آرامی شمرده می‌شود و این متن یونانی، منبع دیگر ترجمه هاست، تا چه اندازه ترجمهٔ یونانی دقیق و امانت دارانه است، تنها خدا می‌داند؛ ولی اگر کاملاً به متن عربی مراجعه کنیم، دست کم در دلالت بر آنچه گفته شد، اشکالی می‌یابیم و اگر بخواهیم ثابت کنیم که این نص، همان متن مورد اشاره در قرآن کریم است، چاره‌ای نداریم، جز آن که در حل این اشکال بکوشیم و این کار، بر این متوقف است که ابتدا متن کامل را بیاوریم و آن گاه به اشکال اشاره کنیم.

در فصل ۱۴ انجیل آمده که مسیح علیه السلام فرمود: «۱۵اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۶ - ۵ - ۷

خواهید داشت. ١٦و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، ١٧یعنی روحِ راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ امّا شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود»[1].

در این بند، اگردر این عبارت درنگی داشته باشیم: «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. ١٦و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد».

امکان دارد بگوییم که: مسیح به بعثت پیامبر ماﷺ و رسالت او که پایان همهٔ رسالت‌های الهی است - اشاره می‌کند؛ ولی به مجرد اینکه متن را پایان می‌بریم، خواهیم دید که مسیح، تسلی دهنده را چنین وصف می‌کند: «١٧یعنی روحِ راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛» که اگر بتوانیم عبارت «روح الحق» را تأویل ببریم و بگوییم مقصود از آن، پیامبر و رسالت و قرآن اوست که بیانگر خلاصهٔ حق و راستی اندو در کل، زندگی را در راستی دمیده اند.

اما عبارت «جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد» بر پیامبر و رسالت و قرآن او منطبق نیست؛ زیرا معنا ندارد، چون دیده نمی‌شوند و شناخته شده نیستند، مردم، همهٔ آن‌ها را نپذیرند.

آن گاه در پی آن می‌گوید: «٢٦امّا آن مدافع، یعنی روح‌القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد. ٢٧برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم»[2].

---

١. همان: فصل ١٤ - ٥ - ٧

٢. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ١٤ - ٢٦ - ٢٧

این بند، می‌تواند بر مطلوب ما دلالت کند، البته اگر عبارت: «الذی سیرسله الأب باسمی» نباشد، زیرا بعثت پیامبر و رسالت او، فرع بر بعثت مسیح در رسالت او نیست، تا اینکه «فرستاده، به نام او» باشد و آنگونه که از عبارت فهمیده می‌شود پیامبر صلی الله علیه و آله نماینده یا وکیل از طرف مسیح علیه السلام یا سخن گوی وی نیست،.

آن گاه به دنبال آن می‌گوید: «۲۶امّا چون بیاید، آن مدافع که از نزد پدر برای شما می‌فرستم یعنی روحِ راستی که از پدر صادر می‌شود، او خودْ دربارهٔ من شهادت خواهد داد، ۲۷و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا از آغاز با من بوده‌اید»[1].

در این بند، این اشکال وجود دارد که آیا مقصود از عبارت: «آن مدافع که از نزد پدر برای شما می‌فرستم» این است که پیامبر ما از جانب مسیح، فرستاده شده است:

سپس می‌افزاید:

«۵اکنون نزد فرستندهٔ خود می‌روم، و هیچ‌یک نمی‌پرسید، "کجا می‌روی؟" ۶امّا به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است. ۷با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ امّا اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. ۸چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه و عدالت و داوری، تقصیرکار است. ۹به لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی‌آورند. ۱۰به لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱و به لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است. ۱۲«بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، امّا اکنون یارای شنیدنش را ندارید. ۱۳امّا چون روحِ راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه

۱. همان: فصل ۱۵ - ۲۶ - ۲۷

آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. ١٤او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آنِ من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد. ١٥هرآنچه از آنِ پدر است، از آنِ من است. از همین رو گفتم آنچه را از آنِ من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد.١٦«پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید.» ١٧آنگاه بعضی از شاگردان او به یکدیگر گفتند: «مقصود او از این سخن چیست که، "پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید"؟ یا از اینکه می‌گوید "زیرا نزد پدر می‌روم»[1].

این بند، برمطلب دلالت روشن تری از دیگر بندها دارد؛ اگر چه بعضی از اشکال‌ها را به راحتی می‌توان وارد کرد، مثلاً از «تسلی دهنده» به «روح الحق»، تعبیر شده است، در صورتی که پیامبرﷺ جسد است نه روح.

در این جا در مورد برخی از ایرادهایی که علمای مسیحی پیرامون مسلمانان در متون سابق مطرح کرده اند، باید درنگ کنیم:

١-پوشیده نیست که مسیح در مدتی که بین آنان بود، معلم و مرشد و تسلی دهندهٔ آن‌ها و مدافع آنان بود. به گونه ای، که آنان به او دل بستند و مسیح از قبل می‌دانست که فراق و جدایی او از یارانش به واسطهٔ مرگ، بسیار اندوهگین شان می‌کند و روشن است که آن‌ها به کمکی آسمانی برای تقویت و ارشاد و تسلی خود پس از جدایی از مسیح، نیازمندند. از این رو، پیشاپیش، آنان را به روح القدس، تسلی دهندهٔ دیگری وعده داد، چنانکه در آیات مذکور ملاحظه کردید. پس از دقت در این آیات، روشن می‌شود که شخصی که وعده داده شده، ممکن نیست، محمد پیامبر مسلمانان باشد و آن به خاطر علل و اسبابی است که در خود آیات ملاحظه

١. همان: فصل ١٦ - ٥- ١٧

می‌کنید: «آن موعود، جسم نیست، روح حق، روح راستی و حقیقت» است. از این رو، جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، چون او را نمی‌بیند. در حالی که این ویژگی بر محمد منطبق نیست، زیرا او جسم داشت و همهٔ جهان چه مؤمن و چه کافر او را می‌دیدند و کسی که به وجودش مژده داده شده آمده تا همواره با حواریون باشد «لیمکث معهم الی الأبد» این معنا نیز، بر محمد صادق نیست؛ چون او در زمان حواریون نیامده و در جهان، برای همیشه با آنان نمانده است.

۲. آن موعود، در آن زمان با حواریون بوده «لأنه ماکث معکم» این مورد نیز، برمحمد مطابقت نمی‌کند، زیرا او با حواریون نبوده است.

۳.مسیح به حواریون سفارش کرده که از اورشلیم بیرون نروند؛ بلکه منتظر آن تسلی دهنده، یعنی روح القُدُس باشند. و آنان - به جهت اطاعت از فرمان سرورشان «و مسلمانان معتقدند حواریون مطیع بودند» - ده روز در اورشلیم منتظر ماندند تا آن تسلی دهنده بیاید «وامتلأ الجمیع من الروح القُدُس» چنانکه در «کتاب اعمال فرستادگان» در عهد جدید آمده است.

این مطلب نیز بر محمد صادق نیست و گرنه، باید حواریون در اورشلیم، حدود ششصد سال تا آمدن محمد صبرمی کردند و چنین عمری برای آنان چگونه ممکن است، به ویژه که مسیح به آنان وعده داده بود این روح تسلی دهنده، را به زودی خواهد فرستاد، وگرنه زمانی که مرده باشند، تسلی دهندگی چه فایده‌ای دارد. بنابراین، به جهت دلداری آنان گفت: «و اما انتم فستتعمدون بالروح القدس لیس بعد هذه الایام بکثیر» گمان نمی‌کنم، که برادر مسلمان، معتقد باشد مسیح، محمد را فرستاده است، زیرا.

آیات گذشته روشن می‌سازد او کسی است که روح تسلی دهنده را فرستاده است. اگر چنین باشد با او بحث دیگری خواهیم داشت که در این صورت چاره‌ای ندارد، جز این که به خدایی بودن مسیح فرستاده شده، معتقد گردد؛ چون محمد ادعا دارد که رسول خداست![1].

واقعاً اگر بخواهیم برمتن حاضر ترجمه شدهٔ به عربی اعتماد کنیم، برخی از ایرادها وجود خواهد داشت، همانگونه که کشیش، در کلامی که از او نقل شده، بیان کرده است؛ ولی پژوهشگر متخصص در حوزهٔ بحث با مسیحیان، (احمد دیدات) سخنی دارد که موارد اشکال در ترجمهٔ عربی موجود انجیل را روشن می‌سازد که این اشکال‌ها را موجب می‌شود، وی گفته است: - البته با تلخیص و دگرگونی در ساختار و ترتیب سخن او- عصر پیامبر اکرم حضرت محمد، یعنی قرن ششم میلادی، انجیل به عربی ترجمه نشده بود. بنابراین، چگونه دانسته که سَلَف او عیسی چه گفته است؟ این مطلب آغاز نقد گذرایی است که (دیدات) مطرح کرده است، آن گاه می‌گوید:

۱.استادان متخصص در علم الهیات می‌گویند: ترجمهٔ اصلی متن به یونانیperiklytos «پاراکلیتوس» به معنای «محل ستایش» است. و این معنا با معنای محمد و احمد تناسب دارد. آن گاه به پاراکلیتوس تحریف و بعد در نسخهٔ انگلیسی به Comforter و در عربی به «تسلی دهنده» ترجمه شده است.

۲.کلمهٔ یونانیparacletos«پاراکلیتوس» به معنای «شفیع یا دفاع کننده» است و آن شخصی که به جهت یاری دیگران یا دوستی مهربان فراخوانده می‌شود،

---

۱ .http: //arabicislamicweb.com/chrishtinity/ahmad-in-bible.htm

بیش از آن است که به معنای «تسلی دهنده» باشد.

اگر قائل به تحریف کلمهٔ یونانی نباشیم، شاید بتوانیم بگوییم طبق همین معنا بر پیامبر نیز تطبیق می‌کند، زیرا او نسبت به همهٔ آفریدگان مهربان است.

۳.در ترجمهٔ انگلیسی خواهیم دید در متنی که «باراکلیت» را وصف می‌کند، هفت بار پی در پی ضمیر او=he برای مذکر در یک جمله آمده است و هیچ آیهٔ دیگری از ۶۶ بخش کتاب مقدس پروتستانت‌ها یا از ۷۳ بخش کتاب مقدس کاتولیک‌ها که در آن هفت ضمیر مذکر باشد، وجود ندارد. همهٔ این ضمایر مذکر، از یک آیه است که ممکن نیست بر Chost شبح (روح مجسم) یا روح، چه مقدس و چه نا مقدس دلالت کند.

۴.برای اصطلاح روح القُدُس در آیات خاص به این مژده در اصلِ یونانی، کلمهٔ «نیوما» به معنای نفس یا روح با گاز و یا هواست و واژهٔ خاصی که بیانگر روح در کتب مقدس یونانی باشد، در آن‌ها نیست. زمانی این کلمهٔ یونانی به انگلیسی در نسخ پادشاه جیمز، که نسخهٔ مرجع شمرده می‌شود، ترجمه شد و نیز در نسخهٔ کاتولیک رومی، می‌بینیم که ترجمهٔ آن را به واژهٔ chost یعنی روح و شبح ترجیح دادند و کلمهٔ spirit به معنای روح را به کار نبردند، با این که chost یکی از معانی کلمهٔ «نیوما» یونانی نیست و اگر معنایی را که قصد کرده بودند، می‌خواستند، شایسته تر این بود، که کلمهٔ spirit را به کار ببرند.

اگر یکی از ترجمه‌های کلمهٔ «نیوما» یعنی واژهٔ «نفس» را بپذیریم. در این صورت، «نفس مقدس» یا «الهی» ممکن است بر پیامبر حضرت محمد منطبق شود و در این موارد هیچ اشکالی در دلالت متن بر آن وجود ندارد و اگر از این

مطلب دست برداریم و بگوییم که تسلی دهنده یا، یاریگر، همان روح قدسی یا الهی است در این مورد نیز بر حضرت محمد منطبق می‌شود، زیرا یوحنا به هنگام سخن گفتن از پیامبران الهی از عنوان «روح الهی» استفاده می‌کند و این مطلب در متن زیر، یعنی در نخستین نامهٔ یوحنای فرستاده، آمده است:

«۱ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه. زیرا انبیای دروغینِ بسیار به دنیا بیرون رفته‌اند. ۲روح خدا را این‌گونه تشخیص می‌دهیم: هر روحی که بر آمدن عیسی مسیح در جسمِ بشری اقرار می‌کند، از خداست. ۳و هر روحی که بر عیسی اقرار نمی‌کند، از خدا نیست»[۱].

بنابراین کلمهٔ روح در این جا مترادف با کلمهٔ پیامبر به کار رفته است و ما مسلمانان اقرار و ایمان داریم که هر پیامبر فرستاده شده از طرف پروردگار، پیامبر مقدس و پاک از هر خطایی است.

۵. کلمهٔ «آخر» که در مژده آمده به معنای شخصی برخلاف شخص اول است، یعنی او شخص دیگری است؛ ولی از همان نوع است. گرچه به روشنی، با شخص اول تفاوت دارد. «سلیمان شاهد مفسر» آمریکایی که با پژوهش در این متن، مسلمان شد، اندیشهٔ قبلی را به شکلی روشن تر بیان کرده است؛ چون او ذکر می‌کند که در متن یونانی، کلمهٔ Allon مفعولٌ به مذکر، از کلمهٔ Allos به معنای «دیگری از همان نوع» به کار رفته است و کلمهٔ Hetenos به معنای «دیگری از شخصی مغایر با شخص اول» به کار نرفته است. این مطلب بدین معناست، آن کسی که به وجود او مژده داده شده، تسلی دهندهٔ دیگری از همان نوع، یعنی مانند

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، نخستین نامهٔ یوحنای فرستاده، فصل ٤ - ۲ - ۳

عیسی و موسی است، گویی گفته است: «مانند من» یعنی او بشر است و روح نیست[1].

۶. اما این اشکال که تسلی دهندهٔ موعود با شما می‌ماند، رد می‌شود، زیرا حضرت محمد وفات یافته است و آن حضرت پس از خود، قرآن را به یادگار نهاده است و آن تا ابد خواهد بود.

۷. تسلی دهنده، به یقین روح القُدُس نیست؛ زیرا آمدن تسلی دهنده شرطهایی دارد که بر روح القدس منطبق نیست، چنانکه در این پیشگویی ملاحظه می‌کنیم:

«ولی من حق را بشما می‌گویم. برای شما بهتر است که من بروم. زیرا اگر من نروم تسلی دهنده نزد شما نمی‌آید؛ ولی اگر من بروم او را به سوی شما خواهم فرستاد».

یعنی اگر من نروم، او نمی‌آید؛ ولی زمانی که بروم او را می‌فرستم، با اینکه روح القدس به عیسی بن مریم در وظایف و واجبات دینی به هنگامی که حضور داشت. کمک می‌کرد و به حواریون نیز در امر مژده و انذار و اندرز دادن و از جایی به جایی رفتن، یاری می‌رساند.

از جمله آیات دالّ بر این مطلب، آیاتی است که در فصل بیستم انجیل یوحنا پس از حادثهٔ به صلیب کشیده شدن مسیح و دیدار او با حواریون آمده است. در آنجا به آنان می‌گوید: «۲۱... «سلام بر شما! همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»

---

۱. http://arabic.islamicweb.com/chrisfiaity/ahmad-in-bible.htm

۲۲چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح‌القدس را بیابید[۱]».

۸.در متن بشارت آمده است: «و اما هر گاه که آن روح حق آمد، شما را به تمام حق راهنمایی می‌کند، زیرا او از پیش خود سخن نمی‌گوید؛ بلکه در مورد هر چه می‌شنود سخن می‌گوید و شما را در جریان امور آینده قرار می‌دهد، او مرا تمجید می‌کند، زیرا او از آنچه مربوط به من است می‌گیرد و به شما اطلاع می‌دهد.. و هر زمان تسلی دهنده‌ای که او را از ناحیهٔ پدر،بسوی شما می‌فرستم، روح حقی است که از نزد پدر، بیرون می‌آید، او برای من گواهی خواهد داد» **و امروز میلیونها مسلمان به عیسی علیه‌السلام به عنوان یکی از پیامبران اولو العزم ایمان دارند و به این عنوان که وی همان مسیح است و نیز به تولد اعجاز گونهٔ وی ایمان دارندو بسیاری از مسیحیان چنین ایمانی ندارند با اینکه که در جمع آنان بعضی از اسقف ها، نیز وجود دارند. همچنین به معجزه‌های بسیار او از جمله، زنده کردن مردگان و شفاء دادن کور مادر زاد و پیس، به اذن الهی ایمان دارند[۲]:**

اما پروفسور (عبد الاحد داوود) که در آغاز کشیشی کلدانی بود و سپس مسلمان شد، دربارهٔ متن متداول در زمینه مژده نظر دیگری دارد، او معتقد است کلمهٔ اصلی یونانی periqljtos است و برای قرن‌های طولانی اروپایی‌ها و لاتینی‌ها اسم Muhammad را به صورت Mahomet و اسم Mushi را به صورت Moses می‌نوشتند. بنابراین، بعید نیست که یکی از راهبان نصرانی یا یکی از نویسندگان، کلمهٔ periqljtos به معنای «احمد» مشهورتر و شایسته «حمد و ستایش» را به صورت parakigtos تحریف کرده باشد و یکی از روحانیون مسیحی آن را به اشتباه

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۰ / ۲۱ / ۲۲.

۲http: //arabic. islamicweb. com/chrisfanity/ahmad-in-bible.htm .

به تسلی دهنده یا شخصی که برای یاری، یا حمایت فراخوانده می‌شود. یا میانجی، ترجمه کرده است؛ زیرا کلمهٔ paraualom به همین معناست[1] :

ممکن است در این جا برای تکمیل پاسخ‌هایی که به اشکال‌های سابق داده شده، این مطلب را بیفزاییم که هر چند در متن مژدهٔ انجیلی، حواریون مخاطب بودند؛ولی مقصود خود آنان نبودند، تا گفته شود آنان باید شش قرن زندگی کنند تا به زمان پیامبر اکرم حضرت محمدﷺ برسند؛ بلکه مخاطب، همهٔ پیروان رسالت عیسوی هستند؛ اما در پاسخ این اشکال که «دیده می‌شود؛ ولی شناخته نمی‌شود.».

گفته شده که: مقصود، دیدن با چشم و با این بدن جسمانی نیست، به گونه‌ای که منظور از عبارت، این باشد که مشارٌ الیه، جسد نیست. از این رو، دیده نمی‌شود؛ بلکه مقصود، معنای مجازی کلمه است، یعنی به شأن و منزلت او اعتنایی نمی‌شود و مقامش را نمی‌شناسند و به او ایمان نمی‌آورند.

ولی انصاف این است که به دشواری می‌توان این عبارت عربی متی را تأویل و تفسیر کرد: «و من از پدر درخواست می‌کنم که تسلی دهندهٔ دیگری را به شما عطا کند تا برای همیشه با شما بماند، روح حقی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا او را می‌بیند و نمی‌شناسد؛ ولی شما او را می‌شناسید؛ چون او همواره با شما و در جمع شماست» زیرا او بیان می‌دارد که جهان او را نمی‌پذیرند، در حالی که پیامبر ما صلی الله علیه و آله را در این عصر، یک میلیارد و نیم پذیرفته‌اند و اگر شمارهٔ مسلمانان در طول بیش از ۱۴۰۰ سال را به این عدد، بیفزاییم، بی‌تردید، عدد بسیار

\http://arabic.islamicweb.com/chrisfianity./ahmad-in-bibe.htm.

زیادی خواهد شد.

از آنچه گذشت روشن می‌شود، که گاهی از طریق متن انجیلی، به مطلب نزدیک می‌شویم. و گاهی دور، زیرا راه حل‌هایی که مسلمانان مطرح می‌کنند، همهٔ اشکال‌ها را بر طرف نمی‌کند، در حالی که در این مطلب باید متخصصان حوزهٔ یونانی قدیم و متون مقدس، پژوهش و تحقیق بیشتری انجام بدهند.

۱۳

بازخوانی انجیل ها

۱۳

بازخوانی انجیل ها

کتاب مقدس از نظر مسیحیان به دو بخش تقسیم می‌شود:

عهد قدیم (تَنَخ) یعنی همهٔ کتاب‌هایی که مقدس شمرده می‌شوند، از تورات گرفته تا دیگر کتب قبل از حضرت مسیح) و عهد جدید (انجیل‌های چهارگانه و کتاب‌ها و نامه‌های دیگری که به بعد از مسیح باز می‌گردند.) ما به خوانش انجیل‌های چهارگانه، که در ضمن عهد جدید آمده، می‌پردازیم و با دیگر کتاب ها، گذرا و اجمالی آشنا خواهیم شد.

بی تردید، ما مسلمانان ایمان داریم که انجیل، کتاب خداوند است که بر پیامبرش حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام فرو فرستاده شده است؛ بلکه اساساً ایمان ما بدون این مطلب کامل نمی‌شود، چنانکه ایمان ما بدون ایمان به تورات به عنوان کتاب آسمانی و نازل شده بر موسی علیه‌السلام نیز به کمال نمی‌رسد:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحٗا وَإِبۡرَٰهِيمَ وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَۖ فَمِنۡهُم مُّهۡتَدٖۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ﴾[1].

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو نبوّت و کتاب قرار دادیم؛ بعضی از آنها هدایت یافته‌اند و بسیاری از آنها گنهکارند.

﴿ثُمَّ قَفَّيۡنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيۡنَا بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ..﴾

---

۱. حدید: ۲۶ - ۲۷

سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم..[1]».

﴿الٓمٓ﴾.

(الم، بزرگ است خداوندی که این کتاب عظیم را، از حروف ساده الفبا به وجود آورده).

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ﴾.

(آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است).

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾.

(پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند).

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ﴾.

(و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند).

﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾[2].

(آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند).

---

۱. همان.

۲. بقره: ۱- ۵.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾.

(کسانی که خدا و پیامبرانِ او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند).

﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا﴾.

(آنها کافران حقیقی‌اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم).

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا﴾[1].

(ولی) کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده، و میان احدی از آنها فرق نمی‌گذارند، پاداششان را خواهد داد؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است).

ولی سخن در این است که آیا انجیل‌های چهارگانه‌ای که کلیساها آن‌ها برسمیت شناخته‌اند و در عهد جدید وجود دارند، همان انجیلی است که بر حضرت عیسی علیه‌السلام نازل شده و همان انجیلی است که قرآن کریم می‌گوید:

انجیل واژه‌ای غیر عربی و در اصل یونانی است. این واژه در یونانی قدیم به صورت yoo-ang-ghel-ee-on یوآنگلیون» تلفظ می‌شده است و از کلمهٔ یونانی گرفته شده است و euangelos «یو آنجلوس» به معنای دریافت خبرهای خوش bringing good newsو از دو بخش خوب good= ـــــــ و پیامبر

۱. نساء: ۱۵۰-۱۵۲.

رسول= messenger ـ ـــــــ است. و واژه ـــــــ (یوآنگلیون) به معنای پاداش مژده areward for good news ـــــــ خبر خوش good news مژده و بشارت است. آن واژه، تعریب و به انجیل تلفظ شد و بر کتاب مقدسِ فرو فرستاده شده، بر عیسی بن مریم علیه‌السلام، دلالت می‌کند. (٤٦٦ کتاب عربي)

در این جا نکته مهمی وجود دارد که باید به هنگام سخن گفتن پیرامون انجیل، در مقام مقایسه بر اساس تصور و ایمانمان به حقیقت و ماهیت قرآن بدان توجه کرد؟ چون ما ایمان داریم که تمام قرآن، متنی است که خدای سبحان آن را با همهٔ کلمات و معانی و ترکیب جمله هایش بر پیامبرش حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، فرو فرستاده است و نه پیامبر و نه هیچ کس دیگری در این متن دخالتی نکرده و کلمه‌ای و حتی کمتر از کلمه‌ای بر آن نیفزوده است. تا چه رسد که از سخنان و کلمات پیامبر در آن آمده باشد، در این میان، نقش پیامر تنها رساندن کلمات خداوند در قرآن، به مردم است بی‌آن که در آن دخالتی داشته باشد.

علامهٔ طباطبایی با حاشیه‌ای بر این سخن خداوند متعال: ﴿وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (و هنگامی که آیه‌ای را به آیه دیگر مبدّل کنیم [حکمی را نسخ نماییم] -و خدا بهتر می‌داند چه حکمی را نازل کند- آنها می‌گویند: «تو افترا می‌بندی!» امّا بیشترشان (حقیقت را) نمی‌دانند!).

﴿قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾[1].

---

١. نحل: ١٠١/ ١٠٢

(بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحقّ نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت‌قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمانان!).

می فرماید: الفاظ قرآن، همانند معانی اش از نزد خدای متعال بر حسب ظاهر سخن خداوند ﴿فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ﴾ قیامت ۱۸- و گفتهٔ خداوند: ﴿تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ﴾ آل عمران ۱۸ و جاثیه، ۶ و دیگر آیات نازل شده است. بنابراین، به سخن کسی که می‌گوید: روح الامین (جبرئیل) بر پیامبر تنها معانی قرآن کریم را نازل کرده و پس از آن، شخص پیامبرﷺ با الفاظ عربی، آن‌ها را بیان کرده است، اعتنایی نمی‌شود. گفتهٔ سخیف و سست تر از آن است که عنوان شود: لفظ و معنای قرآن را خود پیامبرﷺ انشا و ایجاد و آن را یک بار از نفس شریف خود به نام روح الامین به مرتبهٔ دیگر نفس به نام قلب، القاء کرده است[1].

اما کلیسا، بین دو نوع از الهام، تفاوت قائل است:

۱.الهام نَبَوی: خداوند در الهام نَبَوی، سخن خود را با صیغهٔ امر متوجه پیامبرش می‌گرداند؛ به گونه‌ای که پیامبر، تنها دریافت کنندهٔ رسالت الهی است و بدین ترتیب، در این جا نقش خداوند در بالاترین مرتبه و نقش پیامبر بسیار کم رنگ است.

۲.الهام کتابی: در این گونه الهام، اثر انسان روشن است. بنابراین، عمل روح در این جا با الهام نَبَوی تفاوت دارد؛ بدین گونه که فاعلیت فردِ ملهَم و الهام شدهٔ به او را به شیوه‌ای بسیار نافذ به گونه‌ای بر می‌انگیزاند که نتیجهٔ کار به طور کلی عمل خداوند و انسان با هم خواهد بود و البته درجات آن متفاوت است. به تعبیر دیگر،

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۷

کار خداوند به انسانی که عمل می‌کند، منتقل می‌شود. این مطلب مثلاً به عمل انسان و ابزاری که به کار می‌گیرد می‌ماند که هر دو (انسان و ابزار) با هیجان و شوری استوار خود عمل را انجام می‌دهند که؛ اولی بدون دیگری عمل نمی‌کند؛ اما انسان ملهَم، استقلال خویش را به عنوان شخصی خردمند و آزاد حفظه می‌کند. بنابراین، او در این صورت مانند قلمی که در دست نویسنده است، نیست. خداوند در حقیقت انسان ملهَم را به نوشتن برمی انگیزاند، بی‌آن که با این کار شخصیت و هویت او را نابود و ویران سازد؛ بلکه برعکس، او را به حرکت وا می‌دارد و در او شوق ایجاد می‌کند، یعنی خداوند به نیروی فاعلیت و شیوهٔ حتمی و قطعی خویش، به اندیشه و گفتار و تدوین آنچه را خداوند اراده می‌کند و به همانحوی که اراده کرده راهنمایی می‌کند و این معنا با احترام به آزادی و هوشمندی نویسنده، انجام می‌گیرد. در صورتی که به محیط اجتماعی و فرهنگی که در آن زندگی و عمل می‌کند، با دیدهٔ احترام می‌نگرد. بنابراین، به نظر می‌رسد و گویی تنها نور فرا طبیعی را دریافت می‌کند که او را یاری می‌رساند که با یقین الهی به هر آنچه موافق و مناسب با تألیف کتابش است، حکم می‌کند.. مؤلف می‌تواند در افکار خویش که به شکل طبیعی آن‌ها را کسب کرده، بیاندیشد؛ ولی در همان زمان خداوند نور ویژ ه‌ای به او می‌بخشد تا این نتیجه، حقیقتاً عمل خدا باشد. آنان برای توجیه خطاهای علمی متن کتاب – اگر پیدا شود – گفته‌اند که ما باید خودمان را به جای مؤلف بگذاریم؛ چون ما به خوبی می‌دانیم که می‌توان شیئ را از جهت‌های گوناگون به حسب هر شخصی که به آن می‌نگرد، دید. زیرا آنچه عالِم می‌بیند. با شاعر یا رمان نویس، یا هر ادیب دیگری، تفاوت دارد، چه بهتر نویسنده‌ای که به او الهام می‌شود و مثلاً به بنیان هستی و طبیعت و سیر ستارگان می‌نگرد، گویی به عظمت واحاطه و تسلط

خداوند، اعتراف می‌کند، چنین نویسنده‌ای باید به ذهنیت معاصرانش، که ذهنیت خود او و عصر اوست، به دیدهٔ احترام بنگرد تا بتواند آنچه را درک می‌کند به آنان بفهماند و او را درک کنند.

یعنی او نمی‌خواهد حقیقتی علمی را که خود او درک می‌کند، اثبات نماید؛ بلکه تنها هدف او تبلیغ حقیقی دین است. بنابراین در این صورت باید به خوبی بین شخصیت خاص نویسنده و شخصیت عام او تفاوت قائل شویم و این امتیاز برای او مهم است بین چیزی که از نویسندهٔ ملهَم صادر می‌شود و بین آن چیزی که از جانب خداست تفاوت بگذارد. بدین ترتیب، در واقع انسان نویسنده، تنها در امور مربوط به رسالت الهی از الهام، بهره می‌گیرد. از این رو، خداوند او را در چیزی که مربوط به حقیقت وحیانی است، مصون نگاه می‌دارد؛ ولی شایسته نیست او را فردی کامل در همهٔ علوم قرار دهد[۱].

معنای این سخن این است که دیدگاه کلیسا، دربارهٔ انجیل‌های چهارگانه را در این مطلب خلاصه می‌کنیم که آن ها، سخنان مؤلفانشان، یعنی متّی و مُرقُس و لوقا و یوحناست و شخصیت و آگاهی و تأثیر پذیری آنان و دیگر شرایط گوناگون و مؤثر در ساخت متن، بر نوشتارهای آنان بازتاب می‌یابد، هر چند مفاهیم اساسی از ناحیهٔ خداست و حمایت الهی در استحکام این عمل و جهت دهی آن با اموری که با هدایت مرتبط است، نه با آگاهی‌های علمی و دیگر چیزها، حضور دارد. به نظر کلیسا نیز آن چه در طبیعت انجیل از نظر کیفیت وحیانی وجود دارد، بر سایر کتب مقدس در عهد قدیم مانند تورات و مزامیر (زبور) منطبق می‌شود.

---

۱. https://alkalema.net/adian/adian۱.htm

این مطلب مثلاً در انجیل لوقا روشن است؛ زیرا این بخش، با کلمات زیر آغاز می‌شود:

«۱از آنجا که بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده‌اند که نزد ما به انجام رسیده است، ۲درست همان‌گونه که آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلام بودند به ما سپردند، ۳من نیز که همه چیز را از آغاز به‌دقّت بررسی کرده‌ام، مصلحت چنان دیدم که آنها را به شکلی منظم برای شما، عالیجناب تِئوفیلوس، بنگارم، ٤تا از درستی آنچه آموخته‌اید، یقین پیدا کنید. ٥در زمان هیرودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی می‌زیست، زکریا نام، از کاهنان گروه اَبیّا. همسرش اِلیزابِت نیز از تبار هارون بود. ٦هر دو در نظر خدا پارسا بودند و مطابق همهٔ احکام و فرایض خداوند بی‌عیب رفتار می‌کردند. ۷امّا ایشان را فرزندی نبود، زیرا اِلیزابِت نازا بود و هر دو سالخورده بودند».[1].

کلیسا بر آنچه در رد اشکال کنندگان به اختلاف بین انجیل‌های چهارگانه قبلاً گذشت، تأکید می‌کند؛ زیرا انجیل چگونه کتابی مقدس و از طرف خداست که نسخه‌های متعدد و مخالف با یکدیگر دارد؛ چون این مطلب - آنگونه که کلیسا می‌گوید- به خطایی شایع باز می‌گردد، که معتقد است انجیل همان کتاب نازل شده از طرف خدا بر عیسی است و بازگشتگاه خطا به این است که معنای کلمهٔ انجیل به درستی دریافت و دانسته نشده است. بنابراین، حضرت مسیح، نه انجیل‌های چهارگانه را نوشته و نه بخشی از کتاب مقدس را؛ بلکه همهٔ کتاب از طرف خدا به او وحی شده که برای آموزش و سرزنش و ارزیابی و ادب و اصلاح، سودمند است. روح خدای مقدس وحی کرد که نویسندگان انجیل ها، زندگانی مسیح را از چهار زاویهٔ گوناگون بر زمین ثبت کنند، تا با یکدیگر تصویری دل انگیز

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱- ۱- ۷-

و منحصر به فرد از شخصیت حضرت مسیح بسازند و هر انجیلی هدف ویژهٔ خودش را دارد، به گونه‌ای که هر یک بر اموری متمرکز می‌شود و امور دیگری را وا می‌گذارد:

۱.هدف انجیل متّی، اثبات این معناست که یسوع همان مسیح پادشاه ابدی منتظر است. نویسندهٔ این انجیل، «متّی» یا «لاوی» یهودی است و انجیل خود را حلقهٔ وصل بین عهد قدیم و عهد جدید قرار داد، زیرا او بر تمام پیشگویی‌های قدیم دربارهٔ شخص مسیح تمرکز می‌کند و یسوع را مانند پادشاهان می‌نمایاند. میلاد معجزه آسا و تعلیم و معجزات و پیروزی اش بر مرگ، حقیقت شخص مسیح را نشان می‌دهد.

از این رو، مسیح به صورتی روشن در زبان این انجیل به لقب «فرزند داوود» ظاهر می‌شود، تعبیری که در همهٔ انجیل به کار می‌رود، چنانکه در آن ۵۳ اقتباس از عهد قدیم و ۷۶ اشارهٔ دیگر از آن دیده می‌شود؛ زیرا او برای یهود که پیشگویی‌هایی داشتند، مژده آورده است و این انجیل بر اساس تسلسل تاریخی نوشته نشده؛ زیرا هدف آن، تنها این است که آشکارا بیان دارد یسوع همان مسیح رهایی بخشی است که انتظار او را می‌کشند.

۲.هدف انجیل مُرقُس این است که شخصیت یسوع و عمل و آموزه‌های وی را به عنوان یک خادم نشان دهد که یسوع به عنوان مسیح پیشگویی‌های عهد قدیم را در زمینهٔ آمدنش به زمین تکمیل کرده است. او به عنوان پادشاهی پیروز نیامده؛ بلکه به عنوان یک خادم آمده است، وی با اخباری که از خدا و پاک ساختن آنان از گناهان می‌دهد، به بشر یاری می‌رساند و بالاتر از آن، جانش را برای گناهان آنان فدا کرد و بدین ترتیب، بزرگ ترین خدمت را به انسان کرد. نویسنده، یوحنا مُرقُس

یهودی است و آن را برای رومیان مؤمن نوشت. او نخستین نویسندهٔ انجیل از میان انجیل‌های چهارگانه است، با این که انجیل مرقس، زندگانی مسیح خادم را ثبت می‌کند، به همین جهت نَسَب او ذکر نشده و هیچ کس به نسبت خادم اهتمام نورزیده؛ ولی معجزه‌های مسیح را بیشتر از دیگر انجیل‌ها ثبت و حفظ کرده است.

۳.هدف انجیل لوقا این است که وصف دقیقی از زندگانی یسوع مسیح به عنوان فرزند انسان کامل و منجی ارائه دهد. لوقای نویسنده، پزشکی یونانی از مسیحیان غیر یهودی بود این انجیل برای همهٔ ملت‌ها و انسان‌ها در هر مکان و زمانی نوشته شده و گسترده ترین انجیل هاست؛ زیرا نویسندهٔ آن پزشکی فرهیخته و دانشمند و تاریخ دانی برجسته بود که به جزئیات توجه داشت و بر پیوند یسوع با مردم تمرکز می‌کرد، به هر حال او توجه و اهتمامی عمیق به آنان و به روابط انسانی داشت و با تنگ دستان و دردمندان و گناهکاران، بسیار مهربان بود و هرگز کسی را نمی‌راند و به او بی‌توجهی نمی‌کرد، همان گونه که از نماز و معجزه و فرشتگان سخن می‌گفت و زن از دیدگاه او منزلتی بسیار والا داشت و یسوع به مردان و زنان و همگان عنایت داشت.

۴.هدف انجیل یوحنا این است که به نحو قاطع اثبات کند که یسوع مسیح، فرزند خداست و کسی که به او ایمان بیاورد، به جاودانی دست خواهد یافت و این کار، از آن جهت است که «یسوع همان خدای تجسم یافته» است. و او تا ابد زنده می‌ماند و بیش از آن که عالم ایجاد شود. زنده و با خدا بوده است. و تا ابد نیز با او خواهد بود. نویسندهٔ آن یوحنا بن زَبْدی شاگرد حبیب است. یعنی آخرین کسی که انجیل‌ها را به شکلی مشخص و مستقل ثبت کرده است، همینگونه او شیوه‌ای خاص در این زمینه دارد، به نحوی که آن را سندی ممتاز در میان کتاب‌های عهد

جدید قرار می‌دهد و تنها انجیلی است که به ثبت معجزات مسیح پرداخته است، با اینکه دیگر اناجیل چنین نکرده اند، در آن هشت معجزه ذکر شده. به همین نحو در آن به سلسله نسب یسوع یا ولادت یا کودکی او و نیز به تجربه و تجلی نمی‌پردازد.

از مطالب گذشته روشن شد که انجیل‌های چهارگانه از یک شخصیت؛ ولی از چهار زاویه سخن می‌گویند و این مطلب بدین معناست که می‌توان از زوایای گوناگون، شخصیت مسیح و خدمت او را شناخت:

احمد ایبش مترجم کتاب (تطور الانجیل)the evolution of the gospel اثر دکتر (ژان اینوک پاول) gohn enoch powell در مقدمهٔ خویش می‌گوید: نظر غالب علمای معاصر دربارهٔ عهد جدید این است که نگارش چهار انجیل، اندکی قبل از سال ۷۰ میلادی آغاز شد و در پایان قرن اول یا ابتدای قرن دوم میلادی به پایان رسید. بعضی از پژوهشگران معتقدند از مطالب انجیل یوحنا استفاده می‌شود که جلوتر از انجیل مرقس نوشته شده است، بدین معنا که: متن ابتدایی انجیل یوحنا، قبل از انجیل مرقس نگارش یافته و آن گاه این انجیل، با اضافاتی دوباره نگارش یافته است[۱].

ایبش، این پرسش را مطرح کرده است که: آیا دلیلی وجود دارد نویسندگان چهار انجیل به منابعی اعتماد کرده‌اند که پیش از این اناجیل نوشته شده بود؟ او خود چند پاسخ به آن می‌دهد:

۱.با ملاحظهٔ انجیل‌های چهارگانه در می‌یابیم که سه انجیل (متّی، مُرقُس، لوقا) به صورتی هماهنگ از یسوع سخن می‌گویند. بر عکس انجیل چهارم – انجیل یوحنا -، با

۱. إیبش: تطور الانجیل، ص ۲۱

انجیل‌های هماهنگ، در خصوص سخن گفتن از یسوع، اختلاف اساسی دارد.

۲.اطلاعات اساسی‌ای که انجیل مرقس از یسوع به دست می‌دهد، در دو انجیل متی و لوقا نیز داده شده است. این مطلب افزون بر مطالبی است که انجیل مرقس از آن‌ها سخن نگفته است و این موضوع بدان معناست که انجیل مُرقُس تنها منبع متّی و لوقا در نگارش انجیل هایشان، نبوده است.

۳.بعضی از آگاهی‌های افزون و وارد شده در دو انجیل متّی و لوقا برخی از اطلاعات خویش را از یک منبع و بعضی دیگر را از منابع گوناگون، گرفته اند.

۴.برخی از اطلاعاتی که تنها در انجیل لوقا - میان انجیل‌های هماهنگ- وجود دارد، در انجیل یوحنا نیز موجود است؛ ولی با عبارات دیگری آمده است و این مطلب بدین معناست که منبع خاص لوقا، که یوحنا.

نیز از آن گرفته، منبعی بوده است که به زبانی غیر یونانی، ناگزیر به زبان آرامی، نگارش یافته بوده است. بنابراین، هر کدام از آن دو، بخش‌هایی از این منبع را به یونانی با روش خاص خودش برگردانده اند. یا این منبع، در اصل آرامی بوده و نیز در ترجمهٔ یونانی وجود داشته است. از این رو، یکی از آن دو، یعنی یوحنا از اصل و دیگری (لوقا) از ترجمهٔ یونانی که نزدش وجود داشته، بهره برده است.

۵.داستان ولادت یسوع را که لوقا بیان کرده و یوحنا نیاورده است، از منبعی گرفته شده که لوقا از آن بهره برده و یوحنا از آن اخذ نکرده است یا شاید بخشی، از منبعی مشترک بین لوقا و یوحنا بوده است که لوقا از آن استفاده کرده؛ ولی یوحنا به دلایلی از آن استفاده نکرده است[1].

---

۱. إیبش: تطور الانجیل، ص ۲۱ - ۲۲

اما مؤلف کتاب - ژان اینوک پاول- کتابش را برای اثبات مطالبی تألیف کرده است که برعکس بعضی از نتایج سابق است، زیرا به نظر او انجیل مرقس از انجیل متی و لوقا گرفته شده و انجیل متی قدیمی تر از همهٔ انجیل هاست و اطلاعات انجیل لوقا و مرقس تنها از انجیل متی، نه از منبع دیگری گرفته شده است.

پاول، در مقدمه اش می‌افزاید که: «انجیل متی برای ما روشن می‌سازد که متنی ابتدایی و سابق بر آن وجود داشته است که اصلاح آن به شکلی اسفبار برای هدفی، یا لاهوتی و الهی و یا جدلی، انجام شده است و متنی که به دست آمده، بعدها با متنی ابتدایی در آمیخته است. با این هدف که ساختار نهایی انجیل آنگونه که امروز می‌بینیم، به دست آید. این مطلب، افزون بر آن است که خود متن قبلی نتیجهٔ کارهای سابقی بوده است که تعدادی از مراحل در زمینهٔ افزایش‌های اساسی را در برداشته است[1].

اما نتایجی که به آن‌ها دست یافته (حاصل پژوهشی دراز مدت و پی در پی و انبوه بوده که پیرامون متن یونانی انجیل متّی انجام داده‌ایم و آن بر اساس تطبیق روش‌های نقد واژه شناسی (پژوهش در متن‌های قدیم) و نقد ادبی متن یونانی قدیم بوده است.

اگر ما به متون قرآنی که از طبیعت انجیل سخن می‌گوید، بازگردیم در خواهیم یافت که به کیفیت ذیل از آن یاد می‌کند: .

۱. ﴿وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ﴾[2] (و بعد از آنان عیس بن

۱. إیبش: تطور الانجیل، ص ٤٩

۲. حدید: ۲۷

مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم).

۲. ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

(و بدنبال آنها [پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می‌کرد؛ و هدایت و موعظه‌ای برای پرهیزگاران بود).

﴿وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ ٱلْإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ﴾[1].

(اهل انجیل [پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند).

۴. ﴿إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱذْكُرْ نِعْمَتِى عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ تُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ..﴾[2].

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم! زمانی که تو را با» روح القدس «تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختیم).

---

۱. مائده: ٤٦ / ٤٧

۲. همان: ۱۱۰

از مطالب گذشته روشن شد که انجیل بر شخص حضرت عیسی مسیح نازل شده است، نه به صورت وحی به نویسندگان انجیل‌های چهارگانه و این انجیلی که خداوند بر عیسای مسیح – نه دیگران - فرو فرستاده بیش از یک انجیل نبوده است و خداوند همانگونه که تورات را به او آموخته بود انجیل را نیز به وی تعلیم داد و این معنا، با تصور سابقی که کلیسا بیان می‌کند منافات دارد و شاید با نتیجه‌ای که (پاول) بدان رسیده نزدیک باشد که انجیل‌های چهارگانهٔ موجود، اصلی قدیمی داشته‌اند که مخفی شده و در این انجیل موجود تحریف، رخ داده است. گرچه پیرامون ماهیت مضمون متن اصلی و منبع و مکان تألیف آن با او، اختلاف نظر داریم؛ چون می‌گوید: «اگر کسی از مکان طبیعی ایجاد متن اصلی در انجیل، بپرسد پیرامون پاسخ به این پرسش، درنگ زیاد نخواهد شد؛ چون طبیعتاً در روم بوده است و فضا، مؤید ایجاد آن در روم است، افزون بر این، روم قبله‌ای بوده که جهان مسیحیت به دست یسوع رهایی می‌یابند، بدان توجه می‌کنند و ممکن است، به صورت کامل بدان پاسخ دهند.»[1].

اما شاید منبعی که در روم تشکیل یافته، (انجیل به روایت پطرس) باشد که همین انجیل مفقود است، با علم به این که پطرس مورد اشاره، همان رئیس حواریون، سمعان بود که طبق روایت کلیسا، در روم کشته شده است. آنگاه (پاول) باز می‌گردد و امکان تردید پیرامون مکان صدور متن اصلی را مطرح می‌کند وی در آنجا می‌گوید: «با این احتمال که تألیف در مناطق گوناگونی از دریای مدیترانه روی داده است».[2] پاول اعتقاد دارد که تألیف این متن اصلی انجیل، پیش از انقلاب

---

۱. ایبش: تطور الانجیل، ص ۷٤

۲. ایبش: ص ۷٤

یهود بر ضد حکومت روم مژده داده شده بوده و بعد از محاصره و سقوط اورشلیم تکمیل شده است و در نتیجه، تألیف متن اساسی متن اصلی انجیل با نسخه‌هایی که دوباره مقابله شده، ممکن است مستقیماً در دورهٔ نزدیک به سال هفتادم میلادی انجام شده باشد.

کسی که تاریخ انجیل‌ها را می‌خواند، در می‌یابد که آنها در قرن ابتدایی مسیحیت بسیار بیشتر از این چهار انجیل بوده اند. (ویل دورانت) در این زمینه در تاریخ تمدن می‌گوید: «در چهار انجیلی که به دست ما رسیده، باقی ماندهٔ انجیل‌های بسیاری است که زمانی بین مسیحیان دو قرن اول و دوم پراکنده بوده اند.. انجیل‌های متّی، مرقس و لوقا، می‌توان با یک نگاه در آنها آگاهی یافت که محتویات و رخدادهای آنها را در ستون‌های موازی سامان داد و به همهٔ آنها در مجموع نگریست و همهٔ این انجیل‌ها به زبان یونانی متداول آن زمان نوشته شده بود و نمونه‌هایی پاکیزه در دستور زبان یا با زبانی ادبی و پیراسته.. نبوده‌اند و کهن ترین نسخه از اناجیلی که در دست ماست، به قرن سوم میلادی باز می‌گردد؛ اما به نظر می‌رسد نسخه‌های اصلی بین سالهای ۶ - ۱۲۰ میلادی نوشته شده و پس از نگارش آن‌ها در طول دو قرن، خطاهایی در نقل در داخل آن‌ها صورت گرفته باشد و شاید دچار تحریف نیز شده باشند که نویسنده خواسته بین مجموعه‌ای که ناسخ به آن‌ها یا اهدافشان تمایل داشته، هماهنگی برقرار سازد و ما اشاره‌ای به وجود انجیل مسیحی قبل از سال ۱۵۰ جز در کتاب پیپیاس Pipias نمی‌یابیم[1]. که در سال

۱. پاپیاس، روحانی مسیحی یونانی (اسقف شهر هیراپولیس=پاموکالی ترکیه) در سال ۶۰ نیمه اول، قرن دوم میلادی، که چند جلد کتاب در شرح انجیل نگاشته است.

۱۳۵ نوشته شده بود، زیرا می‌گوید: یوحنای بزرگ - شخصیتی که نمی‌توان وجود او را اثبات کرد - گفته است: مرقس انجیل خود را از خاطراتی که پطرس نقل کرده، نگاشته است. این مطلب، سخن پاول را، که قبلاً گفتیم تأیید می‌کند؛ چون به اعتقاد (پاول) انجیل مرقس قبل از انجیل متی و سایر اناجیل بوده است و انجیل مرقس منبعی است، که به متن آن اعتماد شده است و پیییاس بر این مطلب می‌افزاید که «متّی دوباره مطالب را به عِبری نگاشت. نظر برتر این است که پولس سَندی در این زمینه داشته و بدین دلیل است، که او هر از گاهی سخنان یسوع را نقل می‌کند»[1].

این جدول تعدادی از اناجیلی است که موجود بوده و اغلب کلیساها - چنان که در بعضی منابع آمده آنها را به رسمیت نشناخته‌اند و چه بسا دو عنوان برای یک کتاب باشد و این مطلب، نیازمند بررسی و تحقیق است؛ ما در گذشته، آن هنگام که از میلاد مسیح و کودکی و معجزاتش سخن گفتیم پاره‌ای از مطالب برگرفته از این اسفار را نقل کردیم.

۱.انجیل ولادت مریم و کودکی رهایی بخش.

۲.انجیل یعقوب.

۳.زندگانی یوحنای معمدانی.

۴.تاریخ یوسف نجار.

۵.انجیل عربی کودکی.

۶.میلاد مریم.

۷.انجیل شبان هرماس.

---

۱. ویل دورانت: تاریخ تمدن، ج ۱۱ ص ۲۰۷

۸.انجیل کودکی توما.

۹.انجیل لاتینی کودکی.

۱۰.(همان شماره ۵ است).

۱۱.انجیل مارکیون.

۱۲.انجیل مصریان قبطی.

۱۳.انجیل پطرس.

۱۴. رستاخیز یسوع مسیح.

۱۵.بخش رؤیای پطرس.

۱۶.حکمت مسیح.

۱۷.سخن رهایی بخش.

۱۸.انجیل مریم مَجدلیه.

۱۹. انجیل حقیقت.

۲۰.بخش رؤیای آدم.

۲۱.انجیل مجهول برلین.

۲۲. انجیل ابیونیان.

۲۳. انجیل نیکود یموس.

۲۴.تاریخ عربی یوسف نجار.

۲۵.انجیل فیلپُّس.

۲۶.انجیل متیاس.

۲۷.انجیل به حسب بَرنابا.

۲۸.انجیل بَرتلماوَس.

۲۹.انجیل اندراوس.

۳۰.انجیل یهودای اسخریوطی.

۳۱.انجیل تداوس.

۳۲.انجیل حواء.

۳۳.انجیل به حسب باسیلیدس.

۳۴.انجیل کرنتوس.

۳۵.انجیل ابیلس.

۳۶.انجیل انکراتی ها.

۳۷.انجل هسیتیوس.

۳۸.انجیل حقیقت.

۳۹.رؤیای استیوانوس.

۴۰.انجیل گمالائیل.

۴۱.انجیل والنتینوس[1].

---

۱. کسانی که دوست دارند برخی از این کتاب‌ها را مطالعه کنند می‌توانند به پایگاه ذیل که شامل ترجمهٔ انگلیسی برای مجموعه‌ای از آن هاست مراجعه کنند. www. gnosis. org/library. html

نسخه‌های خطی بعضی از این اسفار یا اجزایی از آن‌ها یافت شده است، در حالی که بعضی از آنها اساساً یافت نشده‌اند و به برخی دیگر تا کنون دست نیافته اند؛ مثلاً در سال ۱۸۹۶ پژوهشگر و سیاستمدار آلمانی، (کارل راینهاردت) carl reinhardt نسخهٔ خطی پاپیروس را در قاهره خریداری کرد که به زبان قبطی ساحلی نوشته شده بود و سپس روشن شد که انجیل مریم مَجدلیه است که آن را نسخهٔ خطی برلین یا اخمیم نیز می‌خوانند و قول برتر این است که تاریخ کتابت آن بین سال‌های ۱۲۰ و ۱۸۰ میلادی است؛ اما نسخهٔ خطی به قرن پنجم میلادی باز می‌گردد.

هم چنین ما سلسله «اناجیل مفقود و اسفار فراموش شدهٔ عدن را the losftbooks of the bible and the firgotten books of eden در اختیار داریم، که در سال ۱۹۲۶ منتشر شده است که مجموعه‌ای از ترجمه‌های انگلیسی از دو قرن هفدهم و هجدهم از برخی کتب عهد قدیم و عهد جدید است و برخی از آنها در دهه‌های قرن نوزدهم گرد آمده و سپس در سال ۱۹۲۶ با همین عنوان، انتشار یافته است.

در این سلسله انجیل ها، پیرامون انجیل اول کودکی آمده که (هنری سایک) استاد زبان‌های شرقی کمبریج برای نخستین بار در سال ۱۶۹۷ به ترجمه و نشر این انجیل پرداخته و (م. لاکروس) در سال ۱۵۹۹ گواهی داده که مسیحیان مسلک نسطوری، در یکی از گردهمای خود در (انگامالا) در کوه‌های مالاپار در جنوب هند، این انجیل را می‌خوانند، همان گونه که نسطوریان طبق عادت خود، در آن منطقه به قرائت این انجیل می‌پردازند.

او می‌افزاید که (اوکوبیوس دی کاسترو) ocobius de castro ذکر کرده که او

خود انجیل توما را دیده و رئیس اسقفان ارمنی آمستردام آن را برای او ترجمه کرده است. این انجیل، در بسیاری از کلیساهای آسیایی و افریقایی خوانده می‌شود به این اعتبار که آن را یگانه بنیان و اساس مطالبی می‌دانند که بدان ایمان آورده اند[۱].

این جزئیات در کتاب «الاسفار المحرمة: الاناجیل و الرسائل المکبوته للعهد الجدید الاصلی) the foebidden books the supprssed gospels & episfles of the original new testament ذکر شده‌اند که در سال ۱۸۲۰ چاپ شده است. آن جزئیات، پیرامون انجیل‌های جعلی و نیز در کتاب‌ها و پایگاه‌های متعددی[۲] یاد آوری شده است.

مثال دیگر، نسخهٔ خطی انجیل یهودا به زبان قبطی است که کشاورزان، آن را در صحرای بنی مزار، در یکی از غارها به سال ۱۹۷۲ یافته اند. این نسخه بر ورق پاپیروس نوشته شده است و پس از یافتن آن، تاجرانِ آثار عتیقه، آن را خریده و برای بدست آوردن پول بیشتری آن را از جایی به جای دیگر منتقل کرده اند. در این انتقال، این نسخهٔ پاپیروس در گنجینهٔ یکی از بانک‌ها برای سال‌های طولانی حفظ و به تدریج پوسیده و موریانه خورده شده... و سرانجام این نسخهٔ خطی به دست علما رسیده است که آن را با تلاش طاقت فرسایی گرد آوردند تا در نهایت فهمیدند «انجیل یهودا» می‌باشد.

---

۱ .https: //www. sacred-texts. com/bib/bob/lbob۰۷. htm

۲.http: //www. orthodox. cn/patristics/apostolicfathers/infancy. ۱html

https: // www. wuxialeague. com/chpater. ۱۵۷۰۲/۱۹. html

htt: //www. scribd. com/document/۳٦۲٥٥۸٤۳٤/mary-mother-of -gesus

در شمارهٔ چاپ شدهٔ آن در ۷ آوریل ۲۰۰۶ نشریهٔ واشنگتن تایمز the washington timesمقاله‌ای با عنوان gudaas stars as anti -hero in(یهودای اسخریوطی به عنوان ضد قهرمان در انجیل، نوشتهٔ (جولیا داین) آمده است که جمعیت بین المللی جغرافیایی national geographicاز یکی دیگر از نسخه‌های خطی یا اناجیلی که در مینای مصر پیدا شده، پرده برداشت که تاریخ آن به ابتدای قرن سوم میلادی باز می‌گردد، این انجیل را انجیل یهودا the gospelمی نامند. و ترجمه آن از زبان قبطی به زبان انگلیسی در پایان سال ۲۰۰۵ انجام و از این ترجمه در ۶ آوریل ۲۰۰۶ میلادی رونمایی شده است و در بازار نشر به فروش می‌رسد. مضمون این انجیل با دیگر اناجیل متفاوت است؛ زیرا در آن آمده که مقام و جایگاه یهودای اسخریوطی از سعایت برای کشتن حضرت مسیح مبراست؛ بلکه شخصِ میسح از او خواسته که مکانش را به دشمنان خبر دهد و یهودا از مسیح علت انتخاب خود را پرسید و مسیح پاسخ داده است، چون او نزدیک ترین شاگرد اوست، افزون بر این، در آن آمده است که مسیح، خدا نیست.

همچنین ملاحظه می‌کنیم که در برخی از این اناجیل سخن گفتن مسیح در گهواره و به صلیب کشیده نشدن مسیح آمده و آن کسی که به صلیب کشیده شده، شبیه مسیح بوده و در این هنگام مسیح بر درختی نشسته بود و بر این منظره می‌خندید، افزون بر این، دارای جزئیات دیگری است که با اعتقاد مسیحیت به دست آمده از اسفار عهد جدید، در تعارض است و شاید همین جزئیات باعث شده که بعضی از این اسفار پذیرفته نشود.



دو صفحه از نسخهٔ خطی انجیل توما که در سال ۱۹۴۵ میلادی در منطقهٔ (نجع حمّادی) در جنوب مصر پیدا شد و خود انجیل بین سال‌های ۵۰-۱۰۰میلادی یا۶۰-۱۴۰ تاریخ خورده است و عبارت آغازین این انجیل می‌گوید: «آن سخنان نهان را یسوعِ زنده، بیان کرد و (دیدموس یهودا توما) آن‌ها را نگاشت.».

*آشنایی با نویسندگان انجیل‌های چهار گانه:

۱.متّی: نام او، لاوی بن حلفی و ملقب به متّی، مختصر اسم عِبری (متتیا) به معنای هدیهٔ یهوه یا هدیه‌ای از یهوه است. او طبق گفته قرآن، یکی از حواریون و طبق گفتهٔ انجیل یکی از شاگردان مسیح است و اصالتاً یهودی و گیرندهٔ مالیات به سود حکومت روم در شهر کفرناحوم بود؛ شهری که مسیح در آغاز دعوتش در آن سکونت داشت. یهودیان مالیات گرفتن را شغلی پَست می‌شمردند، چون آن را یکی ار راه‌های کمک به ستم گران بت پرست و اشغالگر رومی می‌دانستند که او اموال مردم را با گرفتن مالیات به سود حکومت اشغالگر بت پرست، غصب می‌کند و گاهی نیز گیرنده مجبور به خشونت و زور و ستم می‌شد، ما در انجیل متّی می‌بینیم که چگونه مسیح از او دعوت می‌کند تا از حواریون او باشد، وی می‌گوید: «۹چون عیسی آنجا را ترک می‌گفت، مردی را دید مَتّی نام که در خَراجگاه نشسته بود. به وی گفت: «از پی من بیا!» او برخاست و از پی وی روان شد[۱]».

برخی تردید کرده‌اند که متّی نویسندهٔ این انجیل باشد؛ بلکه نویسندهٔ آن شخص ناشناختهٔ دیگری است و اگر عبارت سابق را ملاحظه کنیم در خواهیم یافت که وی در مورد انسانی که در مکان مالیات گیری نشسته، سخن می‌گوید؛ ولی از در مورد شخص خودش سخن نمی‌گوید.

اگر فرض کنیم که نویسندهٔ آن، همان حواری متّی باشد، دقیقاً دانسته نمی‌شود که چگونه و کجا کشته شده است؛ ولی بعضی از داستان‌های کهن حکایت می‌کند که او به تبلیغ پرداخته و در راه ایمانش در اتیوپی کشته شده است. برخی از

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۹ / ۹.

داستان‌ها بیان می‌دارند که او در شهر یونانی هیراپولیس (پاموکالی ترکیه) کشته شده است. گمان بر این است که جسدش در شهر (کاپاچیو) در منطقهٔ (کامپانیای) ایتالیا بوده و بعد از آن، به شهر (سالیرنو) مرکز کامپانیا در قرن هفدهم میلادی انتقال یافته است. ادعا می‌شود، که در یکی از سرداب‌های واقع در زیر یکی از کلیساهای جامع آن جا نگاهداری شده است.

۲. مُرقُس: معروف به مرقس بشیر، نام وی یوحناّ و لقبش مرقس که به لاتینی به معنای چکش است. او اصالتی یهودی داشت و از حواریون نبود؛ بلکه شاگرد پطرس حواری بود و یکی از هفتاد نفری است که مسیح از میان پیروانش برای تبلیغ برگزید، چنانکه پیش تر گذشت. او در کورینا که اکنون (شحات) در منطقهٔ (برکهٔ) لیبی نامیده می‌شود، تولد یافت، وی خواهر زادهٔ بَرنابای فرستاده است، وی در سال ۵۵ میلادی به مصر آمد و در آن جا به تبلیغ پرداخت، مرقس طبق سنت کلیسای اسکندری، پتریک اول کلیسای قبطی ارتودوکس است، زیرا بنیانگذار آن بوده است. او در سال ۶۸ میلادی در اسکندریه کشته شد و جسدش از اسکندریه به ایتالیا به سرقت برده شد؛ ولی کلیسای قبطی پیکرش را در سال ۱۹۶۸ برگرداند. اگر انجیل او مبنع انجیل متّی باشد، بنابراین، متّای حواری، مضمون انجیلش را از شاگرد حواری دیگری گرفته است.

۳. لوقا: پزشکی غیر یهودی است که در انطاکیه تولد یافت و از حواریون مسیح نبود، او در ابتدای انجیل خویش نقل می‌کند که مطالبش را از شاهدان حوادث گرفته و خود او شاهد آن رخدادها نبوده است:

«۱از آنجا که بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده‌اند که نزد ما به انجام رسیده است، ۲درست همان‌گونه که آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلام بودند به ما سپردند، ۳من نیز که همه چیز را از آغاز

به‌دقّت بررسی کرده‌ام، مصلحت چنان دیدم که آنها را به شکلی منظم برای شما، عالیجناب تِئوفیلوس، بنگارم، ٤ تا از درستی آنچه آموخته‌اید، یقین پیدا کنید»[1].

در انجیل‌های چهارگانه از او یادی نشده است؛ ولی نامش در بعضی از کتاب‌های الحاقی به اناجیل ضمن عهد جدید، یعنی «بخش اعمال فرستادگان» که خود او نوشته و نیز در تعدادی از نامه‌های پولُس آمده است.

او یکی از هفتاد مبلّغی است که مسیح آن‌ها را برگزیده است و در سنت کاتولیکی شفیع پزشکان و نقاشان است. وی پزشک بود و گمان می‌رود، نقاش نیز بوده است و نخستین کسی است که شمایل حضرت مریم به همراه کودکش یسوع را کشیده است.

از آنجا که پزشک و فرهیخته بود، انجیل او در بیان مطالب، برتر از دیگر اناجیل است؛ زیرا به زبان یونانی کهن، فصیح و خالی از غلط‌های زبانی نوشته شده و آن را در ابتدا در خطاب به شخصی به نام (تاوویلُس) معنون کرده است که شاید یکی از مقام‌های بلند پایهٔ رومی بوده و گفته شده: وکیلی بوده که از پولُس دفاع کرده است، لوقا در سال ۸۶ میلادی به دست امپراتور (نرون) کشته شد.

۴.یوحنّا بن زَبدی: معروف به یوحنّای حبیب، او و برادرش یعقوب از حواریون مسیح بوده اند، اصالتاً یهودی و ماهی گیر بوده است، از اناجیل برمی‌اید که وی به مسیح نزدیک بوده و با پطرس منزلتی والا در رهبری حرکت تبشیری و تبلیغی بعد از مسیح داشته است. او دوازده سال در فلسطین ماند و به تبلیغ پرداخت، آنگاه به آسیای صغیر هجرت کرد و در إفسوس مستقر شد و به تبلیغ مسیحیت پرداخت.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱- ۱ -٤

اعتقاد بر این است که یوحناّ نویسندهٔ پنج بخش، از کتاب‌های عهد جدید است؛ یعنی انجیل یوحناّ، نامه‌های سه گانهٔ یوحناّ و کتاب رؤیا. به نظر می‌رسد که او تنها حواری است که در سالخوردگی به مرگ طبیعی در گذشته است، برای او قبری در شهر سلجوق ترکیه در دو کیلومتری شهر تاریخی إفسوس وجود دارد.

پیوست‌های انجیل‌های چهارگانه:

عهد جدید با انجیل‌ها آغاز و آن گاه مجموعه‌ای از کتب زیر به آن‌ها پیوست می‌شوند:

۱.بخش اعمال فرستادگان، نویسنده، لوقا صاحب انجیل.

۲.نامه به رومیان، نویسنده، پولس.

۳.نخستین نامه به کورنتوس نویسنده، پولس.

٤.دومین نامه به کورنتوس، نویسنده، پولس.

٥. نامه به اهالی گلاتیه، نویسنده، پولس.

۶.نامه به إفسوسیان، نویسنده، پولس.

۷.نامه به فیلپی، نویسنده، پولس.

۸.نامه به کولوسی، نویسنده، پولس.

۹.نخستین نامه به تسالونیکی نویسنده، پولس.

۱۰.دومین نامه به تسالونیکی نویسنده، پولس.

۱۱.نخستین نامه به تیموتاوس، نویسنده، پولس.

۱۲.دومین نامه به تیموتاوس، نوسینده، پولس.



۱۳.نامه به تیطُس، نویسنده، پولس.

۱۴.نامه به ولیمون، نویسنده، پولس.

۱۵.نامه به عِبرانیان، نویسنده، پولس.

۱۶.نامۀ یعقوب، نویسنده، یعقوب بن یوسف نجار.

۱۷.نخستین نامۀ پطرس، نویسنده، سمعان پطرس.

۱۸.دومین نامۀ پطرس، نویسنده، سمعان پطرس.

۱۹.نخستین نامۀ یوحناّ، نویسنده، یوحناّ بن زَبدی.

۲۰.دومین نامۀ یوحناّ، نویسنده، یوحنا بن زَبدی.

۲۱.سومین نامۀ یوحناّ، نویسنده، یوحناّ بن زَبدی.

۲۲.نامۀ یهودا، نویسنده، یهودا تداوس.

۲۳.بخش رؤیای یوحناّ، نویسنده، یوحناّ بن زَبدی.

در مورد نسبت دادن برخی از این بخش‌ها به نویسندگانشان، تردید وجود دارد.

عهد جدید به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱.بخش‌های آموزشی: تمام این بخش‌ها به غیر از «بخش اعمال فرستادگان» بخش‌های پیوست هستند که در این بخش‌ها بر جنبۀ آموزشی وبیان نشانه‌های رسالت مسیحی تمرکز شده است.

۲.بخش‌های تاریخی: انجیل‌های چهارگانه است. این بخش‌ها را به این اسم نامیده شده اند، چون به بیان زندگی و سیره و بعضی از سخنان و سفارشات و پند و مواعظ مسیح اهتمام ورزیده اند. افزون بر این «بخش اعمال فرستادگان» به رخدادهای پس از به صلیب کشیده شدن مسیح و گوشه‌ای از سیرۀ حواریون و پولس و انتشار رسالت مسیحی به دست او در اطراف فلسطین و برخی از نواحی شمال آفریقا و سوریه و انطاکیه و روم و غیر از آن می‌پردازد.

•رسمی شدن انجیل‌های چهارگانه:

چه زمانی اسفار عهد جدید به ویژه انجیل‌های چهارگانه، مقدس شمرده شدند و کلیسا، تنها آن‌ها را به رسمیت شناخت و دیگر اسفار را نپذیرفت:

دائرة المعارف الکتابیه زیر عنوان (ترجمه‌های لاتینی) یادآور می‌شود:

(باید بدانیم که در قرون اولیه، کتاب مقدس کاملاً در یک کتاب شناخته نمی‌شد. بنابراین، هر یک از اناجیل و اعمال و نامه‌های جامعه و نامه‌های پولس و

رؤیا از عهد جدید و تورات و بخش‌های تاریخی و از مزامیر عهد قدیم در نسخه‌های خطی جداگانه‌ای گرد آمده بودند[۱].

از میان دیدگاه ها، این دیدگاه در «مدخل العهد الجدید بالطبعة الیسوعیه للعهد الجدید» آمده است: «در آغاز نامه‌های پولس فرستاده سپس تمام اناجیل جمع آوری شد. بنابراین، پیش از سال ۱۴۰ میلادی، هیچ شاهدی وجود ندارد که اثبات کند مردم، مجموعه‌ای از بخش‌های مکتوب انجیلی را می‌شناخته اند.»[۲].

جزئیات این نظریه بیان می‌دارد که تعیین رسمی شدن این بخش‌ها به ویژه عهد جدید به یکباره انجام نشده است؛ بلکه به تدریج انجام پذیرفته و زمان طولانی را در بر گرفته است و دربارهٔ بعضی از بخش‌ها آسان نبوده و برای استقرار رسمی شدن آن ها، زمانی طولانی نیاز بوده است و کلیسا حجم بزرگی از کتاب‌های جعلی که عنوان پدران فرستاده‌ها را به نوعی از فریب داشتند، مردود دانست. و ناگزیر باید بررسی بسیار موشکافانه‌ای انجام داد و بر رسمی بودن هر بخشی، اجماعی جداگانه صورت گیرد، به همین جهت رسمی شدن برخی از این بخش‌ها حدود دو قرن طول کشیده است و این کار را نمی‌توان عیب دانست؛ بلکه میزان امانت و دقت و جدیت مسیحیان در تثبیت رسمی شدن بخش معینی را بیان می‌کند، استقرار و رسمی شدن اسفار عهد جدید چندین مرحله را گذرانده است:

۱.نامه‌های پولس فرستاده.

۲.انجیل‌های چهارگانه و بخش اعمال.

---

۱ . همان.

۲ . همان.

۳.دو نامۀ نخست پطرس و یوحناّ.

٤.بخش‌های هفتگانه‌ای که بعدها برسمیت شناخته شدند:

ا)نامه به عبرانیان.

ب)نامۀ یعقوب.

ج)دومین نامۀ پطرس.

د،و هـ) دو نامۀ دوم و سوم یوحناّ.

و) نامۀ یهودا.

ز) رؤیای یوحناّ.

رسمی شدن اناجیل چهارگانه با پایان قرن اول میلادی مطابق معیارهای پنجگانۀ رسمی شدن، مستقر شد[۱].

(نبیل نیکولا ژرژ) در کتابش «الاناجیل الاربعة لما ذا لا یعول علیها» (چرا بر اناجیل چهار گانه تکیه نمی‌شود؟) یاد آور می‌شود: (که تصمیم گردهمایی نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی که کنستانتین، امپراتور روم در آن فرمان داد همۀ نسخه‌های انجیل مسیح علیه السلام سوزانده و تنها چهار کتاب از میان همۀ کتبی که تا آن زمان شناخته می‌شد، قانونی شود. بدین ترتیب، واژۀ انجیل به جای انجیل مسیح علیه السلام بر آن‌ها اطلاق شد و نصارا از آن زمان، همین انجیل مسیح را معتبر می‌دانند.)[۲].

ممکن است بگوییم برخی از مطالبی که در اناجیل موجود عهد جدید می‌بینیم

---

۱ .https: //sf-takla. org/books/helmy-wlkommos/bib;lcal-criticism/new-tes-tament/٦١. html

۲. نبیل نیکولا ژرژ: (الاناجیل الاربعة لما ذا لا یعول علیها) ص ۸

از کتابی است که خدا بر مسیح علیه‌السلام فرستاده است؛ البته با چشم پوشی از دیدگاه مسیحیت حاکم که مطالب اناجیل را وحی الهی می‌داند. بنابراین، مثلاً زمانی که قرآن کریم از انجیل به مَثلی در مورد مؤمنان و کافران استشهاد می‌کند و آن را به درختی تشبیه می‌کند که در ضمن مثال‌های انجیل گذشت، برای این است که دلالت کند این نص در اصل و اساس، از انجیل اصلی است، یعنی کتابی که بر مسیح علیه‌السلام نازل شده است، چون این مثال را در انجیل متّی بدین صورت می‌بینیم:

«۳۱عیسی برای آنها مَثَلی دیگر آورد: «پادشاهی آسمان همچون دانهٔ خردلی است که کسی آن را گرفت و در مزرعه‌اش کاشت. ۳۲با اینکه دانهٔ خردل از همهٔ دانه‌ها کوچکتر است، امّا چون می‌روید بزرگتر از همهٔ گیاهان باغ شده، به درختی بدل می‌شود، چندان که پرندگان آسمان آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»[1].

در قرآن کریم آمده است: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا﴾[2].

(محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۳ - ۳۱ - ۳۲

۲. فتح: ۲۹

است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نموّ و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است).

مثال‌های دیگری نیز آمده است. از جمله رفتن شتر در سوزن خیاطی که آن را در ضمن مثال‌های انجیلی ذکر کردیم؛ در آن جا که مسیح به جوان ثروتمندی که خواستار پندی برای دست یابی به سعادت اخروی بود، می‌فرماید:

«۱۸... «"قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹پدر و مادر خود را گرامی‌دار،" و "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما."» ۲۰آن جوان گفت: «همهٔ این احکام را به جای آورده‌ام؛ دیگر چه کم دارم؟» ۲۱عیسی پاسخ داد: «اگر می‌خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و به فقیران بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» ۲۲جوان چون این را شنید، اندوهگین شد و از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت.».

آن گاه افزون بر آن مطالب، می‌افزاید و می‌گوید:

«۲۳آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «آمین، به شما می‌گویم، راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی آسمان بس دشوار است. ۲٤باز تأکید می‌کنم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا.»[1].

همین معنا را در قرآن کریم می‌بینیم آن جا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلۡجَمَلُ

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۹ - ۱۸ - ۲٤

فِي سَمِّ ٱلْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُجْرِمِينَ﴾[1].

(کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبّر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می‌دهیم!).

*انجیل بَرنابا:

در قرن بیستم میان جامعهٔ اسلامی، کتابی ظاهر شد. که نام انجیل برنابا را با خود داشت و از اصلِ ایتالیایی به عربی ترجمه شده بود و در آن بارها به نام پیامبر اسلام محمدﷺ، تصریح شده بود. از جمله در فصل ٤٤: «زمانی که او را دیدم سرشار از غم و اندوه شدم و گفتم: ای محمد قطعاً خدا با تو خواهد بود، او به من این شایستگی را بدهد که بند کفش تو را بگشایم، زیرا اگر من به این مقام برسم پیامبری بزرگ خواهم گشت و مورد تقدیس خدا قرار خواهم گرفت[2]» و در فصل ٥٤: «سپس بعد از آن، خداوند سایر برگزیدگانی را که فریاد می‌زدند: ای محمد ما را یاد کن! زنده می‌گرداند و بخاطر فریاد آنان، رحمت الهی در رسول خدا به حرکت در می‌آید[3]» و در فصل ۲۲۰: «و این وضعیت تا زمانی که محمد رسول خدا می‌آید باقی خواهد ماند و هر گاه آمد، برای کسانی که به آیین الهی ایمان می‌آورند، پرده از این نیرنگ برخواهد داشت[4]».

---

۱. اعراف: ٤٠.

۲. انجیل برنابا: فصل ٤٤- ۳۰ ـ ۳۱.

۳. همان: فصل ٥٤ ـ ۹- ۱۰.

٤. انجیل برنابا: فصل ۲۰- ۲۲۰.

داستان این کتاب آنگونه که در مقدمهٔ مترجم آن، دکتر خلیل سعاده، آمده در این خلاصه می‌شود که نخستین فردی که به نسخهٔ ایتالیایی دست یافت (کریمر تولند) یکی از مشاوران پادشاه پروسیا[1] بوده و در آن زمان در آمستردام سکونت داشته است. (تولند) آن را در سال ۱۷۰۹ از کتابخانهٔ یکی از بزرگان شهر مذکور گرفت، سپس آن را پس از چهار سال به شاهزاده (ایوگین ساووی) هدیه داد، کسی که باوجود جنگ‌های بسیار و مشاغل سیاسی اش، بسیار مشتاق علوم و آثار تاریخی بود. سپس، این نسخه با سایر کتاب‌های کتابخانهٔ شاهزاده ایوگین به سال ۱۷۳۸ به کتابخانهٔ دربار در وین منتقل شد، در اوایل قرن هجدهم، نسخهٔ دیگری از آن به زبان اسپانیایی در ۱۲۴ صفحه کشف شد که آثار و نشانه‌های آن نابود و فرسوده شده بود. آن را دکتر «هلم» از «همپشیر» به خاور شناس مشهور «سایل» اهدا کرد و پس از سایل، دکتر (منکهوس) یکی از اعضای دانشکدهٔ ملکه در آکسفورد، آن را به دست آورد و به انگلیسی ترجمه کرد، آنگاه ترجمه و اصل آن را به دکتر (هوایت) یکی از اساتید مشهور داد.

دکتر سعاده گفته است: او بعضی از بخش‌هایی را که دکتر (هوایت) از اسپانیایی به انگلیسی ترجمه کرده با ترجمهٔ انگلیسی از اصل ایتالیایی مقابله کرده و دیده است، ترجمه‌ها تقریباً با یکدیگر مطابقت دارند و بین آن دو، جز دو مورد، تفاوت مهمی نیافته است.

دکتر سعاده می‌افزاید: «در ابتدای قرن هجدهم خبر انجیل برنابا شایع شد در

---

۱. پروسا، مملکت آلمانی (۱۷۰۱-۱۹۰۸) است که در بعضی از زمان‌ها گسترش یافت و شامل اتریش و غیر آن نیز شد

محافل دینی و علمی به خصوص در انگلستان، سر و صدای زیادی راه انداخت. از این رو، دربارهٔ آن مجادله صورت گرفت و بین علما بحث‌های داغی در گرفت که بعضی از آن‌ها را تقریباً می‌توان افترا و اوهام در مباحث علمی دانست![1].

گروهی در جامعهٔ اسلامی به ذوق و وَجد آمدند و این کتاب را به فال نیک گرفتند؛ زیرا صحت مطالب قرآن کریم را ثابت می‌کند که مسیح به نبوت پیامبر اسلام، حضرت محمد مژده داده است و آن را نسخهٔ صحیح انجیل بر شمردند؛ اما اگر آنان اندکی درنگ می‌کردند و از مضمون کتاب آگاه می‌شدند، هزار بار تردید می‌کردند، پیش از آن که، آن را انجیل صحیح فرو فرستاده شده برمسیح بن مریم بدانند؛ زیرا در آن کتاب، امور باطل و خرافی و سخنان ناپسند و زشتی وجود دارد که شایسته نیست از مسیح صادر شده باشد، چه رسد که از ذات الهی صادر شود؛ زیرا ما طبق آیه‌های قرآن ایمان داریم، که انجیل، کتاب خداست و بر مسیح نازل شده است، نه اینکه آن را یکی از حواریون مسیح روایت می‌کند و سیرهٔ مسیح را بیان می‌دارد، چنانکه رویکرد حاکم بر مسیحیان چنین است. این نکته، خود نخستین آسیبی است که به خوانندهٔ انجیل برنابا وارد می‌شود؛ زیرا نسخهٔ چاپ شده به ترجمهٔ دکتر خلیل سعاده در سال ۱۹۰۸ میلادی چنین آغاز می‌شود: «بَرنابا فرستادهٔ یسوع ناصری مسمّا به مسیح، برای همهٔ ساکنان زمین سلامت و تسلّی را آرزومند است.ای عزیزان، براستی که خداوند، بزرگ و شگفت آور است، در این روزهای اخیر پیامبرش یسوع مسیح را از دست داده ایم، برحمت بزرگی برای آموزش دادن و معجزاتی که شیطان آن‌ها را بهانه قرار داد تا عدهٔ زیادی را در راستای

---

۱. انجیل برنابا: مقدمهٔ مترجم، صفحات ج – و

دعوت به تقوا، گمراه سازد و آموزش شدید کفر را تبلیغ کنند و مسیح را فرزند خدا بخوانند و مسالهٔ ختنه‌ای را که خداوند همواره به آن دستور داده، پذیرا نگردند[۱]».

در متنی که سیف الله احمد فاضل در سال ۱۹۷۰ میلادی تحقیق کرده در ابتدای کتاب چنین آمده است: «انجیل صحیح از آنِ عیسی، مسمای به مسیح پیامبری جدید است که طبق روایت برنابا فرستادهٔ او، از طرف خدا به جهان فرستاده شده است. برنابا، فرستادهٔ یسوع ناصری مسمای به مسیح است، او برای همهٔ ساکنان زمین سلامت و تسلی را آرزومند است.ای عزیزان، خداوند، بزرگ و شگفت آور است[۲]».

از این بخش –از آن دو نسخه– روشن است که آن کتاب روایت بَرناباست نه کلام الهی، از یک سو و از سوی دیگر از نظر زمانی پس از (به آسمان بردن) مسیح است؛ زیرا این ادعا که او پسر خداست، در زمان‌های بعد از آن حادثه رخ داده است.

در این جا می‌توان به برخی از امور بیهودهٔ آن اشاره کرد:

۱.خرافهٔ تشکیل ناف انسان در ضمن داستان آفرینش آدم: «در این هنگام خداوند فرمود: ای ملعونان از نزدم بیرون روید، زیرا نزد من رحمتی برای شما وجود ندارد.. و شیطان هنگام بیرون رفتنش بر توده‌ای از خاک، آب دهان انداخت و جبرئیل آن آب دهان را با اندکی از آن خاک برداشت، به همین علت، برای انسان در شکمش نافی بوجود آمد[۳]».

---

۱. انجیل برنابا: فصل ۱ - ۱ - ۲.

۲. انجیل برنابا: فصل ۱– ۱– ۲.

۳. انجیل برنابا: فصل ۳۵ - ۲۵ - ۲۶.

۲.خرافهٔ آفرینش سگ: «آنگاه که خداوند شیطان را بیرون راند و فرشته جبرئیل، آن تودهٔ خاکی را که شیطان بر آن آب دهان انداخته بود، پاک کرد، خداوند هر موجود زنده‌ای را اعم از پرندگان و خزندگان و حیواناتی که ذکر خدا می‌گویند، آفرید و جهان را با آنچه در آن است زینت بخشید، روزی شیطان به درهای بهشت نزدیک شد، زمانی که دید اسبان علف می‌خورند، به آن‌ها اطلاع داد که به آن تودهٔ خاک بروند، در تنگنا قرار می‌گیرند، از این رو، به مصلحت آن هاست که آن قطعه از خاک را بگونه‌ای زیر سم‌های خود در هم بکوبند که بعدها برای هیچ چیزی مناسب نباشد. و اسبان بحرکت در آمدند و بشدت بر آن قطعهٔ خاک که بین زنبق‌ها و گل‌ها قرار داشت، تاختند، از همین جا، خداوند، روحی را به بخش نجس آن خاکی که شیطان بر آن آب دهان انداخته بود و جبرئیل آن را از آن توده، برداشته بود، عطا نمود و سگی بوجود آمد و به پارس کردن پرداخت[۱]».

۳.خرافهٔ نوشته شدن شهادتین بر ناخن‌های آدم: «آنگاه خداوند خویشتن را به انسان عطا نمود و همهٔ فرشتگان آوایی سر دادند: که خدایا! پروردگار ما، نام مقدست بلند مرتبه است. زمانی که آدم روی پاهایش ایستاد، در هوا نوشتاری را دید که مانند خورشید می‌درخشید، متن آن چنین بود: معبودی غیر خدا وجود ندارد و محمد فرستادهٔ خداست. در این لحظه، آدم دهانش را گشود و گفت: ای پروردگار،ای خدای من، تو را سپاس می‌گویم که تفضل فرمودی و مرا آفریدی؛ ولی به پیشگاهت تضرع و زاری می‌کنم که مرا آگاه سازی معنای این کلمات چیست؟: محمد رسول الله؟ خداوند پاسخ داد: خوش آمدی‌ای بنده‌ام، آدم، به تو می‌گویم:

---

۱. انجیل برنابا: فصل ۳۹- ۳- ۱۲.

تو نخستین انسانی هستی که آفریده شده‌ای و این فردی را دیدی همان فرزند توست که بعد از این و پس از سالیان درازی به این جهان خواهد آمد و فرستادهٔ من خواهد بود که بخاطر او همه چیز را آفریدم، هر گاه وی بیاید نور و روشنایی به جهان می‌بخشد که خودش، شصت هزار سال قبل از آنکه چیزی را بیافرینم، در آن قرار داشت.و آدم به پیشگاه خدا تضرع و زاری کرد و گفت: پروردگارا! این نوشتار را بر ناخن‌های انگشتان دستم به من ببخش.و خداوند، آن نوشتار را به دو انگشت اشارهٔ انسان اول، بخشید. بر ناخن انگشت اشارهٔ دست راستش، جملهٔ: لا اله الا الله و بر ناخن انگشت اشارهٔ دست چپش، جملهٔ: محمد رسول الله نقش بست. انسان اول به مهر و محبتی پدرانه این کلمات را بوسید و بر چشمانش کشید و گفت: مبارک باد روزی که وی در آن روز به این جهان می‌آید[1]».

٤.خرافهٔ آفرینش حوا از دندهٔ آدم: «زمانی که خداوند انسان را تنها دید، فرمود: زیبنده نیست که وی تنها باشد به مین دلیل او را خواب کرد و یکی از دنده هایش را از سمت قلب بر گرفت و جای آن را پر از گوشت کرد و از آن دنده، حواء را آفرید و او را همسر آدم قرار داد و آن زن و شوهر را سروران بهشت مقرر داشت[2]».

٥.خرافهٔ مار: «آنگاه که شیطان از این موضوع اطلاع یافت خشمگین شد و به در بهشت نزدیک شد، دید مار وحشتناکی نگهبان آنجاست که دست و پایش مانند شتر است و ناخن‌های پاهایش از هر سو مانند تیغ، تیز اند، خطاب به او گفت: ای دشمن، اجازه بده من وارد بهشت شوم. مار، در پاسخ گفت: چگونه اجازه دهم وارد بهشت شوی

---

١. انجیل برنابا: فصل ٣٩ - ١٣ - ٢٨.

٢. انجیل برنابا: فصل ٣٩- ٢٩ - ٣٥.

در صورتی خداوند بمن فرمان داده تو را بیرون کنم؟شیطان در پاسخ گفت:...[1]».

بنابراین، اگر ما باشیم و این کتابی که به لغت عربی ابتداً در سال ۱۹۰۸ میلادی چاپ شده، حق این است که ما نمی‌توانیم به هیچ وجه آن را نپذیریم؛ ولی با این وجود، دکتر ودیع احمد، که در اصل دانشمند مسیحی مصری بوده و سپس اسلام آورده و نامش را تغییر داده است، می‌گوید: «من دریافتم که مترجم مسیحی کتاب، با بسیاری از ادله بازی کرده است» یعنی مترجم مسیحی دکتر خلیل سعاده چنین کرده است تا برخی از اعتقادات نصارا، را اثبات کند و کتاب را تباه سازد و باعث شود مسلمانان نیز آن کتاب را مردود بدانند. از این مقدمه روشن می‌شود که راهبی بگونه‌ای اتفاقی به اصل کتاب در کتابخانهٔ پاپ در واتیکان- که به زبان ایتالیایی بود- دست یافته و سپس رئیس انگلیسی کشیشان (مطران) آن را به انگلیسی ترجمه کرده و خلیل سعاده این ترجمه را به عربی برگردانده است و به نظرم محال است که خود نصرانی ها، بی‌آن که در این کتاب دست ببرند، به ترجمهٔ کتابی بپردازند که با عقیدهٔ آنان در تضاد است، چنان که عادت آنان است که در هر عصری متن کتاب هایشان را تغییر می‌دهند. برخی از دلایل دست بردن مترجم نصرانی در ترجمهٔ این کتاب که پیش از پنجاه دلیل است[2]- عبارتند از:

۱. در حاشیهٔ کتاب نقل کرده که آن را از اصل ایتالیایی و اصل اسپانیولی این انجیل، ترجمه کرده است، در حالی که خود او از نسخهٔ انگلیسی به عربی برگردانده است و اصل اسپانیایی آن به اعتراف مترجم در مقدمهٔ خویش، فرسوده و ناقص است؛ بلکه گفته است: آن اصل، از اساس وجود ندارد و اصل ایتالیایی، پس از آن

---

۱. انجیل برنابا: فصل ٤٠ - ۱- ٥.

۲. اشکال لغوی و نحوی در عبارت، از ناحیهٔ شخص نویسنده است.

که راهبی آن را به دست آورده و با خواندن آن، مسلمان شده نیز، وجود ندارد، چنانکه مترجم نیز آن را در مقدمه ذکر می‌کند.

۲.مترجم در حاشیه، بارها اعتراف می‌کند که او گفتهٔ نسخهٔ اصلی را هنگام ترجمه - به دلیل روشن نبودن اصل ـ تغییر داده است و خود در حاشیهٔ فصل ۱۹۹نوشته: در این ترجمه بر همین منوال پیش رفته ایم، او در این کتاب این کار را بسیار انجام داده[۱]و هرچه را نمی‌پسندیده تغییر داده است در صورتی که این کار، عدم امانت داری است.

۳.کلمات بسیاری را برای تحریف معانی آن‌ها به روش شگفت آوری ترجمه کرده است؛ مثلاً به جای سوگند به خدای زنده، آنگونه که در تورات آمده می‌نویسد: لَعمر الله، و به جای غنی الله می‌نویسد: غناء الله و بسیاری موارد دیگر. آن گاه نویسنده، ملاحظات انتقادی دیگری ذکر کرده و آن را اثبات کنندهٔ کلامش پیرامون وقوع تحریف به دست مجرمان، دانسته است.

ولی اگر ملاحظات دکتر ودیع درست باشد، چرا مترجم مواردی را که در آن از رسول خدا حضرت محمدﷺ یاد شده، حذف نکرده تا خودش را راحت سازد به جای این که در ترجمه دست ببرد و به آن بیفزاید و یا از آن حذف کند و متونِ دیگر وارد شده در کتاب را تغییر دهد:

چه ترجمهٔ دکتر سعاده از دو ترجمهٔ ایتالیایی و اسپانیایی را بپذیریم و یا ملاحظات دکتر ودیع را قبول کنیم. کتابی که در دست ماست، در هر دو حالت، اعتبار ندارد و همانگونه که روشن است نمی‌توان بدان اعتماد کرد.

---

۱. پژوهشی در کتاب برنابا: معروف به انجیل برنابا. https://quran-m.com/

۱۴

به صلیب کشیده شدنِ مسیح و بازگشت دوبارهٔ او

۱۴

به صلیب کشیده شدنِ مسیح و بازگشت دوبارهٔ او:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾[1]

(و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند؛ و قطعاً او را نکشتند!).

ماجرای به صلیب کشیده شدن و ماجرای معروف به رستاخیر مسیح، یعنی این که مسیح پس از مرگ بر فراز صلیب به زندگی باز می‌گردد و آن گاه چند روز بعد به آسمان برده می‌شود، از مسائل محوری و مرکزی و مهم است، اگر نگوییم به طور مطلق، مهم ترین مسئله از بین همهٔ مسائلی است که با سیرهٔ مسیح عیسی بن مریم علیه‌السلام و با عقیدهٔ مسیحی، که بعدها شکل گرفته و تا امروز نزد بیشتر مسیحیان ادامه یافته است، پیوند دارد. این سخن بدین معناست که رخدادِ به صلیب کشیده شدن از یک سو، بُعدی تاریخی و از سوی دیگر دارای بُعدی عقیدتی است و ما در این جا از بُعد تاریخی بحث می‌کنیم بی‌آن که بُعد دوم را وانهیم. از این رو، از آن بُعد نیز به اختصار و سر بسته بحث خواهیم کرد.

---

۱. نساء: ۱۵۷

نخستین مرجع ما در این ارائه، انجیل‌های چهارگانه، سپس انجیل‌هایی است که برسمیت شناخته نشده اند، آنگاه قرآن کریم و سپس روایات اسلامی است. البته در این میان، به بعضی از سخنان تاریخ نگاران و پژوهشگران اشاره خواهیم کرد.

وصف این رخداد در انجیل متّی در (فصل های۲۶-۲۸) به گونه‌ای آمده که پایان روایت از انجیل را به تصویر می‌کشد. بنابراین، پس از آن که اندکی از جزئیات جلسه‌ای که مسیح با حواریون داشت، ذکر می‌شود، آن هنگام که مسیح و حواریون با روحانیون معبد و فریسیان و کاتبان وعموم مردم دیدار کرد، مسیح از رخداد پیش رو خبر می‌دهد که بر سر مؤمنان به او و یهود و اورشلیم / قدس و معبد، وارد خواهد شد و در ضمن، چند مَثَل و پند و موعظه آن‌ها را بیان می‌دارد:

«۱چون عیسی همهٔ این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲«می‌دانید که دو روز دیگر، عید پِسَخ فرا می‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود.۳پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیافا نام داشت، گرد آمدند ٤و شور کردند که چگونه با حیله، عیسی را دستگیر کنند و به قتل رسانند. ٥ولی می‌گفتند: «نه در ایام عید، مبادا مردم شورش کنند.».

شاید قرآن اجمالاً به این مجلس اشاره کرده باشد. آن جا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾.

(هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: «کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» حواریان [شاگردانِ مخصوصِ او] گفتند: «ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم).

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾.

(پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس!).

﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ﴾[1].

(و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش،) نقشه کشیدند؛ و خداوند (بر حفظ او و آیینش،) چاره‌جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره‌جویان است!).

*خیانت یهودا:

مسیح همراه با حواریون خود، اورشیلم/ قدس را به مقصد شهر مجاور، بیت عنیا / عیزریه، ترک کرد و از بین آنان یهودا به درون آن جمع، نفوذ کرد:

«۱۴آنگاه یهودای اَسخَریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت ۱۵و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سی سکهٔ نقره به وی پرداخت کردند. ۱۶از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند».

*گردهمایی پیرامون مائده:

«۱۷در نخستین روز عید فَطیر، شاگردان نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «کجا می‌خواهی برایت تدارک ببینیم تا شام پِسَخ را بخوری؟» واژهٔ «فصح» معرّب کلمهٔ «پیسَح» یعنی خروج است و به خروج بنی اسرائیل از مصر به همراه موسی و هارون علیهما السلام برای فرار از دست فرعون اشاره دارد؛ اما فطیر مذکور در بخش سابق، فطیر، ورنیامده‌ای است که به شکلی

---

۱. آل عمران: ۵۲- ۵۴.

خاص هنگام عید، پخته می‌شود و آن فطیر را «ماتساه» می‌نامند؛ زیرا بنی اسرائیل زمانی که می‌خواستند از مصر بگریزند، شتابان گریختند و مجالی برای ور آمدن خمیرهایشان نداشتند. در سالنمای یهودیان ماه نیسان، نخستین ماه بهار است؛ ولی از آنجا که ماه‌های یهودی در اصل قمری بوده سپس آمیخته‌ای از شمسی و قمری شده، از این رو، در بعضی از سال‌ها جز دو برابر کردن ماهی که پیش از نیسان است، یعنی ماه آذار، چاره‌ای نداشتند تا ماه نیسان در موسم زستان قرار نگیرد. عید فصح در نیمهٔ ماه نیسان یهودی واقع می‌شود؛ یعنی زمانی که ماه اول بعد از اعتدال ربیعی (۲۰ یا ۲۱ مارس) کامل می‌شود؛ ولی گاهی اوقات در پایان آوریل قرار می‌گیرد و آن نیز زمانی است که ماه دوم بعد از اعتدال ربیعی کامل می‌شود، زیرا تناسب بین سال قمری و شمسی به طور دقیق و به شکلی کامل محاسبه نمی‌شود و شب عید را «لیل هسیدر» یعنی شب برنامه می‌نامند و جشن‌های خاصی برای آن وجود دارد و فرض بر این است که آن شب دستگیری مسیح است، تا به دار کشیده شود:

«۱۸او به آنان گفت که به شهر، نزد فلان شخص بروند و به او بگویند: «استاد می‌گوید: "وقت من نزدیک شده است. می‌خواهم پِسَخ را در خانهٔ تو با شاگردانم نگاه دارم."» ۱۹شاگردان همان‌گونه که عیسی گفته بود، کردند و پِسَخ را تدارک دیدند. ۲۰شب فرا رسید و عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره نشست. ۲۱در حین صرف شام، عیسی گفت: «آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» ۲۲شاگردان بسیار غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «من که آن کس نیستم، سرورم؟» ۲۳عیسی پاسخ داد: «آن که دست خود را با من در کاسه فرو می‌برد، همان مرا تسلیم خواهد کرد. ۲٤پسر انسان همان‌گونه که دربارهٔ او نوشته شده، خواهد رفت، امّا وای بر آن کس که پسر انسان را تسلیم دشمن می‌کند. بهتر آن می‌بود که هرگز زاده نمی‌شد.» ۲۵آنگاه یهودا، تسلیم‌کنندهٔ وی، در پاسخ گفت: «استاد، آیا من آنم؟» عیسی پاسخ داد:

«تو خود گفتی!» ۲۶ چون هنوز مشغول خوردن بودند، عیسی نان را برگرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، بخورید؛ این است بدن من.» ۲۷سپس جام را برگرفت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همهٔ شما از این بنوشید. ۲۸این است خون من برای عهد [جدید] که به‌خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود. ۲۹به شما می‌گویم که از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود، تازه بنوشم».

*اجتماع، بر فراز کوه زیتون:

«۳۰آنگاه پس از خواندن سرودی، به سمت کوه زیتون به راه افتادند. ۳۱آنگاه عیسی به آنان گفت: «امشب همهٔ شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، «"شبان را خواهم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد." ۳۲امّا پس از آنکه زنده شدم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» ۳۳پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» یعنی شکی در رستاخیز تو و زنده شدنت ندارم ۳٤عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵امّا پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند».

*اندوهِ مسیح:

«۳٦آنگاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جِتْسیمانی رفت و به ایشان گفت: «در اینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم.» ۳۷سپس پطرس و دو پسر زِبِدی را با خود برد و اندوهگین و مضطرب شده، ۳۸بدیشان گفت: «از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.» ۳۹سپس قدری پیش رفته به رویْ بر خاک افتاد و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، امّا نه به خواست من، بلکه به ارادهٔ تو».

*بیدار کردن حواریون برای نماز:

«٤٠آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ ٤١بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، امّا جسم ناتوان.» ٤٢پس بار دیگر رفت و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن نیست این جامْ نیاشامیده از من بگذرد، پس آنچه ارادهٔ توست انجام شود.».

«٤٣چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان سنگین شده بود. ٤٤پس یک بار دیگر ایشان را به حال خود گذاشت و رفت و برای سوّمین بار همان دعا را تکرار کرد. ٤٥سپس نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود. ٤٦برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کنندهٔ من از راه می‌رسد.».

*هجوم خیانتکارانه:

«٤٧عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلّح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از راه رسیدند. ٤٨تسلیم‌کنندهٔ او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.» ٤٩پس بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید. ٥٠عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده.» آنگاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. ٥١در این هنگام، یکی از همراهان عیسی دست به شمشیر برده، آن را برکشید و ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوشش را برید. ٥٢امّا عیسی به او فرمود: «شمشیر خود در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کِشد، به شمشیر نیز کشته شود. ٥٣آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام فرستد؟ ٥٤امّا در آن صورت پیشگوییهای کتب مقدّس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟» ٥٥در آن وقت، خطاب به آن جماعت گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتنم آمده‌اید؟ من هر روز در معبد می‌نشستم و تعلیم

می‌دادم و مرا نگرفتید. ٥٦امّا این همه رخ داد تا پیشگوییهای پیامبران تحقق یابد.» آنگاه همهٔ شاگردان ترکش کرده، گریختند».

*مسیح در رویارویی با قیافا:

(حنّان = حنانیا= انانوس)، (٤٠ ق.م، ۶۶م)، از سال ششم یا هفتم میلادی به فرمان (کرینیوس) رومی، حاکم سوریه، رئیس روحانیون یهود و به خاندانی روحانی منسوب بود. که در آن زمان بیشترین قدرت و ثروت را داشت؛ زیرا تنها به کار روحانیت نمی‌پرداخت؛ بلکه تجارت و صرافی نیز انجام می‌داد؛ در حالی که از عنوان دینی اش استفاده می‌کرد. او به طور کامل بر معبد و شئون دینی، مسلط بود. برخی از پژوهشگران، تصمیم حنّان برای خلاصی از مسیح را به اسبابی چند نسبت می‌دهند که مهم ترین آن‌ها درگیری او با منبعی از منابع مهم مالی نسبت به خاندان روحانی بزرگ بود که مسیح به صرافان معبد حمله کرد و بساط آنان را واژگون ساخت و کبوتر فروشان را از صحن معبد بیرون رانده بود، کاری که به عنوان نوعی قربانی انجام می‌شد، چنان که قبلاً مطرح شد. از آن جایی که خاندان حنّان به تجارت معبد و قربانی می‌پرداختند و از سود آن‌ها بهره می‌بردند، به همین خاطر، حضرت مسیح خشم بسیاری از آنان را برانگیخت و در یکی از منابع ثروت و نفوذشان به تهدید آنان پرداخت و این کار چیزی بود که آنان نمی‌توانستند در برابر آن سکوت کنند. سلطهٔ مستقیم حنّان به عنوان رئیس روحانیون، تا سال ۱۵ میلادی ادامه یافت، تا این که در این سال به دستور حکومت اشغالگر رومی از کار برکنار شد و به جای او یوسف ملقب به قیافا، داماد حنّان تعیین شد و او تا سال ۳۶ میلادی، در این سِمَت ماند.

در آن حال که قیافا، رئیس تشریفاتی روحانیون و معاصر با توطئهٔ به صلیب کشیده شدن مسیح بود، پدر همسرش، حنّان، نفوذ و تأثیر قوی تری در این زمینه داشت؛ زیرا غیر مستقیم ریاست روحانیون را عهده دار بود و دامادش قیافا، به مشابه عروسکی بود، که از آن طریق، امور مهم دینی یهود در آن فاصلهٔ زمانی اداره می‌شد.

از همین رهگذر، در می‌یا بیم که در انجیل لوقا دو نفر با هم به عنوان رئیس روحانیون ذکر می‌شوند، در حالی که وجود دو رئیس در یک زمان معمول نیست و تفسیر این مطلب، جز آنچه گفتیم، نیست که قیافا، رئیس تشریفاتی و ویترینی و حنّان، رئیس واقعی بود و از پشت پرده به امور مهم می‌پرداخت. لوقا می‌گوید: «۱در پانزدهمین سالِ فرمانروایی تیبِریوسِ قیصر، هنگامی که پُنتیوس پیلاتُس والی یهودیه بود، هیرودیس حاکم جلیل، برادرش فیلیپُس حاکم ایتوریه و تْراخونیتیس، لیسانیوس حاکم آبیلینی، ۲و حَنّا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان بر یحیی، پسر زکریا، نازل شد.»[1].

پس از قیافا، پنج تن از فرزندان حنّان به ریاست روحانیون رسیدند. که آخرین آنان حنّان دوم است و پیش تر در فصل (افسانه‌ای بودن شخصیت مسیح) این فرض را ذکر کردیم که او همان فردی بود که حکم اعدام یعقوب کوچک را صادر کرد. اکنون به شرح تفصیلی رخدادهای مخصوص به توطئهٔ به صلیب کشیده شدن مسیح می‌پردازیم:

«۵۷آنها که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قیافا، کاهن اعظم بردند. در آنجا علمای دین و مشایخ جمع بودند. ۵۸امّا پطرس دورادور از پی عیسی رفت تا به حیاط خانهٔ کاهن اعظم رسید. پس داخل شد و با

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۳ - ۱ - ۳

نگهبانان بنشست تا سرانجامِ کار را ببیند. ۵۹سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن شهادت دروغ علیه عیسی بودند تا او را بکشند؛ ٦۰امّا هرچند شاهدان دروغین بسیاری پیش آمدند، چنین چیزی یافت نشد. سرانجام دو نفر پیش آمده ٦۱گفتند: «این مرد گفته است، "من می‌توانم معبد خدا را ویران کنم و ظرف سه روز آن را از نو بسازم."» ٦۲آنگاه کاهن اعظم برخاست و خطاب به عیسی گفت: «هیچ پاسخ نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» ٦۳امّا عیسی همچنان خاموش ماند. کاهن اعظم به او گفت: «به خدای زنده سوگندت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» ٦٤عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی! و به شما می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید.» ٦۵آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «کفر گفت! دیگر چه نیاز به شاهد است؟ حال که کفر او را شنیدید، ٦٦حکم شما چیست؟» در پاسخ گفتند: «سزایش مرگ است!» ٦۷آنگاه بر صورت عیسی آبِ دهان انداخته، او را زدند. بعضی نیز به او سیلی زده، ٦۸می‌گفتند: «ای مسیح، نبوّت کن و بگو چه کسی تو را زد؟».

•پُطرس و انکارآشنایی با مسیح:

«٦۹و امّا پطرس بیرون خانه، در حیاط نشسته بود که خادمه‌ای نزد او آمد و گفت: «تو هم با عیسای جلیلی بودی!» ۷۰امّا او در حضور همه انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» ۷۱سپس به سوی سرسرای خانه رفت. در آنجا خادمه‌ای دیگر او را دید و به حاضرین گفت: «این مرد نیز با عیسای ناصری بود!» ۷۲پطرس این بار نیز انکار کرده، قسم خورد که «من این مرد را نمی‌شناسم.» ۷۳اندکی بعد، جمعی که آنجا ایستاده بودند، پیش آمدند و به پطرس گفتند: «شکی نیست که تو هم یکی از آنها هستی! از لهجه‌ات پیداست!» ۷٤آنگاه پطرس لعن کردن آغاز کرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را نمی‌شناسم!» همان دم خروس بانگ زد. ۷۵آنگاه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که گفته بود: «پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» پس بیرون رفت و به تلخی بگریست».

• رویارویی مسیح با پیلاتس:

«۱صبح زود، همهٔ سران کاهنان و مشایخ گرد آمده، با هم شور کردند که عیسی را بکشند. ۲پس او را دست‌بسته بردند و به پیلاتُسِ والی تحویل دادند.

۳چون یهودا، تسلیم‌کنندهٔ او، دید که عیسی را محکوم کرده‌اند، از کردهٔ خود پشیمان شد و سی سکهٔ نقره را به سران کاهنان و مشایخ بازگردانید و گفت: ٤«گناه کردم و باعث ریختن خون بی‌گناهی شدم.» امّا آنان پاسخ دادند: «ما را چه؟ خود دانی!» ٥آنگاه یهودا سکه‌ها را در معبد بر زمین ریخت و بیرون رفته، خود را حلق‌آویز کرد. ٦سران کاهنان سکه‌ها را از زمین جمع کرده، گفتند: «ریختن این سکه‌ها در خزانهٔ معبد جایز نیست، زیرا خونبهاست.» ۷پس از مشورت، با آن پول مزرعهٔ کوزه‌گر را خریدند تا آن را گورستان غریبان سازند. ۸از این رو آن مکان تا به امروز به 'مزرعهٔ خون' معروف است. ۹بدین‌سان، پیشگویی اِرمیای نبی به حقیقت پیوست که گفته بود: «آنان سی سکهٔ نقره را برداشتند، یعنی قیمتی را که بنی‌اسرائیل بر او نهادند، ۱۰و آن را به جهت مزرعهٔ کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من امر فرموده بود.»۱۱امّا عیسی در حضور والی ایستاد. والی از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودی؟» عیسی پاسخ داد: «تو می‌گویی!» ۱۲امّا هنگامی که سران کاهنان و مشایخ اتهاماتی بر او وارد کردند، هیچ پاسخ نگفت. ۱۳پس پیلاتُس از او پرسید: «نمی‌شنوی چقدر چیزها علیه تو شهادت می‌دهند؟» ١٤امّا عیسی حتی به یک اتهام هم پاسخ نداد، آن‌گونه که والی بسیار متعجب شد».

• شکستِ تلاش پیلاتس:

«۱۵والی را رسم بر این بود که هنگام عید یک زندانی را به انتخاب مردم آزاد سازد. ١٦در آن زمان زندانی معروفی به نام باراباس در حبس بود. ۱۷پس هنگامی که مردم گرد آمدند، پیلاتُس از آنها پرسید: «چه کسی را می‌خواهید برایتان آزاد کنم، باراباس را یا عیسای معروف به مسیح را؟» ۱۸این را از آن رو گفت که می‌دانست عیسی را از حسد به او تسلیم کرده‌اند. ۱۹هنگامی که پیلاتُس بر مسند داوری نشسته بود، همسرش پیغامی برای او فرستاد، بدین مضمون که: «تو را با این مرد بی‌گناه کاری نباشد، زیرا امروز خوابی دربارهٔ او دیدم که مرا بسیار

رنج داد.» ۲۰امّا سران کاهنان و مشایخ، قوم را ترغیب کردند تا آزادی باراباس و مرگ عیسی را بخواهند. ۲۱پس چون والی پرسید: «کدام‌یک از این دو را برایتان آزاد کنم؟» پاسخ دادند: «باراباس را.» ۲۲پیلاتُس پرسید: «پس با عیسای معروف به مسیح چه کنم؟» همگی گفتند: «بر صلیبش کن!» ۲۳پیلاتُس پرسید: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» امّا آنها بلندتر فریاد برآوردند: «بر صلیبش کن!» ۲٤چون پیلاتُس دید که کوشش بیهوده است و حتی بیم شورش می‌رود، آب خواست و دستهای خود را در برابر مردم شست و گفت: «من از خون این مرد بَری هستم. خود دانید!» ۲۵مردم همه در پاسخ گفتند: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما بادا!» ۲٦آنگاه پیلاتُس، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیبش کِشند».

•ریشخند کردن مسیح:

«۲۷سربازانِ پیلاتُس، عیسی را به صحن کاخِ والی بردند و همهٔ گروه سربازان گرد او جمع شدند. ۲۸آنان عیسی را عریان کرده، خرقه‌ای ارغوانی بر او پوشاندند ۲۹و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابرش زانو زده، استهزاکنان می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» ۳۰و بر او آبِ دهان انداخته، چوب را از دستش می‌گرفتند و بر سرش می‌زدند. ۳۱پس از آنکه او را استهزا کردند، خرقه از تنش به در آورده، جامهٔ خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیبش کِشند. ۳۲هنگامی که بیرون می‌رفتند، به مردی از اهالی قیرَوان به نام شَمعون برخوردند و او را واداشتند صلیب عیسی را حمل کند».

•به دار کشیده شدن مسیح:

«۳۳چون به مکانی به نام جُلجُتا، که به معنی مکان جمجمه است، رسیدند، ۳٤به عیسی شراب آمیخته به زرداب دادند. چون آن را چشید، نخواست بنوشد. ۳۵هنگامی که او را بر صلیب کشیدند، برای تقسیم جامه‌هایش، میان خود قرعه انداختند ۳٦و در آنجا به نگهبانیِ او نشستند. ۳۷نیز، تقصیرنامه‌ای بدین عبارت بر لوحی نوشتند و آن را بر بالای سر او نصب کردند: «این است عیسی، پادشاه یهود.» ۳۸دو راهزن نیز با وی بر صلیب شدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. ۳۹رهگذران سرهای خود را تکان داده،

ناسزاگویان ٤٠می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازبسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا!» ٤١سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می‌گفتند: ٤٢«دیگران را نجات داد، امّا خود را نمی‌تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم. ٤٣او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می‌دارد، اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست!» ٤٤آن دو راهزن نیز که با وی بر صلیب شده بودند، به همین‌سان به او اهانت می‌کردند.».

*فرارسیدن تاریکی:

برای درک زمانی که حوادث زیر در ماجرای به صلیب کشیده شدن، از آن سخن می‌گوید، نیازمندیم با تقسیم اوقات و ساعات یک روز را از دیدگاه یهودیان آشنا گردیم.

از دیدگاه آنان شب به چهار ساعت بزرگ و روز نیز به چهار ساعت بزرگ دیگر تقسیم می‌شود و ساعت بزرگ طبق زمان بندی ما به سه ساعت تقسیم می‌گردد و ساعات روز، هنگام برآمدن خورشید آغاز می‌شود. بنابراین، اگر فرض کنیم که طلوع خورشید در ساعت شش صبح است، ساعات بزرگ چنین خواهد بود:

٦-٩ صبح: ساعت اول روز نامیده می‌شود.

٩-١٢ صبح: ساعت سوم روز نامیده می‌شود.

١٢-٣ بعد از ظهر: ساعت ششم روز نامیده می‌شود.

٣- غروب خورشید: ساعت نهم روز نامیده می‌شود.

«٤٥از ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت. ٤٦نزدیک ساعت نهم، عیسی با

صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، لَمّا سَبَقْتَنی؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» ٤٧برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «ایلیا را می‌خوانَد.».

یهود معتقد است که پیامبر ایلیا - الیاس زنده، از زمین - به آسمان برده شد و بار دیگر به زمین بازمی گردد. و در زمان غیبتش برخی از وظایف را به او نسبت می‌دهند در بعضی از انجیل‌ها اشاره شده است که عده‌ای از یهودیان احتمال می‌دادند که مسیح در ابتدای رسالتش همان ایلیایی است که به آسمان رفته و غیبت کرد و آنگاه باز گشته است. از این، رو طبق متن سابق، بعضی از آنان تصور کرده‌اند مسیح، هنگاهی که به صلیب کشیده شده بود، پیامبر ایلیا را صدا می‌زَنَد و گویی او را به چشم می‌بینند.

«٤٨یکی از آنان بی‌درنگ دوید و اسفنجی آورده، آن را از شراب تُرشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاد و پیش دهان عیسی برد تا بنوشد. ٤٩امّا بقیه گفتند: «او را به حال خود واگذار تا ببینیم آیا ایلیا به نجاتش می‌آید؟».

*جان سپردن مسیح:

«٥٠عیسی بار دیگر به بانگ بلند فریادی برآورد و روح خود را تسلیم نمود. ٥١در همان دم، پردهٔ معبد از بالا تا پایین دو پاره شد. زمین لرزید و سنگها شکافته گردید. ٥٢قبرها گشوده شد و بدنهای بسیاری از مقدسین که آرَمیده بودند، برخاستند. ٥٣آنها از قبرها به در آمدند و پس از رستاخیز عیسی، به شهر مقدّس رفتند و خود را به شمار بسیاری از مردم نمایان ساختند. ٥٤چون فرماندهٔ سربازان و نفراتش که مأمور نگهبانی از عیسی بودند، زمین‌لرزه و همهٔ این رویدادها را مشاهده کردند، سخت هراسان شده، گفتند: «براستی او پسر خدا بود.» ٥٥بسیاری از زنان نیز در آنجا حضور داشتند و از دور نظاره می‌کردند. آنان از جلیل از پی عیسی روانه شده بودند تا او را خدمت کنند. ٥٦در میان آنها مریم مَجدَلیّه و مریم مادر یعقوب و یوسف، و نیز مادر پسران زِبِدی بودند.».

*تحویل دادن پیکر و دفن آن:

«۵۷هنگام غروب، مردی ثروتمند از اهالی رامَه، یوسف نام، که خودْ شاگرد عیسی شده بود، ۵۸نزد پیلاتُس رفت و جسد عیسی را طلب کرد. پیلاتُس دستور داد به وی بدهند. ۵۹یوسف جسد را برداشته، در کتانی پاک پیچید ٦۰و در مقبره‌ای تازه که برای خود در صخره تراشیده بود، نهاد و سنگی بزرگ جلو دهانهٔ مقبره غلتانید و رفت. ٦۱مریمِ مَجدَلیّه و آن مریم دیگر در آنجا مقابل مقبره نشسته بودند».

*گماردن نگهبان بر قبر:

«٦۲روز بعد، که پس از 'روز تهیه' بود، سران کاهنان و فَریسیان نزد پیلاتُس گرد آمده، گفتند: ٦۳«سرورا! به یاد داریم که آن گمراه‌کننده وقتی زنده بود، می‌گفت، "پس از سه روز بر خواهم خاست." ٦٤پس فرمان بده مقبره را تا روز سوّم نگهبانی کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بدزدند و به مردم بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اوّل بدتر خواهد بود.» ٦۵پیلاتُس پاسخ داد: «شما خود نگهبانان دارید. بروید و آن را چنانکه صلاح می‌دانید، حفاظت کنید.» ٦٦پس رفتند و سنگ مقبره را مُهر و موم کردند و نگهبانانی در آنجا گماشتند تا از مقبره حفاظت کنند».

•بازگشت مسیح:

«۱بعد از شَبّات، در سپیده‌دمِ نخستین روز هفته، مریمِ مَجدَلیّه و آن مریمِ دیگر به دیدن مقبره رفتند. ۲ناگاه زمین‌لرزه‌ای شدید رخ داد، زیرا فرشتهٔ خداوند از آسمان نازل شد و به سوی مقبره رفت و سنگ را از برابر آن به کناری غلتانید و بر آن بنشست. ۳چهرهٔ آن فرشته همچون برقِ آسمان می‌درخشید و جامه‌اش چون برف، سفید بود. ٤نگهبانان از هراسِ دیدن او به لرزه افتاده، چون مردگان شدند! ۵آنگاه فرشته به زنان گفت: «هراسان مباشید! می‌دانم که در جستجوی عیسای مصلوب هستید. ٦او اینجا نیست، زیرا همان‌گونه که فرموده بود، برخاسته است! بیایید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید، ۷سپس بی‌درنگ بروید و به شاگردان او بگویید که "او از مردگان برخاسته است و پیش از شما به جلیل می‌رود و در آنجا او را خواهید دید." اینک به شما گفتم!»

۸پس زنان با هراسی آمیخته به شادیِ عظیم، بی‌درنگ از مقبره روانه شدند و به سوی شاگردان شتافتند تا این واقعه را به آنان خبر دهند. ۹ناگاه عیسی با ایشان روبه‌رو شد و گفت: «سلام بر شما باد!» زنان پیش آمدند و بر پایهای وی افتاده، او را پرستش کردند. ۱۰آنگاه عیسی به ایشان فرمود: «مترسید! بروید و به برادرانم بگویید که به جلیل بروند. در آنجا مرا خواهند دید.».

•رشوه به نگهبانان:

«۱۱هنگامی که زنان در راه بودند، عده‌ای از نگهبانان به شهر رفته، همهٔ وقایع را به سران کاهنان گزارش دادند. ۱۲آنها نیز پس از دیدار و مشورت با مشایخ، به سربازان پول زیادی داده، ۱۳گفتند: «بگویید، "شاگردانِ او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند." ١٤و اگر این خبر به گوش والی برسد، ما خودْ او را راضی خواهیم کرد تا برای شما مشکلی ایجاد نشود.» ۱۵پس آنها پول را گرفتند و طبق آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند. و این داستان تا به امروز در میان یهودیان شایع است».

•دیدار دوباره با مسیح:

«١٦آنگاه آن یازده شاگرد به جلیل، بر کوهی که عیسی به ایشان فرموده بود، رفتند. ۱۷چون در آنجا عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. امّا بعضی شک کردند. ۱۸آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. ۱۹پس بروید و همهٔ قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید ۲۰و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!».

•روایت مُرقُس از رخداد ها:

در انجیل مرقس در فصل ۱۶ بعضی از اختلافات در روایت و در پایان داستان و نقل وجود دارد؛ زیرا مسیح تنها بر مریم و نه بر زن دیگری ظاهر شده است:

«۸پس زنان بیرون آمده، از مقبره گریختند، زیرا لرزه بر تنشان افتاده بود و حیران بودند. آنها به هیچ‌کس چیزی نگفتند، چرا که می‌ترسیدند. ۹چون عیسی در سحرگاه نخستین روز هفته برخاست، نخست بر مریم مَجدَلیّه که از او هفت دیو بیرون کرده بود، ظاهر شد. ۱۰مریم نیز رفت و به یاران او که در ماتم و زاری بودند، خبر داد. ۱۱امّا آنها چون شنیدند که عیسی زنده شده و مریم او را دیده است، باور نکردند.۱۲پس از آن، عیسی با سیمایی دیگر بر دو تن از ایشان که به مزارع می‌رفتند، ظاهر شد. ۱۳آن دو بازگشتند و دیگران را از این امر آگاه ساختند، امّا سخن ایشان را نیز باور نکردند.

۱٤سپس عیسی بر آن یازده تن، در حالی که به غذا نشسته بودند، ظاهر شد و آنها را به سبب بی‌ایمانی و سختدلیشان توبیخ کرد، زیرا سخن کسانی را که او را پس از رستاخیزش دیده بودند، باور نکردند. ۱۵آنگاه بدیشان فرمود: «به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همهٔ خلایق موعظه کنید. ۱٦هر که ایمان آوَرَد و تعمید گیرد، نجات خواهد یافت. امّا هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد. ۱۷و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت ۱۸و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت، و هر گاه زهری کُشنده بنوشند، گزندی به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیماران خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت.»۱۹عیسای خداوند پس از آنکه این سخنان را بدیشان فرمود، به آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا بنشست. ۲۰پس ایشان بیرون رفته، در همه جا موعظه می‌کردند، و خداوند با ایشان عمل می‌کرد و کلام خود را با آیاتی که همراه ایشان بود، ثابت می‌نمود». و این پایان نقل انجیل مرقس است.

•روایت لوقا از رخداد ها:

در انجیل لوقا (فصل‌های ۲۳ -۲۴) اختلاف روشنی با تفاصیل و جزئیات مربوط به رویدادهای بعد از به صلیب کشیده شدن دارد؛ یعنی آن جای که مسیح فرود آمده و جسدش به مردی ثروتمند تحویل داد شده است:

«۵۵زنانی که از جلیل از پی عیسی آمده بودند، به دنبال یوسف رفتند و مکان مقبره و چگونگی قرار گرفتن

جسد او را دیدند. و بعد از اندکی برای ما روشن می‌کند، که عدد انان بالای دو نفراست ٥٦سپس به خانه بازگشته، حَنوط و عطریات آماده کردند و در روز شَبّات طبق حکم شریعت، آرام گرفتند. ١در سپیده‌دمِ روز اوّل هفته، زنان حَنوطی را که فراهم کرده بودند، با خود برداشتند و به مقبره رفتند. ٢امّا دیدند سنگِ جلوِ مقبره به کناری غلتانیده شده است. ٣چون به مقبره داخل شدند، بدن عیسای خداوند را نیافتند. ٤از این امر در حیرت بودند که ناگاه دو مرد با جامه‌هایی درخشان در کنار ایشان ایستادند. دو فرشته بودند نه یک فرشته، چنان که در متن سابق آمده است: ٥زنان از ترسْ سرهای خود را به زیر افکندند؛ امّا آن دو مرد به ایشان گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جویید؟ ٦او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود، به شما چه گفت. ٧گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسلیم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوّم برخیزد.» ٨آنگاه زنان سخنان او را به یاد آوردند. ٩چون از مقبره بازگشتند، این همه را به آن یازده رسول و نیز به دیگران بازگفتند».

•باور نکردن حواریون:

«١٠زنانی که این خبر را به رسولان دادند، مریمِ مَجدَلیّه، یوآنّا، مریم مادر یعقوب و زنانِ همراه ایشان بودند. ١١امّا رسولان گفتهٔ زنان را هذیان پنداشتند و سخنانشان را باور نکردند. ١٢با این همه، پطرس برخاست و به سوی مقبره دوید و خم شده نگریست، امّا جز کفن چیزی ندید. پس حیران از آنچه روی داده بود، به خانه بازگشت».

*دیدار با مسیح:

«١٣در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عِمائوس نام، کمتر از یک کیلومتر واقع در دو فرسنگی اورشلیم. ١٤ایشان دربارهٔ همهٔ وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفتگو می‌کردند. ١٥همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد. ١٦امّا او را نشناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود. ١٧از آنها پرسید: «در راه، دربارهٔ چه گفتگو می‌کنید؟» آنها با چهره‌هایی اندوهگین،

خاموش ایستادند. ۱۸آنگاه یکی از ایشان که کُلِئوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: «آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟» ۱۹پرسید: «چه چیزی؟» گفتند: «آنچه بر عیسای ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همهٔ مردم، کلام و اعمال پرقدرتی داشت. ۲۰سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیبش کشیدند. ۲۱امّا ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون بر این، به‌واقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است. ۲۲برخی از زنان نیز که در میان ما هستند، ما را به حیرت افکنده‌اند. آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند، ۲۳امّا پیکر او را نیافتند. آنگاه آمده، به ما گفتند فرشتگانی را در رؤیا دیده‌اند که به ایشان گفته‌اند او زنده است. ۲٤برخی از دوستان ما به مقبره رفتند و اوضاع را همان‌گونه که زنان نقل کرده بودند، یافتند، امّا او را ندیدند.» ۲۵آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! ۲٦آیا نمی‌بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» ۲۷سپس از موسی و همهٔ انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدّس دربارهٔ او گفته شده بود، برایشان توضیح داد. ۲۸چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود. ۲۹آنها اصرار کردند و گفتند: «با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است.» پس داخل شد تا با ایشان بماند. ۳۰چون با آنان بر سفره نشسته بود، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد. ۳۱در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، امّا در دم از نظرشان ناپدید گشت. ۳۲آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدّس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» ۳۳پس بی‌درنگ برخاستند و به اورشلیم بازگشتند. آنجا آن یازده رسول را یافتند که با دوستان خود گرد آمده، ۳٤می‌گفتند: «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شَمعون ظاهر شده است.» ۳۵سپس، آن دو نیز بازگفتند که در راه چه روی داده و چگونه عیسی را هنگام پاره کردن نان شناخته‌اند».

*آشکار شدن دوبارهٔ مسیح:

«۳٦هنوز در این باره گفتگو می‌کردند که عیسی خود در میانشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!» ۳۷حیران و ترسان، پنداشتند شبحی می‌بینند. ۳۸به آنان گفت: «چرا این‌چنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به

دل راه می‌دهید؟ ۳۹دست و پایم را بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید؛ شبحْ گوشت و استخوان ندارد، امّا چنانکه می‌بینید من دارم!» ٤٠این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. ٤١آنها از فرط شادی و حیرت نمی‌توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟» ٤٢تکه‌ای ماهی بریان به او دادند. ٤٣آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد. ٤٤آنگاه به ایشان گفت: «این همان است که وقتی با شما بودم، می‌گفتم؛ اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر دربارهٔ من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد.» ٤٥سپس، ذهن ایشان را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدّس را درک کنند. ٤٦و به ایشان گفت: «نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوّم از مردگان بر خواهد خاست، ٤٧و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همهٔ قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود. ٤٨شما شاهدان این امور هستید. ٤٩من موعودِ پدر خود را بر شما خواهم فرستاد؛ پس در شهر بمانید تا آنگاه که از اعلی با قدرت آراسته شوید.» ٥٠سپس ایشان را بیرون از شهر تا نزدیکی بِیت‌عَنْیا برد و دستهای خود را بلند کرده، برکتشان داد؛ ٥١و در همان حال که برکتشان می‌داد از آنان جدا گشته، به آسمان برده شد. ٥٢ایشان او را پرستش کردند و با شادی عظیم به اورشلیم بازگشتند. ٥٣در آنجا پیوسته در معبد می‌ماندند و خدا را حمد و سپاس می‌گفتند».

*روایت یوحنا از رخداد ها:

اما یوحناّ در انجیل خویش،فصل ۱۹-۲۱ حوادث را به شیوه‌های متفاوت با آنچه نقل شد، نقل می‌کند و می‌گوید:

«۳۸آنگاه یوسف، اهل رامَه، از پیلاتُس اجازه خواست که جسد عیسی را برگیرد. یوسف از پیروان عیسی بود، امّا در نهان، زیرا از یهودیان بیم داشت. پیلاتُس به او اجازه داد. پس آمده، جسد عیسی را برگرفت. ۳۹نیقودیموس نیز که پیشتر شبانه نزد عیسی رفته بود، آمد و با خود آمیخته‌ای از مُر و عود به وزن یکصد لیترا آورد. از این شخصیت پیش تر ذکری نقل نشد، چون که کار فقط به یوسف نسبت داده شد ٤٠پس آنها جسد

عیسی را برگرفته، آن را به رسم تدفین یهود با عطریات در کفن پیچیدند. ٤١آنجا که عیسی بر صلیب شد، باغی بود و در آن باغ مقبره‌ای تازه وجود داشت که هنوز مرده‌ای در آن گذاشته نشده بود. ٤٢پس چون روز ˋتهیهٔˊ یهود بود و آن مقبره نیز نزدیک، جسد عیسی را در آن گذاشتند. ١در نخستین روز هفته، سحرگاهان، هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، مریم مَجدَلیّه به مقبره آمد و دید که سنگ از برابر آن برداشته شده است. ٢پس دوان دوان نزد شَمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی دوستش می‌داشت تا این جا ذکری از دیدن یک فرشته یا بیشتر و یا دیدن مسیح نشده است رفت و به آنان گفت: «سرورمان را از مقبره برده‌اند و نمی‌دانیم کجا گذاشته‌اند.» ٣پس پطرس همراه با آن شاگرد دیگر بیرون آمده، به سوی مقبره روان شدند. ٤و هر دو با هم می‌دویدند؛ امّا آن شاگرد دیگر تندتر رفته، از پطرس پیش افتاد و نخست به مقبره رسید. ٥پس خم شده، نگریست و دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست، امّا درون مقبره نرفت. ٦شَمعون پطرس نیز از پی او آمد و درون مقبره رفته، دید که پارچه‌های کفن در آنجا هست، ٧امّا دستمالی که گرد سر عیسی بسته بودند نه در کنار پارچه‌های کفن، بلکه جداگانه تا شده و در جایی دیگر گذاشته شده است. ٨پس آن شاگرد دیگر نیز که نخست به مقبره رسیده بود، به درون آمد و دید و ایمان آورد. ٩زیرا هنوز کتب مقدّس را درک نکرده بودند که او باید از مردگان برخیزد. ١٠آنگاه آن دو شاگرد به خانهٔ خود بازگشتند».

•آشکار شدن مسیح برای مَجدلیه:

«١١و امّا مریم، بیرون، نزدیک مقبره ایستاده بود و می‌گریست. او گریان خم شد تا به درون مقبره بنگرد. ١٢آنگاه دو فرشته را دید که جامه‌های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و دیگری در جای پاهای او نشسته بودند. ١٣آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریانی؟» او پاسخ داد: «سرورم را برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند.» ١٤چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، امّا نشناخت. این شیوه در ترتیب ذکر روی دادها به طور کلی با آنچه از اناجیل سابق دانستیم تفاوت دارد١٥عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟» مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم.» ١٦عیسی صدا زد: «مریم!» مریم روی به جانب او

گرداند و به زبان عبرانیان گفت: «رَبّونی!» (یعنی استاد). ۱۷عیسی به او گفت: «بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم.» ۱۸مریم مَجدَلیّه رفت و شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیده‌ام!» و آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت».

• نخستین دیدار با حواریان:

آن گاه متی، از دیدار اولی که بین مسیح و حواریون رخ داد، سخن می‌گوید: (۱۹شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» ۲۰چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. چون که در آن علامت مسخ‌های مخصوص به صلیب کشیدن و اثر نیزه‌ای که با آن به مسیح زخم زدند، چنان کرد، در داستان مذکور در این متی انجیلی آمده وجود دارد شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند. «۲۱عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» ۲۲چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح‌القدس را بیابید. ۲۳اگر گناهان کسی را ببخشایید، بر آنها بخشیده خواهد شد؛ و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند.» ۲٤هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می‌شد، با ایشان نبود. ۲۵پس دیگر شاگردان به او گفتند: «خداوند را دیده‌ایم!» امّا او به ایشان گفت: «تا خودْ نشانِ میخها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.» ۲٦پس از هشت روز، شاگردان عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود».

•دومین دیدار با حواریان:

(در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت:

«سلام بر شما!» ۲۷آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را

پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.» ۲۸توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!» ۲۹عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.» ۳۰عیسی آیات بسیارِ دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. ۳۱امّا اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید».

•سومین دیدار با حواریان:

«۱پس از این وقایع، عیسی بار دیگر خود را در کنار دریاچهٔ تیبِریه بر شاگردان نمایان ساخت. او این‌چنین نمایان گشت: ۲روزی شَمعون پطرس، توما‌ی معروف به دوقلو، نَتَنائیل از مردمان قانای جلیل، پسران زِبِدی و دو شاگرد دیگر با هم بودند. ۳شَمعون پطرس به آنها گفت: «من به صید ماهی می‌روم.» آنها گفتند: «ما نیز با تو می‌آییم.» پس بیرون رفته، سوار قایق شدند. امّا در آن شب چیزی صید نکردند. ٤سحرگاهان، عیسی در کنار ساحل ایستاد؛ امّا شاگردان درنیافتند که عیسی است. ۵او به آنها گفت: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» پاسخ دادند: «نه!» ٦گفت: «تور را به جانب راست قایق بیندازید که خواهید یافت.» ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند. ۷شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت، به پطرس گفت: «خداوند است!» شَمعون پطرس چون شنید که خداوند است، در دم جامهٔ خود را گرد خویش پیچید – زیرا آن را از تن به در آورده بود – و خود را به دریا افکند. ۸امّا دیگر شاگردان با قایق آمدند، در حالی که تورِ پر از ماهی را با خود می‌کشیدند، زیرا فاصلهٔ آنها با ساحل فقط دویست ذِراع بود. ۹چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال افروخته است و ماهی بر آن نهاده شده، و نان نیز هست. ۱۰عیسی به ایشان گفت: «از آن ماهیها که هم‌اکنون گرفتید، بیاورید.» ۱۱شَمعون پطرس به درون قایق رفت و تور را به ساحل کشید. تورْ پر از ماهیهای بزرگ بود، به تعداد صد و پنجاه و سه ماهی. و با اینکه شمار ماهیها بدین حد زیاد بود، تور پاره نشد. ۱۲عیسی به ایشان گفت: «بیایید صبحانه بخورید.» هیچ‌یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد، «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳عیسی پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد، و نیز ماهی را.

١٤این سوّمین بار بود که عیسی پس از برخاستن از مردگان بر شاگردان خویش نمایان می‌شد».

*وصیت مسیح به پُطرس:

«١٥پس از صبحانه، عیسی از شَمعون پطرس پرسید: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا بیش از اینها محبت می‌کنی؟» او پاسخ داد: «بله سرورم؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی به او گفت: «از بره‌های من مراقبت کن.» ١٦بار دوّم عیسی از او پرسید: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا محبت می‌کنی؟» پاسخ داد: «بله سرورم؛ می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ١٧بار سوّم عیسی به او گفت: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا دوست می‌داری؟» پطرس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، «آیا مرا دوست می‌داری؟» آزرده شد و پاسخ داد: «سرورم، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندان من مراقبت کن. ١٨آمین، آمین، به تو می‌گویم، زمانی که جوانتر بودی کمر خویش برمی‌بستی و هر جا که می‌خواستی می‌رفتی؛ امّا چون پیر شوی دستهایت را خواهی گشود و دیگری کمر تو را بربسته، به جایی که نمی‌خواهی خواهد برد.» ١٩عیسی با این سخن به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که پطرس با آن خدا را جلال می‌داد. سپس عیسی به او گفت: «از پی من بیا.» ٢٠آنگاه پطرس برگشت و دید آن شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت از پی آنها می‌آید. او همان بود که در وقت شام بر سینهٔ عیسی تکیه زده و از او پرسیده بود، «سرورم، کیست که تو را تسلیم دشمن خواهد کرد؟» ٢١چون پطرس او را دید، از عیسی پرسید: «سرور من، پس او چه می‌شود؟» ٢٢عیسی به او گفت: «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟ تو از پی من بیا!» ٢٣پس این گمان در میان برادران شایع شد که آن شاگرد نخواهد مرد، حال آنکه عیسی به پطرس نگفت که او نخواهد مرد، بلکه گفت «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟» ٢٤همان شاگرد است که بر این چیزها شهادت می‌دهد و اینها را نوشته است. ما می‌دانیم که شهادت او راست است.٢٥عیسی کارهای بسیار دیگر نیز کرد که اگر یک به یک نوشته می‌شد، گمان نمی‌کنم حتی تمامی جهان نیز گنجایش آن نوشته‌ها را می‌داشت».

* به صلیب کشیده شدن، در روایاتِ پوکریفا:

در مقابل این تصور رایج در جامعهٔ مسیحی ملاحظه می‌کنیم که برخی از متون قدیمی (پوکریفا) که کلیسا آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، تصوری از این رخدادها ارائه می‌دهد که طبق ظاهر آیهٔ قرآنی که قتل یا به صلیب کشیدن مسیح را رد می‌کند، نزدیک است: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾[1].

(و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند؛ و قطعاً او را نکشتند!).

در نسخهٔ انجیل پطرس که در خلال نسخه‌های خطی (نجع حمّادی) به دست آمده است، پطرس دو شخصیت برای حضرت مسیح قائل است: در یکی تصور می‌شود زمانی که بر درخت نشسته است، می‌خندد و در دیگری دچار صدمهٔ جسمی گشته و به صلیب کشیده شده است. سپس مسیح برای پطرس روشن می‌سازد آن شخصی که بر درخت نشسته و می‌خندد، خود یسوع زنده است. او روح اولی است که به دشمنانش به خاطر کم ادراکی شان ریشخند می‌زند، زیرا آنان به کور دلی خود و ندیدن حقیقت ادامه می‌دهند، چنانکه هنگام ولادتشان نیز اینگونه بودند[2].

---

۱. نساء: ۱۵۷.

۲ .http://www.scielo.org.za/scielo.php?script=sci_arttext&pid=s۰۲۵۹-۹٤۲۲۲۰۱٤۰۰۰۱۰۰۰۱۰ #back۳٦

(لینکن) h. lincoln بایژنت michael baigentولیخ leigh richardدر کتاب آنان (الدم المقدس و الکاس المقدسه) the holt blood andخون مقدس و کاسهٔ مقدس، متنی تاریخی از سندهای نجع حمّادی نقل می‌کند که یکی از آن‌ها عنوان (رسالهٔ شیت) دارد و در آن آمده که شخصی غیر از مسیح به صلیب کشیده شده و او سمعان قورینی یا قیروانی simon of cyrene[1] منسوب به قورینه بوده است که قبلا ذکر کردیم نام او (شحات) بوده و در لیبی زندگی می‌کرده است.

*گنوسیسم:

گنوسیسم، یکی از گرایش‌های قدیم مسیحیت بود که در قرون اولیهٔ میلادی فعال بوده و اعتقاد داشت که مسیح، به صلیب کشیده نشده؛ بلکه شخصی شبیه مسیح به صلیب کشید شده است و این امر بر مردم مشتبه شد.

پژوهشگر سوری، (فراس سواح) در کتاب خویش (الوجه الآخر للمسیح) (چهرهٔ دیگر مسیح) می‌گوید: که گنوسیسم Cnostisem از کلمهٔ یونانی Gnosis به معنای معرفت حدسی باطنی یا عرفانی طبق اصطلاح تصوف اسلامی گرفته شده است و عارفانِ (گنوسی) کسانی‌اند که طبق ادعایشان با روشن بینی و بصیرت درونی به حقیقت مطلق دست یافته اند. از این رو، رهایی از نظر یهود، التزام به شریعت موسی است و از نظر اکثر مسیحیان، با ایمان داشتن به یسوع مسیح، محقق می‌شود؛ زیرا خلاصی و رهایی از نظر گنوسی و عارف، با فعالیت و تلاش درونی روحانی به دست می‌آید که انسان را به معرفت نفس می‌رساند و در سطوح عمیق تر

---

۱. https://o.b۵z.net/i/u/۶۱۰۳۹۷/f/before-nicea-the-crucifixion.pdf

به معرفت ذاتی و کشفی و الهامی هدایت می‌کند در این هنگام می‌توان روح محبوس در قفس تن را آزاد ساخت تا به جهان نورانی که از آن جا آمده، باز گردد.

در عرفان گنوسی، یسوع نقش اصلی و محوری دارد، از آن رو که آزاد کنندهٔ بشر از یوغ اسارت جهان مادی است. یسوع مسیح از آسمان روحانی فرود آمده نه برای این که خود را برای رهایی بشر از گناه قربانی کند، آنگونه که آموزهٔ متداول مسیح چنین می‌گوید؛ بلکه آمده تا به آنان بصیرت بدهد و در وجود بشر، عرفان را به جنبش در آورد.

گنوسی‌ها به مطلبی که در کتاب (رؤیای یعقوب) که از پوکریفاست، آمده، تمسک می‌کنند که دلالت می‌کند مسیح به صلیب کشیده نشده است و دژخیمان به او هیچ آسیبی نرسانده‌اند و معتقدند واقعاً مسیح بر روی صلیب نمرده است و اگر مرگ او را دیده‌اند به جهت به اشتباه انداختن آنان بوده است. آنان او را نزدند و به او اهانت نکردند و به او سرکه و مایع تلخ نخوراندند و این کارها را با شخص دیگری که شبیه او بوده است، انجام داده اند. در حالی که او از راه دور به آنان و نادانی آن‌ها ریشخند می‌زده است. از این رو، از نظر آنان رستاخیز جسمی مسیح معنایی ندارد.

فرقهٔ دیگر گنوسی و عرفانی می‌گوید: مسیح آسمانی بر یسوع هبوط کرده و با مسیح در لحظهٔ خروج او از آب، زمانی که یحیای تعمید دهنده، مسیح را غسل تعمید می‌داد، منطبق می‌شود و آنگاه که بر صلیب جان داد،او را ترک گفت. بنابراین، بازگشت مسیح، زمانی که از جسم زمینی بیرون می‌رود، بازگشتی روحانی است. عقیدهٔ گنوسی‌ها این است که (نه مسیح را کشته‌اند و نه به دار کشیده اند) این عقیده در انجیل عِبرانیان یا ابیونیان که در شبه جزیرهٔ عربی در قرن هفتم میلادی پراکنده شده بودند آمده است، چنانکه پدر ژرژ قزی- ابو موسی حریری - در کتاب

خویش (قس و نبی= کشیش و پیامبر) از آن یاد کرده است![1].

گنوسیسم، حدود اواسط قرن دوم آنگاه که به چند فرقه تقسیم و در همهٔ مناطق شرق دریای مدیترانه انتشار یافتند، به اوج خود رسید و ما از خلال ادبیات خاص آنان، نمی‌توانیم به عقایدشان پی ببریم، چون به طور کامل از بین رفته‌اند و تنها از طریق نوشته‌های (پدران کلیسا) که با این بدعت‌های عقیدتی مبارزه می‌کردند، می‌توانیم آنان را بشناسیم[2].

این سخن (ویتلر) ما را در موضعی فرار می‌دهد که در برابر آنچه دشمنان گنوسی دربارهٔ افکار و عقاید آنان و اسباب و عللی که باعث انکار به صلیب کشیده شدن مسیح شد، نقل کرده اند، توقف کنیم و احیاناً در آن تغییرات بسیار شگفتی نیز وجود خواهد داشت. در این جا تنها به مسئلهٔ انکار به صلیب کشیده شدن مسیح می‌پردازیم که مورد بحث و اهتمام ماست.، در بین گرایش‌های گنوسی که اندیشهٔ به صلیب کشیده نشدن مسیح را پذیرفته است، بسنده می‌کنیم، گرچه این مسئله در ضمن جهان بینی‌ها و اعتقادات و توجیه و توضیحات گوناگونی، طبق آنچه بر ضد اینان، ادعا شده، باشد.

- سیرنتییون the cerinthians پیروان (سیرینتوس) در مصراند که اندیشه اش را در نیمهٔ دوم قرن اول میلادی[3] مطرح کرد.

---

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: (الوجه الآخر للمسیح، موقف یسوع من الیهود و الیهودیة و الـه العهد القدیم و مقدمة فی المسیحیة الغنوصیة» نوشتهٔ فراس سواح.

۲. ویتلر: الهرطفة فی المسیحیة ص ٥٦

۳ .Georgel. The encyclopedia of heressies and heretics. London. rob-son books. ۱۹۹٥. p۷۱

●پاسیلیدپون the basilidiansکه در اسکندریه، جایی که باسیلیدس، در نیمهٔ اول قرن دوم میلادی دیدگاه‌های خویش را تدریس می‌کرد و نشر می‌داد.[۱].

●دوسیتیه Doscetism از یونانی dokun (به معنای به نظر می‌رسد- گرفته شده است.این مسلک از نخستین مسلک‌های مسیحیت شمرده می‌شود و براین مطلب تاکید دارد که مسیح، طی زندگی اش روی زمین، جسد حقیقی یا طبیعی نداشت؛ بلکه از جسدی ظاهری یا وَهمی برخوردار بود. پیروان مسلک گنوسی (عرفانی باطنی) معتقدند که مسیح بدون هیچ مشارکت عینی مادی متولد شده و تمام کارها و رنج هایش از جمله به صلیب کشیده شدنش در زندگی دنیوی، تنها ظهوری مادی بوده است. در نتیجه، آنان بازگشت مسیح و بالا رفتنش به آسمان[۲] را انکار کرده اند.

* پلاتینوس Platinos طبق گفتهٔ (ژان تولاند) در کتابش، (النصاری) the nazarenes در قرن چهارم میلادی می‌زیسته، کتابی را با عنوان (رحلات الرسل) the gourmeys of apostles (سفرهای فرستادگان) خوانده است که در آن ذکر شده مسیح به صلیب کشیده نشده؛ بلکه شخص دیگری به جای[۳] او به صلیب کشیده شده است. از این رو، یسوع و حواریون به کسانی که معتقد شدند، یسوع به صلیب کشیده شده و مرده است، می‌خندند.

*کاربوکراتیان the capocratians پیروان (کاربوکراتیس) اسکندری هستند

---

۱ .https: //www. pfander. uk/debate-topics/apologetic/crucifix/#fnref-۳٤۷-٦

۲. hts: //www. britannica. com/topic/docetism

۳ .https: //o. b٥z. net/iu/٦١٠۳۹۷٤/f/before-nicea-the-crucifixion. pdf

rpocrates of alexandria که بنیانگذار یکی از قدیمی ترین دسته‌های گنوسی در نیمهٔ اول قرن دوم میلادی است. چنانکه در کتابی به نام (قبل نیقیه) before nicea از (تام پولیس) tom bowes و (پول آدائی) paul addae آمده است که آنان به صلیب کشیدن مسیح ایمان نداشتند؛ بلکه معتقد بودند شخص دیگری به صلیب کشیده شده است[۱].

دکتر متفذ بن محمود سقار، پس از این که در کتابش، (هل افتدانا المسیح علی الصلیب) آیا مسیح بر صلیب فدای ما شد) نام مجموعه‌ای از این فرقه‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید: در برخی از این فرقه‌ها به روزگار مسیح نزدیک بوده اند؛ زیرا بعضی از آن‌ها به قرن اولیهٔ میلادی باز می‌گردند. مثلا قدّیس (فونسو ماریا دی لیکوری) در کتابش «الهرطقات مع دحضها» (بدعت‌ها به همراه ابطال آن ها) ذکر کرده است که از بدعت‌های قرن اول، سخن ولوزی است که گفته است: (مسیح نیرویی غیر هیولانی (مادی) است و به هر شکلی در می‌آید. از این رو، زمانی که یهودیان خواستند او را به دار بکشند، به شکل سمعان قروی درآمد، بدین ترتیب، سمعان به دار کشیده شد و در همان حال یسوع به ریشخند یهودیان پرداخت، آن گاه بدون آن که دیده شود، باز گشت و به آسمان بالارفت. به نظرمی رسد این گفته در قرن دوم ادامه داشته است، چون مفسّر (ژان فنتون) شارح متّی می‌گوید: یکی از فرقه‌های گنوسی که در قرن دوم وجود داشت، گفته است: سمعان قیروانی به جای یسوع به صلیب کشیده شده و در انجیل متّی فصل ۲۷/۳۲ آمده که او حامل صلیبی بوده که مسیح بر آن صلیب کشیده شد. «زیرا آن‌ها در حالی که بیرون می‌رفتند،

---

۱ .gohn toland. The nazarenes ۱۷۱۸ p. ۱۸

فردی قیروانی را بنام سمعان دیدند و او را بکار گرفتند تا صلیب مسیح را حمل کند».

(انکار به صلیب کشیده شدن مسیح ادامه یافت و از منکران این مطلب راهب (تیودورس) (٥٦.م) و اسقف یوحناّ فرزند حاکم قبرس (٦١٠.م) و دیگران بوده اند. شاید مهم ترین فرقهٔ منکر به صلیب کشیده شدن مسیح، باسیلیدیون بوده است؛ کسانی که (سیوس) در کتاب («عقيدة المسلمين في بعض مسائل النصرانيه» عقیدهٔ مسلمانان را درباره بخشی از مسائل دین مسیحیت) و مفسر (ژرژ سایل) نقل می‌کنند: که آنان به نجات مسیح عقیده داشتند و کسی که به صلیب کشیده شد، سمعان قیروانی بوده است. برخی از آنان، اورا (سیمون سیرنای) می‌دانند و شاید هر دو، نام یک نفر باشد.

این فرقه قائل به بشر بودن مسیح است. (باسیلیوس باسلیدی) می‌گوید: خود حادثهٔ بازگشت مسیح که ادعا می‌شود، پس از به صلیب کشیده شدن موهوم، رخ داده، از جمله دلایل و براهینی است که دلالت می‌کند به صلیب کشیده شدن، بر ذات مسیح واقع نشده است. شاید این منکران قدیمی به صلیب کشیده شدن مسیح، کسانی‌اند که جرجی زیدان به آنان اشاره می‌کند و می‌گوید: (خیال پردازان می‌گویند مسیح به صلیب کشیده نشد؛ بلکه مرد دیگری به جای او به صلیب کشیده شد).

آن گاه مؤلف، برخی از اسامی طوایفی را که پیش تر ذکر کردم بر می‌شمارد و می‌گوید: (از جملهٔ آنان، روسیتیه مرسیونیه، فلنطنیائیه هستند. این سه فرقه، به خدایگانی مسیح معتقدند، به نظر آنان، گفتهٔ به صلیب کشیده شدن مسیح و اهانت به او، با نبوت و خدایی تناسب ندارد... (ارنست دی بوش) آلمانی در کتابش

(الاسلام: أی النصرانیة الحقه) یعنی نصرانیت حقیقی، بدین مضمون می‌گوید که: همهٔ آنچه مربوط به ماجرای به صلیب کشیده شدن و فدا شدن مسیح است از ساخته و پرداخته‌های پولس و مانند اوست که مسیح را ندیدند و از اصول اصیل نصرانیت نیست[۱].

دکتر سامی عامری در کتاب خویش (محمد فی الکتب المقدسه) محمد در کتب مقدس، می‌گوید: بعضی از فرقه‌های قدیمی نصرانیت که منکر به صلیب کشیده شدن مسیح هستند، فرقه‌های باسیلیدیون، کورنتیون، کارپوکرایتون، ساترینوسیه، مارکیونیه، پاردیسانیه، سیرنتییون، پارسکالیونیه، پولیسه، ماینسیه، تایتانیسیون، دوستیه، مارسیونیه، فلنطانیانیه و هرمسیون هستند.)[۲].

عامری مشخص نکرده که در شمردن این طوایف مسیحی، به چه منبعی تکیه کرده است و آیا همهٔ این فرقه‌ها از طوایف گنوسی/ عرفانی بوده‌اند یا خیر؟ و نمی‌دانم آیا همهٔ آن‌ها منکر به صلیب کشیده شدن عیسی بن مریم بوده‌اند یا تنها برخی از آن ها؟ از طریق پژوهشی که انجام داده ام، برای من روشن شده است که کورنتیون و سیرنتییون، یک طایفه و گروه بوده اند.

*به صلیب کشیده شد، ولی:

به پژوهشگر و محقق (احمد دیدات) متخصص در بحث و بررسی پیرامون کتب مقدس، در این مسئله نظریه‌ای نسبت داده شده که، مسیح به صلیب کشیده

---

۱ .http://islamport.com/w/aqd/Web/۳٤۰٦/۳٤.htm

۲. عامری: محمد فی الکتب المقدسه، ج ۱ ص ۱٦۲

شد؛ اما بر صلیب کشته نشد؛ بلکه آنان گمان کردند وی از دنیا رفته است. به عبارت دیگر می‌گوید: این که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ﴾ بدین معناست که او را به راه‌های گوناگون مثلاً سر بریدن یا مسموم کردن نکشتند و او را به صلیب کشیدند به گونه‌ای که بر صلیب بمیرد. چنانکه معمولاً به هنگام به صلیب کشیده شدن، چنین حادثه‌ای رخ می‌دهد، ﴿وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ ولی مرگش، نه به صلیب کشیده شدنش، برای آنان مشتبه شده است.

گویی او با این تفسیر متن قرآنی، بین این اندیشهٔ معروف مسیحیت دربارهٔ مرگ مسیح بر صلیب، سپس زنده شدن دوباره اش از مرگ و بین اندیشهٔ رسمی اسلامی که شبیه مسیح به صلیب کشیده شد نه خود او، راه حل میانه‌ای ارائه می‌دهد. از آن جا که من سخنی صریح از او در این زمینه نیافتم؛ بلکه مطلب مسلم این است که او از دیدگاه رسمی دفاع می‌کند، چنانکه در کتابش «مسألة صلب المسيح بين الحقيقة والافتراء) مسأله به صلیب کشیده شدن بین حقیقت و دروغ، آمده است. از این رو، شاید وی این گفته را به عنوان یک احتمال مطرح کرده و به طور قطعی بیان نکرده است.

*تفسیرهای گوناگون:

با وجود همهٔ این مباحث -پیش تر- فخر رازی چند گفته و توجیه را در مورد چگونگی این شباهت، مطرح کرده است که می‌توان آن‌ها را بدین ترتیب ارائه داد:

۱.بسیاری از متکلمان یعنی متخصصان در علم کلام، علمی که خاص پژوهش در سائل اعتقادی است، گفته اند: زمانی که یهودیان خواستند او را بکشند، خداوند مسیح را به آسمان بالا برد، چون سران یهود ترسیدند که میان عوام فتنه و آشوبی رخ

دهد. از این رو، فردی را دستگیر کردند و او را کشتند و به صلیب کشیدند و بدین ترتیب، مردم را فریفتند که او مسیح بوده است که به صلیب کشیده شده و مردم نیز، مسیح را جز به نام نمی‌شناختند، چون آن حضرت با مردم ارتباطی اندک داشت.

۲.خداوند او را به شکل انسان دیگری در آورد و می‌توان این مطلب را به چند وجه تصور کرد:

أ) زمانی که یهودیان دانستند که او با یارانش در خانهٔ فلانی است، رئیس یهودیان به یکی از یارانش به نام (طیطایوس) فرمان داد که بر عیسی وارد شود و او را بیرون بیاورد تا به قتل برساند، زمانی که بر عیسی وارد شد، خداوند عیسی علیه السلام را از سقف خانه بالا برد و آن مرد را شبیه عیسی گرداند. بدین ترتیب، گمان بردند او عیسی است و او را به صلیب کشیدند و کشتند. در مباحث عدی، ضمن روایات اسلامی خواهد آمد که این ماجرا از روایت منقول از ابن عباس گرفته شده است.

ب) مردی را بر عیسی گماشتند تا مراقب او باشد؛ ولی عیسی به کوه بالا رفت و به آسمان برده شد و خداوند شباهت او را بر رقیب عیسی افکند و در حالی که می‌گفت من عیسی نیستم، او را کشتند.

ج) هنگامی که یهودیان کوشیدند او را دستگیر کنند، عیسی به دَه یار و یاوری که با او بودند گفت: چه کسی می‌خواهد عوض وارد شدن به بهشت، شبیه من شود؟ یکی از آنان گفت من؛ بدین ترتیب، خداوند او را شبیه عیسی گرداند و آنان او را بیرون بردند و کشتند و عیسی به آسمان برده شد.

د) مردی منافق ادعا می‌کرد که از یاران عیسی علیه السلام است. بنابراین، نزد یهودیان رفت و مکان عیسی را به آنان نشان داد،آنگاه که با یهودیان وارد شد تا عیسی را

دستگیر کند، خداو ند او را شبیه عیسی گرداند و او را گرفتند و به صلیب کشیدند.

سپس گفته است: «این وجوه متعارض، یکدیگر را رد می‌کنند و خداوند به حقایق، امور آگاه تر است[1].

به اعتقاد علامهٔ طباطبائی، این آیه بحسب سیاق، ادعای کشتن و به صلیب شدن را نفی و رد می‌کند؛ بلکه او از قتل و به صلیب کشیده شدن، سالم ماند. ظاهر آیه این است، که خداوند عیسی علیه السلام را با جسمش به آسمان برد و از مکر و حیلهٔ دشمنان محافظت کرد.

بنابراین، عیسی با جسم و روحش به آسمان برده شد، نه این که او وفات کرده و سپس خداوند روحش را به بالا برده باشد، چه این وفات با مرگ باشد یا به نوعی از ابقای ناشناختهٔ الهی، زنده و باقی باشد که برای ما نا آشناست و این کار محال نیست که خداوند مسیح را بمیراند و به سوی خود بالا ببرد و او را حفظ کند یا او را زنده بدارد، به گونه‌ای که با عادت معمول نزد، ما منطبق نباشد. بنا بر این، سایر معجزاتی که قرآن کریم از معجزات شخص عیسی در ولادت و زندگی و قومش انجام داده یا معجزاتی که از ابراهیم و موسی و صالح و دیگر انبیاء حکایت شده است، از این مسئله کمتر نیست. همه به یک منوال هستند که کتاب عزیز خدا بر نبوت آنها دلالت دارد و مناسب با این سیاق است که آیه در صدد بیان این معناست که او نمرده؛ بلکه هنوز زنده است.

علامهٔ طباطبائی به این گفتهٔ خداوند: ﴿وَإِن مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِۦ قَبْلَ

---

۱. رازی: تفسیر الکبیر، ج ۵، ص ٤٣٤

مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا﴾[1] (و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود).

استناد می‌کند؛ چون بر این اعتقاد است که این آیه، خالی از اشعار یا دلالت بر این معنا نیست که عیسی علیه‌السلام زنده و هنوز نمرده است.

علامه، معتقد است مقصود از «رَفع» در گفتهٔ خداوند: ﴿وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ رفع معنوی است نه رفع صوری و ظاهری؛ زیرا خداوند دارای مکانی از سنخ و نوع مکان‌های مادی نیست که بر اجسام و جسمانیات و با حلول در آن اجسام و یا دوری و نزدیکی به آنها عارض شود. بنابراین، این مسأله از قبیل این گفتهٔ خداوند در ذیل آیهٔ ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ﴾[2] است به ویژه اگر مقصود از «تُوفّی» قبض روح باشد؛ چون ظهور در این دارد که منظور، بالا بردن درجه و قرب به خداست. نظیر سخنی که خداوند در حق کشته شدگان در راه خدا می‌گوید: ﴿أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾[3] و یا آنچه در حق ادریس پیامبر علیه اسلام می‌فرماید: ﴿وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيّٗا﴾[4].

چه بسا گفته می‌شود، مقصود از بالا بردن مسیح به آسمان، بالا بردن او با روح و جسم به صورت زنده به آسمان است. آن گونه که ظاهر قرآن شریف آن را بیان

---

۱. نساء: ۱۵۹

۲. آل عمران: ۵۵

۳. همان: ۱۶۹

٤. مریم: ۵۷

می‌دارد، آسمان یعنی جسمانیت، که مقام قرب به خدای سبحان است[1].

اما علامه ابن عاشور معتقد است ظاهر مبنای سخن خداوند ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ﴾[2] این است که من، میرانندهٔ تو هستم. این همان معنای این فعل در مواقعی است که این فعل به کاری رود، زیرا اصل فعل «توفی الشئ» قبض شیئ به صورت کامل و به تمامی گرفتن شیئ است. گفته می‌شود: توفاه الله؛ یعنی خدا مرگش را مقدر کرد و آنجا که گفته می‌شود: توفاه ملك الموت، یعنی فرشتهٔ مرگ، ارادهٔ الهی را با مرگ او جاری ساخت.

اما اطلاق توفّی برخواب، اطلاقی مجازی است؛ چون علاقهٔ مشابهت بین آن دو وجود دارد، مانند این گفتهٔ خداوند ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيْلِ﴾[3]و این فرموده‌اش: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[4].

(خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) بازمی‌گرداند تا سرآمدی معیّن؛ در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!) یعنی کسی که به

---

۱. طباطبایی: المیزان، ج ۳، ص ۲۰۸

۲. آل عمران: ۵۵

۳. انعام: ٦٠

٤. زمر: ٤٢

مرگ معمولی نمی‌میرد، خداوند او را در خواب به مرگی شبیه به مرگ کامل می‌میراند؛ مانند این گفتهٔ خداوند: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِی یَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّیۡلِ﴾ آنگاه می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا یُفَرِّطُونَ﴾[1] بنابراین، مقصود از همهٔ آن‌ها به یقین میراندن است و عرف و استعمال، بین آن دو تفاوت گذارده است.

دلالت آیهٔ سوره مائده: ﴿فَلَمَّا تَوَفَّیۡتَنِی كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِیبَ عَلَیۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَیۡءٖ شَهِیدٌ﴾[2] از آیهٔ قبلی صریح تر است، زیرا دلالت دارد که او وفات کرده به وفاتی که بین شخص و علم او در مورد آنچه در زمین اتفاق می‌افتد، فاصله می‌اندازد. خلاصه طبق گفتهٔ ابن عاشور وجه صحیح این است که گفتهٔ خداوند: ﴿إِنِّی مُتَوَفِّیكَ﴾ بر حقیقت یوفی حمل شود و ظاهر همین است و اخباری که بیان می‌دارند، آن حضرت مانند شهدا زندگی کریمانه دارد، تأویل شود.

اما روایت منقولی که می‌گوید: مسیح در آخر الزمان پس از نزولش، از دنیا می‌رود و مسلمانان بر او نماز می‌گزارند، روایت نفوذ داده شده‌ای است که از ابوهریره نقل شده است و سخن بعضی از راویان در خلال حدیث رسول خدا، داخل شده است و زمانی که فردی حدیث را می‌شنود، گمان می‌کند آن سخن، مربوط به رسول خداست. زیرا آن حدیث را کسی غیر او از افرادی که حدیث نزول عیسی را روایت کرده‌اند و جمعی از صحابه هستند، دیگری نقل نکرده است و روایات نیز گوناگون و مبهم اند. افزون بر اشکال قبلی قرآن کریم در مقام شمارش ویژگی‌های مسیح به این مطلب نپرداخته که او در آخر الزمان فرود می‌آید[3].

---

۱. انعام: ٦٠- ٦١

۲. مائده: ۱۱۷

۳. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۲۵۹

علامه، سید محمد حسین فضل الله به نوبهٔ خود به سرگردانی مفسران در تعیین معنای وفات در این جا اشاره کرده که آیا به معنای مرگ است، یا به معنای رسیدن به حدی است، که خداوند برای او در زمین تعیین کرده و از معنای کلمهٔ «تَوفّیه» فهمیده می‌شود که حاکی از معنا و رسیدن به آن حد است:

علامه، به این نکته آگاهی داده که به نظر برخی از مفسران، اطلاق وفات، برمرگ، بر اساس همین ملاحظه و دیدگاه است؛ به این اعتبار که مرگ، پایان محدودهٔ زندگانی است بی‌آن که مرگ جسدی، در طبیعت و ماهیت معنا دخالتی داشته باشد. بنابراین، گروهی از مفسران قائل شده‌اند که خداوند چند ساعت حضرت عیسی را میراند و سپس او را زنده گرداند و عده‌ای دیگر گفته اند: خداوند او را به آسمان برد، بدون آن که روحش را قبض کند، زیرا او تا پایان دنیا، زندگی خواهد کرد.

وی افزوده است که: در ظاهر، کلمهٔ «وفات» در آیهٔ بعدی: ﴿قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ﴾[1] به وفات خاصی اشاره دارد و آن مردن است. زیرا کلمهٔ «یتَوَفَاکُم» اشاره به وفات خاصی دارد که در آن، روح از جسد، که مصداق حقیقی معنای گرفتن کامل شیئ است، جدا می‌شود.

در این گفتهٔ خداوند: ﴿ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِى قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ نیز چنین است، زیرا در مقابل کلمهٔ با عبارت ﴿لَمْ تَمُتْ﴾ بیانگر این است که مقصود از وفات، مرگ است؛ ولی این کلمه به عنوان تفنن و تنوع در عبارت به کار رفته است.

---

۱. سجده: ۱۱

اما این ملاحظه که کلمهٔ «توفی» را به کار برده تا دلالت کند نفس انسان نه تباه می‌شود و نه با مرگ نابود، می‌شود، قرینه‌ای لفظی بر این معنا وجود ندارد؛ بلکه ظاهر سخن از وفات نفس و وفات اشخاص، تاکید بر معنای طبیعی مرگی است که به جهت دلالت نفس، یا انسان، به ذات نسبت داده می‌شود و در این جا هیچگونه اشاره‌ای به مسئلهٔ فنای نفس و عدم فنای نفس نشده است.

آن گاه به گفتهٔ برخی از مفسران متاخر اشاره می‌کند که گفته اند: خداوند او را از چشم مردم پنهان ساخت و بدین ترتیب به زندگی عادی، دوری از دید مردم، ادامه داد. تا روح او را ستاند و بالا برد، چنانکه روح همهٔ بندگانش را به سوی خویش می‌برد و آن را در برخی از جزئیات، از باب غیب گویی دانسته است که در مواردی از آن به نتیجهٔ قطعی نمی‌رسیم و در آنچه مربوط به سفارش قرآن دربارهٔ زندگی فکری و عملی است، فایدهٔ زیادی نمی‌بینیم. دلیل بر این مطلب آن است که می‌دانیم خدای سبحان بر اصل آفرینش و اشکال و اوضاع زندگی و راه ادامه و یا پایان زندگی، بر انجام هر کاری توانایی دارد و در این زمینه، قدرت و اراده او حد و اندازه‌ای ندارد. بنابراین، خداوندی که می‌تواند روح انسان را به آسمان ببرد قادر است جسم او را نیز به آسمان ببرد و خدایی که می‌تواند پایان زندگی انسان را با مرگ رقم بزند، می‌تواند آن را با روش دیگری به پایان برساند.

به نظر علامه فضل الله تمام مفهوم این گفتهٔ خدای متعال: ﴿وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا﴾[1]. این است؛ که خداوند با حکمت و برنامه ریزی پنهان خویش تدبیر کرده بود که عیسی علیه السلام را از آزار یهود و تصمیم آنان در قتل

۱. آل عمران: ۵۵.

عیسی رهایی بخشد... اما چه انجام داد و نقشه اش چه بود؟ مطلبی است که علم آن به خدا اختصاص دارد و کار را به خدا وا می‌گذاریم. چه بخواهد راز آن را به ما بشناساند، یا نشناساند.

علامه فضل الله ترجیح می‌دهد که مقصود از رفع و بالا بردن، به حسب ظاهر دلالت سخن خدای متعال: ﴿وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ بالا بردن جسم و روح با هم باشد، زیرا رفع و بالا رفتن به سوی خدا، از نظر عبادت به جنبهٔ مکانی مختص او اشاره دارد و جایگاه بلند نزد خدا، چیزی متناسب با بلندی مقام و منزلت خدای متعال را بیان می‌کند، حتی کلمهٔ ﴿أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ از طریق ذهنیت ایمانی که در درون آن است، آسمان را به معنای مادی آن قرار می‌دهد که می‌توانند بر آن آگاهی یابند. بنابراین، آن منطقه‌ای است که درجهٔ بلندی و علوّ را که به خدا منسوب است در مقابل زمینی که نسبت به آسمان از حیث نزدیکی مکانی پایین است، مجسم می‌سازد.

اگر رفع و بالا بردن معنوی را اراده کرده باشد، بهتر بود که به رفع مطلق، تعبیری بیاورد بی‌آنکه کلمهٔ «إلَیّ» را بیفزاید، چنانکه در این گفتهٔ خداوند آمده است: ﴿يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍ﴾[1] یا در این سخن خداوند: ﴿وَرَفَعْنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾[2] بدون کلمهٔ «إلَیّ» آمده است.

اما معنای سخن خداوند متعال: ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾[3] این

---

۱. مجادله: ۱۱

۲. مریم: ۵۷

۳. آل عمران: ۵۵.

است که می‌خواهد او را از آلودگی‌های نفسانی و روحی و اخلاقی که در آداب و رسوم و ارزش‌های مادی جامعهٔ کافر است و روح و عقل و عمل انسان را آلوده می‌سازد، دور نگاه دارد. این امر، با لطف الهی که به فراوانی به او بخشیده شده، صورت گرفته است و بدین ترتیب، او را ذاتاً انسانی پاک و پیراسته می‌گرداند که به دیگران پاکی اندیشه و روح و قلب آگاهی در زندگانی می‌بخشد.[1].

*روایات اسلامی:

در ذیل، بعضی از روایات شیعه وسنی را نقل می‌کنیم که از داستان به صلیب کشیده شدن و فضای داستان و شباهت فردی به عیسی و بالا بردن آن حضرت به آسمان، سخن می‌گویند:

●تفسیر قمی در روایتی شبیه روایت انجیل یهودا بیان می‌دارد. که فردی شبیه عیسی، فدایی حضرت بوده است. نه خائن به او: وی می‌گوید: پدرم ابراهیم قمی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از حُمران بن أعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عیسی علیه السلام «آن شبی که خداوند او را به آسمان برد، با حواریون، وعده گذاشت و همگی که دوازده مرد بودند، شب هنگام نزدش گرد آمدئد. آنگاه آنان را وارد خانه‌ای کرد و سپس از چشمه‌ای در گوشهٔ خانه بیرون آمد در حالی که آب از سرش فرو می‌ریخت و بعد فرمود: خداوند به من وحی کرده که اکنون مرا به سوی خویش می‌برد و از دست یهودیان رهایی می‌بخشد.

کدام یک از شما حاضر است شبیه من گردد و پس از کشته شدن به دار آویخته

---

۱. فضل الله: من وحی القرآن، ج ۳، ص ۱۸٤ - ۱۸٦

شود و در این صورت در منزلت و جایگاه من باشد؟ جوانی از آن جمع گفت: ای روح خدا من حاضرم. فرمود: تو همان فرد هستی. سپس عیسی به آنان فرمود: برخی از شما پیش از دمیدن سپیدهٔ صبح، دوازده بار به من کفر می‌ورزید. یکی از آنان به عیسی گفت: ای پیامر خدا، آن شخص من هستم، عیسی فرمود: اگر این کار را در وجودت حس می‌کنی، باید آن شخص تو باشی. آن گاه خطاب به آنان فرمود: آگاه باشید که پس از من به سه دسته تقسیم خواهید شد: دو دسته، به خدا افترامی زنید و در آتش خواهید بود و دسته‌ای از شمعون پیروی می‌کنید و صادقانه به راه خدا می‌مانید و در بهشت خواهید بود، آن گاه خداوند عیسی را از گوشهٔ خانه، در حالی که او را می‌دیدند، به آسمان برد. سپس امام باقر علیه‌السلام فرمود: در همان شب یهودیان برای دستگیری عیسی آمدند و آن مردی را که عیسی علیه‌السلام به او گفته بود بعضی از شما پیش از سپیده دم، دوازده بار به من کفرمی ورزید و شبیه عیسی شده بود دستگیر کردند و کشتند و به صلیب کشیده شد و آن کسی که عیسی به او گفته بود توپیش از سپیده دم دوازده بار کفر می‌ورزی، کافر شد.»[1].

*از ابن عباس نقل شده که گفت: هنگامی که خداوند به دعای عیسی، دشنام دهندگان به عیسی و مادرش را مسخ کرد، این خبر به یهودا، رئیس یهودیان رسید. از این رو، ترسید که عیسی او را نفرین کند، یهودیان را گرد آورد و برای کشتن عیسی به توافق رسیدند. خداوند جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از شر آن‌ها حفظ کند و به او یاری برساند و این کار، معنای این گفتهٔ خداوند: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾[2] است. بنابراین، یهودیان

---

۱. قمی: تفسیر القمی، ص ۹۳

۲. بقره: ۸۷

پیرامون عیسی علیه‌السلام گرد آمدند و از او پرسش می‌نمودند و او به آنان می‌فرمود: ای گروه یهود، خداوند شما را دشمن می‌دارد. یهودیان با این سخن، شوریدند تا او را بکشند؛ اما در این هنگام جبرئیل علیه‌السلام او را به نورگیر و روزنهٔ سقف وارد کرد و از آن جا به آسمان بالا برد. در این جا یهودا، رئیس یهودیان به یکی از یارانش به نام ططیانوس گفت: داخل روزنه سقف شود، تا عیسی را بکشد، او داخل شد؛ اما کسی را ندید و مدتی طول کشید، از این رو، یهودیان تصور کردند او در روزنهٔ سقف با عیسی می‌جنگد. در این هنگام خداوند او را شبیه عیسی گرداند و زمانی که بیرون آمد او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. گفته شده: چهرهٔ او شبیه عیسی شد نه اینکه در تمام اندام شبیه او باشد. از این رو بعضی از مردم گفتند: چهره، چهره عیسی است؛ اما اندام، اندام ططیانوس است. بعضی دیگر گفتند: اگر این ططیانوس است. بنا بر این، عیسی کجاست؟ و اگر این عیسی است، ططیانوس کجاست؟ از این رو امر بر آنان مشتبه شد[1].

● از وهب بن منبه نقل شده است که گفت: «عیسی با هفده تن از حواریون به خانه‌ای وارد شد، آنان را محاصره کردند و زمانی که داخل شدند، خداوند همهٔ آنان را شبیه عیسی گرداند از این رو به آنان گفتند: ما را سحر کرده اید؟ یا عیسی را به ما نشان دهید و یا همهٔ شما را می‌کشیم؟ عیسی به یارانش گفت: چه کسی در عوض بهشت، خودش را در راه خدا قربانی می‌کند؟ یکی از آنان به نام سرجس گفت: عیسی، من. سپس به سمت آنان رفت و گفت: من عیسی هستم. آنان او را گرفتند و کشتند و به صلیب کشیدند در همان روز خداوند، عیسی را به آسمان برد»[2].

---

۱. مجلسی: بحار الانوار، ج ١٤، ص ٣٤٠

۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۲

طبرسی در تفسیر خود به این سخن وهب بن منبه می‌افزاید؛ که «این مطلب را قتاده و سُدّی و ابن اسحاق و مجاهد و ابن جریج گفته اند، گر چه در تعداد حواریون اختلاف کرده‌اند و غیر از وهب بن منبّه کس دیگری نگفته است که خداوند همگی را شبیه عیسی گردانیده است؛ بلکه گفته اند: یکی از آنان را شبیه عیسی گرداند و عیسی را از میان آنان به آسمان برد. ابن اسحاق گفته است: نام کسی که شبیه عیسی شد یکی از حواریون به نام سرجس بود. گفته می‌شود: آن کسی که جای عیسی را به یهودیان در مقابل سی دِرهَم نشان داد، یکی از حواریون منافق بود و سپس پشیمان شد و خود را خفه کرد و کشت. نام او (پودس زکریا پوتا) بود[1] او در میان نصارا ملعون است. بعضی از مسیحیان می‌گویند: (پودس زکریا پوتا) کسی است که بر یهود مشتبه شد و او را به جای عیسی به دار کشیدند، در حالی که می‌گفت: من آن کسی که دنبال او هستید، نیستیم. طبری گفته است: گفتهٔ ابن منبه قوی تر است که گفته، همهٔ هفده تن شبیه عیسی شدند، زیرا اگر تنها یکی از آنان شبیه عیسی می‌شد، با این که عیسی گفته بود: کدام یک از شما می‌خواهد شبیه من شود تا در مقابل، خداوند او را بهشتی گرداند و سپس عیسی را دیدند که از میانشان به آسمان رفت، امر بر آنان مشتبه نمی‌شد و در این مورد اختلاف نمی‌کردند، اگر چه ممکن بود بر دشمنان یهودی اش که او را نمی‌شناختند، امر مشتبه شود؛ ولی زمانی که همگی شبیه او شدند، هر یک از آنان شبیه عیسی دیده می‌شد. بنابراین، آنگاه که یکی از آنان کشته شد، امر برایشان مشتبه گشت.بنا بر این، مطلبی را که طبری گفته، نزدیک به واقع است. جبائی گفته است: وجه شباهت

---

۱. در اینجا مقصود یهودای اسخریوطی است که نامش به اشتباه ذکر شده.

این است که سران یهود، انسانی را گرفتندو کشتند و در جایی بلند به صلیب کشیدند که هیچ کس نمی‌توانست، به او نزدیک شود و ظاهر و چهره اش دگرگون شد[1].

طبرسی در جای دیگری افزوده است: ابو علی جبائی گفته است: سران یهود انسانی را گرفتند و کشتند و او را در جایی بلند به صلیب کشیدند که هیچ کس نمی‌توانست به او نزدیک شود. تا این که ظاهرش تغییر کرد. سپس گفتند: عیسی را کشته ایم، تا مردم عادی را با این کار به گمان باطل بیندازند، زیرا آنان خانه‌ای را که عیسی در آن بود احاطه کرده بودند؛ اما زمانی که سران یهود داخل خانه شدند، عیسی به آسمان رفته بود. بنابراین، ترسیدند مبادا این امر باعث ایمان آوردن مردم یهودی به عیسی شود، این کار را انجام دادند و کسانی که در وجود او دچار اختلاف شدند غیر از کسانی بودند که او را به صلیب کشیدند؛ بلکه باقی قوم یهود بودند.»[2].

● قصص الانبیاء، به اسناد خویش، از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: شبی که علی علیه السلام به شهادت رسید تا طلوع فجر هیچ سنگی از زمین برداشته نمی‌شد، مگر آن که زیر آن خونی تازه دیده می‌شد و نیز شبی که در آن یوشع بن نون علیه السلام به قتل رسید و همچنین شبی که عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان برده شد و نیز شبی که حسین علیه السلام به شهادت رسید،چنین اتفاقی افتاد»[3].

---

۱. طبرسی: مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۲ -۳۸۳.
۲. طبرسی: مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۹
۳. مجلسی: بحار الانوار، ج ١٤، ص ٣٤٠

دوم: فرود آمدن عیسی علیه السلام در آخر الزمان

*از ابوهریره نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله، فرمود: «سوگند به آنکه جانم به دست اوست، به زودی عیسی بن مریم، در میان شما به عدل و دادگری داوری خواهد کرد. او صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کُشد، جزیه را بر قرار می‌کند و مال را می‌بخشد به گونه‌ای که هیچ کس آن را قبول نمی‌کند.»[1].

*از جابر بن عبد الله رضی الله عنه، روایت شده که می‌گفت: «از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: پیوسته دسته‌ای از امتم بر اساس حق، آشکارا تا روز قیامت می‌جنگند، آنگاه عیسی بن مریم صلوات الله علیه فرود می‌آید، امیر آنان به وی می‌گوید: بیا و پیش نماز من باش؛ اما عیسی اظهار می‌دارد: خیر، بعضی از شما بر برخی دیگر به واسطهٔ اکرام الهی این امت، امیر هستید.»[2].

*از معمر بن راشد نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: فردی یهودی نزد پیامبر... آمد، پیامبر به او فرمود:... ای یهودی، مهدی نیز از فرزندان من است و هرگاه قیام کند عیسی بن مریم به یاری اش می‌آید و او را مقدم می‌دارد و پشت سرش نماز می‌گزارد.[3].

بعضی از شارحان حدیث، راجع به حکمت فرود آمدن عیسی احتمالاتی داده‌اند:

۱. می خواهد اعتقاد یهود را رد کند که گمان بردند عیسی را کشته اند. بنابراین،

---

۱. صحیح بخاری: ح ۲۲۲۲
۲. صحیح مسلم: ح ۱۵٦
۳. صدوق: امالی، ص ۲۸۷- ۲۸۸

خداوند دروغشان را آشکار ساخت و بیان داشت که مسیح کسی است که آنان را به هلاکت می‌رساند کشد.

۲. چون زمان مرگش نزدیک می‌شود، فرود می‌آید، زیرا هیچیک از آفریدگانِ از خاک، در غیر زمین نمی‌میرند.

۳. چون وی، ویژگی پیامبر حضرت محمدﷺ و امتش را دید، از خدا خواست که او را از امت آن حضرت قرار دهد و خداوند دعای او را اجابت کرد و او را زنده نگاه داشت تا بار دیگر در آخر الزمان به خاطر اسلام فروداید و این زمان با خروج دجال همزمان می‌شود و حضرت عیسی او را به قتل می‌رساند.

۴. فرود می‌آید تا به تکذیب و ردّ کسانی بپردازد که او را خدا یا پسر خدا می‌دانند.

همچنین در روایاتی از مدت ماندن او در زمین سخن گفته شده و در بعضی از آنها آمده است، هفت سال و طبق روایتی نوزده سال و بر اساس برخی روایات، چهل سال در زمین خواهد ماند.

این موضوع، پرسش بزرگی را مطرح می‌کند که اگر صحیح باشد عیسی در آخر الزمان باز می‌گردد، آیا پس از رحلت رسول خداﷺ، دین جدیدی می‌آورد؟ آیا التزام به این مطلب درست است؟ آیا محتمل نیست که این مطلب با سخن خداوند متعال: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا﴾[1].

---

۱. احزاب: ٤٠

(محمّدﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!).

و با گفتهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «پس از من پیامبری نخواهد آمد»[1] یا «ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد»[2] یا «با این تفاوت که پس از من نبوتی نخواهد بود»[3] منافات داشته باشد؟ آری؛ ممکن است گفته شود: ولادت پیامبر محمد صلی الله علیه وآله، پس از عیسیعليه‌السلام و بعثت او بعد از بعثت مسیح، در تحقق معنای آیه و در زمان وجود نداشتن یک پیامبر یا نبوتی جدید پس از نبوت رسول خدا کافی است.

اما در خصوص اشکالی که ابن عاشور مطرح کرده که: قرآن کریم در شمارش ویژگی‌های مسیح بیان نکرده است که در آخر الزمان از آسمان فرود می‌آید. اگر این مطلب درست باشد، باید به روشنی به آن اشاره می‌شد، زیرا این مسئله در روند رسالت‌ها و آیندهٔ بشری سرنوشت ساز است. می‌توان به این پرسش چنین پاسخ داد که: آیهٔ پایانی گفتهٔ خدای متعال که فرموده است: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾.

(و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!» در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در

---

۱. ابن اثیر: اسد الغابه، ج ٤، ص ٢٧

۲. طبرانی: المعجم الکبیر، ج ٢٤ /ص ١٤٦

۳. صحیح مسلم: ح ٢٤٠٤

مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند؛ و قطعاً او را نکشتند!).

﴿بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

(بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است).

﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدًا﴾[1].

(و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح] ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود).

به همین حادثه اشاره می‌کند؛ ولی زمانی که به گفته‌های مفسران در این باره مراجعه می‌کنیم می‌بینیم بین آنان در توجیه این قضیه، اختلاف وجود دارد. طبرسی در تفسیر خویش به این اختلاف و ارائه گفته‌های آنان چنین اشاره می‌کند:

۱. هر دو ضمیر در ﴿لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦ﴾ به مسیح باز می‌گردد، یعنی همهٔ اهل کتاب چه یهود و چه نصارا پیش از مرگ مسیح به او ایمان می‌آورند و آن زمانی است که خداوند او را به هنگام خروج مهدی در آخرالزمان برای کشتن دجال فرود می‌آورد و بدین ترتیب، همهٔ ادیان به صورت یک دین و آن نیز دین اسلام حنیف دین ابراهیم علیه‌السلام در خواهند آمد.

این مطلب از ابن عباس و ابو مالک و حسن و قتاده و ابن زید روایت شده که: در آن زمان ایمان شان به حالشان سودی نخواهد داشت. این گفته را طبری برگزیده

---

۱. نساء: ۱۵۷ - ۱۵۹.

و گفته است: آیه، مخصوص یهود و نصارایی است که در آن زمان زندگی می‌کنند. آن گاه طبرسی روایت علی بن ابراهیم را ذکر می‌کند و می‌گوید: ابو القاسم بلخی شبیه همین مطلب را می‌گوید، زجاج این وجه را تضعیف کرده و گفته است: تعداد اهل کتابی که تا زمان عیسی علیه السلام می‌مانند اندک‌اند و آیه، با ایمان همهٔ اهل کتاب تناسب دارد مگر حمل بر این شود که تمام آنان می‌گویند: ما به عیسایی که در آخر الزمان فرود می‌آید، ایمان داریم.

۲. ضمیر در «بِهِ» به مسیح و ضمیر در «مَوتِهِ» به اهل کتاب بر می‌گردد و بدین معناست که هیچ اهل کتابی از دنیا نمی‌رود مگر آن که قبل از مرگش زمانی که تکلیف از او برداشته شد و مرگ تحقق یافت، به عیسی ایمان می‌آورد؛ ولی از آن پس، ایمانش به حالش سودی نخواهد داشت.

۳.یا معنا این باشد که: اهل کتاب، قبل از مرگ، به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می‌آورند.

اما ابن عاشور خود، ضمیرِ در «بِهِ» را به بالا بردن (رفع) و ضمیر در «موتِهِ» را به یکی از اهل کتاب بر می‌گرداند و می‌گوید: «ظاهر این است که خداوند در مورد درستی به صلیب کشیده شدن عیسی، در دل هر دو گروه اهل کتاب، شک و تردید می‌اندازد و پیوسته در دل‌های آنان شک می‌افتد و بگونه‌ای تقویت می‌شود که در پایان عمرشان به این مطلب می‌رسند که به صلیب کشیده شدن عیسی درست نبوده است و آنچه را حضرت محمد صلی علیه و آله آورده است، تصدیق کنند، زیرا آن حضرت خبرهای آنان را دروغ دانست و به صلیب کشیده شدن عیسی را رد کرد[1]».

---

۱. ابن عاشور: التحریر و التنویر، ج ٦ ص ٢٥.

۱۵

حواریون

۱۵

حواریون

﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾[1] (هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: «کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» حواریان [شاگردانِ مخصوصِ او] گفتند: «ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم).

قرآن کریم اصطلاح، حواریون را دربارهٔ گروهی از یاران مسیح علیه‌السلام که به او به ایمان آوردند و از او پیروی و نزد او شاگردی کردند و به یاری اش پرداختند، به کار برده است، آنان نزدیک ترین افراد به مسیح و ویژه ترین افراد در امر رسالت او بودند. ابن منظور در لسان العرب گفته است: «الحَور: یعنی بازگشت از شئ به سوی شئ، حارَ إلی الشيء و عنه حَوراً و محاراً و محارَةً و حُؤوراً: یعنی از آن و به سوی آن بازگشت. و هُم یَتَحاوَرُون: یعنی گفت و گو کردند. و الحَوَر، یعنی شدت سفیدی چشم و بسیاری سیاهی مردمک و حدقهٔ آن که دایره وار پلک چشم ظریف و نازک و اطراف آن سفید شود... والحَواریّاتُ من النساء، یعنی زنان روشن چهره و سفید پوست... والتَحوِیر: یعنی سفید کردن...»[2].

از همین رهگذر، در می‌یابیم که اصطلاح حواریون می‌تواند به جهات زیر باشد:

---

۱. آل عمران: ۵۲ ـ ۵۳.

۲. ابن منظور: لسان العرب، ج ٤ ص ۲۱۹

۱.آنان پیوسته به مسیح رجوع می‌کردند، چون به او ایمان داشتند و تسلیم وی بودند.

۲.به معنای سفید کردن است، یعنی حواریون، گازرانی بودند که لباس مردم را می‌شستند و سفید و تمیز می‌کردند.[۱].

۳.آنان از عیب و نقص ها، پاک و پاکیزه بودند.

ما از این اصطلاح حضو ری در کاربد رایج دینی مسیحی نمی‌بینیم و به جای آن، عنوان «شاگردان» و «فرستادگان» را به کار می‌برند و هر دو در معنایی فراگیرتر از عنوان حواریون به کار برده می‌شوند. مثلاً پولس فرستاده، حواری نبود؛ بلکه فردی عادی در زمان رسالت حضرت مسیح بود. اناجیل از هفتاد شاگردی سخن می‌گویند: که مسیح آنان را برای تبلیغ و تبشیر برای رسالت خویش فرستاد و همهٔ آنان حواری نبودند؛ بلکه گاهی این عنوان بر بعضی از زنانی که به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و آموزه هایش را گرفتند، نیز اطلاق شده است. ناگزیر باید به این نکته آگاهی دهیم که مؤمنان به مسیح، در زمان خودش از دوازده نفر و حتی از هفتاد نفر بیشتر بوده اند؛ ولی قرآن تنها از بین مؤمنان به رسالت مسیح در زمان او، حواریون را به خاطر ایمانشان به مسیح و پیروی از او و تسلیم بودن در برابر آن حضرت و نیز یاری رساندش ستوده است، بی‌آن که از سایر معاصران آن حضرت سخنی بگوید، چنانکه در آیات سورهٔ آل عمران آمده است.

روایات اسلامی و متون انجیل متفق هستند که شمار حواریون دوازده نفر بوده اند؛ ولی قرآن کریم به تعداد آنان اشاره نکرده است؛ اما اسامی آنان طبق میراث

۱. این وصف دقیق نیست آنچه مسلم است یک تن از آنان دارای این حرفه بوده است.

مسیحی بدین تربیت است:

۱.سِمعان (شمعون) ملقب به پطرس.

۲.اندراوس (برادر سِمعان پطرس).

۳.یعقوب بن زَبدی.

۴.یوحنّا بن زَبدی.

۵.فیلیپس.

۶.بر تلماوس (نتنائیل طبق انجیل یوحنا).

۷.متی، با نام لاوی.

۸. توما، یعنی همزاد.

۹.یعقوب بن حلفی.

۱۰.سمعان قانَوی.

۱۱.یهودا (تداوس) بن حلفی.

۱۲.یهودا (سمعان) اسخر یوطی.

•سِمعان:

سمعان یا شمعون بن یونا، ملقب به پطرس و طبق اناجیل موجود و میراث مشهور کلیسایی، سمعان / شمعون (پطرس) رئیس حواریون بود. که مسیح علیه السلام، وظیفهٔ رهبری پس از خود را به او سپرد و در دو مورد از اناجیل موجود، این مطلب تایید شده است، یکی قبل از به صلیب کشیده شدن و دیگری پس از بازگشت مسیح.

نخستین رخداد طبق روایت متّی، چنین است: «به آن‌ها گفت: شما کسانی هستید که می‌گویید من منم؟ سمعان پطرس پاسخ داد: و گفت: «تو همان مسیح پسر خدای زنده هستی، یسوع پاسخ داد و به او گفت: خوش بحال توای سمعان بن یونا. براستی گوشت و خونی برای تو اعلان نشده، ولی پدر من است که در آسمان است و من نیز به تو می‌گویم: تو پطرس هستی، تو کنیسهٔ مرا بر این صخره بنا کن و درهای دوزخ هرگز نمی‌توانند بر آن پیروز گردند، هر چه را بر زمین ببندی در آسمان بسته است و هر چه را در زمین باز کنی در آسمان‌ها باز است»[1].

دومین رخداد: پس از بازگشت مسیح و دیدار او با حواریون در الجلیل طبق بیان انجیل یوحنا چنین است: «۱۵پس از صبحانه، عیسی از شَمعون پطرس پرسید: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا بیش از اینها محبت می‌کنی؟» او پاسخ داد: «بله سرورم؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی به او گفت: «از بره‌های من مراقبت کن.» ۱۶بار دوّم عیسی از او پرسید: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا محبت می‌کنی؟» پاسخ داد: «بله سرورم؛ می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷بار سوّم عیسی به او گفت: «ای شَمعون، پسر یوحنا، آیا مرا دوست می‌داری؟» پطرس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، «آیا مرا دوست می‌داری؟» آزرده شد و پاسخ داد: «سرورم، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندان من مراقبت کن»[2].

این مطلب را مسیح به هیچ یک از حواریون خویش نگفته است، بدین معنا که او را پس از خودش، رئیس گروه حواریون به عنوان مسئول اول در رهبری سایر حواریون و دیگر مؤمنان قرار دهد و مسئول تبلیغ و نشر رسالت حضرت مسیح باشند. سمعان در اصل، فردی یهودی از روستای «بیت صیدا» در شمال الجلیل

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۶ - ۱۵ - ۱۹

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۱ - ۱۵ - ۱۷

نزدیک دریاچهٔ طبریه بود. پطرس را نخستین پاپ کلیسای کاتولیک، می‌دانند و پاپ‌های بعدی همگی جانشینان او شمرده می‌شوند.

او به پند و اندرز و تبلیغ گروه‌های پراکندهٔ نو مسیحیان پرداخت، نو مسیحیانی که یا در اصل یهودی و یا بت پرست، یونانی و رومی و یا غیر آنان بودند و در مناطق مختلف شام و آسیای صغیر و اروپا زندگی می‌کردند. سِمعان پس از آن که کلیسای انطاکیه را بنیان نهاد، به روم رفت تا کلیسای روم را تأسیس کند، وی قبل از آنکه در آغاز ظلم و ستم امپراتور (نرون) نسبت به مسیحیان در سال ۶۷ میلادی کشته شود، ۲۵ سال در روم زندگی کرده بود. سنت‌های کلیسایی نیز تصریح می‌کنند که او وارونه به صلیب کشیده شد و یا بر صلیبی واژگونه قرار گرفت، سنت‌های کلیسایی که کلیسای جامع قدّیس پطرس در واتیکان، که به عنوان جایگاه آخرین او مطرح است، دارای اهمیت فراوان است و ادعا شده پژوهش‌های جدید نیز این نظریه را تایید می‌کنند که پاپ پولس ششم با بحث های، مستقل دیگری در سال ۱۹۶۸ میلادی دوباره بر آن، صحه گذارده است؛ ولی در این میان طبق گفتهٔ دیگری، او در الجلیل فلسطین کشته شده است.

عهد جدید مشتمل بر دو نامهٔ منسوب به پطرس است؛ اما گروهی از پژوهشگران معاصر بدین نتیجه رسیدند که پطرس نویسندهٔ آن‌ها نیست؛ بلکه دو نویسندهٔ دیگر آن را نوشته اند. تعدادی از اناجیل منسوب به او، مانند بخش اعمال پطرس، انجیل پطرس، پندهای پطرس، رؤیای پطرس وجود دارند؛ ولی کلیسا آنها را جعلی و ساختگی می‌داند.

به گفتهٔ انجبل - مسیح به او لقب پطرس را داده است و کلمهٔ «پطرس» در لغت آرامی و عِبری به معنای (صخره) است و اسم شهر «بترا» منسوب به صخره نیز

از همین کلمه گرفته شده است. بسیاری از مسیحیان پروتستانت، دربارهٔ او لقب قدیس را به کار نمی‌برند؛ بلکه تنها به لقب شاگرد، یا فرستاده بسنده می‌کنند.

با وجود والا شمردن مقام سِمعان پطرس، اناجیل او را شخصیتی سست ایمان می‌دانند که حتی در پایان عمر اندکی پیش از به صلیب کشیدن،به مسیح بسیار شک داشته و حتی می‌ترسیده است. اکنون برخی از متون را در این زمینه را ببینید:

●در داستان روی آب راه رفتن مسیح که پیش تر گفتیم، پطرس از مسیح می‌خواهد به او فرمان دهد تا او نیز روی آب راه برود؛ ولی دیری نپایید که ایمانش را از دست داد و در آب غرق شد.

«۲۸پطرس پاسخ داد: «سرور من، اگر تویی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو بیایم.» ۲۹فرمود: «بیا!» آنگاه پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب به سوی عیسی به راه افتاد. ۳۰امّا چون باد را دید، ترسید و در حالی که در آب فرو می‌رفت، فریاد برآورد: «سرور من، نجاتم ده!» ۳۱عیسی بی‌درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟»[۱].

●مسیح حواریان را در جلسه‌ای گرد آورد و آنان را در جریان قرار داد که: او به زودی از نزدشان خواهد رفت. «۲۱از آن پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و کشته شود و در روز سوّم برخیزد. ۲۲اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش‌کنان گفت: «دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.» ۲۳عیسی روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من،ای شیطان! تو مانعِ راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی.»[۲].

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ١٤ - ٢٨ - ٣١

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل متی، فصل ١٦ - ٢١ - ٢٣

●هم چنین می‌بینیم که مسیح به نوعی به سرزنش می‌پردازد، چون نزدیک دستگیری او برای کشتن، به پطرس می‌گوید: «۳۱آنگاه عیسی به آنان گفت: «امشب همهٔ شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، «"شبان را خواهم زد و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد." ۳۲امّا پس از آنکه زنده شدم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» ۳۳پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» ۳٤عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵امّا پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند»[۱].

ولی طبق - روایت متی- خبری که مسیح داد محقق شد و پطرس سه بار انکار کرد که مسیح را می‌شناسد، تا مبادا آنان در یابند که او از حواریون است و بدین ترتیب رسوا شود. از این رو، سوگند خورد و لعنت فرستاد؛ اما قبل از این که این مجلس پایان یابد، ماجرا چنین رقم خورد«۷۵آنگاه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که گفته بود: «پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» پس بیرون رفت و به‌تلخی بگریست»[۲].

ما پیش تر هنگام بیان مسئلهٔ به صلیب کشیده شدن و بازگشت دوبارهٔ مسیح آن را یاد آوری کردیم:

* اندراوس:

اندراوس بن یونا و نزد ارتودوکس‌ها ملقب به «نخستین دعوت شدگان» است. نام اندراوس به معنای مَرد و برادر سمعان پطرس است. ارتودوکس او را از«نخستین

---

۱. همان: فصل ۲٦ - ۳۱ - ۳۵

۲. همان: فصل ۲٦ - ۷۵

دعوت شدگان» می‌خوانند؛ چون طبق روایت یوحنا، وی نخستین کسی است که مسیح، او را دعوت کرد که از او پیروی نماید و او نیز پذیرفت. برخی از کلیساها اندراوس را نزدیک ترین حواری به مسیح می‌دانند.

یوحنا در انجیل ذکر می‌کند که: اندراوس در اصل از پیروان یحیای پیامبر (یوحنای تعمید دهنده)علیه‌السلام بود و او از برادرش سمعان خواست که از مسیح پیروی کند:

«۴۰یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیی از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شَمعون پطرس بود. ۴۱او نخست، برادر خود شَمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن 'مسح شده' است) یافته‌ایم.» ۴۲و او را نزد عیسی برد»[1].

می بینیم که اندراوس در انجیل یوحنا حضوری پررنگ تر از سایر اناجیل دارد و در بسیاری از ماجراها با مسیح همراه است. از جمله:

«۲۰در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند. ۲۱آنها نزد فیلیپُس، که اهل بِیت‌صِیْدای جلیل بود، آمدند و به او گفتند: «سَروَرا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲فیلیپُس آمد و به آندریاس گفت، و آنها هر دو رفتند و به عیسی گفتند».[2]

بر اساس گفتهٔ تاریخ نگار کلیسا، اوسا بیوس قیصری (۲۷۵ - ۳۳۹) اندراوس به تبلیغ مسیحیت در آسیای صغیر و سیکتیا (در کرواسی) و در طول ساحل دریای سیاه تا رود ولگا پرداخت. به همین جهت او شفیع رئیس[3] روسیه و رومانی گردید و

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱- ۴۰ - ۴۲

۲. همان: فصل ۱۲ - ۲۰ - ۲۲

۳. شفیع از دیدگاه مسیحیان، نگاهبان فرد یا شهر است که نیازمندی‌ها از او مطالبه می‌شود و نـذرها بـه او تقدیم می‌گردد و در گرفتاری‌ها و مشکلات از او یاد می‌شود.

نیز نخستین اسقف بیزانس (قسطنطنیه) شمرده می‌شود. اعتقاد بر این است که او در شهر پاتراس یونان به صلیب کشیده شد و صلیب او شبیه حرف X بود و به همین خاطر این شکل از صلیب بعدها به صلیب قدیس اندراوس نامیده شده است و طبق سنت کلیسایی، جسد او در شهر پاتراس دفن شد و پس از آن به قسطنطینه و از آن جا، بار دیگر به شهری نقل شد که نام قدیس اندراوس را بر خود دارد و در ساحل شرقی اسکاتلند واقع شده است.[1] داستان‌های ملی و محلی رومیان نقل می‌کنند که جسد او را کشیشان محلی به رومیان فروخته‌اند تا در مقابل رومیان آبگیری برای آب شهر بسازد و در سال‌های بعد، جسد در شهر واتیکان نگاه داری شد؛ ولی به دستور پاپ پولس ششم به شهر یونانی باتراس در سال ۱۹۶۴ میلادی باز گردانده شد.

کلیسا کتاب «اعمال اندراوس» را به رسمیت نشاخته است. این کتاب در ضمن مجموعه‌ای از کتبی که از اعمال فرستادگان سخن می‌گوید: قرار دارد. بعضی از پژوهشگران احتمال می‌دهند که نوشتن آن در قرن سوم میلادی به پایان رسیده باشد و آن را در (قسطنطین وان تیچاندروف) به سال ۱۸۲۱ میلادی در آلمان ویراسته و نشر داده است.

• یعقوب بزرگ:

یعقوب بن زَبدی ملقب به «یعقوب کبیر» برادر یوحناست که انجیل چهارم عهد جدید به او منسوب است هر دو از حواریون بودند. گفته شده مادر آندو، سالومه خواهر بانو مریم عذرا، مادر حضرت مسیح بوده است و بدین ترتیب، فرزندان خالهٔ عیسی و از نزدیکان پیامبر یحیی بودند. او را به کبیر ملقب ساختند تا

---

۱. قابل ملاحظه است که پرچم اسکاتلند به شکلX است و نماد جاودانگی صلیب اندراوس است.

از فرستادگان و قدیسین دیگر که دارای همین نام هستند، متمایز شود. این دو برادر طبق برخی از روایات انجیلی نزد یسوع منزلت خاصی دارند، چون مسیح، آندو و نیز پطرس را به بعضی از امور، چنانکه ذکر کردیم اختصاص داد و آندو را هنگامی که همراه با پدرشان در قایق مشغول ماهی گیری بودند، به رسالت خویش دعوت کرد و آنان نیز همه چیز را رها کردند و از یاران و شاگردان و حواریون او گردیدند.

یعقوب به سبب ایمان و وظایف تبلیغی اش در حدود سال ۴۴ میلادی به دستور پادشاه هیرودیس اکریبا فرزند اریستوپولوس و نوهٔ هیردوس بزرگ کشته شد. پادشاه هیردوس اکریبا که ابتدای پادشاهی اش بود و تمام توجهش این بود که یهودیان را در مملکت خویش راضی نگاه دارد از این رو، به پیروان جدید کلیسا ستم کرد و فرمان داد که یعقوب را بکشند؛ زیرا او جایگاه یعقوب بزرگ را نزد مسیحیان می‌دانست و کشتن او ضربهٔ محکمی به آنان بود و طبق گفته اوسابیوس قیصری، جلادی که حکم کرد اعدام در حق یعقوب را اجرا کرد، از شهادت و سخن ابن زَبدی دربارهٔ مسیح متأثر گشت و خودش مسیحی شد. در این جا روایاتی است که او در شبه جزیرهٔ ایبری (اسپانیا و برتغال) به تبشیر و تبلیغ پرداخت، آن گاه به فلسطین بازگشت. ادعا شده، پس از کشته شدن، استخوان هایش به اسپانیا برده شد و جسدش در آن جا محفوظ است. همچنین ادعا می‌شود که جسدش در کلیسای قدیس ساتورنین در تولوز فرانسه دفن شده است. هر دو گفته نادرست است، مگر این که قائل شویم جسد، پس از گسترش مسیحیت در چند قرن بعد، برگردانده شده و عده‌ای این کار را کردند تا کلیسای آنان از دیگر کلیساها، متمایز شود و مشروعیت خاصی پیدا کند و البته شاید صِرف ادعا باشد و در مراسم معینی به همین هدف انجام شده باشد، چنانکه دربارهٔ سر {مقدس} امام حسین علیه السلام نیز مطالبی گفته می‌شود.

*یوحنای انجیلی:

یوحنا بن زَبدی ملقب به «انجیلی/ رائی / حبیب) و به عِبری و آرامی «یوخانون» است نام یونانی و قبطی او یوأنِّس است و چنان که ذکر شد، برادر یعقوب بزرگ است.طبق سنت مسیحی، او نویسندهٔ انجیل یوحناست، به همین دلیل، به انجیلی ملقب شده است. افزون بر اینکه سه نامه و بخش رؤیا در عهد جدید به او منسوب است. از این رو، رائی (رؤیا بین) نامیده شده است. در شرح حال برادرش اشاره کردیم که او نزد حضرت مسیح از منزلت خاصی برخوردار بود، زیرا او را با برادرش و پطرس به کارهای خاصی گمارده بود. انجیل یوحنا ذکر می‌کند او تنها حواری بود که در کنار پاهای مسیح زیر صلیبی که وی بدان بسته شده بود. قرار داشت و مسیح در آن هنگام از وی خواسته بود که پس از او به مادرش مریم توجه کند- به نظر برخی- فرض بر این است که مریم، خالهٔ او و خواهر مادرش بوده است.

منابع مسیحی نقل می‌کنند که: یوحنا دوازده سال در فلسطین ماند تا زمانی که پادشاه هیردویس اکریبا سرکوب مسیحیان را شروع کرد که وی راهی آسیای صغیر شد و در آن جا به وظایف تبلیغی خویش پرداخت سپس به اورشلیم/ قدس بازگشت و در آن جا مجمعی معروف به «مجمع فرستادگان» حوالی سال ۵۱ میلادی تأسیس کرد. در نامهٔ پولس به «گلاتینیان» می‌بینیم به دیدارش از اورشلیم / قدس و ملاقاتش با پطرس، یوحنا و یعقوب کوچک سخن می‌گوید و آنان را «ستون‌های کلیسا» می‌نامد.

بعضی از کلیساهای مسیحی معتقدند یوحنا همراه با حضرت مریم دختر عمران به شهر إفسس (در ترکیه کنونی) رفت و تا زمان مرگ حضرت مریم، مراقب او

بود و سپس حکومت روم او را دستگیر کرد و به جزیرهٔ یونانی پطمس تبعید کرد و در آن جا«بخش رؤیا» را نوشت. منابع مسیحی می‌افزایند او تنها حواری از میان دوازده حواری است که پس از عمری طولانی در حدود سال ۹۸ میلادی به مرگ طبیعی از دنیا رفت و قبرش در سلجوق ترکیه نزدیک شهر تاریخی إفسس موجود است.

فیلپّس:

او مانند پطرس و اندراوس از ساکنان بیت صیدا واقع در ساحل دریاچهٔ طبریه بود، طبق گفتهٔ انجیل یوحنا، مسیح او را دعوت کرد تا از پیروانش باشند و او به نوبهٔ خود، نتنائیل را به رسالت مسیح فراخواند، که قبلاً اشاره کردم نتنائیل و برتولُماوَس- که بعداً از او سخن می‌گویم، یک نفر هستند.

نام فیلیپس در اناجیل به صورت حاشیه‌ای آمده است بعد از مسیح، فیلپس ابتدا در الجلیل سپس در یونان و سوریه و برخی نواحی آسیای صغیر به تبلیغ و نشر دعوت مسیح پرداخت، بعضی از منابع مسیحی می‌گویند که حاکم شهر (ویریجا) در ترکیه به همراه رئیس روحانیون بت پرست به قتل و به صلیب کشیدن فیلیپش و بَرتُلماوَس فرمان دادند و هنگام به صلیب کشیده شدن آنان، زمین به شدت لرزید و برتلماوس بر اثر فشار مردم رهایی یافت، اما فیلپس درگذشت.

*برتولُماوس:

برتولماوس / بَرتلمای در زبان آرامی) به نظر می‌رسد او خودِ نتنائیل باشد که در انجیل یوحنا ذکر شده است. در انجیل متی و مرقس و لوقا نام این دو حواری، فیلپس و برتولماوس پیوسته با یکدیگر ذکر می‌شود؛ اما در مقابل، در انجیل یوحنا،

همواره اسم فیلپس و نتنائیل در کنار هم می‌آید و هیچ نامی از برتولماوس نیست. به همین دلیل گفته شده که آن دو نام، مربوط به یک شخص است و اسم او نتنائیل و نام پدرش تولمای است. از این رو، وی «بَرتَو لُماوس» یعنی پسر تولمای که به یونانی برتولماوَس خوانده می‌شود.

به اعتقاد کلیسای سریانی، نام حقیقی او یسوع است. وی مجبور شد برای او نام دیگری، یعنی نتنائیل یا برتولماوس را برگزینند تا از نام حضرت مسیح متمایز گردد.

او در اصل یهودی بود و طبق گفتهٔ انجیل یوحنّا به نظر می‌رسد او و فیلیپس از پیروان یحیای پیامبر بوده‌اند و این مطلبی است که متن زیر، در زمینهٔ تعمید مسیح به دست یحیی علیه‌السلام در اردن و ابتدای بعثت است، بدان راهنمایی می‌کند: «۴۳روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپُس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا!» ۴۴فیلیپُس اهل بِیت‌صِیْدا، شهر آندریاس و پطرس بود. ۴۵او نَتَنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!» ۴۶نَتَنائیل به او گفت: «مگر می‌شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپُس پاسخ داد: «بیا و ببین.» ۴۷چون عیسی دید نَتَنائیل به سویش می‌آید، درباره‌اش گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!» ۴۸نَتَنائیل به او گفت: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپُس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم.» ۴۹نَتَنائیل پاسخ داد: «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی!» ۵۰عیسی در جواب گفت: «آیا به‌خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می‌آوری؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید.» ۵۱سپس گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که آسمان را

گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید.[1]».

در پایان انجیل یوحنا ملاحظه می‌کنیم که بَرتلماوس از حواریونی است که با مسیح پس از رویدادی که به «بازگشت مسیح» معروف شد، در کنارهٔ دریاچهٔ طبریه دیدار کرد و چنانکه از بخش اعمال فرستادگان بر می‌آید، او شاهد بالا رفتن مسیح به آسمان بوده است.

وی در سرزمین یمن؛ بلکه در هند یا در هر دو با هم به تبلیغ پرداخت. منابع مسیحی ارمنی نقل می‌کنند که برتولماوس به همراه حواری تدّاوس به تبلیغ در ارمنستان پرداخت و به همین جهت آن دو را شفیعان کلیسای ارمنی رسولی[2] می‌دانند. برخی از منابع ذکر می‌کنند که او در ارمنستان کشته شد و قبل از کشته شدن، در حال حیات پوستش کنده و سپس وارونه به صلیب کشیده شد. به همین جهت برتولماوس، شفیع دبّاغان گردید و بر سر قبرش، در ولایت «واسپونور» ارمنستان، دیر قدّیس برتولُماوَس ساخته شد.

* متّی:

نام او لاوی است و زمانی که از مسیح پیروی کرد، اسمش را به «متّی» تغییر داد یا ملقّب به متّی شد. متّی مختصر نام عِبری «متتیا» به معنای «هدیهٔ یَهوَه» یا «هدیه‌ای از یَهوه» است. او را انجیلی می‌نامند، چون نویسندهٔ انجیل متّی بوده و «عشّار و مالیات بگیر» می‌نامند، زیرا پیش از ایمان آوردن به مسیح، به این حرفه

---

۱ . کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱ - ٤٣ - ٥١.

۲. اطلاق لقب رسولیه بر کنیسه، بلحاظ تأسیس آن به دست یکی از حواریان یا یکی از فرستادگان به معنای اعم است مثلاً مانند پولسِ فرستاده.

اشتغال داشته است و مالیات بگیر شهر کفرناحوم بود. یهودیان شغل مالیات‌گیری و هر فعالیت در این زمینه را نوعی خواری می‌شمردند، چون مالیات را به سود اشغالگر بت‌پرست رومی جمع می‌کردند. این تغییر نام بدین معنا بود که او انسان جدیدی گردیده و شخص مالیات بگیر مورد نفرت مردم نیست.

دقیقاً مشخص نیست وی چگونه و کجا کشته شد؛ ولی برخی از داستان‌های محلی می‌گویند او در اتیوپی به تبلیغ و تبشیر می‌پرداخت و به همین جهت کشته شد. گفته شده؛ بلکه در شهر هیراپولیس یونانی (در ترکیهٔ کنونی) به قتل رسید. برخی منابع مسیحی مدعی‌اند که جسد او در شهر کاپاچیو در منطقهٔ کامپانیای ایتالیا بود و در قرن دهم میلادی به شهر «سالیرنو» مرکز کامپانیا منتقل شد و اکنون در زیر زمین یکی از کلیساهای جامع آن قرار دارد.

* توما:

توما/ یهودا توما دیدیموس. توما به زبان آرامی، یعنی توأم و همزاد. انجیل یوحنّا بارها از او یاد کرده است؛ اما دیگر اناجیل تنها در فهرست اسامی حواریون از او نام برده‌اند.

از مواردی که یوحنّا نام توما را می‌برد، حادثهٔ مرگ اَلعازر است؛ چون حواریون از مسیح خواسته‌اند به قریهٔ متوفی که نزدیک اورشلیم/ قدس قرار داشته، نرود، مبادا یهودیانی که در کمین هستند او را بکشند؛ ولی مسیح بر رفتن اصرار کرد تا یارش، اَلعازر را زنده گرداند. در این جا توما میان شاگردان، سخن تمام کننده‌ای می‌زند که دلالت بر ذوب بودن او در وجود مسیح و دلیری‌اش دارد. او به آنان گفت: «ما نیز

می‌رویم تا همراه با او بمیریم»[۱].

یوحنّا بار دیگر ضمن حوادث بعدی، که به «بازگشت مسیح» معروف است و مسیح با حواریون در «بالاخانه» (اتاق در طبقهٔ دوم خانه یا بالاتر از آن) ملاقات کرد و توما در آن جمع نبود، سپس در گفتهٔ حواریون شک کرد و گفت: «۲۵.. «تا خودْ نشانِ میخها را در دستهایش نبینم و انگشت خود را بر جای میخها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.»[۲].

پس از گذشت هشت روز و دیدار دوبارهٔ بین حواریون، مسیح به او گفت:

«۲۷... «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش».

بعد آنچه را به چشم دید تصدیق کرد، به او گفت: «ای توما! زیرا تو مرا دیدی ایمان آوردی، خوش بحال کسانی که ایمان آوردند و ندیدند»[۳].

ذکر شده است که او پس از مسیح در شهر «رها» شمال شرق سوریه به تبلیغ پرداخت و در همانجا به خاک سپرده شد.و روایت شده که در برخی نواحی ایران کنونی؛ بلکه در هند به تبلیغ مسیحیت پرداخته است.وی با نیزه‌هایی که کاهنان بت‌پرست به او زدند، کشته شد. از این رو، مسیحیان هند به او احترام می‌گذارند و او را شفیع سرزمین خودشان و به ویژه هندیان پیرو کلیسای سریانی می‌دانند و خودشان را مسیحیان «مارتوما» می‌نامند و معتقدند کلیسای آنان را او پایه گذارده است.

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۱- ۱۶

۲. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۰ - ۲۵

۳. همان: فصل ۲۰ - ۲۷

از نسخه‌های خطی کشف شدهٔ در (نجع حمّادی) انجیلی به زبان قبطی پدیدار شده که نام توما را در بر دارد. نگارش این نسخه، به قرن پنجم میلادی باز می‌گردد.

* یعقوب بن حلفی:

یعقوب بن حلفی، ملقب به یعقوب کوچک است تا از یعقوب بن زَبدی ملقب به یعقوب بزرگ متمایز شود. او و برادرش، «یهودا تدّاوس» ـ که از او در عنوان بعدی سخن خواهیم گفت ـ به مسیح ایمان آوردند.

به نظر برخی، متّی بن حلفی نیز برادر آن دو تن است. آگاهی زیادی از زندگانی و فعالیت‌های تبلیغی او در دست نیست. در علت مرگش اختلاف شده است: گفته شده: به دست یهودیان مرتجع و متعصب در اورشلیم/ قدس سنگسار شد، به قولی در جنوب مصر، جایی که پندهای انجیل را می‌خواند، به صلیب کشیده شد. او در تابلوهای هنری، عصایی در دست دارد که با آن به پارچه و لباس‌ها به هنگام شستن و تطهیر آن‌ها ضربه می‌زند تا از بول و آلودگی‌ها پاک شوند که خود یکی از معانی کلمهٔ «حواریون» است که در ابتدا ذکر شد.

*یهودا تدّاوس:

یهودا تدّاوس/ لبّاوس بن حلفی، برادر حواری، یعقوب کوچک، طبیق نظر کلیسای ارامنه، تدّاوس با حواری سمعان قانَوی مسیحیت را به ارمنستان وارد کردند. در کلیسای کاتولیکی شفیع در مسائل از دست رفته و قطع امید شده از آن‌ها شمرده شده است و در تابلوهای هنری غالباً با تبری در دست کشیده می‌شود؛ چون معتقدند سر او با تبر قطع شده است و در کارهای هنری دیگر، با نامه‌ای در دست،

یعنی نامهٔ یهودا رسم می‌شود. نامهٔ یهودا در ضمن بخش‌های عهد جدید قرار دارد و به یهودا تدّاوس منسوب است.

اناجیل هیچ گونه سخنی از او نگفته‌اند مگر ضمن حوادثی که به «شام آخر» معروف است که در آن جا از مسیح پرسشی می‌کند. وی پس از آن که اورشلیم/ قدس را به سبب جور و ستم‌های هیردویس نسبت به مسیحیان، ترک کرد، در سال ٦٢ میلادی به آن جا بازگشت و در آنجا در انتخاب برادرش، سمعان به عنوان اسقف اورشلیم/ قدس مشارکت ورزید. در این میان، روایت دیگر کلیسا می‌گوید: او در سراسر فلسطین و أدومِ اردن و سوریه و سرزمین‌های بین النهرین و لیبی و ارمنستان به تبلیغ مسیحیت پرداخت. در روایت دیگر نقل شده که او به بیروت و رَها رفته و در ایران کشته شده است.

طبق نقل کلیسای ارامنه، او با دوستش سمعان قانَوی حدود سال ٦٥ میلادی به خاطر ایمان‌شان کشته شدند و پس از مرگ، جسد او به روم انتقال یافت و در بازیلیک (کلیسای جامع) قدّیس پطرس قرار داده شد.

*سِمعان قانَوی:

سِمعان/ شمعون قانَوی، ملقب به غیرتمند به عنوان ترجمهٔ کلمهٔ «قانوی» و یا او را قانوی» خواندند؛ چون به شهر «قانا» منسوب بود. نام سمعان از کلمهٔ «سمع» (شنید) به همان معنا در لغت عربی گرفته شده است. در منابع اولیهٔ مسیحی از جمله انجیل‌ها به ندرت از او یاد می‌شود. از این رو، سیرهٔ او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

در سنت کلیسایی ذکر می‌شود که سمعان غالباً با یهودا تدّاوس بوده است؛ چون هر دو با یکدیگر در سرزمین‌های فارس و ارمنستان به تبلیغ مشغول بودند؛

همان جایی که به خاطر ایمان‌شان کشته شدند و بدن او را با اره قطع کردند. در روایات دیگر گفته شده که او در خاورمیانه و شمال آفریقا به تبلیغ پرداخت و سپس به بریتانیا رسید و در آن جا درگذشت.

* یهودای اسخریوطی:

او یهودا سمعان اسخریوطی نیز نامیده می‌شود. معنای «یهودا» در زبان عِبری «ستوده» است. وی به شهری در جنوب فلسطین به نام قریوط یا قریوت منسوب است و شاید اکنون همان جایی باشد که آن را «خربة القریتین» می‌نامند. دو حرف قبل از اسخریوطی، یعنی «اِس/ اِش» به معنای مَرد است. از این رو، وقتی اسخریوطی گفته می‌شود؛ یعنی مردی که به این شهر منسوب است، چنانکه مثلاً «عربی، «شامی، مصری» می‌گویند.

نویسندگان اناجیل بر ذکر لقب او تأکید می‌کنند تا از رسول یهودا تدّاوس متمایز شود. همچنین او را «مسلِّم؛ تسلیم کننده» می‌نامند؛ زیرا مسیح را به توطئه‌گران تسلیم کرد. بنابراین، طبق اناجیل موجود و در عهد جدید، یهودای اسخریوطی همان حواری است که به یسوع خیانت ورزیده و او را در مقابل سی قطعهٔ نقره تسلیم یهودیان کرده است. وی سپس از آن کار، پشیمان شد و مال را به یهودیان بازگرداند و آنگاه خودکشی کرد.

مسیح، وظیفهٔ نگهداری از اموال خاص به آن حضرت و حواریون و امور مربوط به رسالت را به یهودای اسخریوطی سپرده بود: انجیل یوحنّا او را متهم می‌کند که از صندوق اموال، دزدی کرده است، «۱شش روز پیش از عید پِسَخ، عیسی به بِیتعَنْیا..... ۳در آن هنگام، مریم عطری گرانبها از سنبل خالص را که حدود یک لیترا بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطرآگین کرد و با گیسوانش خشک نمود، چنانکه خانه از رایحهٔ عطر آکنده شد. ٤امّا یهودای اَسخَریوطی، یکی از

شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: ٥«چرا این عطر به سیصد دینار فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟» ٦او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می‌گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج بود و از پولی که نزدش گذاشته می‌شد، می‌دزدید. یعنی او خواسته که مسیح را تشویق کند که عطر بفروشد تا بعداً وی پول آن را بدزدد پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود. ٨فقیران را همیشه با خود دارید، امّا مرا همیشه ندارید.»[1].

گروهی از گنوسی‌ها/ عرفای مسیحی، اعتقاد دارند که یهودا از تهمت خیانت مبراء است. او با آن کار می‌خواسته به آقای خویش، مسیح، خدمت کند. گروهی از قاینیونِ گنوسی به فراتر از آن معتقدند و به تکریم یهودا می‌پردازند و می‌خواهند بین اتهام او به خیانت و حسن نیت و عمل و اخلاص یهودای اسخریوطی در امر رسالت را جمع کنند؛ زیرا می‌انگارند که اگر او یسوع را تسلیم مرگ کرده برای هدفی متعالی و بزرگ، یعنی رهایی جهان از گناه بوده است. به همین جهت، باید به تکریم و تقدیس یهودا پرداخت؛ بلکه سپاسگزار او بود که به مسیح یاری رسانده است. بنابراین، یهودا می‌دانست که یسوع از کاری که یهودا می‌کند، می‌ترسیده است. از این رو، بیم داشت در نهایت، از فدا شدن برای بشر، برگردد. به همین خاطر، به مسیح خیانت کرد و او را تسلیم سران روحانی یهود کرد تا کار رهایی بشر از گناه، با مانع روبررو نشود.

*حواریون در قرآن:

قرآن بارها به ستایش حواریان پرداخته و برای آنان ویژگی‌های ممتازی ذکر کرده است؛ جز این که آیه‌های مربوط به فرود آمدن مائدهٔ آسمانی، به درنگی تحلیلی احتیاج دارد؛ زیرا گاهی گفته می‌شود این درخواست آنان اشاره دارد که ایمان آنان

---

۱. کتاب مقدس: عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۲- ۱ - ۸

کامل نبوده است، بویژه به لحاظ برخی کلماتی که در قرآن راجع به این حادثه آمده است: ﴿أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّـۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ﴾.

(و (به یاد آور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: «به من و فرستاده من، ایمان بیاورید!» آنها گفتند: «ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم!).

﴿إِذۡ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِۖ قَالَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾.

(در آن هنگام که حواریون گفتند: «ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟» او (در پاسخ) گفت: «از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!).

﴿قَالُواْ نُرِيدُ أَن نَّأۡكُلَ مِنۡهَا وَتَطۡمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعۡلَمَ أَن قَدۡ صَدَقۡتَنَا وَنَكُونَ عَلَيۡهَا مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾.

(گفتند: «(ما نظر بدی نداریم،) می‌خواهیم از آن بخوریم، و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد؛ و بدانیم به ما راست گفته‌ای؛ و بر آن، گواه باشیم.).

﴿قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدٗا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةٗ مِّنكَۖ وَٱرۡزُقۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾.

(عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه‌ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی!).

﴿قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡۖ فَمَن يَكۡفُرۡ بَعۡدُ مِنكُمۡ فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابٗا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدٗا مِّنَ

ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1].

(خداوند (دعای او را مستجاب کرد؛ و) فرمود: «من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!).

اما عباراتی که در این آیات ستایش حواریون از آن‌ها فهمیده می‌شود؛ بدین ترتیب است:

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى ٱلْحَوَارِيِّـۧنَ﴾ یعنی از طریق مسیح، آنگونه که به نظر می‌رسد، نه به نحو مستقیم.

﴿قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴾این اقرار آنان به ایمان و اجابت دستور الهی بود که در سخن خداوند ﴿ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي﴾ ذکر شده بود.

عبارات قرآنی دیگری نیز وجود دارد که آنان را ستوده است و عبارتند از:

*در سورهٔ صف: ﴿قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾ خداوند تعالی آنان را الگوی مؤمنان معرفی می‌کند تا بدیشان اقتدا کنند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّـۧنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾[2].

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟!).

*در سورهٔ آل عمران: ﴿قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشْهَدْ بِأَنَّا

---

۱. مائده: ۱۱۱- ۱۱۵.

۲. صف: ١٤.

﴿مُسۡلِمُونَ﴾ (حواریان [شاگردانِ مخصوصِ او] گفتند: «ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم).

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾.

(پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس!).

این گفته در پاسخ به ندای مسیح بیان شده است تا مؤمنان به او از کافران به او و رسالتش تمیز داده شوند: ﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ﴾[1] و سخن از بنی اسرائیل است؛ چون خداوند فرموده است: ﴿قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾[2] به نظر می‌رسد این موضع‌گیری همان مطلبی است که در آیهٔ سورهٔ صف بدان اشاره شده است.

در مقابل، عبارات زیر و در ضمن داستان فرستاده شدن مائده آمده است که دلالت می‌کند در ایمان آنان و در معرفی که پیش‌تر از آنان به عنوان یاران مسیح شده، خلل و نقصی وجود داشته است: ﴿يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ..﴾ (ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کند؟).

بنابراین، پرسش پیرامون قدرت خدا بر فرستادن مائده از آسمان است، در صورتی که پیش‌تر آیات و معجزه‌های روشن عیسی، مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن به کور مادر زاد و فرد مبتلا به پیسی را دیده بودند تا پیرامون عمق ایمان‌شان سؤال ایجاد کند، چنانکه نسبت دادن «رب» به مسیح [ربک] که نگفتند«ربنا» بر

---

۱. آل عمران: ۵۱-۵۳.

۲. آل عمران: ۴۹.

شدت پرسش سابق می‌افزاید.

* گفتهٔ مسیح به آنان در پی خواستهٔ حواریون: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ گفت: (از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!).

از امر به تقوا در این صورت و معلّق ساختن آن به ایمان، استفاده می‌شود که عیسی از این درخواست آنان ناراحت شده است و این پرسش با ادعایشان در ایمان آوردن به عیسی و خدا و رسالت او که پیروان و یارانش بشمار می‌آمدند، تناسب ندارد.

* گفتند: ﴿قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا﴾ (می‌خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد) این سخن در ضمن فرمان مسیح به آنان به رعایت تقواست و به عنوان عذری است که آن را برای این خواستهٔ عجیب‌شان بیان کرده‌اند. این گفتهٔ آنان دلالت می‌کند که غرض شخصی را بر هدف ایمانی و معنوی مقدم داشته و بین آن دو تمایز قائل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌گفتند: «می‌خواهیم از آن بخوریم تا قلوب ما به اطمینان برسد» توجیه معقول و مقبولی بود.

همچنین سخنان‌شان در ضمن پاسخ به گفتهٔ عیسی علیه‌السلام: ﴿وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا﴾ که از این سخن فهمیده می‌شود، آنان هنوز به این مرحله نرسیده‌اند که بدانند مسیح در ادعای نبوت و رسالت یا آیات و معجزات قبلی که آورده، راست‌گوست. گویی آنان به همهٔ این مسائل گمان و ظن دارند. یهودیانی که دشمنان مسیح بودند، وی را متهم می‌کردند که جادوگر و فریب‌کار است و آنگاه که معجزه‌ای انجام می‌دهد، از ابلیس یاری می‌گیرد و به او خدمت می‌کند.

* تهدید بسیار شدید خداوند که پس از آن رویداد و استجابت دعای مسیح در خصوص فرو فرستادن مائده وارد شده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1] (ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید)، او را مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم!).

گویی این تهدید، بیانگر خشم الهی نسبت به خواستهٔ آنان است که خواسته‌ای بی‌مورد بود و معجزات و آیاتی که در گذشته مسیح انجام داد در ایمان به او و رسالتش و به قدرت خدای سبحان کافی بود؛ بلکه برای این که شاهد و گواه بر درستی مسیح باشند. بنابراین، آنان را چه شده که این معجزه را درخواست می‌کنند! از این رو، اگر پس از آمدن این نشانه، کافر شوند، عذابی بسیار سخت بر آنان فرود خواهد آمد. ﴿فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾.

علامهٔ طباطبایی دربارهٔ پرسش آنان پیرامون استطاعت و توانایی خداوند در نزول آن مائده، چند نظریه را مطرح کرده که آن‌ها را بدین ترتیب ذکر می‌کنیم:

۱. اکثر مفسران برآنند که مقصود از آن، چیزی نیست که از ظاهر پرسش بر می‌آید که آنان در قدرت خدای سبحان شک کرده باشند، چون جایگاه و مقام آنان از این نادانی رسوا و پست، مبرّا است. بهترین چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که: استطاعت در این آیه، کنایه از بودن مصلحت و وقوع اذن است؛ چنانکه امکان و قدرت و قوت، کنایه از همین معناست؛ مثلاً گفته می‌شود: «پادشاه نمی‌تواند به سخن هر نیازمندی گوش دهد»؛ یعنی مصلحتی که پادشاه در نظر دارد

---

۱. آل عمران: ۱۱۵.

او را از آن کار باز می‌دارد وگرنه، گوش دادن به سخن هر نیازمندی مقدور و در توان اوست. یا گفته می‌شود: «ثروتمند نمی‌تواند به هر فقیری کمک کند» یعنی مصلحت حفظ مال در این است که به هر فقیری کمک نکند و گفته می‌شود: «در توان عالم نیست که همهٔ آن چه را که می‌داند، به همه بیاموزد»، یعنی صلاح دین یا مردم و نظام جاری بین آنان در این است که تمام علم و دانش، به همه آموزش داده نشود. مثلاً ما به دوستان می‌گوییم: «آیا می‌توانی با من به نزد فلانی بیایی؟» این پرسش از توانایی بر اساس حکمت و مصلحت است که او توانایی و قدرت بر رفتن دارد یا ندارد:

۲. این پرسش برای حصول اطمینان از طریق دیدن است نه این که در قدرت الهی شک داشته باشند. مانند گفتهٔ ابراهیم پیامبر علیه‌السلام که خداوند از او نقل می‌کند: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ ۖ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن ۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾[1] (خدایا بمن نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی، فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد: چرا؟ ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد).

۳. پرسش از فعل و انجام کار است نه قدرت بر انجام آن کار؛ یعنی آیا خداوند آن کار را انجام می‌دهد:

٤. در این گفته، تقدیر و حذفی وجود دارد: یعنی می‌توانی از پروردگارت بخواهی؟ یعنی آیا می‌توانی از پروردگارت بپرسی بی‌آنکه چیزی تو را از آن منصرف گرداند:

۵. در این جا استطاعت به معنای اطاعت و فرمان‌برداری است؛ یعنی آیا

---

۱. بقره: ۲٦۰.

پروردگارت از سخنت اطاعت می‌کند و زمانی که از او بخواهی به خواسته‌ات پاسخ می‌دهد:

علامهٔ طباطبائی، هیچ یک از این بیان و توجیه‌ها، به جز وجه نخست را نمی‌پسندد و آن را بهترین وجه می‌داند.[1] و پیرامون معنای منحصر بودن این عذاب که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنِّيٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ بیان داشته است که در اینجا وعید، گرچه وعدهٔ به عذابی سخت و شدید است؛ ولی ناظر به این معنا نیست که این عذاب در شدت درد، از همهٔ عذاب و شکنجه‌ها بالاتر است؛ بلکه می‌خواهد بیان کند که این عذاب در نوع خودش، بی‌نظیر است و از میان تمام امت‌ها، به این‌ها اختصاص دارد، یعنی تنها آنان هستند که به این عذاب دچار می‌شوند؛ زیرا آنان معجزه‌ای خاص خودشان را می‌خواهند. بنابراین، باید متحمل پی‌آمدهای کفرشان به این معجزات ـ اگر کفر بورزند ـ نیز باشند.[2].

به نظر من، اگر ما این را بپذیریم که خود آیهٔ فرستاده شدن مائدهٔ آسمانی، آیه و معجزهٔ غذا دادن به پنج هزار نفر است، چنانکه ما این مطلب را نزدیک به واقع می‌دانیم؛ در این صورت خواستهٔ حواریون، معنایی خواهد داشت. بنابراین، غذایی که فعلاً وجود دارد، پنج قرص نان و دو ماهی است و مسیح از آنان می‌خواهد که مردم را با این مقدار غذا اطعام کنند؛ اما آنان این کار را عجیب و باور نکردنی می‌دانستند؛ یعنی چگونه می‌توان با این مقدار کم و ساده، هزاران انسان گرسنه را سیر کرد! به همین جهت آن درخواست را کردند تا دست غیبی را به بالاترین درجهٔ

---

۱. طباطبائی: المیزان، ج ٦، ص ۲۳۰-۲۳۱.
۲. همان: ص ۲۳۸

ایمان و تصدیق و پیروی و یاری برساند؛ مرحله‌ای که خداوند در قرآن از آن خبر داده است که پیش‌تر بیان کردیم و در فرمودۀ خداوند متعال نیز آمده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُوٓاْ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ لِلۡحَوَارِيِّـۧنَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٞ مِّنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٞۖ فَأَيَّدۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمۡ فَأَصۡبَحُواْ ظَٰهِرِينَ﴾[1] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟!» حواریون گفتند: «ما یاوران خدائیم» در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند!).

۱. صف: ۱٤.